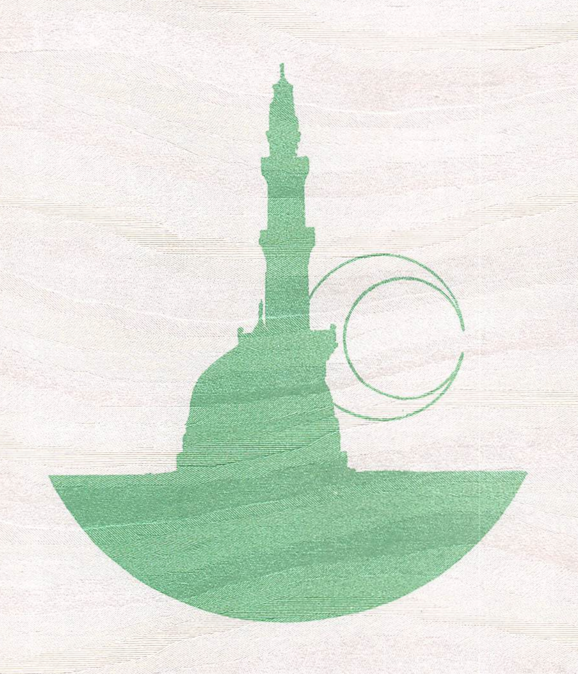
شرح
الأربعين النووية
باللغة الفارسية

تأليف

العالم الفاضل الشيخ محمد علي بن الشيخ عبد الرحمن الخالدي
(سلطان العلماء)

عني بطبعه ونشره
خادم العلم
عبد الله بن إبراهيم الأنصاري

طبع على نفقة
إدارة إحياء التراث الإسلامي
بدولة قطر



مؤسسة دار العلوم
للطباعة والنشر والتوزيع
ص . ب ١٦٧١ - الدوحة - قطر

شرح
الأربعين النووية
باللغة الفارسية

تأليف

العالم الفاضل الشيخ محمد علي بن الشيخ عبد الرحمن الخالدي
(سلطان العلماء)

عني بطبعه ونشره
خادم العلم
عبد الله بن إبراهيم الأنصاري

طبع على نفقة
إدارة إحياء التراث الإسلامي
بدولة قطر



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمة

نحمدك اللهم ونستعينك ، ونستهديك ، ونؤمن بك ونتوكل عليك ، ونصلي ونسلم على سيد العرب والعجم ، وقائد الغر المحجلين بين الأمم محمد صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم ، أهل الفضل والكرم وبعد :

فقد ورد أن النبي صلى الله عليه وسلم أخبرنا أنه ترك فينا أمرين لا نضل إن تمسكنا بهما أبداً كتاب الله وسنته ، وقد تداولنا كثيراً من كتب التفسير والحديث وشروحها باللغة العربية وبما أن هناك من إخواننا الفارسيين كثير يطالبوننا في إيجاد سفر يشرح شيئاً من أحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا شك أن من أوجز كتب الحديث وأنفعها الأربعين النووية ، الكتاب الذي اشتهر بين الأمة في صحته وإفادته ، وسلامة عبارته وكل أحاديث الرسول سهل العبارة بليغ في المعنى ، وقد تحصلت قبل سنتين على بعض النسخ من شرح وجيز مفيد باللغة الفارسية قام به أخونا الفاضل الشيخ محمد علي ابن الشيخ عبد الرحمن الخالدي رحمه الله (سلطان العلماء) فرأيته من أنفع الشروح الموجودة وحيث أن هذا الشرح باللغة الفارسية يفي بمطلوبنا ومقصودنا بل وبمطلوب الراغبين في العلم من أهل هذه اللغة استخرنا الله تبارك وتعالى بطبعه ونشره .

ومؤلف هذا السفر هو كما ذكرناه سابقاً باسمه،مشهور بالورع والعلم النافع ، ومن أفراد العلماء الموجودين في عصره ،ويعتبره الكل خلفاً لوالده ، ونعم الخلف حيث أقام المدرسة التي كان قد أنشأها والده . فهو يتعهد تخريج المتعلمين منها إلى عهدنا هذا ولا تزال تلك المدرسة موجودة في مدينة لنجة أحد المدن الإيرانية على الساحل الجنوبي من الخليج العربي ،وهو يقيم الآن في دولة الإمارات العربية ـ دبي ـ مكرماً محترماً ومع ذلك فهو يحن اوطنه ، إذ حب الوطن من الإيمان وماأحوج وطنه له ولأمثاله بارك الله فيه وله وعليه ونفع بعلومه الاسلام والمسلمين.

ونسأل الله تبارك وتعالى أن يتولانا وإياه بالخير والسعادة ويوفقنا جميعاً لصالح العمل ولإقامة شريعة الله تعالى وهدي رسوله صلى الله عليه وسلم ، وإيضاحاً للمقصود فإن هذا الكتاب يحتوي على اثنين وأربعين حديثاً نبوياً من أصول الإسلام ، وما أوفر حظ من حفظ هذه الأحاديث عن ظهر قلب وجعلها مرجعاً لسير حياته وللعمل بواجباته خصوصاً بعد هذا الشرح المفيد لمن لا يجيد اللغة العربية والاطلاع على ما فيه من شرح أحاديث الرسول صلى الله عليه وآله وسلم .

والله نسأل أن يعظم للمؤلف الأجر والثواب وأن يبعث فيه روح القوة لأن يتابع سير عمله في كتب أخرى وخصوصاً كتاب بلوغ المرام في أدلة الأحكام ، وكم أتمنى أن يشرح هذا الكتاب ويشرفني المؤلف بمعرفة طبعه لننشره بين أيدي العالم الإسلامي من أهل هذه اللغة الفارسية .

جزى الله تعالى أخانا الفاضل خير الجزاء وأشركنا وإياه في صالح العمل ولكل من ساهم في طبعه ونشره جزيل الأجر والثواب إنه سميع مجيب وصلى الله على سيدنا ومولانا محمد وآله وصحبه أجمعين .

سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين .

خادم العلم
عبدالله بن إبراهيم الأنصاري
مدير عــام
إدارة إحياء التراث الاســلامي

غرة ربيع الثاني ١٤٠٣ هـ
الموافق ١٩٨٣/١/١٥ م

مختصری از زندگی إمام نووی رحمة الله علیه

نسب شریفش ونام او: إمام حافظ شیخ الاسلام محي الدين ابوزکریا بن شرف بن مری بن حسن بن حسین بن محمد بن جمعه بن حزام نووی.

ولادتش :- تولد مبارکش رحمة الله علیه در ماه محرم الحرام سال ششصد سی ویک ٦٣١ هجری قمری در محلیکه بنام (نوی) از توابع دمشق شام بود در انجا تربیت یافت و بحفظ قرآن کریم مشرف شد.

طلب علم کردنش:- پس از حفظ قرآن کریم بسوی دمشق شام رحلت نمود و در مدرسه که بنام (رواحیه) معروف بود مشغول طلب علم شد واز دقت حافظه وقوة ذاکره اش کتاب (التنبیه) شیرازی در مدت چهار ماه نیم از حفظ کرد وپس ربع کتاب عبادات (المهذب) ازبر کرد بقیهٔ آن سال، وهر روز متقربی دوازده درس میخواند

از مصنفات این دانشمند بلند نام بعضی بر سبیل مثال ذکر میشود

۱) - شرح وسیعی بر کتاب صحیح امام مسلم در حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم

۲) - کتاب روضة الطالبین .

۳) - کتاب ریاض الصالحین .

٤) - کتاب الاذکار -

٥) - متن الاربعین با شرح آن المعروف ب (اربعین نوویه)

یعنی این کتاب مورد شرح

٦) - التبیان فی اداب حملة القرآن و مختصر آن

۷) - المنهاج در فقه شافعیه -

۸) - شرح کتاب (المهذب) قسمتی از آنکه معروف است

ب (المجموع) -

۹) - الترخیص فی القیام (لاهل الفضل)

۱۰) - کتاب تهذیب الاسماء واللغات -

۱۱) - ارشاد العباد - و التقریب - المبهمات طبقات الفقهاء

مختصر اسد الغابه و مناقب امام شافعی وغیر

ازاین مؤلفات بسیاری ارد که بسبیل اختصار ذکرآن نشده است

ورع وتقوی ومناقب آن امام : -

ازخداترسی وروگردانیش از دنیا وملذات وخوشیهایش بجدي رسیده بود که میتوان گفت که ززهاد پیشین بشمار میآید وصراحت بابزرگان وحکام وشاهان به امر معروف ونهي ازمنکر ونصیحت وپند وإرشاد به ایشان می پرداخت ،

وازمناقب وصفات مبارک این امام سه وصف بزرگ است که هرصفتی ازاین سه صفات کافي است برای اینکه مردان بسوي او بشتابند وسفرکنند برای استفاده ازعلم وورع وحکمتش یکی ازین صفات : غزارت علم ودانش است .

دوم :- زهادت وروگرداني ازدنیا

سوم :- صراحت وجرأت درحق وامرمعروف ونهي ازمنکر

وفات ودرگذشت او :- درسال ششصدهفتاد شش ٦٧٦هـ برگشت به محل اولیش (نوی) پس ازاینکه امانات

وکتابهائیکه به عاریت گرفته بود ازآو قاف برگردانید وخدا حافظی بامشایخ وأساتیذخود نمود وزیارت والدین وهمچنان بیت المقدس نمود .

تاریخ وفاتش: وپس ازرسیدنش به محل اصلیش که (نوی) بود انجا بیمارشد وبسوی خداوندخویش رحلت کرد درشب چهارشنبه ٢٤ ماه رجب سال ششصدهفتادشش ٦٧٦ سنة هجری درگذشت درحالیکه عمرمبارکش چهل پنج سال وهفت ماه بود واین مدت مملوازاعمال بروخدمت علم وجهاد درنشر و تعلیم همراه بازهادت وعمل خیروسخن حق وأمر بمعروف ونهي ازمنکر رحمه الله رحمة واسعه وأجزل له الأجر والثواب وصلى الله على سیدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم

در حديث صحيح است : « لو كان الدين منوطاً بالثريا لتناوله رجال من فارس » يعني : اگردين بـه ستاره پروين وابسته باشـد ، مرداني از فارس آنرا بدست آورند .

البته بجاى كلمه « الدين » ـ كلمـات : « لو كان العلم » و « لو كان الايمان » هم روايت شده است ومعنى آن چنين است : اگر دانشها ، در صعوبت بدست آوردن ، وابسته به ستاره پروين در آسمان باشد ، از مردان فارس كساني خواهند بود كه به ثريا وپروين برسند وآن دانشها را بدست آورند .

در حقيقت ، اين حديث ، يكي از معجزات است ـ زيرا ايرانيان پس از تشرف بدين مبين اسلام ـ در تمام رشته‌هاى علوم اسلامى : از همگنان گوى سبقت ربودند .

هرگاه در دين مبين اسلام ، سه علم : تفسير وحديث وفقه را سه علم دينى بدانيم ، علماى تفسير همه ايرانى هستند . از ميـان علمـاى حديث ، صديك آنها هم غير ايرانى نيستنـد و بررسى كتابهاى فقهى گواه صادقي است براينكه مؤلفين آن از ايرانيانند .

نظر باينكه اين كتاب در رشته‌هاى حديث بطور مختصر صحبـت مى كند ، بايد گفت كه كتابهاى حديث ، از مسندها وجوامع واجـزاء

ومعاجم ، همه تأليف ايرانيان است و قرن سوم که قرن نبوغ محدثين ودانشمندان بزرگ علوم حديث است ، قرنی است که نبـوغ ايراني و خدمات صادقانه دانشمندان ايران در حديث رسـول الله صلی الله عليه وآله وسلم به ظهور رسيد .

بطوريکه در ديباچه اين کتاب می آيد ، آگاه خواهيد شد که علم حديث تعلق دارد به اقوال و افعال و تقريرات و احوال و ايـام رسول الله ، که همه در ديباچه اين کتاب شرح داده شده است .

در حديث رسول الله أنواع تأليفات ، از تأليـف کتابهائي در تراجم وشرح حال رواة تا گرفتن کليات و قواعد از حديث و ترتيبهای مختلف که هر کدام خدمتي بسيار ذيقيمت است ، وجود دارد .

مثلا کسيکه بخواهد بداند « ابن عباس » چند حديث روايـت کرده است ، درين خصوص به کتابهائي که بنام « مسنـد » معروف است ، مانند مسند امام احمد حنبل مراجعه می کند . زيرا مسنـد بترتيب فضل ، اشخاصي را ياد می کند و احاديثی که شخص روايـت کرده است ، می آورد .

کسيکه بخواهد دلائل احکام از حديث استفاده کند ، به کتابهائيکه بنام « جامع » معروف است ، مانند جامع ترمذی مراجعه می کند . زيرا کتابهای جامع ابواب بندی شـده است . کسيکه راهنمـای همزيستی شرافتمندانه با همسر را بخواهد ، بايد به باب حقوق زوجين مراجعه کند و يا آن کس که خواهان آشنا شدن بمسائل مربوط بارث است ، بايد به باب ميراث مراجعه کند . خلاصه برای هر موضوعي بابی هست و اشخاص علاقه‌مند می‌توانند بآن باب مراجعه کنند .

امام ابو عیسی ترمذی در جامع خود نقل اقوال علماء و اینکه عمل برآن حدیث هست یانه ، نیز یاد کرده است .

کسیکه اول حدیثی را بخاطر دارد و لی دنباله اش را نمی داند . به معاجم که بترتیب حروف است ، مانند معجم طبرانی مراجعه می کند و با دانستن اول حدیث ، بآخر آن می رسد .

کسیکه در خصوص مسأله‌ای می‌خواهد تمام جوانب آنرا از علم حدیث بدست آورد ، باجزاء تألیف شده درین خصوص مراجعه می کند و کسیکه بخواهد بدأند روایت کنندگان این حدیث ، چه کساني هستند ، بکتابهای تراجم روات که شرح حال راوی از نام او و نام پدر و معرفی او از راستگوئی و یا دروغگوئی به تفصیل سخن می گوید در نتیجه معلوم می‌شود حدیثی که بروایت اوست ، صحیح است یا خیر ؟

کسیکه بخواهد بداند مؤلفین در کتب حدیث چند طبقه هستندو در هر طبقه چند تن از آنها مبرزتر و شاخص‌تر هستند ، به « طبقات حفاظ » مراجعه می‌کندو کسیکه دو حدیث را ببیند و بگمان او ، آن دو حدیث مخالف یکد یگر باشند وبخواهد بداند که علماء در جمع میان آن دو حدیث چه گفته اند ، بکتابهای « رفع ایهام تناقض از حدیث » مراجعه می کند .

باین ترتیب ، این دانشمندان بزرگوار در هر رشته ای که تعلق به حدیث حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دارد ، کتابهائی بسیار پر قیمت بهرشته تحریر در آورده اندو همچنین در آنچه علماء حدیث ، اصطلاح برآن دارند ، همه بطرز بی‌سابقه و کم ـ نظیر مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند : بطوریکه در خصوص

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ، هیچ نقطه تاریکی باقی نمانده است و تمام جوانب مسائلی که تعلق به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ـ از نسب وسلف گرفته تا لحظه بلحظه حیات پر رحمت او ـ داشته است ، بتحریر و تحقیق در آورده اند . جزاهم الله تعالی خیراً .

درین کتابچه نام بسیاری از مردان بزرگواری که اینگونه خدمات گرانبها را بعهـده گرفته اند ، ملاحظه خواهیـد فرمود . همه ایـن بزرگواران ایرانیانی هستند که داعیه مهر و محبـت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ـ آنانرا برآن داشت تا عمر خود را وقف ایـن خدمت کردند و در نتیجه تا روز قیامت ، نام نامی شان وآثار گرامی ـ شان مانند ستاره ای درخشان در آسمان اسلام باقی خواهد ماند .

کتابی که این مقدمه برآن نوشته شده است ، با آنکه از کتابهای کوچك در حدیث است ، اما باز ملاحظه می فرمائید کـه اگر مطابـق آن رفتار شود و احادیث آن که چهل و چند حدیث است ، بموزد عمل گذارده شود ، سعادت دنیا وآخرت را در بردارد .

مثال حدیث رسول الله صلی الله علیه وآلـه وسلم ـ مثـال روشنائی است که انـدك آن هم ـ آدمی را از تاریکی می‌رهانـــد و از اینجاست که قرآن ، صفت خورشید و صفت رســول الله را در فروغ نور پرتو روشنائی همانند دانست .

درباره خورشید ، در آیه ١٦ سوره « نوح » فرمود : « وجعــل الشمس سراجاً » و خدا گردانید خورشید را چراغي پر حرارت .

درباره رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ، در آیه ٤٦ سوره احزاب فرمود : « وداعیاً الی الله باذنه وسراجاً منیراً » خدا گردانیـد

پیغمبر را دعوت کننده ای بسوی خدا وچراغی پر نور و روشنائی .

روشی که دانشمندان ایرانی در خدمت باحادیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در پیش گرفتند ، باعث شد که دانشمندان دیگر ، در هر رشته همین کاررا بکنند وازینراه ، دانشمندان ایرانی در هر زمینه وهر علم ، تحقیق وتتبع وتألیف وتخصص رابخود اختصاص دادند .

در لغت و زبان شناسی ، از خلیل بن احمد تا فیروز آبادی صاحب قاموس ، همه ایرانی هستند . در نحو ، از عیسی بن عمر تا سیبویه امام النحاة همه ایرانی هستند . در صرف از ابو حنیفه تا میر سید شریف جرجانی همه ایرانی هستند . در عدد و حساب از ابوریحان بیرونی تا ابوبکر خوارزمی همه ایرانی هستند .

معلوم است که ابوریحان در ابتکار عدد از یك تا نه وابتکار صفر کاری کرد که هیچ شخصی از منت او بیرون نیامد . خوارزمی در ابتکار جبر ، پایه‌های این علم را برای هر ترقی شگرفی استوار ساخت .

در طب ، از ابو النجم طبیب تا ابن‌سینا و درشیمی از ابو بکر محمد بن زکریای رازی گرفته ، و در پایه‌گذاری نظریه‌های فلسفی و نشان دادن مدینه فاضله و کوشش در سعادت همگانی از فارابی تا امام محمد غزالی ودر بلاغت از عبد القاهر جرجانی ، از همگان گوی سبقت را ربوده اند .

باین ترتیب ، در هر رشته‌ای از رشته های مختلف از قبیل: ستاره‌شناسی ، جغرافی ، تاریخ ، علوم ادبی وغیره ، دانشمندان ایرانی درخشیده اند . شگفت اینکه عادة در هر علم ، افرادی پایه گذاری

می‌کنند و افرادی دیگر در سالهای متمادی ، آن پایه‌ها را تکمیل می‌کنند ، اما دانشمندان ایرانی ما ابتکار وتکمیل را با هم انجام داده اند.

در شعرکسی نیامده است‌که بر بحور شعر که خلیل بن احمد ابتکار کرد ، مطلب قابل ذکری بیفزاید و در نحو کسی نیامده‌که بر « الکتاب » سیبویه ، ابواب و فصولی اضافه کند .

بهمین ترتیب ، در رشته های ابتکاری هم نبوغ بی‌نظیری از خود نشان دادند ، اما دریغا که عهد مغول ، قدرت عظیم علمی را از هم پاشید و علم و نبوغ و دانش ایرانیان ، لگدمال سم ستوران و وحشیگری آن قوم وحشی شد . گنجینه‌های علوم و ذخائر علم وادب ایران ، بیکباره برباد رفت و اثری از اینهمه آثار گرانبها بر جای‌نماند .

پس از آن در دوره صفوی و فشار بر اهل سنت سبب شد که بقیه باقیه از کتابهای ذیقیمت‌علمی بهمراه علماء از ایران بسوی کشورهای دیگر رود و مرکزیتی که ایران در اسلام داشت وهمیشه خلفاء بغداد ، دست نشانده سلاطین ایرانی محسوب می شدند ، با تعصب خشك صفویان برباد رفت .

از طرفی لشکرکشی ترکان عثمانی سبب شد که صفویان راهی در پیش گیرند که ایران را از هر طرف کوچك سازد ، بطوریکه امروز موقعی که بنقشه جغرافیائی نظر افکنده شود ، نه همه خراسان در دست ایران است ـ زیرا بیش از نیمی از آن بنام ترکستان نامیده شده است ـ ونه همه سیستان در اختیار ایران است ، زیرا دوسوم آن جزء افغانستان است . وباین ترتیب ، بلوچستان و آذربایجان وکردستان هیچکدام .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

سپاس و ستایش پروردگاری متعال را شایسته است کــه آدمی را بنور علم بیاراست وحلیه کرامت و بزرگــواری را سزای آدمیان ساخت و مهر و رحمت را طوری بگسترد که همه ذرات کائنات را فرا ـ گرفت و علم و حکمت را بحدی پراکند که هر موجودی را دربــــر ـ گرفت . آفرینش را برپایه رحمت استوار فرمودو مهربانی را ازاندازه بدر برد . مهر مادری که زبانزد است ، دربرابر رحمــت او تعالی بهیچ نمی آید . ترازوی عدالت را دردو کفه شب و روز میزان کرد و از تعادل لیل و نهار ، درس عبرتی بر افراشت و جهانیان را بیاگاهانیدکه : بشب دست رحمت گشوده ام تا بدکاران روز دست بتوبه بر افرازنــد و به روز ، دست مهر و شفقت راگسترده ام تا بد کاران شب ، دست انابت بالا آورند .

آنان‌راکه از همه در ها نومید شده اند ، امیدوار ساخــت کــه اگر از همه نومید شوید ، روی بسوی من آرید که از همه مهربانترم . درماندگان را دریابم و فروماندگان را چاره سازم . اگر پدر و مادر

و فرزند و برادر و دوست و رفیق ، همـــه از شما ببرنـــد ، من شما را خواهم پذ یرفت .

توانگران را نگر که شبها درها را ببندند . متکبران را ببین که از فروماندگان پهلو کشند . اما درهای رحمت من شب و روز بـــاز است . چه نادانند مردمی که از مهرباترین مهربانان روی بگردانند .

آدمی هرچه آرزوکند ، تنها با مدد آفریدگار توانا فراهم آیـــد و کوشش و تلاش موقعی بثمـــر رسدکه معونـــت آفریدگار مهربـــان همراه آرد . آدمی سراپایش نیاز است و نیـــاز آدمی موقعی برآورده شود که از بی‌نیاز توانا مدد جوید . هیچ نعمتی بگرانبهائی و ارزش عمر نیست . بنگر که بیخبران ، نقد عمر را درچه راهی بسر می آورند . این سرمایه گرا نقدر عمـــر ، بخـــاطر منفعت دنیا و آخـــرت اســـت • اگر دنیا که کشتز ار آخرت‌است،از آخرت بی بهره ماند،چه سودی دارد؟

کارهای روز بخاطر آرام شب است . روز پرمحنتی که آرام شب بهمراه نیاورد ، روزی سیاه وبی فائده است و زندگی زودگذر دنیـــا اگر راحت عقبی ببار نیاورد ، روزهای محنـــت وغم و رنجیست کـــه شبهای ناآرام و آتشهای بی پایان ببار آورد .

اختلاف روز وشب ، بخاطر غنیمت شمردن وقت است . محتضر را دیده اید که چگونه بر عمر از دست رفته اشك میریزد ؟ زندانی را دیده اید که چطور بر آزادی از دست داده می نالد ؟ مگر نه اینست که هر فرد،روزی بگور خواهد رفت ونقد آزادی را از دست خواهدداد؟

در آنروز کسی شاد خواهد بود که در روزهای عمر ، خدمتی ارزنده کرده باشد واز سرمایه زندگی ، بهره نیکبختی اندوخته باشد واز آغاز سعادت بار کود کی، عاقبت دوران پیری بدست آورده‌باشد •

درود وسلام بر سرور پیغمبران و سالار فرستادگان و خاتم مرسلان و رهبر نیکبختی دوجهان ، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم که برای پیروان خود دو گوهر تابناك : کتاب و سنت را مقرر داشت و برای اجراء این دو ، دو مرشد امین : عالم و عقل را معرفی فرمود ، تا همه جا برای سعادت آدمی با یکدیگر همگام وهمدوش ، پیش روند وپیشرفت علوم و بهبود زندگی و نیکبختی دو جهان را فراهم آورند .

و نیز درود بر خویشان و یار انش که در بزرگداشت او ، هیچ فروگذ ار نکردندو جان گرامی و فرزند دلبند و مال و توان خود را بپای او ودر راه او نثار کردند تا درخت رسالت ، میوه سعادت را بهمه عالم فرستاد و اساس نیکبختی را در همه جا استوار ساخت ، بنیان شرك و کفر را برانداخت و ریشه تجبر وتکبر و ظلم را ریشه کن فرمود و برای جهانیان ــ مشروط به عمل کردن بدستور مقدس او ــ مرده خوشی و آسایش دو جهان آورد .

خدای توانا ، سلف صالح را آنطور که شایسته آنان است ، از جزای خیر شاد فرماید و خلف و آیندگان را برای پیروی از آنان موفق سازدتا از پرتو دینداری ، روح خود را سعادت بخشند وازحصاد دنیا ، کاخ سرافرازی وکامرانی را برافرازند وچنانکه شایسته هرمسلمان است ، دنیای سعادتبار و آخرت دار القرار بدست آرند و دانشمندان را از رحمت خود بموجبات رضا وخوشنودی‌اش توفیق دهد تا علم را از همرهی عقل به عمل خیر قرین سازند و مردم را از شاهراه سعادت که در تعلیم کتاب وسنت وجود دارد ، بیاگاهانند .

امید که خواننده از دعای خیر مرا یاد فرماید .

اکنون وقت شروع در مقصود ازین شرح است و برای استفاده

خوانندگان مختصری درباره تدوین حدیث و مصطلحات حدیث ومؤلفین نامور درین رشته ها، از نظر خواننده عزیز می گذ راندو بحمد الله و له المنة ، این شرح با این مقدمه در مطالب فوق و توضیح معانی حدیث و تراجم افرادی که نامشان در احادیث می آید ، کتابی است که از فضل خدای توانا امیدوار است در نظر اهل بینش ، محبوب ومقبول گرداند و آنرا وسیله رضایش قرار دهد .

او تعالی ـ به گمان بندگان با ایشان رفتار فرماید و امیدواران رحمتش را نومید نفرماید . والحمد لله اولا وآخراً ـ والصلاة و السلام علی افضل الخلق علی الاطلاق و ارحمهم بالاتفاق ، محمد المبعوث رحمة للعالمین وعلی آله سفینة السلامة وعلی اصحابه نجوم الهدایة و التابعین لهم و وارثی علومهمومن تبعهم الی یوم الدین ، ما تعاقب لیل و نهار و حرکة و قرار .

تدوین حدیث

صحابه وتابعین ، احادیث پیغبمر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم رانمی‌نوشتند ، زیرا آنان ، احادیث راکه از پیغمبر می شنیدنـد ، از برمی کردند و همان را بهمان لفظ اداء می کردند . این بود که حاجت به نوشتن . مگر اندکی که پس از بر رسی زیاد دانسته می شود که نوشته می‌شده است . نبود مثل کتاب صدقات وبعضی کتب دیگر .

تا اینکه ترس از دست رفتن احادیث بمیان آمد ومرگ در بین دانشمندان وپیشینیان سرعت گرفت . در آن موقع عمر ابن عبد العزیز به « ابي بكر بن حزم » نوشت تا بنگرد آنچه از سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیابد ، بنویسد و همچنین آنچه از حدیث عمر بیابد بنویسدو نظایر آن .

چنانکه امام مالك در « موطاء » روایت کرده وامام بخـاری در صحیح بخاری . آنرا تفسیر فرموده است وبنا به تخریج ابو نعیم در تاریخ اصفهان باین معنی است که : « عمر بن عبد العزیز بآفاق نوشت تابنگرند از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آنچه بیابند ، جمع‌ـ آوری کنند » و بنا بتخریج « ابن عبد البر » در تمهید از طریق ابن وهب که گفت از مالك شنیدم که می گفت عمر بن عبد العزیز بـه شهرهـا

می‌نوشت وسنتهای پیغمبر ﷺ وفقه را بآنان می آموخت . وباهل مدینه می‌نوشت و از آنان درباره گذشته شان می پرسید و بآنان می نوشت تا بموجب آن عمل کنند و به ابو بکر ابن حزم می نوشت تا سنت پیغمبر ﷺ را جمع آوری کند و برای عمر بن عبد العزیز بنویسد .

پس از آن عمر بن عبد العزیز درگذشت، در حالیکه ابو بکر ابن ـ حزم نوشته هائی را قبل از اینکه برای عمر ابن عبد العزیز بفرستند . حاضر کرده بود .

امام ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری بعد از نوشتن تفسیر بالا می فرماید : « اولین کسیکه بتدوین حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم قیام کرد ، به امر عمر بن عبد العزیز ، امام محمد بن مسلم معروف به ابن شهاب زهری است و در حقیقت همانطور که برای حفظ قرآن و نوشتن آن. « عمر اول » قیام فرمود وابو بکر صدیق را برآن داشت ، برای حفظ حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز « عمر دوم » قیام کرد وبامر او ، ابن شهاب زهری به تدوین حدیث پرداخت .

ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء پس از ذکر اسناد خود از مالك بن انس روایت می کند که اولین کسیکه در تدوین علم (یعنی سنت پیغمبر) کوشید ، ابن شهاب زهری بود . امام ابن حجر در مقدمه می ـ نویسد · بدانکه آثار پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عصر صحابه و کبار تابعین تدوین نشد به دو سبب : یکی آنکه در ابتداء امر از نوشتن غیر قرآن منع شده بودند مبادا که بعضی ازین نوشته ها بقرآن آمیخته شود .

در صحیح مسلم بثبوت رسیده است که حضرت ، منع از نوشتن غیر قرآن فرمود . دوم سعه حفظشان و روانی ذهنشان . ودیگر اینکه بیشترشان نوشتن را نمی‌دانستند .

پس از آن در آخر عصر تابعین تدوین آثار و تبویب اخبار پیش آمد وآن در موقعی بود که علماء در شهرها پراکنده شده بودندو بدعتها از ناحیه خوارج و روافض و قدریه بسیار شد . روی این اصل، در آن موقع علماء برای تدوین آثار و اخبار ، کمر همت بربستند و نخستین کسیکه بجمع آن پرداخت ، ربیع بن صبیح و سعد بن ابی ـ عروبه وغیر این دو بودند که برای هر بابی ، تصنیفی علیحده می‌نوشتند تا اینکه بزرگان طبقه سوم نیمه قرن دوم قیام کردندو بتدوین احکام پرداختند .

امام مالك « موطاء » را تصنیف کرد و در آن بکوشید تا آنچه قوت دارد ، از حدیثی که بروایت اهل حجاز است ، و آنرا با اقوال صحابه وفتاوی تابعین تلفیق کرد .

ابن جریج در مکه به تصنیف و تدوین آثار پرداخت وهمچنین اوزاعی در شام وسفیان ثوری در کوفه وحماد بن سلمه در بصره وهشیم در واسط و معمر در یمن وابن المبارك در خراسان و جریر بن عبد ـ الحمید در ری و اینان همه در یك عصر بودند .

چون همه این افراد در یك عصر بودند ، روی این اصل دانسته نمی شود که کدامیك پیشتر دست باین کار زدند . پس از اینان ، بسیاری از معاصرینشان برای دنبال کردن کار آنها برخاستند تا اینکه بعضی از ائمه نظرشان بر این تعلق گرفت که برای حدیث پیغمبر تصنیف مختصی بنویسند که تنها درباره حدیث پیغمبر باشد واین روش در پایان قرن دوم هجری بود که به تصنیف مسندها اقدام کردند . (از نوشته‌های جلال الدین سیوطی که بتلخیص از نوشته‌های رامهرمزی نقل کرده است) .

علم حدیث

علم حدیث علمی است که بوسیله آن اقوال واحوال پیغمبر صلی ــ الله علیه وسلم شناخته می شود . پس از این تعریــف دانسته شد که موضوع علم حدیث ، همانا گفتارها وکردارها وحالتهای پیغمبر (ص) است و غایت و هدف این علم شریف ، بهره‌منــدی از نیکبختی دو جهان‌است .

چنانکه درفواید خاقانیه نوشته شده است ، علم حدیث به دوقسم تقسیم می شود : یکی علم روایت حدیث است ، درین علم از چگونگی اتصال حدیث به پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جهت دانستن احــوال روایت کنند گان از حیث ضبط وعدالت ، صحبــت می کنــد و از چگو نگی سند حدیث ازجهت اتصال و انقطاع و غیر این دو سخــن می گوید . این بحث ، مشهور به اصول حدیث است .

دوم علم درایت حدیث است و این علمی است که از معنی مفهوم از لفظ حدیث بحث می کند و از روی قواعد عربیه و پایه‌های شرعی ومطابقت حدیث با حالات پیغمبر ، بیان مراد از لفظ حدیث می‌کند .

موضوع این علم ، احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم است از حیث دلالت لفظ حدیث بر معنی مفهوم‌و یا معنی مقصود از لفظ حدیث

و غایت و هدف این علم ، آراستگی به آداب نبوی است و دورشدن
از آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن منع فرموده ویا آنرا مکروه
دانسته است . وفائده آن بزرگترین فائـده هاست ، چنانکه ظاهـر
است . و مبادی آن علوم عربیه است و احادیث پیغمبر (ص) اعم از
آنچه به گفتار و کردار تقریر ایشان دارد و شناسائی و فقه وغیر آن ٠

در جامع الاصول ابن اثیر می آورد که : علوم شریعت بر دو قسم
است : فرض و سنت . و فرض بر دو قسم است : فرض عین و فرض
کفایت . علم احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و آثار اصحاب
او از پایه‌های فروض کفایات است که همین احادیث پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم ، دومین احکام است .

برای علم احادیث حضرت رسول (ص) اصول و احکام و قواعد
و اصطلاحاتی است که علماء آنرا یاد کرده اند و محدثین و فقهاء آنرا
شرح داده اند و هریك از طلاب علم حدیث نیازمند به دانائی بـه آن
وشناسا ئی و اطلاع برآن است . لکن پس از فرا گرفتن علم لغة عرب
وعلم إعراب که این دو علم پایه دانستن حدیث و غیر آن است ، زیـرا
شریعت مطهره اسلام بر زبان عـرب وارد گشته است و آن چیزهائی
که برای طلاب علم حدیث ، دانستن آن ضرورت دارد ، مانند دانائی به
رجال حدیـث و نامهایشان ونسبهـا و عمرهایشان و وقـت وفاتشان
و دانائی به صفتهای روایت کنندگان وشرایطی که با حصول آنها درست
است . پذیرفتن روایتهایشان ــ و دانائی به مستند یعنی مورد اعتمـاد
روایت کنندگان و مدرکشان و چگو نگی بدست آوردن شأن حدیـث
و دانائی به قسمت بندی طریق حدیـث ، و دانائی به لفظ راویـان
و آوردنشان در روایت : آنچه شنیده اند ــ ومتصل بودن روایـت
تا کسیکه از آنها روایت مینماید و یاد کردن مرتبه‌های آن ــ ودانائی

به درست بودن نقل حدیث به معنی ــ و درست روایت کردن بعضی از حدیث ــ و دانائی به زیادتی که در روایت آمده و دانائی به اینکه در روایت چیزی نسبت به حدیث دارد که از حدیث نیست ــ مثل آنچه بعنوان تفسیر و بیان معنی حدیث از زبان یکی از روات در حدیث یاد میشود و آن را مدرج مینامند .

همچنین دانائی به حدیث مسند و شرائط آن و إسناد عالی و نازل دانائی به مرسل و اقسام آن که منقطع و موقوف و معضل و غیر آن است زیرا علماء در قبول مرسل و قبول نکردن آن اختلاف دارند و همچنین مرسل چه کسانی قبول میشود و مرسل چه کسانی قبول نمیشود ــ دانائی به جرح و تعدیل و وقوع آن ــ بیان طبقه‌های کسانی که مجروح شناخته شده‌اند و روی همین اصل مجروح بودن ــ شان روایت شان قبول نشده است ــ دانائی به اقسام حدیث از صحیح و مکذوب ، قسمت شدن خبر به صحیح و کذب و غریب وحسن ــ دانائی به خبر متواتر و خبر آحاد ــ خبری که ناسخ است و خبری که منسوخ شده است و غیر آنها از آنچه ائمه اهل حدیث بر آن توافق دارند و میانشان متعارف است .

زیرا کسیکه همه این مطالب را بخوبی دانست، چنانست که بخانه، این علم از درش وارد شده و به درون قدم گذاشته و از همه جهت بـه آن احاطه نموده است ، و به اندازه آنچه از این مطالب از او فـوت شود ، به همان اندازه هـم درجه‌اش پائین میآید و مرتبه اش به ــ سستی میگراید ــ جزاینکه شناسائی تواتر وآحاد و فهم ناسخ و منسوخ واگر چه تعلق به علم حدیث دارد لکن محدّث و دانا در حدیث نیازی به آن ندارد ، بلکه دانائی بـه تواتر وآحـاد و ناسخ و منسوخ از وظائف فقیه است که میخواهد احکام را از احادیث استنباط نمایـد

و به شناسائی تواتر وآحاد و ناسخ و منسوخ حاجت دارد .

اما محدّث و دانا در حدیث ، وظیفه اش آن است که آنچه را از حدیث شنیده باشد چنانکه شنیده است ، نقل کند و هر گاه در صدد بیان و روشن ساختن و معنی روایتهای خود بر آید ، پس زیاده فضل و افزایش علم است در حق او .

اما آغاز گرد آوردن حدیث و تدوین و نشر آن ، که بنابر این که حدیث از پایه های فروض و بعد از قرآن ، اصل دوم میباشد ـ و اعتناء به آن واجب و ضبط و حفظ آن لا زم بود ، خدای توانا برای اینکار دانشمندانی مورد اعتماد موفق فرمود تا قوانین حدیث را حفظ کنند و در این زمینه احاطه بدست آورند ـ و آن ر مردان ـ جزاهم الله خیر الجزاء ـ کابراً عن کابر به نقل آن پرد اختند و سینه بسینه به یکدیگر رسانیدند و هر کدام از اوائل چنانکه شنیده بودند ، با امانت کامل به اواخر رسانیدند و خدای توانا این علم رابه سوی آن رادمردان محبوب ساخت ، برای این حکمت که حفظ دین و نگهداری شریعت نمایند .

براین اساس، همیشه علم حدیث از عهد حضرت رسول الله صلی‌ـ الله علیه وآله وسلم ، شریفترین وارجمندترین علم نزدصحابه و تابعین و تابعی التابعین بوده است وپس از حفظ کلام الله مجید ، علمی دیگر به مرتبت آن نمی رسیده است و کسی هم به عظمت یاد نمی شده است مگر به اندازه سماعی که از حدیث داشته ، باین معنی که فضل هر مورث و هر مؤلف بقدر ارزش خدمت او نسبت به علم حدیث بوده است و بس .

روی این اصل ، رغبتها متوجه علم شد وهمه برای

بدست آوردن آن ، وجهة همت خود را معطوف بسوی این علم کردند، تا جائیکه هر یك از آنها به سفرهای دور و دراز وپیمودن راه از شرق و غرب و زدن به کوهها و بیابانها میپرداختند ، بخاطریك حدیث تا آن را از راویش بشنوند •

از بین آنها کسانی بودند که تحمل آن رنجها و بریدن آن مسافتها فقط بخاطر همان حدیث بود و کسانی دیگر بخاطر شوقی که در شنیدن از خود راوی داشتند ، آن مشقت را بر خود هموار میساختند (نظر باعتمادیکه بر آن راوی بودو یا علو إسنادی که در حدیث او بود) از اینراه عزم وتصمیمشان متوجه تحصیل حدیث شد ، و در ابتداء اعتمادشان بر حفظ و ضبط در دلها بودو التفاتی به نو شتن آن نداشتند و میخواستند نگهداری حدیث پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مانند نگهداری کلام الله سبحانه و تعالی باشد •

مو قعیکه اسلام از شرق و غرب انتشار یافت و کشور اسلام پهناور شد و صحابه و یاران پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در شهر ها متفرق شدند ــ وبیشتر شان در گذشتند ، حاجت به ضبط آن افتاد و علماء درصدد تدوین حدیث و نوشتن آن بر آمدند . در حقیقت نوشتن ، اصل است زیرا خاطر به غفلت میافتند و قلم است که از بغفلت افتادن نگهمیدارد .

تا اینکه نوبت بآن گروه از پیشوایان و ائمه علم حدیث افتاد ، مانند عبد الملك بن جریج و مالك بن انس و غیر این دو که به تدوین حدیث قیام کردند تا جائیکه گفته شده است اولین کتابی که در اسلام تالیف شده است ، کتاب ابن جر یج و موطای مالك بن انس و تصنیف ربیع بن صبیح است ، ونظر به اینکه اینان همه در یك عصر بودهاندو همزمان دست به تدوین حدیث زده اند ، به هر کدام گفته شده است که نوشته آنان اولین کتاب در حدیث بشمار میرود .

پس از آن جمع و تدوین حدیث در جزوه‌ها و کتابها انتشار یافت و بسیارشد همانطور که نفع آن کتابها نیز عظیم بود ـ تا اینکه نوبت به دو امام اهل حدیث رسید .

این دو شخصیت که خود را وقف خدمت به حدیث پیغمبر کردند، امام ابی عبدالله محمد ـ بن اسماعیل بخاری و امام ابی الحسین مسلم بن الحجاج نیسابوری هستند که دو کتاب جامع خود را تدوین کردند و در دو کتاب خود آنچه ایمان به صحت آن داشتند و در ثبوت آن و صحت نقل آن یقین داشتند ، در کتاب خود سپردند ـ و خدا میداند که در آنچه گفته اند راست گفته اند ـ و خداست که بر این عمل بزرگ پاداششان عطاء میفر ماید . از این جهت هم هست که این دو کتاب به حلیه قبول و به احسن قبول در شرق و غرب قبول شدند و شهرت و اعتبار این دو کتاب به پایه ای رسید که بیش از آن نمیتوان آرزو کرد .

پس از آن ، این نوع تصنیف بسیار شد و در دستها پراکنده شد و مطالب و مقاصد متنوع گشت تا اینکه آن زمان که به حقیقت ، زمان اجتماع و اتفاق علماء حدیث بود و پیشوایانی در این علم مانند ابو عیسی محمد بن ترمذی وابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی و ابن عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی و غیر شان بود به پایان رسید ودر حقیقت آن عصر ، خلاصه عصور در تحصیل این علم و پایان این علم بود .

پس از آن جستجو و تفحص کم شد و پشتکار و همت جمع ـ آوری نقصان یافت . همت ها به سستی و فتور گرائید ـ مثل همه علوم و صنایع که از مطالعات اولیه آغاز می شود و آنقدر پیش می ـ رود تابسرحد کمال برسد وآنگاه دچار رخوت می شود و تدریجا به عقب بر می گردد .

با توجه باین واقعیت مسلم ، غایت و کمال این علم به امام بخاری و مسلم و معاصرانشان پایان یافت .

روی این اصل که این علم : علم حدیث بنا به‌شرف و منزلت و علو و مرتبتش ، علمی است عزیز و مشکل اللفظ والمعنی ــ زیرا مواد آن جوامع کلم خاتم الانبیاء است ــ و بنا بر این دانشمندان در تصنیفاتشان دراین علم ــ دارای مقاصد متفاوتی هستند ــ از آن جمله هستند کسانی که همت خود را وقف تدوین حدیث کرده اند اطلاقا تا لفظ آن نگهداری‌شود و احکام از آن استنباط گردد .

از این طبقه هستند : عبدالله بن موسی الضبی وابوداود طیالسی و غیر این دو در ابتداء و بعدشان احمد بن حنبل و کسان بعد او هستند که احادیث را در مسانید روایت کنندگان ، آنرا ثبت کردند ــ و از این راه مسند ابی بکر را یاد میکنند و آنچه روایت از ابی بکر دار ند در آن مسند ذکر میکنند و آنچه از امیر المؤمنین روایت دارند در مسند او میگنجانند ــ پس از او مسند عثمان و مسند علی و سایر صحابه رضی الله عن جمیعهم یکی پس از دیگری میآورند .

از آن جمله هستند کسانیکه احادیث را در محلهائی میآورند که حدیث برای دلیل آن است ، و روی این اصل برای هر حدیث باب مخصوص خود آن قرار مید هند . مثلا اگر حدیث در بیان نماز باشد ، آن را در باب نماز یاد میکنند واگر حدیث در بیان زکات است در باب زکات میآورند ، واگر در بیان جهاد است ، آنرا در باب جهاد ذکر میکنند ، چنانکه امام مالك در موطاء نمود جز اینکه موطاء بسبب اندك بودن حدیثش باب‌های آن نیز کم است .

پس از مالك ، دانشمندان بعد از او به وی تأسی جستند و مانند او در تألیف خود رفتار نمودند .

موقعیکه نوبت به امام بخاری ومسلم رسید ، چون احادیث ایـن دو کتاب بسیار بود ابواب آندو کتاب نیز بسیار شد ـ و دانشمندانی که بعد از این دو امام بودند ، به این دو اقتداء کردند .

این‌نوع تألیف برای بدست آوردن حدیث ، خیلي آسانتر از نوع اول است ـ زیرا چه بساکه انسان معنائی میداند ولی راوی آنرا نمیداند والبته حاجت به دانستن راوی برای همه کس واقع نمی شود .

در این قسم دوم اگر انسان خواست حدیثی راکه تعلق به نمـاز دارد بداند ، به باب نماز مراجعه میکند . وحدیثی راکه در باب نماز میبیند میداند که دلیل همان حکم نماز است وحاجتی برای بکار انداختن فکر و اندیشه نمی یابـد . بر خلاف قسم اول که ابتدا باید بدانـد چه کسی حدیث متعلق به نماز را روایـت کرده است تا به مسنـد او مراجعه نماید وآنگاه حدیثی که در مسند آن شخص می بیند ؛ نمیداند علماء حدیث ، آن را دلیل آن حکم ساخته اندیا خیر .

از آن جمله کسانی هستند که تألیف خود را اختصاص به استخراج احادیثی داده اند که دارای لغت‌ها و واژه‌های لغوی است و در عین حال معانی آنها مشکل است : اینان کتاب خود را به ذکر متن حدیث و شرح غریـب آن وروشن کـردن إعـراب آن اختصاص داده انـد . چنانکـه ابو عبیـد القاسم بـن سلاّم وابو محمـد عبداللـه بـن مسلم بن قتیبه وغیرشان کرده اند .

از آن جمله هستند که با ذکر معنای لغوی وشرح غریب حدیـث و بیان مشکل آن و روشن کردن إعراب آن علاوه بر آن به ذکر احکام آراء فقهاء که از حدیث استخراج شده میپردا زنـد . چنانکـه ابوـ سلیمان احمد بن محمد الخطابي در کتاب : «معالم السنن واعلام السنن» و غیر او کرده اند .

از آن جمله هستند کسانی که قصد خود را به یاد کردن غریب حدیث اختصاص داده اند و کاری به متن حدیث ندارند و روی این اصل ، کلمه‌های غریب که معنی آن مشکل مینماید ، از حدیث استخراج نموده و به تدوین و ترتیب و شرح آن میپردازند چنانکه ابو عبید احمد بن محمد الهروی و غیر او نموده اند .

از آن جمله کسانی هستند که قصد خود را مختص به استخراج احادیثی ساخته اند که احکام شرعیه غیر جامعه را میرساند و برای این امر فقط به تدوین این احادیث و آوردن متون آنها پرداخته اند ، چنانکه ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب « مصابیح » عمل نموده است .

همچنین غیر اینان از دانشمندان دیگر .

نظر به اینکه اعلام بلندنامی که در ابتداء به حفظ حدیث قیام کرده و سابقین این راه بوده اند ، تألیفشان بر کاملترین وجه که از همه جهت جامع باشد فراهم نیامده است ، زیرا سابقین این راه اولین و آخرین مطلبشان فقط حفظ حدیث واثبات آن و دور ساختن دروغ و کذب از آن بوده است وبرای این مطلوب نظرشان به طریق حدیث و مقدار حفظ رجال آن وتزکیه و جرح و تعدیل آنها و در نظر گرفتن احوال آنان و بررسي کارهایشان بوده است ، تا اینکه بعد از تدبر و دقت و تأمل و کوشش فراوان برای شناختن و بدست آوردن احادیثی که مورد اعتماد است به قدح و جرح آنانکه دروغ در روایت میآورند ، پرداختند و به تزکیه و تعدیل کسانیکه از حیث راستی و درستکاری و حفظ و ضبط و امانت و صحت عقیده و ایمان صحیح مورد اطمینان بودند ، کوشیدند ، آنهم بعد از احتیاط کامل وضبط وتدبر تا آنجا که مقدور بود .

در حقیقت هم بزرگترین مقصود شان فقط حفظ حدیث پیغمبر ونگهدا ری آن بود وتمامی عمر خود را درین راه صرف کردند و بطور قطع برای این کارکه مهمترین امر بود ، مجال بیشتری نداشتند . روی این اصل ، نه وقت برای لوازم این فن که از توابع علم حدیث بود ، داشتند ، و نه هم نظرشان می‌گرفت که وقت خود را به این لوازم اختصاص دهند ــ وبه حقیقت ، پرداختن به لوازم این فن از تقسیم ــ بندی ابواب وفصول و شرح غریب و بیان مشکلات متون حدیث برای آنان جائز نبود .

زیرا معروف است که اول اثبات ذات باید و پس از آن ترتیب صفات ــ و اصل و پایه همان عین حدیث است و بعد ، ترتیب وتحسین آن .

متقدمین کاری که برایشان فرض بود انجام دادند ، ولی مرگ به ــ سراغشان آمد و پیش از این که به ترتیب وتبویب آن برسند ، دعوت حق را لبیك گفتند و در واقع برای راحت‌دخلاف خود زحمت کشیدند •

کوشش آن طبقه از متقدمین ، موجب شد که اخلاف صالح آنان دنباله کارشان را بگیرند و فضیلت و مزیت اسلاف خود را ظاهر سازند و در ضمن راه نوی باز کنند و یا اینکه در تهذیب آن کوشش بیشتری بکار ببرند و یا اینکه از اختصار کتابهای پیشینیان و تقریب و نزدیك ساختن آن به فهم‌ها کاری انجام د هند ــ و یا انکه از راه استنباط حکم و شرح غریب آن خدمتی بکنند .

از جمله این دانشمندان متأخر کسانی هستند که میان کتابهای پیشین با نوعی اختصار و تصرف جمع کرده اند ، چنانکه در جمع بین دو کتاب بخاری ومسلم ، مثل ابی بکر احمد بن محمد رمانی وابو ــ

مسعود ابراهیم بن محمد بن عبید دمشقی وابی عبد الله محمد حمیدی انجام گرفته است .

بعد ازایشان « ابو الحسن رزین بن معاویه عبدری » به جمع بین کتابهای بخاری و مسلم و موطای مالك و جامع ترمذی و سنن ابی ـ داود و نسائی پرداخته و کتاب خود را بر أبواب مرتب ساخته است ـ غیر از اینکه اینان فقط متن احادیث رادر کتابهای خود سپرده اند بدون آنکه به شرح آن بپردازند .

کتاب « رزین » سابق الذکر بزرگترین آنهاست ، از این حیث که کتابهای شش گانه فوق الذکر را که ام الکتب حدیث ومعروفترین کتابهای حدیث هستند ، فراگرفته است .

باید گفت که مصنفین این شش کتاب ، معروفترین علماء حدیث ومبرزترین دانشمندان در حفظ حدیث هستند و در واقع علم حدیث به آنها ختم شده است . زیرا علماء ، احادیث را از آنان گرفتند و فقهاء از آنها استدلال کردند و از احادیث آنها اثبات احکام فرمودند .

بعد از « رزین » امام ابو السعادات مبارك بن محمد بن الاثیر جزری آمد که گذشته از جمع بین دو کتاب رزین و اصول شش ـ گانه مذکور ، به تهذیب وترتیب ابواب آن وتسهیل وآسان کردن مطالب آن و شرح غریب آن در کتاب خود که آنرا « جامع الاصول » نام نهاد ، پرداخت .

در واقع کتاب جامع الاصول ، جامعترین کتاب در حدیث دانسته میشد ـ تا اینکه الامام الحافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی آمد و میان اصول شش گانه و مسندهای ده گانه وغیر آنها از کتابهای دیگر حدیث در کتاب خود « جمع الجوامع » جمع نمود ـ

و به حقیقت خیلی « بزرگتر از جامع الاصول » ابن الاثیر شد از جهت جمع کردن متون احادیث .

البته جلال الدین سیوطی در این قاموس پهناور از آوردن حدیث ضعیف وبلکه حتی گاهی از آوردن حدیث ساختگی و موضوع احتراز نکرده البته به این نظر که امروز تکلیف احادیث روشن است و هریك از حدیث صحیح وغیر صحیح نزد علماء حدیث کاملا مشخص است ـ زیرا برای هر رشته‌ای از رشته‌های علمی که ارتباط با حدیث پیغمبر دارد ، تألیفات پر ارزش و مهم تدوین شده است که دانا در این علم ، هیچگاه در باره حدیثی دچار اشکال نمی گردد .

اولین کاری که دانشمندان متأخر نمودند ، این بود که إسناد حدیث را در تألیفات خود حذف نمودند و به آوردن نام صحابی که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت مینماید ، اکتفاء نمودند . اگر خبر بود ، یعنی نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم داشت به نام روایت کننده اکتفاء کردند . اگر اثر بود ، یعنی نسبت به صحابه داشت، بجای آوردن إسناد حدیث ، به یاد آن اکتفاء کردند .

زیرا وقتی در آخر حدیثی نوشته شد که این حدیث را بخاری در صحیح خود از علی رضی الله عنه روایت نموده است ، کسیکه میخواهد بداند میان بخاری و علی چه کسانی روایت کننده هستند ، به صحیح بخاری مراجعه می کند ، و به حقیقت مقصود از ذکر اسناد و تعیین روایت کنندگان برای اثبات حدیث بوده است که راویان آن افراد مورد اعتماد و حدیث به روایت ایشان کاملا صحیح و ثابت است ، و این کار که وظیفه متقدمین بوده و آنان منتهای خدمت را در این باره انجام داده اند ، دیگر برای ما آوردن إسناد حدیث ضرورت ندارد : متقدمین هم إسناد را آورده و هم حدیث را اثبات کرده و بر

صحتش صحه گذارده‌اند .

اکنون باید از حدیث استفاده کنیم : برای دانستن تخریج ـ کنند گان حدیث ، از اختصار ایضا ، برای صاحبان کتابهای شش ـ گانه نشانه و رمزی وضع کردند ، یعنی برای بخاری «خ» قرار دادند . زیرا نسبت او به شهرش مشهورتر از اسمش میباشد و در نام باقی مؤلفین کتابهای شش گانه « خا » و جود ندارد . برای مسلم « م » قرار داده‌اند زیرا نامش از نسبت و کنیه‌اش معروفتر است . برای مالك « ط » قرار دادند زیرا اشتهار کتابش به « موطا » بیشتر است و از جهت دیگر اولین حرف از نام او « میم » است و میم برای مسلم قرار داده اند و باقی حرفهای نام او به نام دیگران شباهت دارد . برای ترمذی « ت » قرار داده اند ، زیرا شهرت به نسبت او بیشتر است از شهرت اسمش . برای ابوداود « د » قرار داده‌اند زیرا شهرت او به کنیه‌اش بیشتر از اسم و نسبتش می باشد ، و برای نسائی « س » قرار دادند زیرا نسبت او به شهرش دارد از اسم و کنیه اش ، وهمچنان برای صاحبان مسندها ، به حرفهای مفرد و مرکب نشانه و رموزی قرار دادند چنانکه در کتابهای علوم حدیث یاد شده است والله اعلم .

پس از آن : احوال ناقلان حدیث در عصر صحابه و تابعین معروف است . در هر شهری که اقامت داشته‌اند ، از آن جمله کسانی در بصره و کوفه و عراق ، و کسانی در مصر و شام بوده اند . طریقه اهل حجاز بلندمرتبه‌تر و قوی‌تر در صحت از طریقه دیگران بوده است ، زیرا سختگیری بیشتری در شروط نقل از عدالت و ضبط داشته اند .

البته نمیتوان نادیده گرفت که دانشمندان ایران در زمینه تدوین احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله سلم تا چه حد دارای فضل و مزیت هستند تا جائی که بیشتر دانشمندان و محققان وحفّاظ حدیث ، همه

ایرانی هستند و معلوم است از حسن بصری و ابن سیرین گرفته تا بخاری ومسلم نیشابوری وابوداود سجستانی و ترمذی و نسائی وابن ماجه قزوینی وامام احمد بن حنبل مروزی و امام نعمان ابن ثابت کوفی وهمچنین رامهرمزی وطبرانی وصدها دانشمندبلندنام که همه ایرانی و از اهل سنت و از حفاظ حدیث پیغمبرند • بخصوص قرن سوم هجری که در حقیقت ، قرن نبوغ دانشمندان ایرانی حفّاظ حدیث است که مانند هریك از علوم دیگر ابتداء و انتهاء آن یك خدمت صادقانه آنهاست .

چنانکه گفتیم طریقه حجازیها عالیتر و قوی‌تر بود ، و سید این طریقه ، طریقه عالم مدینه (بعد از سلف) امام مالك است و پس از او جلیل‌ترین اصحاب او یعنی امام شافعی و دیگر عتبی و ابن وهب ازیاران مالك و بعد از ایشان امام احمد بن حنبل است . کتاب امام مالك « الموطاء » دارای اصول احکام از حدیث صحیح است .

پس از آن عنایت حفّاظ حدیث معطوف به شناسائی طرق احادیث وإسناد های مختلف آن شد . بسا که إسناد یك حدیث از طرق متعدد از روایت کنندگان مختلف میآید ، و گاه هم یك حدیث در چند باب متعدد به حسب اختلاف معنی هائی که آن حدیث مشتمل بر آنهاست ، واقع میشود .

« بخاری » که آمد به تخریج حدیث بر بابهای آن به همه طرقی که نزد حجازیها و عراقیها و شامیها داشت پرداخت ، و از بین آنها بر آنچه که بر آن اجماع داشتند ، اعتماد کرد و احادیث را مکرر یاد نمود و طرق و إسنادهای حدیث رادر باب‌ها متفرق ساخت .

پس از او « مسلم » آمد و تألیف جامع خود نمود و در آن از

بخاری پیروی کرد و کتاب خود را همانند کتاب او ساخت و به جمع طرق وإسناد آن پرداخت ولی در بخاری یك حدیث در چند باب بـه جند إسنـاد و برای چند معنی که در هر بابی معانی و حکمی که از آن استنباط می شود ، ذکر مینماید و روی این اصل است که ممکن است یك حدیث چند بار تکرار شود .

اما در صحیح بخاری با تکـراری که دارد ، در هر تکراری نکته وحکایتی نهفته است و فهم او در استنباط حکم حدیث و اشاره بـه معنی مقصود از حدیث و تطبیق حدیث با عنوان بابی که حدیث در آن ذکر شده است ، عظمت بخاری و اطلاع وسیع او را میرساند .

با این تفصیل و زحمتی که این دو امام در جمع‌آوری حدیـث صحیح کشیده اند ، باز هم نتوانسته اند همه احادیث صحیحه را جمع آوری نمایند و قسمتی از دانشمندان حدیث به استـدراك بر آن دو پرداخته اند . ولی تفاوت معامله أظهر من الشمس است و احادیثی که در صحیحین وجود دارد ، با احادیثی که در غیر آن دو وجود دارد ، در قوت إسناد و قبول عموم و خصوص خیلی فرق دارد ، زیرا الزام این دو امام بر آوردن حدیث صحیح است وبس . پس از آن ابو داوود و ترمذی و نسائی سنن را نوشتند و در آن توسع نمود ند و حدیث صحیح و حَسَن و غیر این دو آوردند .

ابن خلدون میگوید : اما بخاری که بالاترین مرتبه از کتب حدیث دارد ، کتابی است که مردم شرح آن رادشوار دیده اند ، بسبب آنکه در شرح احتیاج به اطلاع عمیـق دارد : از شناسائی طرق متعـدده حدیث ، و رجال آن ، که حجاز و عراق و شام هستند وشناسائی حالات آنان و از جهت امعان نظر و مطالعه دقیق در فهم کردن تراجم وعنوانهای ابواب آن . و من بارها از مشایخ و استادان خود شنیده ام که شرح

بخاری دینی است بر این امت ، یعنی از دانشمندان مسلمین کسیکه شرح آن را چنانکه باید انجام دهد ، نبوده است .

ابن خلدون چنین میگوید : ولی پس از او با شرحی که علامه محقق الحافظ ابن حجر عسقلانی بر آن نوشته اند ، و همچنین (شرح عینی تا آنجا که شرح داده است زیرا شرح عینی با آنکه ۱۲ جلد است ، کامل نیست) وبحقیقت شرح علامه « ابن حجر » بهترین شروح است و با وجود شرح او این مهم از گردن علماء امت اداء شده است . شرح عینی از شرح ابن حجر اقتباس مینماید ، تا جائیکه در بعضی موارد یك ورق کامل از شرح او رامیگیرد .

الحاصل ، که علماء حدیث با تألیف کتابهای حدیث اعم از آنچه فقط به ایراد حدیث صحیح پرداخته‌اند ، مانند بخاری و مسلم و آنچه با توسع در ایراد حدیث به صحیح تنها اکتفاء نکرده بلکه حدیث َحسَن و حدیث صالح یعنی که شایستگی قبول وعمل به آن را دارد ، آورده اند . مانند : ابو داود و ترمذی و نسائی و اعم از کتابهای مرتب بر ابواب مانند اصول شش گانه نامبرده و مسندها که مراتب بر راویان حدیث از صحابه میباشد و اعم از مسند هائیکه صحابه را به ترتیب فضل یاد میکنند ، مانند مسند امام احمد که از ابی بکر صدیق شروع مینماید و مسند هائیکه اسماء صحابه به ترتیب حروف یاد مینماید مانند معجم کبیر طبرانی و اعم از کتابهائیکه در خصوص متن حدیث و یا شرح آن است ، و همچنین کتابهائیکه برای جمع آوری ویك جا گرد آوردن چند کتاب حدیث است ، مانند معجم طبرانی و جمع الجوامع سیوطی ، وکتابهائی در تراجم رجال حدیث و یا بیان علوم حدیث و یا در روشن ساختن مؤتلف و یا مختلف و متفق و مفترق میباشد .

خدای توانا همه آن مؤلفین را جزای خیر دهد که درین راه خدمتی

بس گرانبها انجام داده اند و بحقیقت ، شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم را پاك و روشن و واضــح در اختیــار آیندگــان گذاشته اند .

قرن سوم که گفتیم ، قرن نبوغ علماء حدیث و زمان در خشش نور حدیث بود . بعد از آن هم تا قرن ششم پروردن حفــاظ بزرگ متداول بود ، اما با هجوم قوم خونخوار مغول ، مدتی نبوغ دانشمندان متوقف ماند و بعدها همت مردم هم به تقلیل آمد ، و پایه حفظ واسناد عالی تا یك اند ازه به افراد اندك تعلق گرفت که خدا وند متعال در هر دوره هر قدر هم تا ریك باشد ، دانشمندانی گرانمایه بــرای حفظ دین نگهمیدارد .

پس از مدتی پروردن حفاظ بزرگ نصیب کشور پهناور هندوستان شد که از این حیث دانشمندانی عالیقدر ، زحمات دانشمندان ایرانی را دنبال کردند و یا بعبــارتی روشن پس از فرار دانشمنــدان بزرگ ایران ، در عهد مغول و بعدها در عصر صفویه بر اثر فشار به اهل سنت چنانکه معروف است و حاجت به تفصیل ندارد ، همــان دانشمندان ایرانی منتهی در کشور هند به خدمات اسلاف خود ادامه دادند .

خوشبختانه اخیراً از نو در تمام کشورهای اسلامی جنب وجوش بخصوصی برای تحقیق و تتبع در علم حدیث و پروردن حفاظ گرانمایه متداول شده است ، واین خود مژده عظیم به مستقبل درخشان اسلام است

دربیان مصطلحات حدیث

در این کتاب ذکر شد که اولین دانشمندی که علوم حدیث را تألیف نمود ، قاضی ابو محمد رامهر مزی بود که در این موضوع کتابی بنام : (المحدث الفاصل بین الراوی والواعی) به رشته تحریر آورد .

پس از او ابو عبد الله الحاکم ، و پس ازاو ابو نعیم اصفهانی حافظ ، پس ازاو ، حافظ ابو بکر خطیب بغدادی در کتاب (الکفایة في قوانین الروایة) و کتاب (الجامع لاداب الشیخ و السامع) ، پس ازاو قاضی عیاض در کتاب الماع ؛ و الحافظ ابو بکر بن احمد القسطلانی در کتاب (المنهج المبهج عند الاستماع) ، وابو جعفر میانجی در جزوه ای بنام : (ما لا یسع المحدث جهله) ، پس ازاو حافظ ابو عمرو بن الصلاح در کتابش که مشهور به « علوم الحدیث » است نوشتند .

از آن مردم بر کتاب « ابن الصلاح » پرداختند . کسانی آن را به نظم در آوردند . بعضی آنرا مختصر کردند بر خی بر آن استدراك نمودند . گروهی بر آن اقتصار کردند . افرادی به اعتراض بر آن برخاستند. و عده ای به پیروزی آن همت گماشتند .

خدا همه را جزای خیر دهد

سنت که به حضرت رسول نسبت دارد ، بر چند قسم تقسیم شده‌است :

ـ آنچه تعلق به گفتار و فرمایشهای حضرت دارد و آن را سنت قولی می نامند ، مانند اینکه حضرت فرموده است : « انما الاعمال بالنیات » یعنی : کارها همه به نیت آن بستگی دارد . اگر خالص برای خداست ، در دوجهان نافع خواهد بود .

ـ آنچه تعلق به کردار حضرت دارد ، آن را سنت عملی می نامیم، مانداین حدیث که موقعی که « ابیّ بن خلف » در روز احد به سوی حضرت رسول حمله‌ور شدو حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم تیربر او انداخت و کارش را ساخت .

ـ آنچه تعلق به تقریر و بر حال خود گذاشتن باشد . مثلا حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یکی از یاران را دید که گوشت سوسمار می خورد و او را از خوردن آن منع نفرمود . این امر ، بر حال خود گذاشتن خورنده و منع نکردن حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم ، دلیل جواز آن است .

ـ آنچه تعلق به حضرت رسول دارد ، مانند وصف و اخلاق . مثل اینکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم خوش قد بود . نه بلند زیاده و نه کوتاه . و اینکه از اخلاق پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم خوش خلقی بود .. همیشه راستگوبود . همیشه لبخند بر لب داشت ، و این را سنت وصفی می نامیم که تعلق به صفات آن حضرت دارد .

ـ آنچه به روزگار آن حضرت تعلق داشت ، یعنی به پیش آمد ـ های روز حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم تعلق دارد . مثلا حمزه سید الشهداء عم پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در راه دفاع از پیغمبر و در راه دین اسلام ، در روز احد شهید شد . یا اینکه

دشمن خدا « ابو جهل » در روز « بدر » در حال دشمنی با پیغمبر خدا و دشمنی با دین اسلام کشته شد .

همه انواع این سنتها ، چه تعلق به اقوال پیغمبر و چه به اعمال پیغمبر و چه تعلق به اوصاف پیغمبر و چه به افعال پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم داشته باشد ، در تألیفات گرانمایه جمع آوری و تدوین و در اختیار امت گذاشته شده است .

اما آنچه تعلق به قوت و ضعف حدیث داردو در واقع مصطلحات حدیث برای بیان آن است ، دانشمندان مبرزکه حیات خود را وقف خدمت به احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم نموده بودند ، برای اینکه آیندگان از ثمره زحمات آنها بر خوردار شوند ، مراتب حدیث را : از صحیح ، حسن ، و ضعیف ، و مکذوب و موضوع بیان داشتند .

البته تفصیل این مطالب را در شرحی که بر نخبة الفکر علامه ابن حجر عسقلانی نوشته ایم مذکور است و در اینجا مجال بیش از این نیست .

با این تفصیل ، علم حدیث از قرن سوم هجری ، بصورت یک علم کامل و روشن و واضح در آمد و امروز اگرکسی بخواهد حالت حدیثی بداندکه صحیح‌است یا نه و یا اینکه بخواهد از روایت کنندگان اگاهی یابد ، کاری است بسیار آسان وتنها با مراجعه به مصادر آن در اندك وقتی تا حد لزوم اطلاع حاصل میگردد .

گفتیم در علم حدیث ، این راد مردان بزرگوار خدمتی انجام داده‌اند که در هیچیك از علوم انجام نگرفته است . بر سبیل مثال : امروز با مراجعه به کتب تاریخ ، یا بسیاری از آنها حتی بدست آوردن

حقیقت یك واقعه بسیار مشکل است ، اما در حدیث نبوی ابتداء در نظر گرفته اند روایت کنندگان حدیث ، شناسائی ایشان که اهل کجا هستند ؟ کارشان چه بوده است ؟ شخصیت شان تا کجاست ؟ میزان راستی وراستگوئی ایشان تا چه پایه است ؟ آنگاه آیا راوی هم عصر کسی است که ازاو روایت میکند ؟ همدیگر را ملاقات کرده اند ؟ آیـا مکاتبه داشته‌اند ؟ و پس از شناسائی کامل روایت کنندگان ، باز هم تطبیق متن حدیث که آیا با قواعد دین اسلام تطبیق میکند یا نـه ؟ تمام زحماتی که برای روشن ساختن حدیث نبوی لازم است ، انجـام داده‌اند و برای هرقست ، به تألیفی جداگانه پرداخته‌اند ، وبحمـد الله وله المنه ، امروز حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم و درجات آن حدیث از هرحیث مانند آفتاب روشن اسـت ، و در حقیقـت چنین خدمتی ارزنده که باعث بر آن ، همانا ایمان قوی به خداوند تعالی ، و ارادت به حضرت خاتم الانبیاء ، وکوشش برای حفظ حدیث ازگزند حوادث ، نه برای غیر مسلمین نسبت به ادیان دیگر مقدور گشته و نه نسبت به هیچ علم دیگری تا این ا دازه خدمت فراهم آمده است .

خدای متعال این خدمتگزاران را آنچنان که شایسته زحماتشان است به رحمتهای بیکرانش شاد فرمایـد ، و به افراد امـت توفیقی عنایت فرمایدتا از بزرگد اشت آن مردان بزرگ هیچ فرو گذار نکنند ، و برای حفظ این میراث عظیم ، وتشویق یك یك فرزندان خـود برای فهم وقرائت به آن واجب ذمت خود شمارند .

*

خواننده عزیز ، آنچه در این مقدمه وتشریح حدیث وتراجم رجال در این شرح خواهی دید ، همه از نوشته دانشمندان اقتباس شده است، و این احقر را فقط بهره جمع ونقل وترجمه آن است .

تذکار ویاد آوری

کتاب اربعین نووی ، که اکنون به خواست خدا در صدد شرح آن هستم ، از حسن نیت مؤالف آن که ترجمه‌اش گذشت ، مقبول واقع شده و دانشمندان بسیاری آن را شرح کرده اند ، از آن جمله :

ـ شرح امام حافظ زین الدین عبد الرحمن بن احمد معروف به ابن رجب حنبلی متوفی ۷۹۵ و آن شرح بزرگی است که آنرا جامع العلوم والحکم نامیده است .

ـ شرح نجم الدین سلیمان بن عبد القوی الطوفی الحنبلی متوفی ۷۱۰

ـ شرح نجم الدین عمر بن علی الفاکهی متوفی ۷۳۱ .

ـ شرح جما ل‌الدین یوسف ابن حسن بن محمود السرائی الاصل التبریزی متوفی ۸۰٤ .

ـ شرح الشیخ الامام ابی العباس احمد بن‌فرج‌اشبیلی متوفی۶۹۹.

ـ شرح ابن حفص عمر البلبیسی که در ربیع الثانی ۸۵۵ فارغ از تالیف شرح شده است .

ـ شرح برهان الدین ابراهیم ابن احمد الخجندی الحنفی المدنی متوفی ۸۵۱ .

ـ شرح شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر الشیرازی الکازرونی . شرح ممزوج و نام شرح را ، هادی‌المسترشدین نامید .

ـ شرح الشیخ زین الدین سریحان بن محمد الملطی متوفی ۷۸۷ و نام این شرح را گذاشت : نثر فوائد المربعین فی نشر فوائد الاربعین در چهار جزء .

ـ شرح شیخ ولی الدین که نام آن الجواهرالبهیه است .

ـ شرح الحافظ مسعود بن منصور بن الامیر سیف الدین عبدالله العلوی شرح ممزوج و نام شرح را الکافی نامید .

ـ شرح معین ابن صفی و این شرح کوچکی است .

ـ شرح علامه مصلح‌الدین محمد سعدی عبادی لاری متوفی ۷۷۹ و این بهترین شرحی است که در بیان و روشن ساختن کتاب اربعین نووی نوشته شده است و مصلح الدین این شرح را برای علی پاشا تالیف نمود .

ـ شرح امام شهاب الدین احمد بن حجر هیتمی مکی متوفی ۹۷۳.

ـ شرح شیخ نور الدین محمد بن عبد الله ایجی و این را به نام سراج الطالبین و منهاج العابدین نامید و این شرح به زبان فارسی است و دریك مجلد است .

ـ شرح ملا علی قاری مکی هروی حنفی متوفی ۱۰٤٤ . شرح لطیف وجامع انواع فوائد است و گمان بعضی بر آن است که از دیگر شرحهای اربعین بهتر است ، وشرح دیگری که ممزوج است .

ـ تخریج اربعین تألیف امام شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی تخریج اسنادهای اربعین را به اسنادهای عالی فرموده . وی متوفی ۸٥۲ است .

ـ شرح شیخ سراج الدین عمر بن علی ابن الملقن متوفی ۸۰٤ .

ـ شرح محمد علی بن سلطان العلماء بستکی که در جمادی الاول سنة ۱۳۸۲ به شرح آن پرداخت ، وفقه الله تعالی للاتمام .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العـــالمين ، قيّوم السموات والارضين ، مدبر الخلائق أجمعين ، باعث الرسل ـــ صلواتـه عليهم ـــ الى المكلّفين لهدايتهم وبيان شرائع الدين . بالدلائل القطعية وواضحات البراهين . احمده على جميع نعمه ، واسأله المزيد من فضله وكرمه . وأشهد أن لا إله إلا الله الواحد القهار ، الكريم الغفار . وأشهد أن سيدنا محمداً : عبده ورسوله وحبيبه وخليله . أفضل المخلوقين ، المكرم بالقرآن العــــزيز ، المعجزة المستمرّة على تعاقب السنين ، وبالسنن المستنيرة للمسترشدين ، المخصوص بجوامع الكلم وسماحـة الدين ، صلوات الله وسلامه عليه وعلى سائر النبيين والمرسلين وآل كل وسائر الصالحين .

بنام خداوند بسيار بخشاينده بسيار مهربان

همه سپاسها براى خدائى است كه پروردگار جهانيان اســـت ـــ و قيّوم يعنى ذات پر عظمتى كه ايستادگى آسمانها و زمينها بقـدرت اوست ـــ تدبير فرماينده همه مخلوقات ـــ برانگيزنــــده وفرستنـــده پيغمبران ـــ درودها و سلامش بر همه پيغمبرانش ـــ آن پيغمبرانى كه فرستاده شده‌اند بسوى مكلفين يعنى عقلاء انس و جن ـــ براى راهنمائى‌ـــ شان و روشن ساختن راههاى دين ـــ به دليلهاى روشن و برهانهـــاى آشكار و حجتهاى قطعى .

أما بعد : فقد روينا عن علي بن أبي طالب ، وعبدالله بن مسعود ومعاذ بن جبل ، وأبي الدرداء ، وابن عمر ، وابن عباس ، وانس بن مالك وأبي هريره ، وأبي سعيد الخدري رضي الله عنهم ، من طرق

ستايش او ميگويم ـ بر همه نعمتهايش ـ و از او ميخواهم تا از فضل و كرمش فزونى نعمتها را كرامت فرمايد و گواهى ميدهم آنكه نيست معبودى به حق غير از خداى يكتا ـ كه چيره و قهار است . بزهكاران نتوانند از عقوبتش فرار كنند ـ و پر كرم و آمرزگار است ، نكوكاران را به كرم خود شاد و آمرزيده فرمايد .

و گواهى ميدهم آنكه محققاً آقاى ما حضرت محمد بنده وفرستاده اوست ، و دوست داشته و مهريافته اوست ـ وبرترين آفريده شدگان ـ و گرامى داشته شده به قرآن ـ قرآن ، همان معجزه پايدارى كه روزگار به سر آيد وقرآن بر اعجاز خود باقى و در هدايت خود پرتوافكن و به مصالح جهان وفا كننده است ـ و گرامى داشته شده به سنت روشنائى بخش براى راه جويان آن پيغمبرى كه اختصاص يافته به كلمه‌هاى جامع وسخنهاى پر مغز ، كه لفظ آن كم و معنى آن بسياريا هر كلمه‌اش درّى شاهوار باشد و گرامى شده به آسانى دين .

درودهاى خدا و سلامش بر آن پيغمبر خاتم و بر خويشان ويارانش و برادارانش از پيغمبر ان ديگر . د رود و بر ويشان هر يك از پيغمبران و برهمه صالحان ـ اما بعد : يعنى پس از ستايش پروردگار و درود و سلام بر پيغمبر اسلام وصالحان (كلمه اما بعد : معروف است كه اولين كسيكه اين كلمه را گفت قسّ بن ساعدة الايادى بود .)

براى ما روايت شده است ـ روايتى كه از امام نووى متصل است تا برسد به نام بزرگان : على بن ابى طالب ـ هاشمى قريشى ـ شوهر زهراء و پدر حسنين وابن عمّ مصطفى ورابع الخلفاء مستغنى

از توصیف ــ ولادت با سعادتش در شهر مکه بسال دهم قبل از بعثت که ۲۳ سال قبل از هجرت باشدرخ داد .

نام ابو طالب بنا بر قول مشهور عبد مناف است و قولی دیگر که مشهور نیست، چنین است که همین کنیه ابو طالب و نام اویکی است ـ مادر علی ، فاطمه بنت اسد نام دارد ــ « علی » اولین هاشمی است که میان پدر و مادر هاشمی بدنیا آمد ــ کنیه علی ابو الحسن است . پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم « علی » رابه « ابی تراب » مکنی ساخت واین کنیه نزد « علی » فوق العاده محبوب بود و دوست میداشت به همین کنیه یاد شود .

در بیان اولین کسیکه مسلمان شد، علماء گفته اند نزدیکتر به پرهیزکاری این است که گفته شود : اولین کسیکه ایمان به پیغمبر آورند ، از مردان ابوبکر بود . واز زنان : خدیجه و از کودکان علی ــ واز موالی : زید بن حارثه ــ واز بردگان : بلال .

کسانی هستندکه میگویند اولین کسیکه مسلمان شد ، علی بوده است . ازاین کسان است : ابن عباس و انس و زید بن ارقم چنانکه ترمذی از آنان روایت نموده است و سلمان فارسی چنانکه طبرانی از او روایت نموده است ــ و محمد بن کعب قرظی چنانکه ترمذی و طبرانی از او روایت کرده اند .

گروه بسیاری هم معتقدند که اولین کسیکه مسلمان شد ، ابوبکر بود . چنانکه در ترجمه ایشان میآید .

کسانیکه گفته اند اولین کسیکه ایمان به حضرت آورد ، خدیجه همسر حضرت بود : بریده و ابو ذرّ و مقداد و خبّاب و جابر وابی‌سعید خدری وحسن بصری وغیرشان هستند .

وآن گفتار نزدیکتر به واقع است ــ زیرا در هر امر ــ حضرت ، خدیجه را خبر میداد ــ ویقیناً خدیجه به بعثت پیغمبر بیش از کسان دیگر اطلاع یافته و ایمان آورده است . والله اعلم .

موقعیکه « علی » اسلام آورد ، دهساله بود . علی رضی الله عنه در تمام مشاهد با حضرت رسول همراه بود . فقط در غزوة « تبوك » بدستور حضرت در مدینه ماند ــ علی از علماء ربانیین و از شجاعان بلند نام ــ واز زاهدان کم نظیر ــ واز سبقت جویان بسوی اسلام‌است.

علی پانصد و هشتاد و شش حدیث از پیغمبر روایت نموده که از آن جمله بیست حدیث مورد اتفاق بخاری ومسلم است ــ وبخاری به روایت نه حدیث و مسلم به روایت پانزده حدیث انفراد یافته اند ــ در شب جمعه هفد هم رمضان المبارك از دست عبدالرحمن بن ملجم ، ضربت یافت ، و در شب یکشنبه نوزدهم ماه مبارك رمضان چهل هجری سحرگاه شربت شهادت نوشید ــ موقع ضربت یافتن فرمود : « فزت ورب الکعبة » : ــ و پس از فراغت از وصیت دم از سخن فروبست و به گفتن لا اله الا الله مشغول شد تا به دیدار حق نائل آمد .

کمی از حنوط بوخوشی پیغمبر باقی بود ، وصیت نمود از همان حنوط برای بوخوشی او به کار برند .

در موقع شهادت شصت و سه ساله بود ــ فرزندانش حسن وحسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از فاطمة الزهراء ، ومحمد بن الحنفیة ، وابوبکر و عمر و عبیدالله ویحیی و رقیه که مادرشان اسماء بنت عمیس است ، و جعفر و عباس و عبدالله و رمله و ام الحسن و ام کلثوم صغری و زینب صغری و جهانه و میمونه وخدیجه و فاطمه و ام الکرام ونفیسه و ام سلمه و امامه و ام ابیها و عثمان و محمد اصغر است ، رضی الله تعالی عنهم اجمعین ونفعنا بهم .

عبدالله بن مسعود ، کنیه اش ابو عبدالرحمن ــ هذلی حلیف بنی زهره ــ محلهای اقامتش به ترتیب مکه ، مدینه و اخیراً کوفه بود. مادرش ام عبد نیز از هزیل بود ــ مادرش نیز اسلام آورد و هجرت نمود ــ عبدالله از سابقین به سوی اسلام بود ــ مسلمان شدنش همراه‌با زمانی بود که سعید بن زید پسر عموی عمر بن خطاب اسلام آورد .

طبرانی از ابن مسعود روایت نموده که گفت به خاطر دارم موقعیکه من ششمین فرد مسلمان بودم و بر روی زمین به غیر از ما مسلمان دگری نبود ، عبدالله بن مسعود به حبشه هجرت نمود و آن موقعی بودکـه حضرت رسول دستور داد یارانش به حبشه هجرت کنند .

پس از آن موقعیکه اسلام در مدینه ظاهر شد ، عبدالله بن مسعود به مدینه هجرت نمود و در تمام مشاهد از بدر و غیره با پیغمبر همراه بود ــ و عبدالله بن مسعود است که در روز « بدر » گردن دشمن خدا ــ ابی جهل را ازتن جدا کرد ــ پس از اینکه دو پسر عفراء کار ابو جهل را ساخته بودند ــ او خبر قتل ابو جهل را به پیغمبر رسانید ــ عبدالله بن مسعود خیلی خرد و ضعیف اندام بود ، بجائیکه پاهایش را شباهت‌به پای پرنده میدادند ــ ولی فوق العاده چابکی ونشاط داشت .

در مکه برای تبلیغ اسلام و بدست آوردن اخبار از نشاط و چابکی او ، کافران به ستوه آمده بودند ــ موقــع ایستادنش برابربـا مردان نشسته دیگر میشد .

عبد الله بن مسعود همیشه متصدی نعلین پیغمبر بود ــ موقـــع بیرون آمدن حضرت رسول » نعلین به پای ایشان میکرد و هر موقــع نعلین می کندند ، ابن مسعود نعلین را به دست می‌گرفت ــ همیشه خود و مادرش ملازم منزل پیغمبر و خدمت پیغمبر بودند .

ابو موسی اشعری گوید : موقعیکه من وبرادرم از یمن آمدیم ، گمان میکردیم ابن مسعود و مادرش از اهل بیت هستند ، زیرا همیشه در منزل پیغمبر دیده میشدند .

از ابن مسعود هشتصد و چهل وهشت حدیث روایت شده است که بخاری ومسلم متفقاً شصت و چهار حدیث و بخاری منفرداً بیست ویك حدیث ومسلم منفرداً سی و پنج حدیث روایت کرده اند .

عبد الله بن مسعود از بزرگان صحابه واز دانشمندان و فقهــاء صحابه در قرآن و فقه و فتوی بود و از صاحبان اخلاق برجسته واز

صاحبان پیروان بسیار بود . وفات او به سال ۳۲ هجری در کوفه اتفاق افتاد وبعضی گفته اند در مدینه وعثمان بر او نماز خواند وبعضی گفته اند زبیر وبرخی گفته اند عمار بر او نماز خوانده است .

فرزندانش : عبد الرحمن وعتبه وابو عبیده ـ در شنیدن ابو ـ عبیده وعبد الرحمن از پدر اختلاف است ـ ابن مسعود صاحب نعلین و مسواك و سواد پیغمبر بود ـ رضی الله عنه ، میفرمود میدانم چه سوره کجا وچه آیه در چه خصوص نازل شده است .

معاذ بن جبل انصاری خزرجی جشمی ـ در هجده سالگی مسلمان شد و عقبه دوم همراه با هفتاد تن از انصار به حضور حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم شرفیاب شد و بیعت نمود . پس از آن در تمام مشاهد از بدر و خندق و غیر آن با حضرت رسول همراه‌بود.

حضرت رسول او را یکی از چهار تن حفاظ قرآن دانست که فرمود : خذوا القرآن من اربعة : عبدالله بن مسعود وسالم مولی ابی‌حذیفه ومعاذ بن جبل وأبی بن کعب .

وی در سن سی و چهار سالگی بسال هجدهم هجری در طاعون عمواس شهید شد . عمواس در رمله بیت المقدس است و نسبت طاعون از آنجا آغاز شد . قبر معاذ در مشاق غوربیان است .

از حضرت رسول یکصد و پنجاه و هفت حدیث روایت کرده است بخاری و مسلم بر دو حدیث از او اتفاق دارند و بخاری به تنهائی سه حدیث از معاذ روایت کرده است . بقیه روایات از او در دیگر کتب حدیث است .

ابو الدرداء ـ نام او عویمر ـ وقیل عامر ـ بن قیس انصاری حارثی خزرجی ـ اسلام او از ابتداء هجرت کمی متأخر بود ـ ابتداء حضور او در مشاهد ، از بعد از احد شروع میشود ـ در اینکه‌در غزوه احد حضور داشته اختلاف است ـ از روزیکه مسلمان شد ، در تمام

مشاهد همراه حضرت بود .

ابو الدرداء مردی فقیه و حکیم و زاهد بود ـــ دو همسر اوهرکدام ام الدرداء نام داشتند . اولی ام الدرداء کبری است که از صحابیات بوده و نام او خیّره است ـــ و دومی ام الدرداء صغری است که پس از وفات اولی ، این را اختیار نمود ـــ ام الدرداء صغری از تابعیات بوده و نام او هجیمه است .

در خلافت « عثمان » قضاوت دمشق را بعهده گرفت . حضرت رسول میان « ابوالد رداء » و « سلمان فارسی » مؤاخات فرمود . از ابوالد رداء روایت شده است که گفت : من در نمازم برای هفتاد تن از برادرانم دعا میکنم و نام آنها و پدرانشان را یاد میکنم .

وفات او به سال ۳۱ و به‌قولی ۳۲ هجری در دمشق اتفاق افتاد . قبر او وهمسرش ام الدرداء صغری ،در باب صغیر دمشق معروف است.

از او یکصد و هفتاد و نه حدیث روایت شده است ـــ از آن جمله بخاری و مسلم متفقاً دو حدیث روایت کرده اند . ابو الدرداء از زاهدان بلند نام است و زیارت سلمان از ابی الدرداء در صحیح بخاری معروف است . از ابو الدرداء جمعی از صحابه مثل ابن عمر و ابن عباس وانس و غیرهم روایت کرده اند و از تابعین خلائقی بسیار از او روایت نموده اند ـــ نام یکی از پسرانش « بلال » است .

انس بن مالك : کنیه اش ابو حمزه انصاری خزرجی نجّاری نضری ـــ خد متکار پیغمبر ـــ و خودش هم به لقب خادم رسول الله افتخار میکرد و خوشش میآمد . روزی که حضرت رسول مدینه را مشرف ساخت ، انس بن مالك یتیمی خردسال بود . مادرش ام سلیم او را به حضور پیغمبر آورد و از پیغمبر خواهش کرد تا فرزندش رابه خد ـــ متگزاری بپذیرد . حضرت رسول این خواهش را پذیرفت و در طول مدت یازده سال که حضرت رسول در مدینه اقامت داشت ، انس به خدمت پیغمبر کمر بسته بود . حضرت رسول او راکنیه ابو حمزه داد

به‌سبب محبتی نسبت به سبزه ترش مزه بنام حمزه (در زبان محلی آن را ترشك در جنوب ایران می نامند) .

ام سلیم روزی از پیغمبر خواهش نمود تا انس را دعا کند ـ حضرت رسول دست بدعا برداشت و فرمود : اللهم ارزقه مالا وولداً وبارك له : خدایا ! مال و فرزند ، روزی انس فرما و برای او برکت بینداز ... این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند .

انس گوید من از فرزندان ونوادگان قریب یکصد به خاك سپرده‌ام والبته آنچه باقی بوده اند ، بیش از آن بوده اند . انس بن مالك عمری طولانی آورد و به اتفاق علماء بیش از یکصد سال عمر آورده است .

در سال نودوسه هجری در محلی خارج از بصره که یك فرسخ و نیم بیرون از بصره بود ، در گذشت و همانجا مدفون شد . آن محل به قصر انس معروف است .

انس بن مالك از تیر اندازان بنام بود . انس از جمله شش‌تن یاران پیغمبر است که احادیث بسیار روایت کرده اند . از انس بن مالك دو هزارو دویست و هشتاد وشش حدیث روایت شده است که از آن جمله، بخاری و مسلم متفقاً یکصد و هشتادو شش حدیث روایت کرده‌ اند و بخاری منفرداً هشتادو دو حدیث و مسلم منفرداً هفتادو یك حدیث روایت نموده است .

ابو هریره ـ نام او بنا بآنچه محققین مثل بخاری گفته اند ، عبد الرحمن بن صخر است . بیهقی از امام محمد بن ادریس شافعی روایت نموده است که فرمود : ابو هریره حافظترین کسی است که روایت حدیث نموده است در زمانه اش . و در صحیح مسلم میآورد که : ابو هریره گفت یا رسول الله دعا بفرما که خدا من و مادرم را بسوی مؤمنان ، محبوب گرداند و مؤمنان را نزد ما محبوب سازد . حضرت رسول فرمود : « اللهم حبب عبیدك هذا و امه الی عبادك المؤمنین وحبب الیهما المؤمنین » . ابو هریره گوید از برکت این دعاء است که هر مؤمنی

که آوازه مرا بشنود ، مرا دوست میدارد اگرچه مرا نبیند .

ابو هریره را عادت بود که هنـــگام یاد کردن حدیـــث از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم برای یقین داشتن که از روی اطمینان روایت مینماید ، ابتداء این حدیث را روایت میکرد : من کذب علیّ متعمـــداً فلیتبوأ مقعده من النار : پیغمبر فرمود کسیکه دروغ بر من گوید ، جای خود را در دوزخ تعیین نماید ، زیرا دروغ بر پیغمبر مایـــه کفر است و موجب دوزخ می‌شود .

وفات او به سال پنجاه ونه هجری اتفاق افتاد و در بقیع مدینه منوره مدفون شد . مجموع احادیث به روایت او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم ، پنجهزارو سیصد و هفتاد و چهار حدیث است . بخـــاری و مسلم بر سیصد و بیست و پنج حدیث اتفاق دارند و بخاری به تنهائی نود و سه حدیث روایت ـــ و مسلم به تنهائی یکصد و نود حدیث ـــ و بقیه در دیگر کتابهای حدیث است .

ابو سعید خدری ـــ نام او سعد بن مالك ـــ و نام مادرش انیسه بنت ابی حارثه است و خدری نسبت به جد او خدری است که ابجر نام داشت ـــ ابو سعید خدری انصاری خزرجی از فقهاء صحابه واز فاضلان عالی مقام یاران پیغمبر است . پدرش مالك ، از صحابه بودو در روز احد شهید شد . در روز احد ، ابو سعید به حضور حضرت شرفیاب‌شد ولی در آن روز به نظر حضرت خردسال آمد و قبول نشد که در غزوه احد حاضر شود. پس از آن در دوازده غزوه با حضرت رسول همراه بود.

ابو سعید از گروهی از اصحاب پیغمبر مانـــند صدیـــق و فاروق و ذی النورین و زید بن ثابت روایت نمود ـــ واز ابو سعید هم گروهی از صحابه مانند ابن عمر و ابن عباس و جابر بن عبد الله و غیرهم روایت کرده اند و از تابعین خلائقی روایت کرده اند . وفات او در مدینه بـــه سال شصت و چهار هجری اتفاق افتادو در بقیع مدفون شد .

عبد الله بن عمر ـ قریشی عدوی مدنی ـ پدرش عمر بن الخطاب، و مادرش زینب بنت مظعون بن جلیب حجی . در سال دوازده قبل از هجرت یعنی دو سال بعد ازبعثت در مکه معظمه بدنیا آمد ـ همراه پدر اسلام آورد ـ و در هجرت بر پدر سبقت جست . اولین مشاهد که همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر شد ، خندق است که در سال پنجم هجری رخداده است. زیرا قبل از آن در «احد» به سال سوم برای جهاد حاضر شد و بسبب اینکه هنوز کودك بود ، حضرت اجازه ورودش در غزوه احد نداد .

در وقعه خندق که سن او از پانزده گذشته بود ، در رکاب حضرت رسول حاضر شد .

در بین اصحاب کمتر نظیر دارد ـ زیرا هیچ سنتی از سنن پیغمبر ازاو فوت نمیشد ـ بجائیکه در هر محل که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نماز گذارده بود ، نماز میگذارد و حتی هر جا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شترش را خوابانده بود ، وی شترش رادر همان جای شتر پیغمبر می خواباند و در هر کار ، هدفش پیروی واتّباع پیغمبر بود . در کردار و گفتار و همچنین در ترك دنیا و مقاصد آن و ترك جاه طلبی و ریاست و در زهد کامل متصف بود .

شصت سال بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم زیست و در این مدت چیزی از حال پیغمبر و یارانش از اوپوشیده نماند . در این مدت گروه گروه مردم برای سئوالهای دینی بسوی او روی میآوردند .

جابر بن عبدالله انصاری میگوید : از بین یاران پیغمبر کسی نبودکه بیش از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ملازم طریق پیغمبر و مواظب بر سنت ایشان باشد . عبدالله بن عمر یکی از مردان پر ـ صدقه بود و گاه در یك مجلس صدقه اش به سی هزار میرسید

و هرگاه از بین مالهایش از چیزی خیلی خوشش میآمد ، آن را صدقه مینمود . بردگانش این عادت او را دانسته بودند و گاه یکی از آنهـا ملازم مسجد و عبادت میشدو موقعیکه عبد الله بن عمر او را بر این حالت میدید ، او را آزاد میکرد .

رفقایش به او میگفتند که بردگانت ترا میفریبند ــ او میفرمودکه : من خدعنا بالله انخدعناله ــ کسیکه ما را در عبادت خدا فریب دهد ، تحمل فریــــب اورا مینمائیم ، زیرا راه ما دعـــوت مردم بســـوی خداپرستی است .

عبد الله بن عمر از جمله شش‌تن از یاران پیغمبر است که به کثرت روایت حدیث معروفند و این شش‌تن عبارتند از : ابو هریره ، انس ، عبد الله بن عباس ، عبد الله بن عمر ، جابر بن عبد الله وعایشه .

او از موقعیکه جنگ بین مسلمین شروع شــد ، از شرکـت در جنگها کناره گرفت و در هیچ کدام شرکت نکرد . بفرموده بخـاری ، صحیح ترین اسناد ــ روایت مالك از نافع از عبدالله بن عمر از حضرت رسول است و آنرا مسبك الذهب نامند .

از عبدالله بن عمر یکهزارو ششصد وسی حدیث روایت کرده ــ اندکه از این جمله بخاری ومسلم بر یکصد و هفتاد حدیث اتفاق دارند ــ و بخاری هشتاد و یك حدیث روایت نموده بدون مسلم و مسلم سی ویك حدیث روایت نموده است بدون بخاری .

فرزندان عبدالله عمر عبارتند از : سالم ، عاصم ، حمزه ، بلال ، واقدوچند دختر که یکی همسر عمرو بن عثمان و دگری همسر عروة بن‌ــ الزبیر بوده ــعبدالله پسر عبدالله بن‌عمر وصی پدرش بوده و در مدینه دارای نوه و احفاد است . همسر عبدالله بن عمر ، صفیه دختر ابی عبید یعنی خواهر مختاربن ابی عبیداست • عبدالله بن عمر بسال هفتادوسه هجری در مکه‌در گذشت و همانجا مد فون است . وفات او سه ماه پس از قتل عبدالله بن الزبیر بود .

كثيرات بروايات متنوعات ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : من حفظ على أمتي اربعين حديثاً من أمر دينها ، بعثه الله يوم القيامة في زمرة الفقهاء والعلماء .

وفي رواية : بعثه الله فقيهاً عالماً: وفي رواية أبي الدرداء : وكنت له يوم القيامة شافعاً وشهيداً .

گويند حجاج بن يوسف سفاك خون آشام دستور داده بود تا ميخى را در زير عصائى قرار داده و به زهر بمالندو و در ازدحام بر پاى ابن عمر فروبرند . روى همين اصل عبدالله بن عمر را مسموم كردند و موجب شهادت وى شد .

عبدالله بن عباس قريشى هاشمى ـ كنيه‌اش ابوالعباس بنام پسر بزرگش كه عباس نام داشت . پدرش عباس بن عبد المطلب عموى پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و مادرش لبابه بنت الحارث الهلالية و لقبش حبر الامة ـ البحر ـ است . پيغمبر او را دعا كرد كه خدا بوى حكمت بياموزد ـ ابن عباس در شعب ابى‌طالب در مكه ـ موقعيكه پيغمبر و بنى هاشم در شعب ابى طالب محاصره بودند ، بدنيا آمد ، سه ماه قبل از هجرت .. و موقع رحلة پيغمبر ، ابن عباس سيزده ساله بود .

ابن عباس پس از ابن مسعود سى و پنجسال مورد مراجعه مردم در فتوى بودو مردم از هر سوبراى استفاده از علمش به محضرش مى ـ شتافتند ـ ابن عباس از بيشترين اصحاب پيغمبر در فتوى بود . على ابن المدينى گفته است : از اصحاب پيغمبر سه تن هستندكه پيروانشان به اقوالشان در فقه قيام كرده و آن را انتشار داده اند . اين سه تن ، عبدالله بن مسعود و زيد بن ثابت و عبدالله بن عباس‌هستند .

ابن عباس مانند پدرش عباس و مانند جدش عبد المطلب در آخر

وفي رواية ابن مسعود : قيل له ادخل من أي أبواب الجنة شئت.

وفي رواية ابن عمر : كتب في زمرة العلماء وحشر في زمرة الشهداء .

واتفق الحفّاظ على أنه حديث ضعيف وان كثرت طرقه ، وقد صنف العلماء رضي الله عنهم في هذا الباب : ما لا يحصى من المصنفات فأول من علمته صنف فيه : عبدالله بن المبارك ثم محمد بن أسلم الطوسي العالم الرباني، ثم الحسن بن سفيان النسائي، وأبو بكر الآجري، وأبو بكر محمد بن ابراهيم الاصفهاني والدارقطني ، والحاكم ، وابو نعيم ، وابو عبد الرحمن السلمي ، وابو سعيد الماليني ، وابو عثمان الصابوني ، وعبدالله بن محمد الانصاري، وابو بكر البيهقي . وخلائق لا يحصون من المتقدمين والمتأخرين . وقد استخرت الله تعالى في جمع اربعين حديثاً ، اقتداءً بهؤلاء الائمة الاعلام ، وحفاظ الاسلام .

عمر نابينا شد . وفات او به سال شصت و هشت هجری در « طائف » اتفاق افتاد و قبر او در طائف است .

ابن عباس روزی برای تفسیر و روزی بر ای مغازی و روزی بر ای لغت عرب و شعر و حساب و فرائض می‌نشست و هر دانشمندی که به محضرش میآمدبه وفور علمش اذعان میکردو هر پرسنده که به خدمتش میرسیدو پرسشی میکرد ، نزد او جواب و علمی می یافت ـ ابن عباس و برادرانش به دوری قبرشان از یکدیگر معروفند ـ به صورتیکه میگویند معلوم نیست فرزندان یك مادر اینهمه قبرشان دور باشد ـ قبر فضل در یرموك شام ـ قبر عبدالله در طائف . قبر عبیدالله در مدینه و قبر قثم درسمرقند و قبر معبد در آفریقاست . از فرزندانش،

عباس پسر بزرگش نام برده شد و علی که جد خلفاء عباسی است .
در صحیح بخاری ثابت است که حضرت رسول ، ابن عباس را به سینه فشرد و فرمود : اللهم علّمه الکتاب . و در صحیح مسلم : اللهم فقّهه .

روایت داریم از نامبردگان رضی الله تعالی عنهم ــ از طرق بسیار و به روایتهای متنوع ــ که حضرت رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرمود : کسیکه نگه داشت بر امتم چهل حدیث که در امور دین است باشد ، خدای تعالی او را درروزقیامت زنده نماید واودر گروه دانایان و علماء بشمار است . و در روایتی هست که : خدای تعالی او را زنده فرماید واورا از فقهاء و دانایان بشمار آرد . در روایت ابی الدرداء آمده است که حضرت فرمود : برای او (یعنی کسیکه چهل حدیث در امور دین برای امت نگهداشت) شفاعت خواه و گواه هستم (در روز قیامت) در روایت ابن مسعود ، گفته میشود به او : داخل شو از هر یك از درهای بهشت که خواهی ــ و در روایت ابن ــ عمر : نوشته میشود در گروه دانشمندان و زنده میشود و داخل میشود در گروه شهیدان در روز قیامت .

این حدیث که در فضائل نگهداری چهل حدیث آمده است ، حفّاظ یعنی دانشمندان علم حدیث اتفاق دارند که حدیثی ضعیف است هر چند که طرق آن بسیار است و به امید آن فضیلت و ثواب و حصول شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم .

دانشمندان در این باب کتابهای بیشماری تصنیف فرموده اند ونخستین کسیکه من دانسته‌ام در این باب تضنیف فرموده است ، دانشمند بزرگ و علامه بلند نام عبدالله بن المبارك امام معروف است . پس از او امام محمد بن اسلم طوسی دانشمند خداشناس و عالم ربانی است . پس از او امام حسن بن سفیان النسائی و امام ابو بکر آجری و امام ابوبکر محمد بن ابراهیم اصفهانی رضی‌الله عنهم هستند .

عبدالله بن المبارك مروزی ـ کنیه‌اش ابوعبدالرحمن ـ امـــام و دانشمندی که اجماع علماء بر امامت اوست ـ و رحمت هنگام یاد او نازل میگردد . سفیان بن عینیه شیخ امام شافعی درباره ابن المبارك گفت : محققاً فقیه و عالم و عابد و زاهـــد و سخاوتمند و شجـــاع بود . امام اوزاعی به ابی عثمان کلابی گفت : اگر عبدالله بن المبارك را بدیدی ، چشمت روشن میشد ـ عباس بـن مصعب گفت : ابن ـ المبارك جمع نمود میان حدیث و فقه و علوم عربیه و تاریخ و شجاعت و سخاوت و تجارت و محبوبیت نزد همه فرقه ها . ابن المبارك از تابعی التابعین است . از او خلائق بسیار ، روایت حدیث نموده‌اند از آنجمله سفیان بن عینیه و سفیان ثوری و امام مالك .

موقعیکه عبدالله بن المبارك به رقه آمده بود ، یکی از کنیـــزان هارون الرشید از پشت بام نگاه کرد . دید گرد و غبار بر پاست ونعلین‌ها پاره شده است و مردم در ازدحامند . پرسید:این چه‌کسی است‌که مردم بخاطر او غلغله بر پا کرده‌اند ؟ گفتند که این عالم خراسان است ـ عبدالله بن المبارك .

کنیز گفت : سوگند بخدا که این پادشاه است نه هارون الرشید که مردم بدور او جمع نمیشوند مگر به ضرب چوب و عصا !

عبدالله بن مبارك بنا به گفته امام احمـــد بن حنبل ، کـــه در زمان عبدالله بن المبارك جوینده‌تر از او برای عـــلم نبوده اســـت . ابن المبارك احادیث بسیار روایت کرد و کتابهای زیادی تصنیف نمود . از کتاب اربعین او در حدیث که امام نووی در اینجا از آن نام برده است به عنوان اینکه اربعین او اولین کتاب اربعین چهـــل حدیـــث است ، یاد کرده است .

وفات او هنگام مراجعت از جهاد در ماه رمضـــان سال یکصد و هشتادویك هجری موقعیکه شصت و سه ساله بود ، در شهر هیت که درکنار فرات بالاتر از انبـــار قرار گرفته صورت یافته اســـت .

رحمه الله تعالى .

محمد بن اسلم بن سالم (الکندی مولاهم) الطوسی ـ کنیه‌اش ابو الحسن ـ امام ربانی و دانشمند عالی مقام ـ مصنف المسند و شیخ مشرق زمین . محمد بن رافع در باره ایشان گفته است که من بر محمد بن سلم طوسی داخل شدم ، دیدم نمیتوانم او را شباهت دهم مگر به یاران پیغمبر .

ابوبکر ابن خزیمه در باره ایشان گفته است : محمد بن اسلم طوسی ربانی این امت است . شمس الدین ذهبی گوید : از حافظان مورد اعتماد و از اولیاء ابدال بود و من اربعین او را شنیده یعنی روایت دارم. محمد بن یوسف بنّا گفت : محمد بن قاسم طوسی خدمتکار محمد بن اسلم مرا خبر داد که از امام اسحاق بن راهویه شنیدم موقعیکه از اسحاق پرسیده شد در خصوص فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم : فعلیکم بالسواد الاعظم ـ یعنی شما راتشویق میکنم به همراهی گروه بیشتر (یعنی اکثریت امت که مقصود اهل سنت باشد) اسحاق گفت : مقصود از آن محمد بن اسلم است و یاران او . ابو بکر بن خزیمه امام معروف وقتی گفت : مرا خبر داد کسیکه چشم من مانند او ندید. یعنی محمد بن اسلم. واحمد بن نصر نیشابوری گوید : به من گفته شد که هزار هزار انسان روی محمد بن اسلم نماز گذاردند .

امام محمد بن اسلم از هر جهت به امام احمد بن حنبل شباهت داده میشد . شمس الدین ذهبی به إسناد خود از این امام محمد بن اسلم روایت مینماید که محمد بن اسلم از محمد بن عبید و محمد بن عبید از سلیمان بن یزید و او از عبدالله ابن ابی اوفی و او از حضرت رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم روایت نمود که فرمود : رحمت نازل نمیشود بر گروهی که بین آنها کسی باشد که ارحام خود را قطع نموده باشد : لا تنزل الرحمة علی قوم فیهم قاطع رحم .

وفات محمد بن اسلم بسال دویست و چهل و دو هجری در ماه

محرم بود . رحمه الله تعالی و نفعنا ببرکته .

الحسن بن سفیان النسوی ـ الامام الحافظ ابو العباس بن سفیان ـ مؤلف المسند الکبیر و اربعین در حدیث . وی شیخ خراسان و از علماء عاملین و دانشمندان کم نظیر است ـ ابن حبان در باره ایشان گفته است : حسن بن سفیان از دانشمندانی است که در راه علم مشقت سفرها بر خود هموار ساخت و از تصنیف کتب و روایت حدیث فروگذار ننمود . ابو بکر احمد بن علی رازی حافظ در باره او گفت : حسن بن سفیان در دنیا نظیر ندارد . حاکم گفت که من از محمد بن داود بن سلیمان شنیدم که میگفت من نزد حسن بن سفیان بودم که ابن‌خزیمه و ـ ابو عمر و بن الحیری و احمد بن علی رازی به خدمت حسن رسیدند . حاکم همچنین گفت : حسن بن سفیان محدث خراسان بود در زمان خودش و در ثبت روایت وکثرة آن و ذر فهم و ادب بر همگنان متقدم بود .

شمس الدین ذهبی به إسناد خود از او روایت مینماید که کتاب اربعین امام حسن بن سفیان بر ابی الفضل بن عساکر شنیدم ـ آنوقت إسناد خورا تا حسن بن سفیان بیان میکند ـ و حسن بن سفیان از عبد الحمید بن بیان سکری ـ و او از هشیم و هشیم از شعبه و شعبه از عدی بن ثابت ـ و عدی از سعید بن جبیر از ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود : کسیکه اذان را شنید و اجابت نکرد که برای نمازبا جماعت بمسجد حاضر شود ، نماز ندارد مگر در صورتیکه نرفتنش به مسجد برای نمازبا جماعت ، از روی عذر بوده باشد : « من سمع النداء فلم یجب فلا صلوة له الا من عذر . » واخرجه ابن ماجه عن عبد الحمید .

وفات ابی العباس حسن بن سفیان در قریه بالور سه فرسخی نساء خراسان در ماه رمضان به سال سیصدو سه هجری بود . رحمه ـ الله تعالی .

ابو بکر آجری ـ محمد بن الحسین بن عبدالله بغدادی ، الامـام المحدث القدوه ـ مصنف (کتاب الشریعة في السنة) و کتاب الاربعین در حدیث ـ و غیر آن دو ـ نـام برده فاضلی گرانمایـه و پیشوائی عالیقدر و دانشمندی مبرزبود ـ در شهر مکه مجاور بود وعالم با عمل پیغمبر و صاحب سنت بود .

خطیب در باره او گفت : عالمی مورد اعتماد و دینداری موفـق و دارای تصانیف بود ـ شمس الدین ذهبی به إسناد خود از امـام ابو بکر آجری روایت مینماید ، ابو بکر آجری از ابو بکر محمد بن لیث جوهری از محمد بن عبید محاربی از قبیصه بن لیـث اسدی از مطرف بن طریف از ابی اسحق از حارث از علی بن ابی طالب رضی ـ الله عنه که گفت : منع فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازاینکه مرد بلند نماید آوازش را به قراءة قبل از خفتن وبعد از آن : عن علی رضی‌الله عنه : « نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم أن یرفع الرجل صوته بالقراءة قبل العتمة وبعدها » وفات امام آجری در مـکه در ماه محرم به سال سیصد و شصت هجری بود رحمه الله تعالی .

از جمله شیوخ او : ابو مسلم کجی و ابو شعیب حرّانی و خلف بن عمر و عکبری و جعفر فریابی و گروهی دیگرند . از جمله روایت ـ کنندگان از او : ابو نعیم حافظ و عبدالرحمن بن عمر بن النحاس و ابو ـ الحسین بن بشران و خلقی از حجاز و مغاربه .

ابو بکر محمد بن ابراهیم اصبهانی ـ الامام الحافظ محمد بن ابراهیم بن علی اصبهانی مستملی ابو نعیم ـ مؤلف (اربعـین) در حدیث و ازدانشمندان بنام قرن پنجم هجری است . دقـاق دربارهٔاش گفت : محمد بن ابراهیم اصبهانی از بزرگان حفاظ حدیـث است . همیشه حدیث را از بر املاء مینمود . ابو سعد سمعانی در باره ایشان گفت : او حافظی عظیم الشأن است نزد اهل شهرش ومجالس بسیاری در حدیث املاء نمود .

از جمله شیوخ او : اباعمر هاشمی است و علی بن ابو القاسم نجار در بصره ــ و ابو القاسم خرقی در بغداد ــ و در اصفهان ابو بکر ابن مردویه و طبقه شان و از جمله روایت کنندگان از او : سعید بن ابی الرجاء وحسین بن عبد الملك خلاّل و فاطمه بنت محمد بغدادی و المعمر اسماعیل بن حمامی وعده دیگرند .

شمس الدین ذهبی به إسناد خود ازابوبکر محمد بن ابراهیم اصبهانی روایت میکند که محمد بن ابراهیم از اباعمر هاشمی از عیسی بن ابراهیم از ابو یوسف قلوسی از عمرو بن سفیان قطیع از حسن بن عجلان از لیث از علقمه بن مرثد از سلیمان بن بریده از بریده روایت مینماید که مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آمد و گفت : یا رسول الله من مادرم را دو فرسخ در گرمای شدید به دوش گرفته‌ام در آن گونه گرمائی که اگر قطعه گوشتی بر او میانداختم پخته میشد. آیا با این حال شکر مادری او را بجای آورده‌ام ؟ حضرت فرمود : ممکن است کار تو برابر یك لحظه درد زایمان قرار بگیرد : « یا رسول الله انی حملت امی علی عنقی فرسخین في رمضاء شديدة لو القيت عليها مضغة من لحم نضجت . فهل اديت شكرها ؟ قال : (ص) : لعل ذلك ان يكون بطلقة واحدة . »

وفات محمد بن ابراهیم اصبهانی در ماه صفر به سال چهارصدو شصت و شش هجری بود رحمه الله تعالی .

ودارقطنی ، وحاکم ، وابو نعیم ، وابو عبدالرحمن سلمی ، وابو سعید مالینی ، وابو عثمان صابونی ، وعبدالله بن محمد انصاری ، وابو بکر بیهقی ــ و مردمی بیشمار از پیشینیان ومتأخرین وبه حقیقت طلب خیریت نموده و استخاره کردم تا از فضل و کرمش بر من روشن سازد و اگر صلاح است در گرد آوردن چهل حدیث به اقتداء و پیروی از اینان : پیشوایان بلندنام و نگاه دارندگان اسلام ــ که نامشان یاد شد.

وقد اتفق العلماء على جواز العمل بالحديث الضعيف في فضائل الاعمال ، ومع هذا فليس اعتمادي على هذا الحديث ، بل على قوله صلى الله عليه وسلم في الاحاديث الصحيحة :ليبلغ الشاهد منكم الغائب .
وقوله صلى الله عليه وسلم : نضَّر الله امرءاً سمع مقالتي فوعاها فأداها كما سمعها .

وعلماء اتفاق دارند بر درست بودن عمل بر حديث ضعيف هرگاه در فضائل اعمال باشد يعنى در انجام كارهاى پر فضيلت باشد ـ و با اين حال كه علماء بر جواز عمل بر حديث ضعيف اتفاق دارند ، من تكيه بر اين حديث كه گذشت ، ندارم ـ بلكه اعتمادم به فرموده پيغمبر است صلى الله تعالى عليه وسلم كه در حديثهاى صحيح به ثبوت رسيده است كه فرمود : برساند كسى كه حاضر است به كسيكه حاضر نيست ـ يعنى كسانيكه حاضرند وفرمايشات مراميشنوند ـ فرمايشات مرا به كسانيكه حاضر نيستند ، برسانند ـ و فرموده پيغمبر صلى الله عليه و سلم كه فرمود : خدا شاداب فرمايد كسى را كه مرا شنيد و آنرا در دل نگهداشت و رسانيد آنرا چنانكه شنيده است ـ نضَّر : يعنى خرم دارد و سر سبز و شاداب فرمايد ـ فوعاها : يعنى آنرا در محفظه قلب خود جا داد و حفظ كرد ـ وعاء به معنى ظرف است وظرف نگهدارى حديث، دل است كه آنرا حفظ ميكند ـ فأداها : پس آنرا بازگوكرد ، آنرا رسانيد وتبليغ نمود . كما سمعها : چنانكه شنيد ـ يعنى زياد وكم نكرد.
دارقطنى ـ دارقطن نام محله ايست در بغداد به معنى خانه پنبه ـ انبار پنبه ـ مانند دارورد : خانه گل ـ انبار گل ـ محل فروش آن .
الدارقطنى الامام شيخ الاسلام حافظ الزمان ابو الحسن على بن عمر بن احمد بن مهدى بغدادى ـ حافظ بلند نام و امام معروف كه چنانكه از ستايش دانشمندان معاصرش بر ميآيد ، در عصر خود همانند

نداشته است . ولادت او به سال سیصدو شش هجری است ــ از جمله شیوخ او امام بغوی وابن ابی داود وابن صاعد و حضرمی وابن درید و ابن یبرور و علی بن عبد الله بن مبشر و محمد بن القاسم محاربی و ابو علی محمد بن سلیمان مالکی وابو عمر قاضی و ابو جعفر احمد بن البهلول واحمد بن القاسم فرائضی وخلقی بسیار از شیوخ بغداد و واسط و بصره و کوفه .

در سن کهولت به مصر و شام رفت و تصانیف خود را تألیف نمود که از جمله تألیفهای او « سنن » و کتاب « علل » است که بعضی از علماء میگویند مطالعه کتاب « علل » بکن تا مقام دارقطنی را بدانی .

از جمله شیوخ دارقطنی ابو سعید اصطخری از بزرگان علماء مذهب شافعی است ــ و معروف است که علماء حدیث اکثر پیرو مذهب شافعی هستند . و نیز از جمله روایت کنندگان از دارقطنی که شاگردان دارقطنی محسوب میگردند ، حاکم ابو عبد الله نیسابوری ، ابو حامد اسفراینی ، قاضی ابو الطیب طبری ، ابوذر هروی ، ابو نعیم اصبهانی ، ابو بکر بن بشران ، ابو محمد جوهری و خلقی بسیار غیر از اینان .

حاکم در باره دارقطنی میگوید : دارقطنی یگانه زمان خود بود . در حفظ و فهم و ورع بی نظیر و برای قراء ونحویها امام بود و من در سال ۳۶۷ ــ چهار ماه در بغداد ماندم و زیاد با دارقطنی اجتماع یافتم ودیدم که او بالاتر است از آنچه وصفش شنیده بودم. و او را تصنیفهای است که یاد کردنش به طول میانجامد و گواهی میدهم که کسی را مانند خود بر روی زمین نگذارد یعنی بعد از او مانند او نیست .

خطیب در باره او گوید : دارقطنی یگانه روزگار و پیشوای زمان و علم حدیث و شناسائی علل و دانستن نام مردان حدیث به او منتهی شد . با راستی و اعتماد و درستی عقیده (یعنی پایداری بر عقیده اهل سنت) و اطلاع بر علوم مانند قراءات که در این رشته تألیفی داردکه

مایه تأسی دانشمندان علم قراءت گرفته است .
قاضی ابو الطیب طبری از علماء مذهب شافعی در باره دارقطنی گفت : که دارقطنی امیرالمؤمنین در حدیث است .
خلاصه اینکه دارای فضائل فراوانی است . شمس الدین ذهبی از عقیقی حکایت نماید : که من در مجلس دارقطنی حاضر بودم که ابو الحسن بیضاوی با شخص غریبی به خدمت دارقطنی رسید و از دارقطنی خواهش نمود تا چند حدیث بر او املاء نماید . دارقطنی از حفظ خود بیست حدیث املاء نمود که متن همه آن احادیث این بود : « نعم الشیيء الهدية أمام الحاجة » : چه خوب چیزی است ارمغان پیش از بر آوردن حاجت .
خطیب میگوید : ابو القاسم ازهری بهمن گفت که دارقطنی هرگاه چیزی از علم نام میبردی ، هر علمی بود نزد او نصیب وبهره فراوانی از آن علم یافته میشد . وفات او در هشتم ذیقعده به سال سیصد و هشتاد و پنج هجری بوده است رحمه الله تعالی .
امام المحدثین الحاکم : ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن ـ حمد ویه الضبی النیسابوری ـ معروف به ابن البیع ـ ولادت او به سال سیصد و بیست و یك هجری ، سوم ماه ربیع الاول بود . از کودکی به طلب حدیث پرداخت و قریب دو هزار شیخ را ملاقات و از آنها حدیث شنید .
از جمله کسانیکه حاکم از آنها روایت نموده است ، پدرش و محمد بن علی بن عمر و ابو العباس الاصمّ ـ وابن هانی و محمد بن ـ عبدالله صفار و ابی عبدالله بن الاحزم و ابن السماك وابن درستویه و أبی علی الحافظ ـ که از صحبت ابی علی فائده بسیار یافت و همیشه دست از سماع حدیث بر نداشت .
از جمله کسانی که از حاکم روایت کرده اند ، دارقطنی وابن ابی ـ الفدارس و ابو العلاء وسطی و ابوذر هروی و ابوبکر بیهقی و ابوالقاسم

قشیری و غیرشان هستند .

حاکم ، علم قراءت را بر محمد بن ابی منصور و ابی علی بن النقار و ابی‌عیسی بکار بغدادی فرا گرفت و مذهب را بر ابی علی بن ابی هریره یکی از بزرگان فقهاء مذهب شافعی فرا گرفت . وهمچنین ابو سهـــل صعلوکی که شیخ دیگری از بزرگان علماء مذهب شافعی است . هریك از ابن ابی هریره و ابو سهل صعلوکی وحاکم ، در طبقات شافعیه جزء علماء شافعی بشمارند .

مطلب دیگر ، همانطور که اطباء در هر علاج هر بیماری منتهـــای کوشش و تلاش را مبذول میدارند ، علماء حدیـــث هم وقتی حدیثی مختلف فیه یابفتند، منتهای کوشش برای بررسی‌طرق واطراف آن مینماید و چون قصدشان خدمت به حدیث پیغمبر است ، وقتی نزد یکی از آنها حدیثی به ثبوت رسید ، مینماید و مثل این است که از خوشوقتی مالك دنیا گشته .اند . روی این اصل بسا حدیثی که یکی از محدثین روایت مینماید و نزد افراد دیگر و همگنان او صحیح نیست . همین مطلـــب گاهی میشود که سبب نسبتهای ناروا میگردد .

ابو عبدالله حاکم ، بعضی از احادیث مانند حدیـــث طیر را در مستدرك خود روایت مینماید و همین حدیث که نزد محدثین دیگـــر صحیح نیست ، باعث صحبت میگردد . فکر نمیکرده اند وقتی میآید که‌شیعی تراش‌ها ــ علماء اهل سنت را در شمار شیعه در آورنـــد ، چنانکه صاحب کتاب مجالس المؤمنین مینماید • روی همین اصل هم خود علماء شیعه او را شیعی تراش نامیده اند .

قصد اینست که در نسبت طریقه و رفتار وروش علماء باید جنبه احتیاط داشت ــ نه علماء شیعه را جزو علماء سنت دانست و نه‌علماء سنت جزو علماء شیعه ــ هر چند علمای بزرگ روی اصل پهناوری افق معلوماتشان مانند : تخریج الصحیحین ، تاریخ نیسابـــور ، کتاب مزکّی الاخبار ــ المدخل الی علم الصحیـــح ، کتاب الاکلیل فضایـــل

الشافعی ، وغیر اینها از تألیفات او از نام شیوخ و استادانش لبریزاست ـ و پیشوایان بلند نام مثل امام ابی سهل صعلوکی و امام بن فـورك و دیگر ائمه آن عصر ، حاکم را محترم میداشته و با داشتن حق استادی بر او ، او را بر خود مقدم میداشته اند .

حافظ ابو حازم عبدوی گوید که حاکم ، امام اهل حدیث بود در زمانه اش . الحاصل ، ابو عبدالله حاکم از پیشوایان عالی الشأن در علم حدیث است ـ وفات او در حمام در مـاه صفر به سال چهـار صد و پنج هجری بود ـ رحمه الله تعالی .

این کتاب که در صدد تحریرش هستیم فقط در بیان کسانی است که اربعین در حدیث دارند و در اربعین حاکـم ، فصلی برای تفضیل خلفاء ثلاثه بر علی است .

ابو نعیم ـ احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران ـ امام جلیل و حافظ کم نظیر ابو نعیم اصفهانی . وی نیز مانند حاکم و دارقطنی از اعلام اسلام است . ولادت او در اصفهان در ماه رجب به سال سیصدوسی وشش بود . خدای توانا برای او علو اسناد روایت و نهایت ادراك در درایت جمع فرمود و حفاظ از اقطار جهان بسوی او روی آورند .

از جمله شیوخ عصر که ابو نعیم از آنها روایت نمود و بعدها در روایت از آنها تنها بود ، د ستهای از پیشوایان آن زمانند مانند : خیثمه بن سلیمان در شام ، جعفر الخلـدی در بغداد ، عبدالله بـن عمر بن شودب در واسط واصم در نیسابوربود . در هشت سالگی به سماع حدیث پرداخت و از عدهای از دانشمندان مانند عبدالله بـن جعفر بن فارسی و احمد بن بندار وطبرانی شنید و از جمله روایـت کنندگان از او : کوشیار و ابن لیالیز و جیلی و گروهی بسیارند .

نامبرده دارای تألیفات بسیار است ـ از آن جمله کتاب اربعین او مورد بحث ماست ـ و کتاب حلیة الاولیاء در حدیث در نـه جلد

و کتاب معرفة الصحابة ، و کتاب دلائل النبـوة ــ وکتاب فضائـل الصحابة ، و تاریخ اصبهان وکتابهای بسیار دیگر که چون این کتاب ما ، مبنایش بر اختصار است ، گنجایش تفصیل ندارد .

وفات او در بیستم محرم به سال چهار صد و سی هجری در سن نود و چهار سالگی اتفاق افتاد واکثر علماء حدیث معمّـر هستند ــ رحمه الله تعالی .

ابو عبد الرحمن سلمی : شیخ المشایخ دانشمند حافظ زاهد محمد بن الحسن بن محمد بن موسی نیسابوری که از جهت پدر « ازدی » و از جهت مادر « سلمی » است . وی بسال سیصدو سی هجـری چشم به جهان گشود ــ دانشمندی بلند نام و زاهدی وارسته بود ــ فهرست تصانیف، او از یکصد میگذرد ــ خطیب بغدادی در باره او میگوید بلند مرتبه است .

از جمله شیوخ او : ابو العباس اصمّ . احمد بن محمد عبدوس ــ و محمد المؤمل ماسر حبسی و محمد بـن احمد بن سعیـد رازی و حافظ ابو علی نیسابوری و گروه بسیاری دیگر .

در نوشتن حدیث سعی بسیار داشت . از اینراه آنچه دارای إسناد عالی و نازل بود ، نوشت . از جمله روایت کنندگان از او : قشیری و بیهقی و ابو صالح مؤذّن و محمد بن یحیی مزّکی وابو عبداللـه ثقفی و خلقی دیگر و جمع و تصنیف احادیث نمود و کاروانها به تصانیف او منتشر گشتند .

مطلبی مهم : دانشمندان بزرگ اکثر از گزند هم چشمان در امان نبوده‌اند ــ و این رسم همیشه بوده و همیشه هم هست ، مگر وقتی که بشر از درد هم چشمی و حسد نجات یابد ــ و در این میان کـه برخی در باره ابو عبد الرحمن سلمی بنا به واقع در باره او ــ او را بلند مرتبه میشناسند افرادی او را در حدیث ضعیف میدانند .

با اینکه لقب « الحافظ » برای رجال حدیث به قسمتی از آنها

گفته میشود که سی هزار حدیث را از روی متن و اسناد و متعلقات آن از برداشته باشند ، افرادی که تصانیف بسیار دارند ، بیشتر محسود میگردند . خاصه اینکه تصانیف بزرگ ، هرگاه مؤلف آنها ــ به نقل اقوال به پردازدکه در اینموقع اقوال نقل شده را همه به حساب مؤلف میشناسند .

ابو عبد الرحمن سلمی با رسیدن به مرتبه حافظ در حدیث و داشتن تصانیف ــ بازهم مانند همکارانش از گزند حسد و نیش زبان بی بهره نمانده است و این نیش زبانها از ناحیه همکاران حواله یکدیگر میگردد . اینرا نوشتم تا مطالعه کننده در تراجم رجال بر این حقیقت واقف باشد .

مطلبی دیگر : برای شناختن افراد همیشه باید چند اصل زیر نظر داشت ــ یکی پدران شخص و وضع خانوادگی آنها که این امر در عقیده و طرز تربیت فرزندان آنها تأثیر فراوان دارد ــ دوم در نظر گرفتن شیوخ و معاشرین و شاگردان که با دانستن وضع و عقیده آنها به خوبی میتوان بر تربیت یافته‌شان اطلاع یافت ــ سوم نادیده گرفتن آنچه اقران وهمگنان در موقع به میان آمدن حسد ویا عداوت در حق یکدیگر میگویند ــ چهارم ، دیدن تألیف واینکه مؤلف آ یا التزام میدهد آنچه را ذکر میکند صحیح بیاورد ــ و یا اینکه التزامی نمید هدو تشخیص تمیز و صحیح از سقیم را به عهده خواننده دانا و آشنا به آن مطالب واگذار میکند ــ پنجم اینکه هیچ کسی به غیر از پیغمبران معصوم از خطا نیستند ــ ششم حکم کردن بر مؤلف پس از بدست آوردن شخصیت او و اطلاع بر مقام و مرتبه او و دانستن راستی و یا ناراستی او ــ هفتم بدیده انصاف و واقع بینی نگریستن نه از روی غرض و مرض ــ والله اعلم ــ

شمس الدین ذهبی به إسناد خودش از ابی عبد الرحمن سلمی روایت مینماید و ابی عبد الرحمن سلمی به إسناد خودش از ابی هریره

گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : هرگاه یکی از شما برای دعا رو به خدا آورد ، نگوید : « خدا ، اگر میخواهی » بلکه عزم را جزم نماید و رغبت راقوی سازدکه محققا هیچ خواسته بر خدای متعال سنگین نخواهد بود .

وفات ابی عبد الرحمن سلمی در ماه شعبان به سال چهاروصد و دوازده هجری بود ــ رحمه الله تعالی •

ابو سعید مالینی ــ دانشمند حافظ و زاهد وارسته و فاضل معروف : ابو سعید احمد بن عبدالله بن حفصی انصاری هروی مالینی صوفی که به لقب (طاوس الفقراء : زیبائی درویشان) مشهور بود ــ برای شنیدن حدیث ، در خراساز و شام و عراق و مصر وغیر آن سماع حدیث نمود ــ و حدیث بسیار جمع نمود و از مسندهای بزرگ قسمت بسیاری به دست آورد و شخصیتی مورد اعتماد و دارای اتقان بود و ازبزرگان علماء حدیث و از سردستگان صوفیه بشمار است ــ کتاب اربعین در حدیث بنام اربعین الصوفية از تالیفات اوست .

از جمله شیوخ اوست : عبدالله بن عدی و ابی بکر قطیعی و محمد بن عبدالله سلیطی و اسماعیل بن بجید الحافظ ــ وابی الشیخ الحافظ و حسن بن رشیق مصری ــ و قاضی یوسف بن القاسم و محمد بن احمد بن علی بن نعمان رملی و طبقه آنها .

و از جمله روایت کنندگان از اوست : الحافظ عبد الغنی و تمام الرازی وابو حازم العبدی و ابو بکر بیهقی و ابو بکر الخطیب و ابو نصر عبیدالله السجزی و قاضی ابو عبدالله قضاعی و دیگران . وی نیز مانند بیشتر علماء حدیث از دانشمندان مذهب شافعی است .

شمس الدین ذهبی به إسناد خودش از حافظ ابی سعید مالینی روایت مینماید که ابی سعید به إسناد خودش از عبدالله بن عمر روایت مینماید که عبد الرحمن عمر گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مسابقه‌ای میان اسبان قرار داد و اسبان را از حفیاء تا ثنیة

الوداع میدوانید و مسابقه میاز اسبان مضمر نشده قراردادو مسافت دوانیدن آنها ثنیّة الوداع تا مسجد بنی زریق قرارداد ـ (حفیاء : موضعی است چند میلی مدینه و ثنیّة الوداع : موضعی است نزدیك مدینه که در روز هجرت پیغمبر به مدینه مردم مدینه برای استقبال حضرت به آنجا آمده بودند و شادی میکردند ـ مسجد بنی زریق نیز موضعی است از مدینه .) وفات ابو سعید مالینی در هفدهم شوال بسال چهارصد و دوازده هجری اتفاق افتاد . رحمه الله تعالی .

ابو عثمان صابونی : اسماعیل بن عبد الرحمن بن احمد بن اسماعیل : شیخ الاسلام ابو عثمان صابونی دانشمند بلند نام در فقه و حدیث و تفسیر ووعظ ، اهل سنت در دیار خراسان او را ملقب به « شیخ الاسلام » نمودند ـ این پیشوای عالی مقام از جهت پدرومادر متصل به خاندان علم و فضل و صلاح است . در سن هفت سالگی پدر را از دست دادولی مرشدی بهتر از پدر نصیبش شد . امام ابو سهل به تربیت او همت گماشت و به فراهم ساختن اسباب بزرگی او کمر بست و از خردسالی به وعظ و ارشاد واداشته شد تا اینکه پیشوایان بزرگ مانند استاذ ابی اسحق اسفراینی و استاذ ابی ـ بکر بن فورك و دیگر اعلام اسلام به مجلس وعظ و ارشادش حاضر میشدند ـ و از برکت دعای مربیان عالی مقام ، عزت و شکوه در دین و دنیا روزیش شد ـ واز حسن حظّ وطالع با سعادتش ، نزد موافق و مخالف مقبول ومحبوب بود .

وی وقت را گرامی میداشت و تمام اوقات خودرا به عبادات وطاعات مشغول میداشت و در عزت نفس و صواب رأی و عفت ، در بلندترین مرتبه بود و در طول قیام و ترس از پروردگارو اخلاص در عمل ضرب المثل بود وبالجمله اساطین علوم وائمّه عصر از احترام او فرو گذار نمیکر دند وترجمه مفصل او در کتب تراجم مذکور است . و از او به ثبوت رسیده که میگفت : من هر حدیث و اثری که

در مجلس وعظ میآورم ، إسناد آن از بر دارم و تا اسناد حدیث و اثری ندانم ، آنرا نمیآورم ــ و گفت من هیچ حدیث و اثری روایت نمیکنم مگر بر طهارت کامل و تاکنون نه نشسته ام برای تدریس و یا وعظ مگر با طهارت کامل . و حتی به کتابخانه اش بدون طهارت کامل داخل نمیشدبرای احترام قرآن و حدیث و کتب علم ــ و زندگی را به نیکبختی وزیبائی به پایان آورد .

در واقعه درگذشت او آورده‌اندکه موقعیکه به انعقاد مجلس وعظ در روز جمعه بنا به عادت مألوفه که از شصت و چند سال معتادش بودو خلق را به شاهراه سعادت هدایت مینمود ، در آنحال نامه‌ای از بخارا برایش رسیدکه از وباء هولناکی حکایت میکرد . چون نامه را خواند ، خیلی بر او سنگین آمد و از خواننده قرآن خواست تا آیات تخویف را بخواند و مبالغه در تحذیر نمود و همین قراءت بر خودش نیز مؤثر افتاد و حالش دگرگون شدو درد شکم بر او عارض گشت و شش روزفشار ودرد راتحمل مینمودتا اینکه روز هفتم آثار مرگ را محقق دانست . از اینرو با فرزندان و بستگان خدا حافظی نمود و آنان را بر کارهای خیر وپیروی شریعت تشویق نمود ــ و از نوحه و زاری بر حذر داشت .

آنگاه خواننده قرآن که ابی عبدالله مقری بود و به خودش اختصاص داشت ، فراخواند تاسوره « یس » بخواند ــ با اینکه لحظه به لحظه مرگ نزدیك میشد، اظهار خوشوقتی نمود و شروع نمودبه‌روایت إسناد حدیث صحیح که هرکس آخرین سخنش در دنیا : « لا اله الا الله » باشد به بهشت میرود و باگفتن لا اله الا الله حیاتش که یك دنیا سعادت بود ، پایان یافت و آن در روز پنجشنبه چهار محرم چهارصد و چهل و نه هجری بود . رحمه الله تعالی .

عبدالله‌ابن الانصاری : الحافظ الامام ابو اسماعیل عبدالله بن محمد بن علی بن محمد اصفهانی هروی انصاری حنبلی از

بزرگان علماء حدیث بشمار است ــ ولادتش به سال سیصد ونودو شش هجری بود ــ و از جمله شیوخ اوست : عبد الجبار بن محمد الجراحی که جامع ابی عیسی ترمذی را از او شنید ــ و ابی منصور محمد بن محمد أزدی ــ و الحافظ ابو الفضل محمد بن احمد جارودی و احمد بن علی بن منجویه حافظ و ابی منصور احمد بن ابی العلاء وابی سعید محمد بن موسی الصیرفی بیشتر روایات او از ابی یعقوب قرّاب و طبقه او میباشد .

از تصانیف اوست : (الاربعین) در حدیث که جمع آوری چهل حدیث که ترجمه او در اینجا بهمین مناسبت است که امام نووی رحمه‌الله قسمتی از علماء حدیث که جمع‌آوری چهل حدیث نموده‌اند ، نام می برد و در این شرح ، مختصری از ترجمه نامبرده شدگان در اربعین نووی یاد میشوند ــ و کتاب الفاروق ــ و کتاب ذم الکلام واهله و کتاب (منازل السائرین) که این دو کتاب او را به لب مرگ رسانید . زیرا او در این دو کتاب بنا به طریقه خود علیه علماء قیام نمود و در « منازل السائرین » موافق مشرب صوفی خودش سخن راند .

آنچه من پس از بررسی کتابهای دانشمندان بزرگ بدست آورده‌ام ، آزادی مشرب و غرور علمی گاه‌است که در بعضی افراد به دریائی خروشان مبدّل میگردد و گاه است که خودشان رانیز غرق مینماید واگر غرق نشدند ، فشاری که از زمانه می بینند و رنجی که میکشند ، آرامش خاطر را از آنان میگیرد و همین موضوع خودش محرك دیگری برای آنها جهت اصراربر مشربشان میگردد ــ و از بین دانشمندان آنهائیکه جسورتر هستند ، بیشتر به محنت میافتند ــ ویکی از صحنه‌های شیرین دنیا اینست که هرکس مخالف دارد ، موافق هم دارد ــ و به همان اندازه که مخالفان علیه دانشمندی کوشش میکنند به همان اندازه هم موافق‌ها ــ در دفاع و بالا بردن او پافشاری میکنند.

همین عبدالله بن محمد انصاری روی اصل داشتن دشمنان قوی وسرسخت که از حیث علم و اطلاع براو می چربیده‌اند ، سبب شده‌است که چندین باربر لب شمشیر قرار بگیردو جان بدربـرد ـ خـودش میگوید : پنج بار بر شمشیر معروض شده‌است نه برای اینکه از طریقه خودبرگردد ، بلکه برای اینکه از مخالفان خود خاموش شود .

الحاصل که ابو اسماعیل نامبرده مخالف و موافق هائی دارد که همه از علماء درجه‌یك هستند . قدر مسلم این است کـه در کتـاب « منازل السائرین » خودش مطالبی بـه میان آورده کـه بعضی از موافقانش هم آن را پسند ندارند ـ در ذمّ کلام باعـث شورانیدن متکلمین گردیده و در منازل السائرین و اصطلاحات صوفیانه آن هم ـ مذهبانش از حنبلی‌ها را ناراحـت ساخته‌است ـ ولی خودش راضی است و افتخار میکند . با آنهمه سوء قصد و درصددشدن بـرای نابودیش ، بازهم خدا او را نگهداشته است .

از جمله روایت کنندگان از اوست : المؤتمن الساجی و ابن طاهر مقدسی و عبدالله بن احمد بن السمرقندی و عبـد الصبور بن عبد ـ السلام هروی و عبد الجلیل بن ابی سعیـد المعدل ـ و ابو الوقـت سجزی و دیگران .

ذهبی به إسناد خودش از ابو اسماعیل عبدالله بن محمد انصاری روایت میکند ـ و ابو اسماعیل به إسناد خودش از ابو عیسی ترمذی ـ و ترمذی به إسناد خودش از پیغمبر صلی الله علیـه و آلـه و سلم که فرمود : نیابم یکی از شما را که بر کرسی راحت تکیه زده و موقعیکه به او میرسد که من به چه امر کرده‌ام واز چـه نهی نموده‌ام ، بگوید این را در قرآن ندیده‌ام ـ : « لا الفینّ احدکم متکئا علی اریکته یأتیه الامر مما امرت به او نهیت عنه فیقول لم اجد هذا في کتاب الله » .

وفات انصاری در ذیحجه سال چهار صد و هشتادویك در سن بیش از هشتادو چهارسالگی بوده‌است ، رحمه الله تعالی .

ابو بکر بیهقی : احمد بن الحسین بن علی بن عبدالله بن موسی الحافظ البیهقی النیسابوری الخسروجردی ـ ابو بکر بیهقی یکی از پیشوایان عالی الشأن شریعت محمدی و از بزرگان مؤلفان در اسلام است ـ در علم حدیث ، حافظ جلیل و در علم فقه ، دانشمندی منقطع النظیر و در سایر علوم کوهی نامور و در زهد و ورع و تقوی بلند نام بود . ولادتش درشعبان سال سیصدو هشتادو چهار هجری بود .

امام الحرمین در باره او میگوید : هر شافعی مذهبی که باشد ، شافعی را بر گردن او منّت است ـ مگر ابو بکر بیهقی که او منّت بر امام شافعی دارد ـ بسبب تصنیفاتی که در نصرت مذهب شافعی و بیان اقوال او دارد .

ستایش و تمجید دانشمندان در باره او بسیار است و این مختصر گنجایش آن را ندارد ـ تألیفات او به هزار جزء میرسد آنهم با ترتیب و نظم و تنقیح بی سابقه . از آن جمله کتاب (السنن الکبیر) است که در علم حدیث از حیث ترتیب و خوبی و فوائد بی نظیر است ـ و کتاب (معرفة السنن والآثار) که هیچیك از فقهاء مذهب شافعی از آن بی نیاز نمیشوند ـ و تقی الدّین سبکی میفرموده است که قصد او رسانیدن شناسائی امام شافعی به سنن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آثار اوست ـ و کتاب مبسوط در نصوص الشافعی که در نوع خودش بی نظیر است . و (کتاب الاسماء والصفات) که مانند آن را ندیده‌ام ـ وامّا کتاب الاعتقاد و کتاب دلائل النبوّة و کتاب شعب الایمان و کتاب مناقب الشافعی و کتاب الدعوات الکبیر ـ که‌تاج الدین سبکی میگوید : سوگند یاد میکنم که هیچکدام (در نوع خودش) نظیر ندارد ـ وکتاب الخلافیات که پیش از او کسی مانند آن کتاب را تصنیف ننموده‌است ـ زیرا دارای روش حدیثی مستقل است که‌بجز کسیکه کاملادر علم فقه و حدیث مبرّز باشد ، دیگری نمیتواند مانند آن تألیف نماید ـ و کتاب الاربعین ـ در جمع چهل

حدیث که بهمین مناسبت نام او در این کتاب یاد شده است .
و کتابهای بسیار دیگر که تفصیل آنها در کتابهای تراجم علماء مذهب شافعی ذکر شده‌است . و بنا به حسن نیتی که داشته است خداوند متعال برکت در وقت تألیفات او قرار داده است .
از جمله شیوخ اوست : ابو الحسین محمد بن الحسین علوی — که بزرگترین شیخ اوست و ابو طاهر زیادی و ابی عبدالله الحاکم که بیهقی ارجمندترین اصحاب اوست و ابی عبد الرحمن سلمی و ابی بکر نورك و ابی علی روذباری و ابی زکریاء المزکی و گروهی از اصحاب ابو العباس الاصمّ .
و موقع رفتن او به حج در بغداد از هلال حفار و ابی الحسین بن بشران و جماعتی حدیث را شنید — و در مکه شرفها‌الله تعالی از ابی عبدالله بن لطیف و غیره و همچنین در خراسان و عراق و حجاز و جبال از بیش از یکصد شیخ حدیث را سماع نمود .
و از جمله روایت کنندگان از او : پسرش اسماعیل و نوه‌اش ابو الحسن عبدالله بن محمد بن ابی‌بکر بیهقی وابو عبدالله فراوی و زاهر بن طاهر و عبد الجبار بن محمد الخواری ودیگران — ذهبی به إسناد خودش از ابی بکر بیهقی و ابی بکر بیهقی به اسناد خودش روایت مینماید از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که میفرمود : قاضی با عدالت آورده میشود روز قیامت . پس می یابد از شدت حساب بطوریکه آرزو میکند کاش در میان دوکس در خصوص یکدانه خرما داوری نمی نمود : « یؤتی بالقاضی العدل یوم القیامة فیلقی من شدّة الحساب ما یتمنی انّه لم یقض بین اثنین فی تمرة قط » .
گفته شده است که ابوبکر بیهقی سی سال همه ایام سال روزه میگرفت تا روز وفاتش که دهم جمادی الاول بسال چهار صد و پنجاه و هشت هجری در نیسابور بودو از آنجا به خسرو جرد حمل شدو دفن گردید ، رحمه الله تعالی .

ثم ان العلماء من جمع الاربعين في اصول الدين ، وبعضهم في الفروع ، وبعضهم في الجهاد، وبعضهم في الزهد، وبعضهم في الآداب وبعضهم في الخطب ، وكلها مقاصد صالحة ، رضي الله عن قاصديها .

وقد رأيت جمع اربعين اهم من هذا كله . وهي اربعون حديثاً مشتملة على جميع ذلك وكل حديث منها قاعدة عظيمة من قواعد الدين، قد وصفه العلماء بأن مدار الاسلام عليه أو هو نصف الاسلام أو ثلثه أو نحو ذلك .

هروی ــ نسبت به هرات است . بیهق اکنون سبزوار نام دارد که شهرستانی است و خسرو گرد تابع آنست . نیشابور نیز شهرستانی است در خراسان که از مراکز علوم جهان تا قبل از حمله چنگیز بوده است . هریك از مردانی که یاد شده‌اند ، در کتب تراجم مذکورند.

پس از آن ــ از جمله علماء ــ دانشمندانی هستند که چهل حدیث در اصول دین جمع آوری کرده و بصورت تألیفی بیرون آورده‌اند و برخی از علماء چهل حدیث را در فروع دین نوشته اند ــ در اصول دین مثل توحید ، نبوت ، معاد ، ایمان به ملائکه ، ایمان به تقدیر و مانند اینها ــ و در فروع دین مانند احکام نماز و روزه و تفصیل میراث و غیره ــ و بعضی از علماء چهل حدیث را در آداب مثل آداب نماز و آداب روزه و آداب خوراك و آداب داخل شدن و بیرون شدن از خانه و غیره نوشته‌اند . برخی از دانشمندان چهل حدیث را درخطبه‌های پیغمبر نوشته‌اند مثل خطبه حجة الوداع ، خطبه نماز جمعه و خطبه عید و غیره نوشته‌اند .

همه این مطالب ــ مطلبهای شایسته ایست که تألیف و گردآوری

ثم التزم في هذه الاربعين ان تكون صحيحة ومعظمها في صحيحى البخاري ومسلم ، واذكرها محذوفة الاسانيد ليسهل حفظها ويعم الانتفاع بها إن شاء الله تعالى . ثم اتبعها بباب في ضبط خفي الفاظها . وينبغي لكل راغب في الآخرة ان يعرف هذه الاحاديث لما اشتملت عليه من المهمات ، واحتوت عليه من التنبيه على جميع الطاعات وذلك ظاهر لمن تدبره وعلى الله اعتمادي واليه تفويضي واستنادي وله الحمد والنعمة وبه التوفيق والعصمة .

چهل حدیث در آن بسیار ارزش دارد ـ خدا خوشنود باد از آن دانشمندانی که آن مقاصد را گردآوری کردند ـ ونظر من بر این شد که چهل حدیث را جمع آوری نمایم که از آن مقاصد مهمتر باشد ـ و آن چهل حدیث است که مشتمل بر همه آن مقاصد باشد و هر حدیثی از آن خودش یك پایه بزرگ از پایه های دین باشد ، بجائیکه علماء گفته باشند که برآن حدیث مدار اسلام است ـ یا اینکه در باره آن گفته باشند که این حدیث نیمی از اسلام است ـ یا مانند آن از حدیثهای پر اهمیت که‌پایه‌ای از پایه‌های دین باشد ـ پس از آن من التزام میدهم که این چهل حدیث ، کدام حدیث صحیح باشد ـ و بیشتر آن حدیثها در صحیح بخاری و مسلم میباشد .

مدار اسلام ـ مدار هر چیز پایه‌ای است که بر آن میچرخد ـ مانند چرخهای دروازه که در بر آن میچرخد ـ حدیثی که مدار اسلام است یعنی بطوری اهمیت دارد که اسلام بر آن میچرخد ـ حدیثی که مدار است یعنی بطوری اهمیت دارد که اسلام بر آن دور میزند .

صحیح بخاری ـ صحیح ترین کتاب بعد از قرآن به اتفاق علماء

مسلمین است که بعد از قرآن ، صحیحتر از کتاب بخاری وجود ندارد — و تمام امت آن را به صحت و قبول پذیرفته‌اند . این کتاب از صحت و اعتماد و قبول امت به پایه‌ای است که بالاتر از آن نیتوان بدست آورد .

امام محمد بن اسماعیل بخاری : ولادت با سعادتش در روز جمعه بعد از نماز جمعه ۱۳ شوال سنة ۱۹٤ هـ اتفاق افتاد . از کودکی عنایت خدای تعالی شامل حال او بود — هنوز به شانزده سالگی نرسیده بود که در تمام دنیا مورد قبول و اعتماد بود و بین علمای مسلمین کسی نبود که به برتری و داناتری او اعتراف نداشته باشد . وقتی که عازم شهری میشد ، فرسنگها بیرون از شهر ، تمام مردم به استقبال او میشتافتند . در بصره موقعیکه از منزل میآمد ، علماء آنجا بارها اورا در میان راه مینشاندند تا روایت حدیث برای آنان بنماید

در بغداد علماء حدیث برای آزمایش ، إسناد یك حدیث را پیش و پس قرار دادند تا بخاری را بیازمایند . موقعیکه این حدیثها با إسناد عوضی بر او خوانده میشد ، در مقابل همه آنها میگفت : نمی — شناسم — وقتیکه از قرائت همه آن یك‌صد حدیث فارغ شدند ، امام بخاری شروع فرمود به روایت آنها با إسناد صحیح آنها — آنموقع بود که دانستند وفور اطلاعات امام بخاری بیش از آن است که آنها بتوانند او را آزمایش کنند .

امام محمد بخاری بیش از یکهزار شیخ را ملاقات و از محضرشان در علم حدیث کسب فیض نمود — امام احمد فرمود : هرکس بخاری را نپذیرفت ، او را متهم بد ان — یعنی در دینداری راست نمیگوید . ابو عبدالله حاکم فرمود : امام محمد بخاری امام اهل حدیث است بدون خلاف . صحیح بخاری را بیش از هفتاد هزار تن روایت کرده‌اند، چنانکه محمد بن یوسف فربری گفته است . امام محمد بن اسماعیل بخاری فرماید که من این کتاب را از بین ششصد هزار حدیث بیرون

آوردم و آن را حجت میان خودم و خدای تعالی قرار دادم .

امام محمد بخاری فرماید که به خواب دیدم که جلو پیغمبر صلی ـ الله علیه و سلم ایستاده ام و بادبزنی بدست گرفته‌ام و از پیغمبر (ص) دفاع میکنم ـ این خواب را از بعضی معبـران پرسیدم گفتند : تـو دروغ را از پیغمبر منع مینمائی . یعنی حدیث های صحیح را از دروغ جدا میسازی ـ و گوید همین خواب ، باعث تألیف من بود .

گذشته از خلائق بسیار که از امام بخاری روایت کرده‌اند ، ائمه و پیشوایان بزرگ علم حدیـث وبزرگـان دین از بخـاری روایـت کرده‌انـد و بـه شاگردی او افتخـار نموده‌اند ـ مانند امام مسلم بن الحجاج نیسابوری ـ امام ابو عیسی ترمذی ـ امـام ابو عبد الرحمن نسائی ـ ابو حاتم رازی ـ امام ابو اسحق ابراهیم ابن اسحق الحربی ـ امام ابو بکر بن خزیمه که هرکد ام یکی از ائمه ذی شأن هستند و دیگر حفاظ علم حدیث .

جملـه حدیثهای صحیـح امام محمد بـن اسمعیل بخاری از حدیثهای مسند هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیـث است و با حذف مکرر تقریبا ۴۰۰۰ حدیـث است و إسناد او بهتریـن إسناد است ـ و هر اسنادی که یکی از روایت کنندگان ضعیف یا متهم ببدعة هستند ، اگر از او روایت نموده در متابعـات آورده‌اندکـه اعتماد بر إسنادهای صحیح دیگر نموده است .

وفات ایشان شب شنبه عید فطر بسال ۲۵۶ در قریه‌خرتنگ دو فرسخی سمرقند اتفاق افتاده است . رضی الله تعالی عنه و ارضاه و رضی عنا ببرکته . امام بخاری دارای تألیفات بسیار بوده غیر از صحیح بخاری مذکورمانـند : الادب المفـرد ـ التاریخ و غیره .

صحیح مسلم : این کتاب بعد از صحیح بخاری، صحیح ترین کتاب در حدیث نبوی است وامت اسلام اجماعاً آن را مورد اعتماد و قبول

قرارداده‌اند . این کتاب هم از اتفاق بر صحت آن و اجماع بر قبول آن و بدست آوردن شهرت و بلندنامی به پایه‌ای است که بالاتر از آن امکان ندارد و کسیکه صحیح مسلم را به دقت مطالعه نماید ، از خوبی ترتیب و زیبائی نظم و تناسب روایات و حذف مکرر و قوت إسناد و تنظیم مباحث ، آن را طوری می بیند که در منتهای درجه حسن و ترتیب ودقت است .

روی اصل همین ترتیب است که بعضی از علماء آنرا بهتر از بخاری دانسته‌اند ولی در ترتیب . اما در إسناد و قبول ، بدون تردید بخاری بر مسلم برتری دارد .

امام مسلم بن الحجاج نیسابوری غیر از صحیح مسلم نامبرده ، چندین کتاب دارد که هرکد ام در علم حدیث ، مرجع و معتمد علماء حدیث بوده است مانند : الجامع الکبیر علی الابواب ــ المسند الکبیر علی اسماء الرجال ــ کتاب العلل ــ کتاب طبقات المحدثین ــ کتاب المخضرمین و غیرها .

وفات امام مسلم در نیشابور ، عصر روز یکشنبه ٥ رجب سنه ٢٧١ هـ اتفاق افتاد رضی الله تعالی عنه و ارضاه و رضی عنا ببرکته .

و یاد مینمایم این حدیثها بدون إسناد آن برای اینکه آسان شود ، از بر کردنش و فائده آن به همه برسد بخواست خدا پس از آوردن حدیثهای چهل گانه یك باب در پیرو آنها قرار میدهم برای روشن ساختن آنچه از لفظ حدیثها که معنی حقیقی آنها ممکن است بر بعضی پنهان بماند .

روی این اصل ، شایسته است برای هرکسی که رغبت و شوق به عالم آخرت دارد ، بداند این چهل حدیث را و بشناسد آن را ــ بسبب احاطه‌ای که این حدیثها بر مهمات دین دارد و بسبب آنچه که در میان این حدیثها بدست میآید از آگاه ساختن بر همه طاعتها ــ و این مطلب که گفتم آشکار است بر هرکسی که این کتاب را به ــ

درستی بفهمد ــ و بر خدای توانا اعتماد من است ــ و بسوی اوست واگذاری من و تکیه کردنم و برای خداست ستایشها و خوشیها همه ــ و در دست اوست توفیق بر طاعتها و نگهداری از معصیتها .

إسناد ــ به کسر همزه به معنی رجال حدیث است ــ وقتی که امام مالك میگوید : « حدّثنی نافع ، قال حدثنی عبدالله بن عمر : قال انّ رسول الله صلی الله علیه و سلم . کان یأمر المؤذن اذا کانت لیلة باردة ذات مطرٍ یقول الا صلّوا فی الرحال . »

در اینجا مالك و نافع و عبدالله بن عمر ــ اینان که رجال این حدیث و روایت کنندگان حدیث هستند ، إسناد حدیث به شمارمیآیند و لفظ حدیث : « کان یأمر المؤذن اذا کانت لیله باردة ذات مطر یقول الا صلّوا في الرحال » متن حدیث مینامند .

پس دانسته شد که علم حدیث به دو امر تعلق دارد : یکی به إسناد یعنی رجال حدیث و این علم را روایت یعنی فهم کردن مینامند . علم روایت که تعلق به إسناد دارد ــ و علم درایت که تعلق به متن حدیث دارد .

اولین کسیکه در علم روایت مشهور شد وتالیف نمود ، ابن شهاب زهری است ــ و اولین کسیکه در علم درایت مشهور شد و تألیف نمود رامهرمزی است ــ و هر دو ایرانی هستند و ترجمه این دو پایه ــ گذار علم حدیث ، مفصلا میآید .

ضبط ــ بمعنی پایگانی و مقصود حفظ و توضیح وزیر قاعده داخل کردن است ــ مهمات : چیزهائیکه از دست رفتنش انسان را به هم و اندوه میاندازد ــ احتواء : در میان گرفتن ــ محتوی برای چیزی که چیزدیگررا در میان گرفته ، مثل پاکت محتوی تمبر ــ که تمبر داخل پاکت است و پاکت آنرا در میان گرفته است ــ اعتماد : ستون قرار دادن ــ عمود : بمعنی ستون ــ تفویض : بمعنی واگذاری ــ حمد : بمعنی ستایش نعمة : آنچه به آن خوشی حاصل شود ــ

توفیق : بمعنی آفریدن توانائی بر طاعت بر بنده و مقابل آن خذلان است که آفریدن توانائی بر معصیت در بنده‌ای باشد ـ عصمة : بمعنی نگهداری از آنچه ناشایسته است ـ و عصمت بمعنی نگهداری شدن از معاصی که خدای تعالی نسبت به بندگانی ابراز لطف فرماید و وسایل گناه از ایشان دور دارد تا در طاعت بزرگ‌شوند و در معصیت نیفتند ـ و اینگونه عصمت برای ائمه دین و بزرگان و صالحان و دانشمندان بسیار بوده است .

در مقدمه این کتاب گفتیم که واضع علم روایت حدیث « حسن بن خلاد رامهرمزی » است .

امام ابن شهاب زهری : پیشوای عالیقدر و جمع کننده احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم . زیرا که محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب قرشی زهری اولین کسی است که بدستور عمر بن عبد العزیز به جمع و تدوین احادیث پیغمبر پرداخت ـ او از تابعین است .

امام محمد بن شهاب زهری روی همین اصل برای جمع و تدوین احادیث پیغمبر زحمت فراوان کشید و نام خود را تا ابد زنده نگاه داشت. جلالت وبزرگی او مورد اتفاق ائمه حدیث و پیشوایان دین است ، بجائی که امام احمد بن حنبل و امام اسحق راهویه ، بهترین إسناد حدیث را در روایت محمد بن شهاب زهری میدانند وابو بکر بن ابی شیبه ، بهترین إسناد رادر روایت محمد بن شهاب زهری از زین العابدین از حسین از علی بن ابی طالب میداند ـ و علی بن المدینی بهترین إسناد را در روایت محمد بن سیرین از عبیده از علی میداند ـ و یحیی بن معین ، بهترین إسناد را در روایت ابراهیم از علقمه از ابن مسعود میداند ـ و بخاری إسناد را در روایت مالك از نافع از ابن عمر میداند ـ و نزد قسمتی از علماء بهترین إسناد در روایت شافعی از

مالك از نافع از ابن عمر میدانند — و اختیار امام بر این است که نمیتوان در اظهار بهترین إسناد گفت که روایت فلان مطلقاً بهترین إسناد است .

اما ستایش دانشمندان بر « ابن شهاب زهری » بیش از آن است که بتوان در این مختصر یاد کرد — در حافظه ، او از نوادر روزگار بود .. بخاری میگوید که عبدالله بن صالح بما گفت که لیث بما خبر داد که زهری گفت تا کنون من چیزی بخاطر نسپرده‌ام که از یادم رفته باشد و فراموش کرده باشم — یعنی هر چه بخاطر سپرده‌ام ، برای همیشه در ذهن من باقی است .

بخاری به إسنادش از سعد بن ابراهیم روایت مینماید که گفت نمی بینم کسی را بعد از پیغمبر که به اندازه زهری‌حدیث پیغمبر را جمع کرده باشد .

امام محمد نامبرده را گاهی بنام ابن شهاب و گاهی‌به نام زهری یاد میکنند و مقصود از هردویکی است . ابن شهاب زهری در سال پنجاه و دو هجری بدنیا آمدو در سال یکصد هجری به جمع و تدوین حدیث پرداخت — و در شب سه شنبه هفدهم رمضان المبارك بسال یکصد و بیست و چهار هجری در سن هفتاد و دوسالگی وفات یافت ، رحمه الله تعالی .

امام حسن بن خلاّد رامهرمزی — رامهرمز از توابع اهواز است . دانشمند گرانمایه و فاضل عالیقدر و پیشوای بلندنام ، امام حسن بن عبد الرحمن بن خلاّد رامهرمزی — کنیه‌اش ابو محمد القاضی — و اولین کسی که در علوم حدیث به تألیف پرداخت و نیز اوست که واضع علم درایت است و مقصود از علم روایت و علم درایت را در مقدمه این کتاب نوشتیم — کتاب : (المحدث الفاصل بین الراوی والواعی) اولین کتابی است که در علوم حدیث بوسیله او نوشته شده‌است .

از جمله شیوخ او : پدرش عبد الرحمن خلاّد ، و محمد بن

عبدالله حضرمی ، و محمد حبان مازنی ، و حسن بن المثنی عنبری ، یوسف بن یعقوب قاضی ، وابو سعید عبدالله بـن الحسن حرانی . و جعفر بن محمد فریابی و طبقه آنها .

اولین سماع او در حدیث بسال دویست و نود هجری بوده‌است . از جمله روایت کنندگان از او : ابو الحسین محمد بن احمد صیداوی در کتابش که « معجم » نام دارد . و حسن بن لیـث شیرازی حافظ و ابو بکر احمد بن مردویه وقاضی ابو عبدالله بن اسحق نهاونـدی و گروهی از اهل فارس .

کتاب دیگر او کتاب « الامثال » نام داردو کسیکه کتاب فاصل را مطالعه نماید ، میداند دراین زمینه چه مقامی دارد . شمس الدیـن ذهبی به إسناد خودش از رامهرمزی ــ و به اسناد رامهرمزی از ابی ایوب رضی الله عنه که گفت : رسول الله بمن فرمود : ای ابا ایوب . آیا تو را راهنمائی نمایم به کـاری که مایـه خوشنودی خداست ؟: اصلاح نما میان مردم وقتیکه مردم فاسد شدندو دوستی در میان مردم ایجاد کن ، هر موقع که مردم بهم بغض ورزیدند . وفات رامهرمزی در رامهرمز بسال ۳٦۰ هجری بود ، رحمه الله تعالی .

الحديث الاول

عن أمير المؤمنين أبي حفص عمر بن الخطاب ، رضي الله تعالى عنه ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : « إنما الأعمال بالنيات وإنما لكل امرىء ما نوى . فمن كانت هجرته إلى الله ورسوله ، فهجرته إلي الله ورسوله ، ومن كانت هجرته لدنيا يصيبها أو امرأة ينكحها ، فهجرته إلى ما هاجر اليه » رواه إماما المحدثين : ابو عبدالله محمد بن اسمعيل بن إبراهيم بن المغيرة بن بردزبه البخاري ، وابو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيسابوري : في صحيحيهما اللذين هما أصح الكتب المصنفة .

از امير المؤمنين ابى حفص عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه ـ بخارى و مسلم روايت كرده‌اند كه عمر رضى الله عنه گفت : شنيدم پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم كه ميفرمود : اينست و غير از اين نيست كه كردارها به‌نيتهاست ـ و اينست و غير از آن نيست كه هركس از كردارش بحسب نيتش اجر و ثواب دارد . پس هركسيكه هجرت وانتقال او بمدينه بسوى خداو پيغمبر بوده باشد ، پس ثواب اين هجرت بسوى خدا و پيغمبر اوست ـ و هر كس كه هجرتش بخاطر مال دنيا بوده باشد و يا بخاطر زنى كه بخواهدبا او نكاح نمايد ، اهميت هجرت او برابر همين همت اوست ـ

اين حديث رادو پيشواى علماء حديث كه امام محمد بن اسماعيل بخارى و امام مسلم بن الحجاج نيسابورى باشند و در دو كتاب صحيح كه معروف به صحيحين يعنى صحيح بخارى و صحيح مسلم

باشد و صحیح ترین کتاب تصنیف شده میباشد ، روایت کرده‌اند ــ و مختصری از زندگی این دو پیشوای عظیم الشأن در صفحات سابق گذشت .

انّما الاعمال بالنیّات : محققاً کردارها به نیت‌هاست ــ به چند معنی است : یکی اینکه هرکرداری که نیت اخلاص آن برای خدا همراه نباشد ، آن کردار ارزشی ندارد ــ دوم اینکه صحت اعمال به نیتهاست و هرعملی که نیت همراه ندارد ، صحیح نیست ــ سوم اینکه نیت عمل قلبی بمعنی تصمیم گرفتن است و بنا به مثل معروف « خواستن توانستن است » ــ واگر انسان نیت بنماید و بر آن تصمیم بگیرد ، عمل آن آسان خواهد بود ــ نیت به چه معنی است ؟ نیت بمعنی قصد کردن‌که این کار را برای خاطر خدا انجام میدهیم ــ محل نیت ، قلب است و باید دل متوجه کارگردد ــ به زبان آوردن نیت مستحب است ــ تا در موقع نیت ، زبان و گوش هم در آن تصمیم خیر شرکت جویند ــ در تلفظ به نیت ، علماء بر استحباب آن اتفاق دارند .

علامه ابن القیّم در استحباب تلفظ مخالف است ، در حالیکه در تلفظ به نیت حج یعنی احرام حج به « احرمت بالحج لله تعالی » ایشان هم موافقند ــ پس دیگر عبادات هم مانند حج است . بنابراین مقصود از نیت ، خواستن رضای خدا ــ و متوجه ساختن دل بسوی اوست و همراه ساختن برای شرکت در آن و اعتراف به آن است ــ و اهمیت عملها به حساب اهمیت نیتها ــ هرچند مقاصد ، عالی‌تر و اخلاص در آن بیشتر ــ اهمیت عمل بیشتر و نفع آن ظاهرتر و عام‌تر خواهد بود ــ و عملی که از روی غفلت و بدون حضور قلب باشد ، چون اثری روی دل و اعضاء نمیگذارد ، بی ارزش است ــ « وانما لکل إمریء ما نوی » : هرکس به حسب نیتش بهره از کردارش دارد ــ اگر عمل خالص لوجه‌الله باشد ، رضای خدا و ثواب بیشمار آن و عاقبت خیر آن ببار آورد و همت صاحب عمل را برساند ــ واگر قصد

از عمل ، مال دنیا و یازن باشد ، پیداست که مدت بقای مال دنیا و وفای زن و فرزند تا کجاست ـ همینکه حیات شخص به آخر رسید ، دستش از آن کوتاه خواهد شد . در حالیکه اگر عمل و جهد و کوشش برای خدا انجام گیرد ، مالی مبارکتر وزنی مهربانتر و فرزندی شایسته ـ تر ببار آورد ـ و آنگاه رضای خدا و پیغمبر کجا میتوان با چیز دیگر مقایسه نمود ؟

ببین چقدر بلیغ است : « فمن كانت هجرته إلى الله و رسوله ، فهجرته إلى الله ورسوله . » کسیکه هجرت او بسوی خدا و پیغمبر باشد ، پس جزایش همین توفیق بر هجرت بسوی خدا و پیغمبر است برای اینکه رضای خدا و دعای پیغمبر همراه دارد . و کدام ثوابی میتواند با آن برابر باشد ؟

واما : « و من كانت هجرته لدنيا يصيبها أو إمرأة ينكحها ، فهجرته إلى ما هاجر إليه . » کسیکه در هجرت کردن خدا را بخاطر نیاورد و فداکاری در راه نصرت پیغمبر در دل کور شده‌اش خطور نکرد ، پس جزای او همان ازدست دادن رضای خدا و پیغمبر و بدست آوردن مال و زنی است که بخاطر آن هجرت کرده است . اینچنین شخصی که همتش شکم و شهوت است ، ارزشش هم بنا به همان مثل معروف است : « من كان همه بطنه فقيمته .... من بطنه . »

در این حدیث حکمتهاست یکی اینکه همیشه نیت را باید خوب کند و به‌همه کس و همه چیز خوشبین باشد و قصد خودهمیشه برای انجام کارهای خیر نماید و در این راه بکوشدتا تسلط این نیت بر دل، باعث خوب ساختنن اعمال و کوشش کردن در کارهای خیر گردد . دوم اینکه هرکس میتواند وضع اعمال خود را به حسب نیت خود میزان کند ـ اگر اعمال خیر ندارد ، این خود نشانه آن است که نیت خیر ندارد ـ زیرا نیت هرگاه قوت گرفت و در دل به تصمیم رسید ، یکی از اسباب سعادت است . سوم اینکه هر عملی را ابتداء نیت خیر

بر آن مقدم بداردتا در همه کارها مأجور گردد ـ و قصد از نیت ، جستن خوشنودی خداست و خوشنودی خدا در کارهائی است که اخلاص در آن رعایت شده‌باشد و ریا و غرض در آن نباشد . چهارم اینکه همت خود را بلند بگیرد و در همه کارها ، خدا و پیغمبر را بخاطر آورد ـ خدا را بخاطر آورد ، زیرا آفریننده اوست و بدون همراهی او کاری میسر نمیگردد ـ پیغمبر را بخاطر آورد تا کارها را از روی پیروی پیغمبر انجام دهد ، زیرا صحت عمل همانا برابری آن با پیروی از پیغمبر است و عملی که بر خلاف فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد ، نتیجه نمید هد . پنجم بداند هر عملی که‌برای خدا انجام نگرفت و پیروی پیغمبر در آن رعایت نشد ، باید مزد و ثواب آن را هم از آن کسی خواست که بخاطرش کار را انجام داده است ـ زیرا خدای توانا از هرکاری که خالص برای او نباشد ، بیزارست .

عمر بن الخطاب : نسب ایشان در کعب بن لؤی با نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمع میشود . عمر رضی الله عنه امیر ـ المؤمنین ـ پدر ام المؤمنین حفصه ـ دومین جانشین پیغمبر ـ باعث بر جمع قرآن ـ و وزیر و مشاور پیغمبر در حضر وسفر ـ و مستغنی از توصیف ـ در مستدرك حاکم از علی بن ابی طالب روایت شده‌است که علی گفت بارها شنیدم پیغمبر را که میفرمود : « هذان هما السمع و البصر » : این دو یعنی : ابو بکر و عمر چشم و گوش من هستند . محبت پیغمبر با او معروف و مشهور است .

علی بن ابی طالب رضی الله عنه دختر خود ام کلثوم را به نکاح عمر آورد و یکی از فرزندانش را همنام او ساخت . و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است : که در باره عمر فرمود: خدا حق را بر زبان و دل عمر جاری ساخت و فرمود : عمر فاروق است که خدا بوسیله او میان‌حق و باطل جدائی اند اخت . عبدالله بن

مسعود از بزرگان صحابه گفت : اسلام عمر ، فتح بود . هجرت عمر نصرت بود . امامت او رحمت بود .

حذیفه از صحابه پیغمبر گفت : از روزی که عمر مسلمان شد ، اسلام مانند مردی بود که رو به اقبال میرفت ـ و از روزی که عمر شهید شد ، اسلام مانند مردی بود که رو به ادبار میرود ـ عمر رضی ـ الله عنه در سال ششم مسلمان شد واو چهلمین مرد مسلمان بـود ـ و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یارانش به مسلمانی عمر زیاد شادمان شدند .

عبدالله بن مسعود گفت : مادر خانه نمیتوانستیم نماز بخوانیم تا اینکه عمر مسلمان شد و به دفاع از ما برخاست و کفار میان ما ونماز آزاد گذاشتند . قبل از مسلمان شدن عمر رضی الله عنه ، پیغمبـر و یارانش عبادت را پنهانی مینمودندتا اینکه عمر مسلمان شد و خبر اسلام عمر ، مایه خوشوقتی پیغمبر شد و اصحاب پیغمبر از شادمانی « الله اکبر » گفتند .

عمر رضی الله عنه از همان روز که مسلمان شد ، اسلام خود را ظاهر ساخت و در تمام مجالس قریش مسلمانی خود را اعلام نمود . عمر رضی الله عنه قبل از مسلمان شدن هم از بزرگان قریش بود و سفارت به او واگذار بود . حضرت رسول صلی الله علیه و سلم عمر را یکی از « عشره مبشره » نامید و به این ده تن نوید داد که قطعاً به بهشت میروند . این ده‌تن : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، علی ، طلحـه ، زبـیر ، سعید ، سعد ، عبد الرحمن عوف ، ابو عبیده بن الجراح رضی الله عنهم هستند .

چنانکه در روایت ابوداود و ترمذی و نسائی و غیرشان به ثبوت رسیده است ، از حیث علم ، در بلندترین پایه علمی بودو علماء بـر بسیاری علم و وفور فهم و عظمت زهد او اجماع کرده‌اند . از بـین صحابه افراد بسیاری حدیث پیغمبر را از عمر روایت کرده‌اند ، ازین

جمله : عثمان بن عفان ، علی بن ابی طالب ، طلحه ، سعد ، عبد الرحمن عوف ، ابوذر ، ابن عباس ، ابن الزبیر ، ابو موسی اشعری ، ابن مسعود ، جابر بن عبدالله ، عمرو بن عنبسه ، ابو لبابه ، عمرو بن العاص، براء بن عازب ، ابو سعیدخدری ، ابو هریره ، ابن السعدی ، عقبة بن عامر ، نعمان بن بشیر ، عدّی بن حاتم ، یعلی بن امیه ، سفین بن وهب، عبدالله بن سرجس ، فضاله بن عبید ، شداد بن أوس ، سعید بن العاص ، کعب بن عجره ، مسور بن مخرمه ، سائب بن یزید ، فلتان بن عاصم ، خالد بن عرفطة ، اشعث بن قیس ، ابو امامة الباهلی ، عبدالله بن انیس ، بریده الاسلمی ، عبدالله بن الارقم ، جابر بن سمره ، حبیب بن مسلمه ، عبد الرحمن بن ابزی ، عمرو بن حریث ، طارق بن شهاب ، معمر بن عبدالله ، المسیب بن حزن ، سفیان بن عبدالله ، ابو الطفیل ، عائشه ، حفصه رضی الله عنهم — واینها همه صحابه پیغبر ند.

از تابعین افرادی بسیار از عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر را روایت کرده اند ، از آن جمله : مالك بن أوس ، عاصم بن عمر ، علقمه بن وقّاص ، ابو عثمان النهدی ، اسلم مولاهم ، قیس بن ابی حازم ، و خلائق بسیار و همه اجماع دارندبر بسیاری علم و وفورفهم و زهد و تواضع عمر و مهربانی او با مسلمانان و انصاف او وایستادنش همراه حق و تعظیم نمودنش آثار پیغمبر را و سختگیری او در پیروی از پیغمبر و اهتمام مصالح مسلمانان و گرامی داشتن اهل فضل و خیر را .

و چنانکه یاد شد ، محاسن و خوبیهای او بیش از آن بود که بشمار آید و گفتار سلف در باره علم عمر رضی الله عنه معروف است. عبدالله بن مسعود در روز شهادت عمر گفت که : « عمر تسعة أعشار العلم » یعنی نه دهم علم را با خود برد .

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که گفت : همه آنهائیکه ا زمکه بمدینه هجرت کردند ، هجرتشان پنهانی بود — مگر عمر بن الخطاب که موقعیکه قصد هجرت نمود ، شمشیر را به کمر

بست و کمان را بست گرفت و تیرهائی چند در دست نهاد و بسوی کعبه آمد و در حالی که بزرگان قریش کنار کعبه نشسته بودند، هفت بار دور کعبه طواف کرد و دگر دو رکعت نماز نزد مقام ابراهیم خواند. پس از آن حلقه‌های قریش یعنی به مجالس قریش آمد و گفت همه روسیاه‌شدید. کسیکه بخواهد مادرش به داغ او نشیند وفرزندش یتیم گردد و زنش بیوه شود، پشت این درّه مرا ملاقات کند ــ هیچیك از آنها جرأت نکرد که پشت سر عمرد برود.

عمر رضی الله عنه از روزیکه مسلمان شد، حضرت را رها نکردو در تمام مشاهد از بدر وبعد آن همیشه با پیغمبر همراه بود.

جمله احادیثی که از او روایت شده است، پانصدو سی و نه حدیث است که از این جمله: بخاری و مسلم بر بیست و شش حدیث اتفاق دارند ــ و بخاری به‌تنهائی سی و چهار حدیث ــ و مسلم به تنهائی بیست و یك حدیث روایت کرده‌اند ــ و بقیه در دیگر کتب حدیث روایت شده است.

اما زهد و تواضع عمر رضی الله‌عنه که عموم مردم از نظر اطلاع بر آن یکسانند ــ در موقع خلافتش جامه‌اش چهارده وصله داشت ــ در روزی که دنیا در برابر هیبتش میلرزید و شرق و غرب را در نوردیده بود، دخترش حفصه همسر پیغمبر صلی الله علیه و سلم آب گوشتی برای او آورد که بر آن آب گوشت، کمی روغن زیتون ریخته بود ــ عمر گفت: دو خورش دریك ظرف؟ نخواهم خوردتا روزیکه خدا را دیدار کنم.

اما فضائل عمر رضی الله عنه که در احادیث صحیحه وارد شده‌است، امام نووی میفرماید که بیش از آن است که بشمار آید ــ از آنجمله حدیث عشره مبشره است که در ابی داود و ترمذی و نسائی و غیرهم وارد است ــ و حدیث ابی موسی أشعری که مشهور است و در بخاری و مسلم وارد است :که حضرت فرمود: « افتح له » یعنی

لعمر و « بشره بالجنة » ـ یعنی : در را برای عمر بگشای و او را مژده ورود به بهشت بده .

در بخاری و مسلم از ابی سعید خدری وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « بینما انا نائم رأیت الناس یعرضون عليّ و علیهم قمیص فمنها ما تبلغ الثدی و منها ما دون ذلك و عرض عليّ عمر بن الخطاب و علیه قمیص یجرّه . قالوا فما اوّلته یا رسول الله ؟ قال الدین . » یعنی : حضرت فرمود که در خواب بودم که دیدم مردم را بر من معروض میدارند و این مردم جامه‌هائی به تن دارند از آنجمله جامه‌هائی است که به پستان رسیده و جامه‌هائیکه کمتر از آن بود برتنشان بود ـ و عمر خطاب که بر من معروض شد ، جامه او تمام بدنش را پوشانده بود و دنباله آن را میکشید . گفتند : یا رسول الله تعبیر این خواب را چگونه فرمودی ؟ حضرت فرمود : جامه را به « دین » تعبیر نمودم و هر قدر جامه بلندتر و پوشاننده ترباشد ، صاحب آن جامه دینش کاملتر و ایمانش قویتر .

از محمد بن علی بن ابی طالب در بخاری روایت است : که محمد بن علی که به محمد بن الحنفیة معروف است میگوید به پدرم گفتم : چه کسی بهترین مردم است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ؟ پدرم فرمود که ابو بکر ست . گفتم پس از ابو بکر چه شخصی بهترین مردم است ؟ پدرم فرمود عمر .

در بخاری و مسلم از عبد الله بن عباس روایت کرده‌اند که ابن عباس گفت موقعیکه عمر بر سریر نهاده شده بود و من و خلقی از مردم برای عمر دعای خیر میکردیم و نماز میگذاردیم ، ناگاه دیدم مردی دوشم را گرفت . دیدم علی بن ابی طالب است ـ علی رحمت به عمر فرستادو گفت کسی نیست که نزد من دوست تر باشد به اینکه بمانند عمل او خدا را ملاقات کنم از تو ـ و قسم بخدا که من همیشه گمان داشتم که خدا تو را بدو صاحبت (یعنی حضرت رسول و

ابو بکر) همراه میسازد ــ زیرا من بسیار می شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که میفرمود : « رفتم من و ابو بکر و عمر ــ داخـل شدم من و ابو بکر و عمر ــ بیرون رفتم من و ابوبکر و عمر » یعنی حضرت رسول همیشه این‌دو را با خود یاد میکــرد .

حالات عمر رضی الله عنه و فضائل او و سیرتش و مهربانی به رعیتش و سیرت حسنه او و کوشش او در طاعت و تلاش او در حفظ حقوق مسلمین مشهورتر ازین است که یاد شود و این کتاب گنجایش آنرا ندارد ــ کرامات او از مشهورات است و داستان : یا سارية الجبل ــ گفتن او از روی منبر مدینه در حالیکه سارية در نهاوند بود و شنید، معروف است .

برای ترجمه زندگی پر عظمت او که مایه عزت مسلمین وانتشار اسلام و اعتلاء دین بود ، هزاران کتاب نوشته شده‌است . ضربـت خوردن او در روز چهارشنبه بیست ششم ذیحجه سال بیست و سوم هجری بود ــ که بدست مردی بنام « ابو لؤلؤة » ضربت خورد و در روز یکشنبه یکم محرم سال بیست و چهار هجری مدفـون شد در حجره پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و اکنون حجره نبوی در مدینه دا رای سه ضریح است : ضریح پیغمبر و قبر ابی بکر و قبر عمر رضی ــ الله عنهما .

شستن او بدست پسرش عبدالله ــ و نماز بر او بنا به وصیتش صهیب باتفاق جماعت بر او نماز گذاردند . حمل او بر سریری بود که پیغمبر بر آن حمل شده بود .

فتوحات در زمان خلافت عمر ــ مشهورتر از آنست که نیازی به شرح داشته باشد ــ عمر در ده سال خلافت خود هر سال با مردم به حج میرفت ــ و ده حج در ده سال خلافت نمود .

فرزندان عمر : عبدالله و حفصه (همسر پیغمبر) مادر این دو زینب دختر مظعون است ــ و عبدالله بن عمر ــ که مادرش ملیکـه

دختر جرول خزاعیه است ــ و عاصم بن عمر ــ که مادرش جمیله دختر عاصم بن ثابت (عاصم بن ثابت یکی از صحابه پیغمبرست که بـه « حمی النحل » معروف‌است زیرا موقع شهادتش زنبوران عسل جسد او را از افتادن در دست کفار نگهداشتند) ــ و فاطمه و زید که مادر این دو ، ام کلثوم کبری دختر علی ابن ابی طالب از فاطمة الزهـرا سلام الله علیهم میباشد . کسانیکه گمان میکنند علی رضی الله عنـه محبت عمر نداشته است ،این رابدانند که علی ابن ابیطالب دختـر خود ام کلثوم کبری را به عمر داد و عبد الرحمن بن عمر که مجبّـر لقب دارد ــ و ابو شحمه بن عمر که نام او عبد الرحمن است و فاطمه و دخترانی دیگر از ام کلثوم کبری بوجود آمده‌اند .

الحديث الثاني

عن عمر رضي الله عنه أيضاً. قال: بينما نحن جلوس عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم، إذ طلع علينا رجل شديد بياض الثياب شديد سواد الشعر، لا يرى عليه أثر السفر، ولا يعرفه منا أحد، حتى جلس الى النبي صلى الله عليه وسلم فأسند ركبتيه إلى ركبتيه، ووضع كفيه على فخذيه، وقال: يا محمد، أخبرني عن الإسلام. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: الإسلام أن تشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت ان استطعت إليه سبيلا.

قال: صدقت. فعجبنا له يسأله ويصدقه.

حديث دوم: در صحيح مسلم به إسناد خودش از عمر رضى الله عنه روايت مينمايد كه گفت: در موقعيكه ما نشسته بوديم نزد پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم، روزى ديديم كه بيرون آمد بر ما مردى كه سخت سفيد بود جامه‌اش ـ و سخت سياه بود موهايش ـ نه از ماكسى او را ميشناخت كه بگوئيم از محل ماست و نه اثر سفر بر او ظاهر بود كه بگوئيم از جاهاى دور آمده است.

او بيامد تا اينكه نزديك پيغمبر صلى الله عليه و سلم نشست ـ و دو زانوى خود را بدو زانوى پيغمبر چسپانيدو دو دستش را بر دو رانش نهاد ـ و گفت: اى محمد مرا خبر ده در باره اسلام.

پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم در جواب فرمود كه اسلام ـ عبارت از اينست كه گواهى دهى و يقين نمائى كه نيست معبودى بحق

قال : فأخبرني عن الإيمان . قال : « أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره . قال: صدقت : قال: فأخبرني عن الإحسان . قال: أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه ، فإنه يراك . قال : فأخبرني عن الساعة . قال : ما المسؤول عنها بأعلم من السائل . قال : فأخبرني عن أماراتها . قال : أن تلد الأمةربتها وأن ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان.

ثم انطلق فلبثت ملياً . ثم قال : يا عمر أتدري من السائل ؟ قلت الله ورسوله أعلم . قال : فإنه جبريل أتاكم يعلمكم دينكم .

رواه مسلم

ــ جز خدای یکتا ــ وانکه محققاً محمد فرستاده خداست ــ وآنکه بر پا بداری نماز را ــ و بدهی زکاة را ــ و روزه بداری ماه رمضان را ــ و به حج بروی بسوی خانه خدا اگر توانائی راه آن را از توشه و سواری و غیره داشته‌باشی .

آن مرد گفت که راست گفتی .

ما بشگفت آمدیم که از حضرت رسول سئوال مینماید و سئوال علامت ندانستن است و تصدیق مینماید و تصدیق نشانه دانستن است ــ زیرا تصدیق باید قلبي باشد در باره عموم که آنچه از پیغمبر میشنوند باید بدل آنرا تصدیق نمایند ــ اما اظهار تصدیق بمانند کسیکه خود از مسئله آگاه است ، برای حاضران مورد تعجب بود .

گفت : پس خبر ده مرا از ایمان ــ حضرت فرمود ایمان عبارت از اینست که : ایمان بیاوری به یکتائی خدا در ذات وصفات وافعالش و او را شریکی نیست ــ و ایمان بیاوری بــه فرشتگان کــه پیام

رسانان میان خدا و پیغمبران هستند ــ و دارای اجسامی از نور و توانا بر ظهور به اشکال مختلف هستند و سرشت ذاتی آنها طاعت خداست و از آنها امکان معصیت نیست ــ وآنکه ایمان بیاوری به‌کتابهای خداکه بر پیغمبران خدا نازل شده است ، بر زبان فرشتگان یادر الواح ــ شمار آن کتابها را یکصد و چهار گفته اند ــ که چهار آن : توراة ، زبور ، انجیل ، قرآن باشد و یکصدآن « صحف » میباشد : پنجاه تا بر « شیت » و سی تا بر « ادریس » و ده تا بر « آدم » وده تا هم بر « ابراهیم » نازل شده است .

و ایمان بیاوری بر پیغمبران خدا که برای راهنمائی بشر آنان را فرستاده است تا مردم را راهنمائی و معاش و معادشان را تکمیل کنند . و در ایمان به پیغمبران لازم است ایمان به همه آنان ــ و اینکه همگی از صغائر و کبائر معصوم بوده‌اند و هرکدام معجزاتی که دلالت بر راستیشان دهد ، داشته‌اند و آنچه مأمور به‌آن بوده‌اند ، تبلیغ کرده‌اند و خدا از هر عیب و نقصی آنان را منزه ساخته‌است .

و ایمان بیاوری به روز قیامت و آنچه مشتمل است بر آن از جزای اعمال وزندگی پس از مرگ و حساب و بهشت و دوزخ . ایمان به روز قیامت ، در واقع محك ایمان است زیرا کسیکه ایمان دارد ، به اینکه روزی هست که خرد و بزرگ اعمال مورد حساب و بازخواست و ثواب و عقاب قرار میگیرد ، هر گز عمر خود را بیهوده تلف نمیکند و هرچه بتواند در راه خیر قدم برمی دارذ و از بدیها اجتناب مینماید ــ ایمان به روز قیامت ، وسیله تشویق در راه خیر و جلوگیری از شر است ــ و بشر موقعی در بدبختی میرود که این ایمان را نیاورد ــ زیرا نتیجه ایمان بخدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران همه برای تثبیت ایمان به این روز و یقین بر دیدن جزاء در آن روز است .

و ایمان بیاوری به سرنوشت یعنی تقدیر ــ ایمان بیاوری به خیروشر تقدیر (یعنی در ظاهر نظر کوته‌بین آدمی و گرنه در واقع امر

آنچه پیش میآید ، همه خیراست و شر جزئی است در مقابل خیر کلی که بخیر تبدیل میگردد .)

مثلا اگر شما رگ پایتان برگشتــه باشد وبــا سر پا زدن ، آن رگ بجای خود برگردد و راحت شوید ، این سرپا زدن را وسیلــه خیر خواهید دانست . در زندگی هم شدائد و مشکلات همه وسیلــه خیرهای بسیارند و همیشه پس از شب تاریك ، صبح جانفروزست کــه لذتی بیشتر و تجاربی افزونتر ببار میآورد .

آن مرد گفت : مرا خبر ده از نکوکاری ــ حضرت رسول فرمود : نکوکاری عبارت ازینست که عبادت وبندگی کردنت را طوری انجام دهی که گوئیا خدا را می بینی ــ زیرا اگر نیست شوی ، یعنی غرق در توحید خدا گردی ، او را می بینی ــ و در واقع مانع از دیدن خدا ــ دیدن غیر خداست ــ و تا مادامیکه غیر از خدا در دلت باشد ، خدا را نخواهی دید و گرنه بقول سعدی : « رسد آدمی بجائی که بجز خدانبیند ــ بنگر که تا چه حدست مکان آدمیت » .

اگر نتوانی او را دیدن ، پس این یقین را داشته باش که محققاً خدا تورا می بیند ــ کاری کن که در موقع بندگی ، مورد رحمت او واقع شوی نه مستحق عقابش و همچنین در همه کارها ــ نکو کاری کن چنانکه خدا را ناظر خود بدانی .

آن مرد گفت مرا از روز قیامت خبر ده ــ حضرت رسول فرمود : پرسیده‌شده درین مسأله داناتر از پرسنده نیست . یعنی دانستن قیامت از جمله پنج مسأله‌ای است که دانائی آن تعلق به خــدا دارد ــ : دانائی به روز قیامت ــ نازل ساختن باران ــ دانائی به نطفه‌ای کــه دررحم مادر است واینکه کسی جز خداندانَد که فرداچه کاری مینماید و چه کسی کجا میمیرد ؟ ..چنانکه در آیه کریمه : « إن الله عنده علم الساعة وینزّل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غداً وما تدریَ نفس بأي أرض تموت»أیه ٣٤ سوره لقمان یادشده‌است .

آن مرد گفت : پس خبر ده مرا از نشانه‌های قیامت . حضرت فرمود : آنکه بزاید کنیز ، آقایش را — (یعنی فرزندان را بجای فرزندی برای مادرو فرمانبری فرمان مادر — خودرا آقای مادر خوانند و به‌نافرمانی پردازند — و بجای سپاسگذاری به کفران و بجای اطاعت به عقوق پردازند . مادران را خوار و حقیر شمارند و خود را آقای مادر بدانند) وانکه به‌بینی پا وتن برهنگان بینوا . چوپان گوسفندان را . که‌به برافراشتن کاخ و زیاده‌روی در بنیان پردازند— یعنی دگرگونی اوضاع — و زمامداری سفلگان — و دور ساختن شایستگان نشانه نزدیکی قیامت خواهد بود .

و کسیکه بدرستی بوضع حاضر جهان بنگرد ، خواهد دید که سر رشته‌داران در جهان فعلی همه از طبقه پست و اکثر بی دین و غیر مؤمن هستند و ثروتمندان فعلی جهان هم که معلوم — و نافرمانی فرزندان و عقوق آنها که دیگر دلیلی نمیخواهد — اما باید متوجه بود که نزدیکی قیامت نمیتواند مایه نومیدی‌باشد — زیرا مقصود این نیست که‌با حدوث این نشانه‌ها ، امروز و فردا قیامت بر پا میشود — خیر ، بلکه مقصود اینست که این نشانه‌ها مقدمه‌ای هستند که انتشار فساد و سوء اخلاق و تباهی و جنایات را اعلام میدارند .

واقعاً عجب دنیائی است . در موقعیکه علم بجائی رسیده که ذره را می‌شکافد — در چنین موقعی در شهرهای باصطلاح متمدن ، آنهائیکه نام مردان بر خود نهاده‌اند ، در مجالس سیه‌روئی حاضر میشوند تا زنان و دخترانشان با— بیگانگان برقصند و یا بقرار آماریکه از بیدینان اروپا انتشار مییابد ، چنین نتیجه میگیرند که صدی شصت فرزندان از طریق زنا هستند — این بلاکم‌کم شیوع می یابد — و حتی در شهرهائیکه شاید قبلا نامی از زنا نبود ، کم‌کم زنانی که بخانه شوهر میروند ، فرزند پنج ماهه بدنیا می آورند .

و همان اشاره حدیث که کنیزان آقایان خود را میزایند ، به

همین امرهم اشاره است که انتشار فحشاء به طریق اتصال در آنگونه مجالس ــ پس از مدتی باعث میشود که فرزند با مادر و پدر با دختر خود فساد کند و به این معنی زنان ، شوهران خود را میزایند و مقصود از آقایان : شوهران است ــ خداوند خودش بشر را از گمرهی نجات دهد و بسوی عقل و دین برگرداند .

هرگاه بخواهیم به تعبیر دیگر معنی کنیم میگوئیم که فراوانی مال و بهبود اوضاع بجائی میرسد که مردم گرسنه و برهنه به خوشی میرسند و از استغنا و دارابودن مال به‌بر افراشتن خانه‌ها میگرایند ــ و مادران فرزندان بهتر از خود میزایند ــ چنانکه میگوئیم که فلانی پسر بهتر از پدر است .

این معنی هم محتمل است در صورتیکه بشر از وضع فعلی نجات یابد و به موازات بهبود اوضاع ، پیشرفت دین و حصول اخلاق عالیه همراه گردد . (نشانه هائی که برای قیامت ذکر شده ، نشانه‌های بسیاری است که اینجا محل یاد آنها نیست)

در آخر حدیث راوی میگوید که تعجب من بیش از دو سه روزی بطول نینجامید ، زیرا پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مرا فهمانید که پرسنده جبرئیل بوده است و به آنصورت آمده است تا درین پرسشها و پاسخها ، دینتان را بشما بیاموزد .

اسلام : در لغت بمعنی طاعت و فرمانبری است ــ و در شریعت فرمانبری در اجرای اعمال ظاهره‌است که‌شهادتین و نماز و روزه وزکات و حج و غیره میباشد ــ و جمله : أن تشهد أن لا اله الا الله ــ میرساندکه لفظ « أشهد » در ثبوت اسلام ــ لازم است و روایت حتی « یقولوا لا اله الا الله » میرساند که لازم نیست لفظ أشهد همراه آن باشد ، بلکه مرادف آن کافیست و آوردن لفظ « أشهد » به احتیاط نزدیکترست .

کلمه : وتقیم الصلوة : بمعنی برپابداری نماز را میرساند که

مقصود انجام نماز بر وجه اکمل آنست ـ چنانکه در زبان میگوئیم فلان بر پای خود ایستاده ، یعنی فرد کاملی است که در امور خود حاجت بدیگری ندارد ، خللی در کارش نیست که به جبران دیگری نیازمند باشد .

کلمه : و تؤتی الزکاة بمعنی بدهی زکاة را بمستحقین آن از روی رغبت و ایمان به اینکه زکاة وسیله تطهیر ونماء مال و حسنات است .

کلمه : و تصوم رمضان : بمعنی روزه بگیری همه ماه رمضان را .

کلمه تحج البیت : بمعنی قصد خانه خدا نمائی برای انجام دادن حج وعمره ـ إن استطعت الیه سبیلا ـ اگر توشه ولا زمه راه را یافتی ـ که کلمه سبیل در اینجا بمعنی توشه و وسیله راه پیمائی دانسته‌اند .

تعجب و شگفت در مقابل امری است که سبب آن ظاهر نباشد : « اذ اظهر السبب بطل العجب » .

کلمه : صلوة بمعنی درود و در این حال ، از خدای عزّ و جلّ بمعنی رحمت و از فرشتگان بمعنی استغفار و از بنی آدم بمعنی تضرع و دعاست : اللهم صل علی محمد و آل محمد و صحبه ـ یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد و خویشان و یارانش ـ و این دعا از ماست برای رفعت درجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ـ و « ان الله و ملائکته یصلون علی النبی » ـ یعنی محققاً خدا رحمت می فرستد بر پیغمبر ، و فرشتگان طلب آمرزش می کنند برای او ـ و صلوة بمعنی عبادتگاه چنانکه در آیه « و صلوات و مساجد » ـ آیه ٤٠ سوره حج آمده است . و صلوة در لغت بمعنی دعاء است ـ وبعضی گفته‌اند : بمعنی دعای خیراست ـ و شرعاً بمعنی نماز که عبارت از گفتارها و کردارهائی است که آغاز آن تکبیر و پایان آن تسلیم است .

بعضی گفته‌اند اشتقاق آن از « صلّی » بمعنی رگی است که بر کمر پیوسته است و از ینروست که دومین اسب را در مسابقه « مصلّی » مینامیده‌اند زیرا سر او نزدیك کمر اسب اولی قرار

میگرفته است ، و در این حال ، مانند اینست که دعا کننده در فروتنی و افتادگی خود را به مقصر همانند میسازد که گوی سبقت در عبادت را بسبب کوته‌کاری از دست داده و با شرمندگی و اعتراف به قصور طلب مغفرت مینماید .

نماز یك عبادت روح افزا و تــوان بخش است ، زیرا انسان در برابر پروردگار مهربان عقده دل خــود را میگشایــد ــ و در برابــر پروردگار زانوی عجز و بستن دست ذلت چنین اعتراف مینماید کــه خدایا تمام توانهای من اگر مدد تو همراه آن نباشد ، به‌دست بسته‌ای میماند که از همه‌چیز عاجز باشد ــ و هنگامیکه مدد ، همراه تو شود، کاری نماند که میسر نگردد . نماز اگر از روی صدق و حضور قلب انجام گیرد ، دنیائی سعادت در بر خواهد داشت ــ چه بسا حاجتهــا که انسان به هیچکس نتواند گفتن ، ولی جلو پروردگار میتوان اظهــار کردن و چاره‌جستن ــ و چه بسا اوقات که آدمی از همه طرف نومید می گرددو درها را همه بسته می بیند ، ولی باز هم موقع رو آوردن بدرگاه خدای یکتا یقین مینماید که با چاره جوئی از خدا و کوشش و تلاش که همراه با معرفت پروردگار باشد ، همه درها گشوده خواهد گشت و گره‌هاهمه باز خواهدشد .

در سیرت بزرگان دین و دنیا و دانشمندان و اطباء همه استمداد ازین درگاه پرعظمت واضح و مشهوداست . از ابو علی سینا روایت است که هر مسئله برایش مشکل لا ینحل میشد ، روی به مسجد جامع مینهاد وبااستمداد از پروردگار مهربان در موقع نهــادن سر بسجده ، پس از نماز چنان میدیدکه‌آن‌مشکل منحل و آن گره باز شده است .

از ابن تیمیه روایت است کــه هر مسئلــــه علمی از پاسخ آن فرومیماند ، روی بدرگاه خدا مینهــاد و در نماز به نیاز می‌پرداخت و پس از نماز میدید که‌لطف‌خداشامل و جواب آن مسائل حاضر .

البته همه اینان از سیرت راهنمای بشر و خاتم الرسل محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم پیروی میکرده‌اند . زیرا در حدیث است : « کان صلی الله علیه و سلم اذا فزعه امر بدر الی الصلوة » حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه امری باعث ناراحتی ایشان میشد ؛ شتاب بسوی نماز و رو آوردن بدرگاه خدا مینمودند .

نماز به حقیقت در موقع شدائد و مشکلات ، یکی از بهترین چاره‌هاست ، مشروط بر اینکه انسان آنچه از کوشش و توان داشته بکار برده باشد و آنگاه روی بسوی خدا آورد که هم کوشش وسعی که مأمور بآن است انجام داده باشد ، و هم از درگاه خدا استمداد نموده باشد . در این جهان ، روح و تن باید با هم تقویت شوند ــ و تقویت روح در استمداد از خدای تعالی و روآوردن بدرگاه خداست و بشر وقتی میتواند روی آسایش ببیند و زندگی برایش بمعنی واقعی بیرون آید ، که این عبادت که مشخص توحید و مقوی روح و وسیله خوشبختی است ، نزد تمام بشر بمورد اجرا در آید ــ و آنروزبیاری خدا نزدیك است .

ایمان واسلام ــ هرگاه اسلام بمعنی طاعت و فرمانبری و تسلیم و اذعان قلبی باشد ، درین حال اسلام و ایمان مترادف هستند . یعنی لفظشان مختلف و معنیشان یکیست ــ و هرگاه اسلام بمعنی اعمال شرعیه‌باشد ، چنانکه درین حدیث وحدیث بعدی است. دراینحال، اسلام ملازم ایمانست زیرا اعمال ظاهره بدون ایمان قلبی فایده‌ای ندارد ــ بنا به معروف میان ایندو : عموم و خصوص مطلق است ایمان و اسلام هر دو دارد کسیکه در اعمال اسلام مطیع است و انجام میدهد و بدل هم تصدیق مینماید ــ و ایمان تنهاست هرگاه بدل تصدیق دارد و اعمال ظاهره انجام نمید هد . در هرحال ایندو باید همراه باشند و گر نه هرکدام به تنهائی فایده ندارد ــ عقیده و عمل باید همراه باشد .

الحديث الثالث

حديث سوم

عن أبي عبد الرحمن بن عمر بن الخطاب ، رضي الله عنهما، قال:

روایت است از پدر عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن کنیه عبدالله پسر امیر المؤمنین عمر بن خطاب است) خوشنود شد خدا از هردو .

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : بني الاسلام على خمس :

که گفت : شنیدم که فرستاده بر حق خدا ـ درود وسلام خدا بر او باد ـ که میفرمود : اسلام بر پنج اصل پایه‌گذاری شده است .

شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله ، واقام الصلوة وإيتاء

گواهی دادن انکه نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا و گواهی دادن آنکه حضرت محمد پیغمبر خداست .و بر پاداشتن نماز .

الزكاة وحج البيت وصوم رمضان .　　　رواه البخاري ومسلم

و دادن زکات وقصد خانه خدا برای اداء حج وعمره وروزه داری در ماه رمضان . روایت کرده‌اند حدیث بالا را بخاری و مسلم

در حدیث بالا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ، اسلام را دارای پنج رکن اساسی میداند که دین اسلام بر آن پنج رکن پایه گذاری شده است : شهادتین ـ بر پا داشتن نماز فرض ـ دادن زکاة ـ حج خانه خدا روزه ماه مبارك رمضان ـ اینك بشرح مختصری ازین پنج رکن می پردازیم : نماز دارای شروط و ارکان و ابعاض و سنن و مکروهات و مبطلات است .

شروط نماز : ۱ ــ پوشانیدن عورت به لباس پاك ــ عورت در مرد از ناف تا زانوست و در زن تمام بدن غیر از رو و دوکف دست ــ کسیکه ساتر عورت نیابد ، برهنه نماز بخواند و اعاده ندارد .

۲ ــ روبه‌قبله نماز خواندن مگر در نماز سنت در سفر و نماز در موقع شدت ترس در جنگ ــ که در نماز سنت در سفر در اول نماز رو بقبله نماز می بندد و رکوع و سجود رو بقبلـــه انجام میدهـــد اگرآسان باشد و گرنه رو بمقصد نماز میخواندو در شدت ترس در جنگ هرطور میسرشد ، نماز میگذارد ، یعنی رو بقبله و نه رو بقبله ــ و در موقع اشتباه در قبله که نماز میخواند و بعدا اعاده مینماید .

۳ ــ شناسائی وقت نماز . در نماز فرض بداخل شدن وقت ودر نماز سنت وقت‌دار نیزودر نمازبرمیت پس از انجام غسل میت .

٤ ــ طهارت از حدث ــ اما کسیکه نه آب و نه خاك هیچکدام را نیافت ، نماز حرمت وقت میخواند و اعاده لازم اوست .

۵ ــ طهارت وپاکی لباس وبدن نماز گزار وجای نماز خواندنش ــ اگرآب برای شستن آنهانیافت ، نماز حرمت وقت میخواند واعاده ، لازم اوست .

٦ ــ مسلمانی ــ ۷ ــ تـرك کاربسیار کـه سه حرکت پی در پی ننماید ــ ۸ ــ ترك و دوری از مبطلات نماز که در نماز مشغول خوردن و آشامیدن مثلا نشود ــ سخن اندك و خوردن اندك از روی سهو مبطل نیست .

۹ ــ شناسائی چگونگی نماز که غیر عامی فرض و سنت نماز را از هم تمیز دهد . و عامی فرض را سنت نشمارد .

ارکان نماز : ۱۵ است ــ ۱ ــ نیت ــ ۲ ــ الله‌اکبر اول نماز ، نیت باید با الله اکبر اول نماز همراه باشد ــ ۳ ــ ایستادن در نماز فرض بر کسیکه توانائی داشته باشد ٤ ــ خواندن فاتحه ــ اگر فاتحه نداند ، بقدر آن از بقیه قرآن واگر قرآن را نداند ، بقدر حروف فاتحه

از ذکر یا دعاء . اگر این را هم نداند ، ایستادن بقدر آن ٥ ـ رکوع ٦ ـ اعتدال ٧ ـ سجود ، نهادن پیشانی و دو دست و دو زانو و دو پا ـ ٨ ـ نشستن میان دو سجود ٩ ـ سجود دوم مانند سجود اول بجا آوردن ١٠ ـ نشستن برای تحیات آخر نماز ١١ و ١٢ ـ تحیات خواندن و صلوات بر پیغمبر و آل او بعد از تحیات فرستادن ـ ١٣ ـ آرام گرفتن در رکوع و اعتدال وجلوس میان دوسجده ـ ١٤ سلام اولی نماز گفتن ١٥ ـ ترتیب نگاه داشتن .

ابعاض نماز که ترك آنها باسجود سهو جبران میشود ٨ است : ١ ـ تشهد اول ـ ٢ ـ نشستن آن ـ ٣ ـ درود فرستادن بر پیغمبر ٤ ـ درود فرستادن بر آل پیغمبر بعد از تشهد اخیر ـ ٥ ـ قنوت[1] ٦ ـ ایستادن برای آن ـ ٧ ـ درود فرستادن بر پیغمبر بعد از قنوت ـ ٨ درود فرستادن بر آل پیغمبر بعد از قنوت در نماز صبح در اعتدال اخیر آن ـ و در وتر در اعتدال اخیر آن در نیمه دوم رمضان ـ قنوت به هر دعائی حاصل میشود ـ اما قنوت‌نازله که هنگام بلاء در نمازهای شبانه روزی خوانده میشود ، از ابعاض نیست .

هیئتهلی نماز : ٣٠ است ـ ١ و ٢ و ٣ بالا بردن دودست در الله اکبر اول نماز و در موقع رفتن به رکوع و موقع بالا آمدن از رکوع : بطوریکه سر انگشتان برابر بالا گوش و دو کف دست برابردوش قرار گیرد و سرانگشتان بسوی قبله و انگشتان از هم جدا باشند ـ ٤ ـ نهادن دست راست بر دست چپ زیر سینه ـ ٥ ـ دعای افتتاح خواندن و جهت و جهی للذی فطر السموات والارض ... تا آخر ـ ٦ ـ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن ـ ٧ ـ بلند خواندن فاتحه و سوره در محل بلند خواندن : در نماز صبح و نماز جمعه و نماز دو عید و نماز خسوف و نماز طلب‌باران و دو رکعت اولی مغرب و عشاء و نماز تراویح و وتر رمضان و دو رکعت سنت طواف هرگاه بشب خوانده شود و نمازهای قضاء که بشب خوانده شوند ـ ٨ ـ آهسته خواندن

درمواقعیکه آهسته خواندن ضرورت دارد ، مانند : نماز در ظهر و عصر و نماز کسوف و نمازهای قضاء که بروز خوانده شوند ــ ۹ ــ آمین گفتن و بلند گفتن آمین هر جا که نمازبلند خوانده می شود ــ ۱۰ ــ خواندن سوره بعد از فاتحه ــ ۱۱ ـ الله اکبر گفتن در هر زیروبالا شدنی در نماز ــ ۱۲ ــ نهادن دو کف دست بر دو زانو در رکوع ــ ۱۳ ــ گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع ــ ۱٤ ــ گفتن سمع‌الله لمن حمده موقع بالا آمدن از رکوع ــ ۱۵ ــ گفتن ربنالك‌الحمد در اعتدال ــ ۱٦ ــ نهادن دو زانو دگر دو دست دگرپیشانی در سجود همراه‌بینی ۱۷ ــ گفتن سبحان‌ربی‌الاعلی‌وبحمده در سجود ــ ۱۸ ــ نهادن دو دست برابر دو دوش در سجود ــ ۱۹ چسپاندن دست و سرانگشتان بسوی قبله بودن در سجود ۲۰ ــ دور گرفتن دو دست از دو پهلوی مرد ــ ۲۱ ــ سرانگشتان دو پا بسوی قبله گذاشتن ــ ۲۲ ــ دعاء نشستن میان دو سجود : ربّ اغفر لی وارحمنی و عافنی و ارزقنی و اهدنی ــ ۲۳ ــ نشستن افتراش در تشهد اول و دیگر نشستنهای نماز ــ ۲٤ ــ نشستن متورك در تشهد آخر ــ ۲۵ ــ نشستن استراحت بعد از سجود دوم که بعدآن می‌ایستند ــ ۲٦ ــ بالا بردن دودست از بلند شدن از تشهد اول ــ ۲۷ نهادن دو دست بردو ران در نشستنهای نماز ــ ۲۸ ــ گرفتن انگشتان دست راست و بهل کردن انگشت شهاده که اشاره به آن مینماید ، نزد تشهد ــ ۲۹ ــ نظر کردن بسجده گاه در حال ایستادن و نظر به پشت پا در رکوع و نظر به آغوش ، در نشستن و نظر به انگشت شهاده در تشهد ونظر بدوش راست در سلام اولی و نظر بدوش چپ در سلام دومی نماز ــ ۳۰ ــ مسواك کشیدن موقع برخاستن بسوی نماز (موقع خواب و موقع تغییر بوی دهن و پس از خواب و هنگام و ضو و برای‌قرائت قرآن .) فایده‌های مسواك : پاکی دهن ، سفیدی دندان ، خوشی بوی دهن ، محکم ساختن بن

دندان ، صاف شدن گلو ، شیوائی سخن ، تیزهوشی ، تیزشدن نظر ، دیر پائیدن جوانی ، راستی کمر ، فزونی ثواب ، هضم خـوراك ، زمین زدن شیطان ، بیاد آمدن شهادت نزد مرگ و خوشنودی خدا) .

مکروهات نماز : ۱ ــ روی را به این سو و آن سو گردانیدن ۲ ــ اشاره‌بدون حاجت ۳ ــ دست را در آستیـن فرو بردن ٤ ــ بلند خواندن در محل آهسته خواندن و عکس آن ٥ ــ دستهارا بر تهیگاه نهادن ٦ ــ چشمها را بر هم نهادن در صورتیکه زیان آورد ۷ ــ بازوان را به پهلو چسبانـــدن ۸ ــ نشستن سگی ۹ ــ سر را بخـاك زدن و برداشتن که مشخص عدم خشوع است ۱۰ ــ زیاده‌روی در پائین آوردن سر در رکوع ۱۱ ــ انگشتان را به هم بردن ــ طول دادن به تشهد اول ۱۲ ــ دستها را مانند درنده‌فرش کردن در حال سجود ۱۳ ــ پشت سر امام بلند خواندن و غیره .

مبطلات نماز : ۱ ــ بی وضوشدن ۲ ــ سخن بعمد گرچه یـك حرف فهمانندہ باشد ۳ ــ سخـن بسیار اگر چـه به سهوباشد ٤ ــ آنچه روزه را باطل میکند ٥ ــ کار بسیار اگر چـه بسهوباشد ٥ ــ خنده بعمد به آوازبلند ٦ ــ طول کشیدن شك در اینکـه نیت نموده یا نه ۷ ــ قصد بیرون رفتن از نماز ۸ ــ عزم بریدن نمـاز ۹ ــ تردد میان بریدن یا نبریدن نمـاز ۱۰ ــ معلق نمـودن نماز بر چیزی : مانند اینکه اگر زید آمد ، نمـاز را می بـرم ۱۱ ــ کشف عورت مگـر در صورتی که بی اختیار باشد و فوراً بپوشاند ۱۲ ــ ترك رو بقبله نمودن ۱۳ ــ پیوستن پلیدی باو مگر در صورتی که فوراً پلیدی را دور سازد ۱٤ ــ تکرار رکن‌فعلی بعمد مانند دو رکوع‌خواندن در یك رکعت ۱٥ ــ ترك یك رکن بعمد ــ ۱٦ ــ بهم زدن ترتیب مانند اینکـه سجود را پیش از رکـــوع بخوانـــد بعمـــد ۱۷ ــ نماز خوانـــدن پشت سرکسیکه نمازپشت سر او جایزنیست ، مانند اقتداء مردبه‌زن ۱۸ ــ طول دادن به نشتن میان دوسجده ۱۹ ــ حرکت زشت مانـنـد جست

کردن در نماز و غیره

اوقات نماز : وقت نماز ظهر ، از زوال است تا گردیدن سایه هر چیز بقدر آن همیشه نصف شب را حساب کردن برابر با اول وقت ظهر است و اگر شب ده ساعت باشد ، اول وقت ظهر ، نصف آن یعنی ساعت پنج است ـ دوم عصر ـ وقت آن از افزودن سایه هر چیز بر قدر آن تا غروب آفتاب ـ همیشه نصف شب بعلاوه ربع روز ، برابر با اول وقت عصر است ـ و همچنین از زوال آفتاب تا غروب را به نصف کردن وقت عصر برابر نصف ، یعنی میان زوال و غروب است . سوم مغرب و وقت آن از غروب آفتابست تا نهان شدن شفق سرخ ـ چهارم عشاء است و وقت آن از پنهان شدن شفق سرخ تا دمیدن صبح صادق است . پنجم وقت نماز صبح است و اول وقت آن دمیدن صبح صادق است و میماند تا طلوع آفتاب ـ و همیشه هشت یك شب را از آخر آن انداختن ، برابربا اول وقت صبح است .

هر نمازی که یك رکعت آن در وقت واقع شد ، آن نماز اداء است و هر نمازی که کمتر از یك رکعت در وقت واقع شد ، همه آن قضاء است . اگر شخصی بیهوش مثلا قبل از غروب بقدر یك تکبیر مانده بود که بهوش آمد ، نماز ظهر و عصر هر دو لازم اوست . اگر بقدر این دو نماز هوشیار ماند و همچنین مغرب و عشاء ـ و هرگاه از یك نماز بقدر طهارت و نماز از وقت آن گذشت ، پس از آن نماز لازم اوست و هم چنین در حیض و جنون و غیره .

اوقات کراهت نماز ـ بعد از خواندن نماز صبح تا طلوع آفتاب ـ و بعد از عصر تا غروب آفتاب ـ و موقع استواء قبل از زوال ـ در غیر روز جمعه ـ در حرم مکه ، هیچگاه نماز مکروه نیست ـ در آن سه وقت نمازهائی مکروه است که دارای سبب نباشد .

انواع نماز : نماز فرض مانند پنجگانه شبانه روزی و نماز جمعه بجای ظهر روز جمعه ـ نماز واجب مانند نمازی که شخص نذر نماید

آن را بخواند ــ نماز سنت و آن بر دو قسم است : نمازی که بــا جماعت خوانده میشود، مانند نماز دو عید ــ نماز گرفتن آفتاب و ماهتاب و نماز طلب باران و نماز تراویح و وتر در رمضان ــ و نماز سنتی کــه تنها خوانده می شود ، مانند سه رکعت وتر ــ دو رکعــت قبــل از فرض صبح ــ دو رکعت قبل از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از نمــــاز عشاء و اینها همه مؤکــده هستند ــ غیر مؤکده دو رکعت دیگر قبل و بعد از ظهر ــ چهار رکعت قبل از عصر و دو رکعت قبل از مغرب و دو رکعت قبل از عشاء . نماز مکروه که در وقت کراهت خوانده شود و ذات سبب نباشد .

نماز ذات سبب بر دو قسم است : نمازیکه سبب آن متقدم است مثل نماز سنت تحیة مسجد ــ نماز سنت طواف ــ نماز سنت وضوء ــ نمازیکه سبب آن مقارن است مثل نماز گرفتن آفتاب و ماهتاب ــ نمازیکه سبب آن متأخرست مانند نماز سنت استخاره ، نماز سنت احرام ، نماز سنت سفر ، نماز حرام که با نبودن یکــی از شروط آن خوانده شود بدون عذر .

مقدمات نمــاز : مانند اذان و اقامــه که برای هر نماز فرضی ، سنت است اذان و اقامه گفتن . چه تنها خوانده شود و چه با جماعت. چه اداء باشد چه قضاء .

تعقیبات نماز : مانند لا اله الا الله وحده لا شریك له . و ۳۳ بار سبحان‌الله و ۳۳ بار الحمدلله و ۳٤ بــار الله اکبر و دعای بعد از نماز.

آداب نماز : با نشاط و شوق به نماز پرداختن و با دل حاضــر و خشوع نماز خواندن و رعایت فرائض و سنن آن نمودن .

الحديث الرابع

حديث چهارم

عن أبي عبد الرحمن عبدالله بن مسعود رضى الله عنه ، قال :

از ابی‌عبد الرحمن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت:

حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الصادق المصدوق:ان أحدكم

فرمود بما فرستاده خدا صلی الله علیه و سلم و اوست پیغمبر راستگو

يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوماً نطفة ، ثم يكون علقة مثل ذلك

و راستگو دانسته شده که محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام می گیرد : چهل روز بحالت نطفه است : پس از آن مـی‌شود پارچه خون مانند آن مدت . پس از آن میباشد پارچه گوشتی مانندآن

ثم يكون مضغة مثل ذلك ، ثم يرسل اليه الملك فينفخ فيه الروح ،

مدت ، پس از سه چهل روزکه گذشت ، می فرستند خدای تعالی بسوی او فرشته تا بدمد روح در آن ، وفرشته مأمورست .

ويؤمر بأربع كلمات ، بكتب رزقه ، وأجله، وعمله، وشقي أو سعيد.

به نوشتن چهار کلمـه : نوشتن روزیش ، مدت عمرش ، کردارش و اینکه بدبخت یا نیکبخت است .

در فرمایش نبوی بالا ـ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تطورات خلقت آدمی را بیـان میفرماید کـه در شکم مـادر ، موقعیکه جفت گیری و جماع میان زن و شوهری پیش آمد ، نطفـه چهل روز میماند .دیگر چهل روز تمام پارچه خونی است (زالو مانند)

فوالله الذي لا إله غيره ، ان أحدكم ليعمل بعمل اهل الجنه ،

پس ، سوگند بخدائی که هیچ معبودی بحق غیر او نیست . محققاً یکی از شما بکردار اهل بهشت می پردازد .

حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب ، فیعمل

تا آنکه نمی‌ماند میان او و رسیدن به بهشت مگر یك ذرع . در آن موقع پیشی میگیرد بر او سرنوشتش و فرجام کردارش

بعمل أهل النار فیدخلها وان احدکم لیعمل بعمل أهل النار ، حتی ما

به عمل مردم دوزخی می پردازدو پایان بد سبب رفتنش بدوزخ میگردد .

یکون بینه وبینها الاذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها . رواه البخاری و مسلم .

و محققاً یکی از شما به کردار مردم دوزخی می پردازدتا جائیکه نمیماند میان او و رفتن بدوزخ مگریك ذرع و در آن موقع پیشی میگیردبر او سرنوشتش پس می‌پردازد به کردار بهشتیان و فرجام نیك سبب رفتنش به بهشت می شود

این حدیث ، در صحیح بخاری و مسلم به ثبوت رسیده است .

پس‌از آن چهل روز تمام، پارچه گوشتی است ـ که صورت بندی و جدا شدن اعضاء در آن صورت میگیرد ـ و پس از پایان یافتن سه چهل روز که چهار ماه باشد ، موقع دمیدن جان در تن جنین میرسد ـ و در آن موقع فرشته مأمور میشود تا سیمی از سیمهای ارواح به تن جنین متصل سازد ـ قلب به حرکت می آید و رگها به جنبش می پردازند و معده مشغول فعالیت میشود و ششها نفس میکشند و تن بی‌جان جنین ، بصورت یك حیوان زنده و با شعوری درمی‌آید که انسان

نامیده میشود .
در آن لحظه اتصال روح ، چهار کار دیگر صورت میگیرد :
فرشته روزی آن چنین را می نویسد که تنگ روزی است یا فراخ روزی.
و از ابتداء تا انتهاء عمر ــ تنگ‌روزی است یا فراخ‌روزی ؟ و یا
اینکه در ابتداء ، تنگ‌روزی و بعد فراخ‌روزی است و یا بر عکس ــ
فرشته مدت عمر جنین را می‌نویسد که عمر او دراز است یا کوتاه
و فرشته کار جنین را مینویسد که فرجام نیك دارد و عاقبت بخیر و یا
بدفرجام است و عاقبت نابخیر .

دراینجا نکته ای پر اهمیت را شارع اسلام صلوات الله و سلامه
علیه بیان میفرماید تا هیچ فردی به ظاهر امر مغرور نشود و تا موقعیکه
عمر بپایان نرسیده است ، حکم بر قبول و یا ناقبول نکند ــ حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آلــه و سلم میفرماید : قسم به آن خدای
یکتا ــ که غیر از او خدائی نیست ــ محققاً یکی از شما کاربهشتیان را
میکند تا موقعیکه میان او و رسیدن به بهشت یــك ذرع فاصله بیش
نمی ماند ، که در این موقع ورقی برمیگردد و فرجام کار نمایان میشودو
در موقعیکه میان بهشت و او یك ذرع فاصله است ، سرنوشت او سبقت
میگیرد و رفتار دوزخیان میکند و در تنیجه بدوزخ میرود ــ و محققا
یکی از شما رفتار دوزخیان میکند و موقعیکه میان او و دوزخ یك ذرع
فاصله است ، سرنوشت او سبقت میگیرد و رفتار بهشتیان میکند و به
بهشت میرود .

در این حدیث صحیح نبوی بالا ، مهمترین مسائل زندگی مورد
شرح قرار گرفته است : روزی ــ عمر ــ پایان و فرجام کارهای شخصی
ــ در این حدیث تصریح شده است ــ که روزی و عمر ــ دو موضوع
نوشته شده در تقدیر ازلیست ــ و هر فرد تا ذره‌ای از روزیش باقیست،
از جهان نخواهد رفت ــ و این دو امر که بشر تمــام هم و همت خود

را معطوف آن داشته است ، مسأله‌ای است مفروغ منه ــ و عمل شخص در نکوکاری و بدکاری مایه نیکبختی و یا بدبختی اوست ــ و در حقیقت فرجام نیك ــ دروشده کردارهای پسندیده‌است که در آخر کار نتیجه میدهد ــ و عاقبت‌نه‌بخیر هم دروشده کارهای ناپسندیده است که ثمر تلخ آن بدفرجامی است ــ نامعلومی پایان کار ، در همه امور جاریست .

بامداد که شخصی از خانه بامید کار روزانه بیرون میشود ، نمیداند در پایان روز چه نتیجه‌ای بدست می آورد ــ منتهی هرچه جانب حزم و احتیاط و رعایت اصول بیشتر نماید ، اطمینان او به سلامت و کامیابی بیشتر خواهد بود ــ هر بازرگانی که سرمایه‌ای بکار می اندازد ، در ابتداء کار نمیداند که سرمایه‌اش به نفع میرساند یا به ضرر ــ بلکه هرچه دقت نظر و احتیاط و بکار بردن سلیقه و براه اند اختن تجارب بیشترباشد ، امید نفع بیشتر خواهد بود .

مواودی که بدنیا می‌آید ، در ابتدای کار ، پدر و مادر نمیداتند که چگونه مردی ازکودك می آید ؟ بلکه هرچند پدر و مادر شایسته‌تر باشند ، اثر صلاح وشایستگی آنان به وراثت روی فرزند اثر می گذارد و هرچه بیشتر در تربیت فرزند بکوشند ، او را به سعادت نزدیکتر می ــ سازند . سعی و تلاش و کوشش و جهد در امور لازم‌است ــ و صریح قرآن دلالت دارد که هر کس بقدر سعی و کوشش خود بهره می یابد ــ آیه ۳۹ از سوره نجم : « و ان لیس للانسان الا ما سعی » : آدمی ندارد مگرتتیجه سعی و کوشش خودش ــ و آیه ۱۰۶ سوره توبه : « و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله » : بگو عمل کنید که خدا و پیغمبرش عمل شمارا ببینند . اما همیشه ، عمل ، موجب تتیجه نیست .

چه بسیار موارد که افرادی عملی می‌کنند و تتیجه نمیگیرند ــ

و در اینجاست که نتیجه تقدیر و سرنوشت ظاهر می شود ــ تا اگر انسان همه توانائی خودرا بکار برد و نتیجه نگرفت ، بداند که هیچ ضرورت ندارد که خودرا سرزنش نماید و زانوی غم به بغل گیرد ــ و نه هم بزمین و زمان بد بگوید ، بلکه بداند که سرنوشت او روی مصالح او از حصول آن مطلوب جلوگیری نموده است ــ و با این عقیده به سرنوشت انسان موقعیکه سعی و تلاش نمود و نتیجه نگرفت ، میداند سرنوشت او دخالت داشته و برای مصلحت او بوده است ــ اینست که با بررسی دقیقتر و با کوشش بیشتر و با تصمیم قاطع تر ، مطلوب خود را دنبال میکند و می‌داند که : خدا گر زحکمت به‌بندد دری ــ زرحمت گشاید در دیگری ــ و با این عقیده که خدا ارحم الراحمین یعنی مهرباترین مهربانان است ، آنچه فراهم می آورد همه به مصلحت بندگانست ــ پس روزی و عمر دو امر نوشته در ازل می باشد که باید برای فراخی روزی و درازی عمر کوشش کرد ، اما غصه نخورد ، زیرا اگرروزی باقی باشد ، روزی آدمی نمیرود ــ و اگر لحظه‌ای از عمر باقی باشد ، آدمی نمیمیرد ــ و در عمل هم آدمی منتهی کوشش خود را برای زندگی بهتر و رفتار خوبتر و سعادت بیشتر بکار می برد و در هرجا دید نتیجه نگرفته است ، می داند که سرنوشت او از روی مصلحت او انجام آن را برای مدتی محدود متوقف ساخته است تا آدمی آماده‌تر شود و آن کار به مصلحت او در آید و فراهم گردد .

روی این اصل ، در برابر هیچ شکستی ، شخص با ایمان نومید نمی شود و بلکه با ایمان به‌تقدیر با آمادگی بیشتر و تهیه وسائل مجهز آماده حصول و به چنگ‌آوردن مطلوب می‌شود ــ در حدیث صحیح است : « اعملوا فکل میسرٌ لما خلق له » : کار کنید و بدانید که هرکس برای آنچه خلق شده است همان کاربرایش فراهم می‌گردد ــ و بادانستن اینکه زمین و کائنات بر آن ، بمصلحت آدمی خلق

شده‌است ، آیه ۲۹ سورة البقرة : « هو الذي خلق لکم ما في الارض جمیعاً » اوست خدائی که آنچه در زمینست همه برای شما آفرید ، بهترین گواه است و معلومست آنچه خلقت برای آدمیان باشد ، حصول آنها برای زندگی آدمیان از راه کوشش وتلاش میسر خواهد شد .

بحقیقت ، نا معلومی به همه کار آدمی احاطه دارد — نه انسان بدرستی از فردای خود آگهی دارد — نه از عاقبت خود خبری دارد ، نه میتواند از فرجام خود یقینی بدست آورد — نه میتواند بداند از فرزندانش کدامیك بیشتر بدردش میخورند — نه از هستی خود میتواند مطمئن باشد — نه از حوادث و پیش‌آمدهائي که در انتظار او هستند ، اطلاع صحیحی دارد — همه اینها برای این است که آدمی در چهار روز عمر به هیچ مغرور نشود — و در همه کار از خدای توانا که بر همه چیزتواناست ، مدد بخواهد — و همیشه هر چه از خدا میخواهد ، در نظر بگیرد که خواستن تنها کافی نیست — بلکه از خدا بخواهد تا آنچه را میخواهد برایش فراهم سازد و خیر و خوشی او را در آن قرار دهد زیرا چه بسیار چیزها که میخواهیم و هرگاه میسر شود و خیر و خوشی همراه نداشته باشد ، همه‌اش وبال و محنت خواهد بود .

کتمان عاقبت هم یقیناً به مصلحت آدمی است — تا نیکوکار از نکوکاری خود کبر و خود پسندی نتیجه نگیرد و همیشه بر نکوکاری مداومت نماید و از خدا بخواهد که عاقبتش را بخیر نماید — کتمان عاقبت به مصلحت آدمی است — تا بدکار هم از بدکاری خود مأیوس و نا امید نشود — و بداند که امکان دارد دارای عاقبتی خیر باشد — درهای رحمت آفریدگار بروی همه باز است — و هر آن برای آدمی امکان تغییر عمل و جلوگیری از بدی و پرداختن به خوبی دارد — اما نباید غفلت و سستی را سرمایه ساخت که سرمایه‌ای که مایه‌اش

غفلت و غرور باشد ، نتیجه‌اش بدبختی است و عادتا آب شیرین ، شیرین‌است ـ و درخت تلخ کاشتن ، ثمر شیرین نمید هد ـ و بدکاری کردن به نیکبختی نخواهد رسانید و مرد زندگی واقعی کسی است که اوّل ، دل و زبان را راست کند ـ و دگر راستکاری را آغاز کند تا رستگاری را ثمره محقق آن بیابد .

در دنیا آنچه به آدمی میرسد ، دروشده اعمال اوست ـ تا کنون دیده نشده کسی گندم بکارد و جو درو نماید ـ و یا اینکه جو بکارد و گندم بچیند . آنهائی که در روزگار خود تلخی می بینند ، شایسته است بخود آیند و خود را اصلاح کنند ـ و در حقیقت بیان معجزنمون قرآن کریم : « ان أحسنتم أحسنتم لانفسکم وان أسأتم فلها » آیه ۷ سوره اسراء ـ : اگر خوبی کردید ، خوبی بخود کرده‌اید و اگر بدی نمودید ، بدی بخود کرده‌اید ـ و بقول سعدی :

مردم از دست غیر می‌نالند ـ سعدی‌ازدست‌خویشتن‌فریاد

اگر آدمی همتی بلند داشته باشد و ایمانی قوی ومدار اعمال خودرا بر خیر و نیکی بنهد ، دنیا و آخرت لبخند نیکبختی بروی او میزنند .

در حدیث است : « ان لربکم في ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها » محققا پرورد گارتان در همه روزهای روزگار مددهای معنوی و نویدهای نیکبختی میدهد . آگاه باشید و خود را در معرض آن مددها قرار بدهید ـ همیشه خوبی و خوشی و مددکاری و مهر و رحمت آفریدگار آماده رسیدن به شماست ـ شما خود را آماده قبول آنها نمائید ـ اگر آئینه دل را پاك و روشن نگهدارید ، همه نوع تجلی رحمت بسوی آن می‌آید ـ در حالیکه آئینه زنگ زده ، هیچ صورتی جز تیرگی و زنگ زدگی نمی پذیرد ـ خدای متعال همیشه نظر عنایتش مبذول دارد ـ تا کوشش ما با توفیق او همراه باشد ـ و بقول صاحب مثنوی یا دیگری : جهد از تو و از خدا توفیق ـ زانکه این

هردوباهمندرفیق ــ و هر گاه جهــد و کوشش در راه خــیر باشد ، توفیق خدای تعالی هم با آن یقینا همراه است ــ هما نطور که اگر جهد و سعی در راه شر و فساد باشد ، یقیناً از توفیق محروم خواهد ماند . و بقول شاعر : جهد بی توفیق ، جان کندن بود ــ از پروردگار توانــا خواستاریم همگی‌مان را به زیور ایمان آراسته گردانــد و به حلیــه اخلاص پیراسته سازد ــ تا به قلب و زبان و اعضاءمان همه در راه رضای خدا بکوشیم و برای سعادت خود و خیرخواهی خلق بجوشیم ــ خدایا ! آغازمان بر پاکی و ایمان و خیر ساختی ــ عاقبتمان راهــم بخــیر بساز .

*

الحديث الخامس

حدیـث پنجـم

عن ام المؤمنين، ام عبدالله، عـائشة، رضي‌الله عنها قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد. رواه البخاري ومسلم، وفي رواية لمسلم: من عمل عملا ليس عليه أمرنا فهو رد.

ازام المؤمنين که کنیه‌اش ام عبدالله را پیغمبر برای او قرار داد و نام او عایشه صدیقه است، خدا ازاو خوشنود شد، گفت: فرمود پیغمبر خدا صلى الله علیه و سلم کسیکه تازه و بدعت آورد در دین ما این دین اسلام است، آنچه نیست ازین دین پس آن بدعـت بر خودش بر گر دانده می‌شود و به‌دیـن نمی چسپد، چنانکه در صحیح بخـاری و مسلم است و در روایتی نزد مسلم است: کسیکه کرد کاری کـه نیست برابر دستور ما، پس آن کاری است مردود.

در فرمایش نبوی در حدیث بالا: « من أحدث في أمرنا هـذا مالیس منه فهو رد »: « کسیکه ابتکار نمود در دین ما، آنچه که از دین ما نیست، پس ابتکار او مرجوع وبرگردانـده بخود اوست ـ فرمود کسیکه تازه آنچه بر خلاف این دین است و در این دین ودلایل آن شاهدی برای ابتکار او نبـــود، پس آن کاری است مـردود و ناپذیرفته ـ زیرا کلمه: « مالیس منه »: یعنی آنچه برخلاف دیـن است و کلمه « رد » بمعنی مردود ـ مثل نسج بمعنی منسوج و خلق بمعنی مخلوق و رجاء بمعنی مرجوّ ـ که مصدر بمعنی اسم مفعـول میباشد، آنچه که مردود است، یعنی برابر قواعد دین نیست ـ یا از

این جهت که باطل است و بی ارزش و نا مشروع مانند : نذر سکوت و ایستادن‌در آفتاب ـ یا از لحاظ زیاده کردن بر مشروع یا کم کردن از آن مانند نماز بی وضو یا حج رفتن به مال حرام و روزه گرفتن با دروغگوئی و یا کشتن شکار که از شخص محرم باشد و مانند اینها .

اما آنچه که منافات با شریعت ندارد و قواعد شرع با آن موافقت دارد ، البته مردود نیست بلکه مقبول بوده و مایه ثواب است ـ مانند ساختن مدارس وبیمارستانها ولوله کشی شهرها و شرکتهای تعاونی و مددکاری بینوایان و ساختن تیمارستانها و براه انداختن ماشینهای تولیدی و ایجاد کار و واداشتن مردم بکار و رهائی از بیکاری و فراهم ساختن رفاه و آسایش عمومی و همکاری در تعاون بر خیر و پرهیزگاری و تصنیف کتابهای سودمند به اختلاف انواع آن و نشر کتب شرعی و آنچه مردم را بسوی خدا شناسی و ایمان صحیح رهنمائی نماید و تفسیر کلام الله و بیان روشن کردن معنی سنت و آنچه از علوم که سیر ترقی بشر بر آنهاست و جلو انداختن جامعه مسلمین بر تمام ملل دیگر جهان و آنچه باعث وحدت امت و سرافرازی مسلمین باشد .

همچنین روشن کردن اذهان تا در موقع حاجت و حصول شدائد، روی به خداوند آورند ، و از تعظیم سنگ و درخت و ستون و دیوار و طلب حاجت و شفاعت بافروختن چراغ در محل اجتماع فساق دست بردارند ـ همچنین در محلهائی که اجتماع و اختلاط زنان و مردان بیگانه و نظرهای ناپاك و فساد اخلاق ببار می‌آورد ، هیچ کدام از اینها موافق امر شرع نیست .

در حدیث صحیح آمده‌است که یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم درراه «حنین» گذارشان بر درخت کناری (سدر) افتاد ، که مشرکان آن درخت را تعظیم میکردند و سلاحهای خودرا به آن می‌آویختند و آن درخت را « ذات انواط » می‌نامیدند ـ یاران گفتند : یا رسول‌الله برای ما

ذات انواطی قرار بده مثل ذات انواطی که اینان دارند ـ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : الله اکبر ! این گفتار شما همانند گفتار قوم موسی است که گفتند : « اجعل لنا إلها کما لهم آله » :بگردان برای ما آله و مورد پرستشی چنانکه بت پرستان ، خدایانی دارند ـ موسی گفت : « انکم قوم تجهلون » : محققا شما مردم نادان هستید ـ یعنی هنوز ندانسته اید که موسی و برادرانش از پیغمبران دگر صلوات الله علیهم ـ همه برای برطرف کردن شرك و بت پرستی آمده‌اند ؟ حضرت فرمود : نباید شما راه پیشینیان گمراه را بگیرید .

علما میگویند علت این گمراهی این است که شریعت عبادت را اختصاص میدهد به زمان ومکان و حال و شخص مخصوصی ـ مثلا شریعت روزه فرض را اختصاص داده به ماه رمضان ـ وقوف حج را اختصاص داده به زمین عرفات ـ قصر و کوتاه کردن نماز را اختصاص داده به‌سفر ـ برای پیغمبر اختصاص داده واجب بودن نماز تهجد درشب ـ عوام چنین می‌پندارند که روزه همیشه باید رفت و آنگاه روز شك و روزهای بعد عید حج که روزه رفتن در شرع حرام است ، آنها از روی جهل روزه میگیرند ـ وقوف اختصاص به عرفات دارد در غیر عرفات گمان وقوف می برند ـ و به همین طریق راه فساد می گیرند و گمان صلاح می‌برند ـ نمی‌دانند که در امور دینی در خرد وبزرگ آن باید تابع پیغمبر بود .

در حدیث وارد است : « عمل قلیل في السنة خیر من عمل کثیر في بدعة » : کار اندکی که برابر دستور پیغمبر باشد ، بهتر است از کار بسیاری که بدعت باشد و برابر دستور پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم نباشد. در روایت ابی‌داود از حذیفه رضی الله عنه آمده‌است: « کل عبادة لم تفعلها الصحابة رضی الله عنهم فلا تفعلوها » : هر عبادتی

که اصحاب پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم نکرده‌اند ، شما آن عبادت را نکنید ــ مگردر صورتیکــه دلیل دیگری از خود پیغمبر در آن خصوص وارد شده باشد .

بحقیقت این حدیث که هر عملی برابر دستور پیغمبر نباشد ، باطل است تا دانسته شود آنچه از امور دینی برابر دستور پیغمبر نباشد ، باطل است . این حدیث ، یك قاعده بسیار مهم در امور دینیست که فروع بسیاری از آن استنباط می شود : مثلا وضوء به آب غصب یا به آب پلید و یا بــدون نیت باطــل است ــ زیــرا مطابــق دستــــور شریعت نیست ــ نماز مکشوف العورة و فروش ساختگی که فروشنده با دیگری بهم میسازند تا خریدار را بفریبند و نکــاح شغار ، اینهــا هیچکدام برابر امر شرع نیست و باطلست .

واقعا این حدیث می تواند نصف دلیلهای شریعت باشد . زیــرا دلائل شرعیه یا برای اثبات است و یا برای نفی . و این حدیث بــرای اثبات هر حکم شرعیست ــ و هرگاه از طریق علم منطق آنرا تشریح نمائیم، می گوئیم این برابر شرع نیست ، زیرا امر شریعت بر آن قرار نگرفته ــ این صغری است ــ و هر چه امر شریعت بر آن قرار نگیرد ، باطلست ــ و این کبری است :تتیجه آن : این کار باطلست .

بعضی از دانشمندان گفته‌اند شایسته چنین است که این حدیــث از بر شود و منتشر گردد ، زیرا این حدیث یك پایه بزرگیست در باطل ساختن همه منکرات و تمامی ضلالات ــ این حدیث از سخنان کوتاه خاتم الرسالة است و استمدادش از آیه : « قل ان کنتم تحبون اللــه فاتبعوني يحببكم الله » : بگواگر خــدا را دوست می‌داریــد ، مــرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد . « وان هذا صراطی مستقیمــا فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله » : اینست محققاً راه من در حالیکه کامــــلا راست است . پس این راه را پیروی کنیــــد

و پیروی راههای متعدد نکنید که شما را بجدائی از یکدیگر و دوری از آن کشاند .

در حدیث است که حضرت صلی الله علیه و سلم خطی مستقیم کشیدند و فرمودند : اینست راه خدا ـ پس از آن خطهائی از راست و چپ آن کشیدند و فرمودند اینها راههائیست که بر هرکدام ، شیطانی نشسته و مردم را بسوی آن دعوت می کند . پس از آن آیه «وان هذا صراطی مستقیما » تا آخر بخواند و آیه « فان تنازعتم في شيء فردوه الی الله والرسول » : اگر در باره چیزی به کشمکش افتادید ، پس آن را بسوی خدا و پیغمبرش باز گردانید ـ باز گردانیدن بسوی خدا رجوع بسوی کتاب او یعنی قرآن است و باز گردانیدن بسوی پیغمبرش .

بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، رجوع بسوی سنت صحیحه اوست ـ حضرت رسول همیشه در خطبه خود میفرمود : « خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی ، هدی محمد صلی الله علیه و سلم و شر الامور محدثاتها وکل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة » رواه مسلم . زاد البیهقی : « وکل ضلالة في النار » ـ : بهترین گفتار : کتاب خداست و بهترین راه ، راه محمد است ـ و بدترین کارها ـ محدثات یعنی کارهای بدون دستور شرع است ـ و هر محدثه‌ای بدعة است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است .

در حدیث صحیح : « علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وایاکم والمحدثات فان کل محدثة بدعة . » حضرت فرمود : شما را دستور میدهم به گرفتن سنت من و راه خلفای راشدین که هدایت یافتگانند بر این دستور بدندان بفشارید و شما را پرهیز میدهم از محدثات زیرا هر محدثه‌ای بدعت است .

ام المؤمنین عائشه : الصدیقة بنت الصدیق ـ پیغمبر صلی الله

علیه و آله و سلم او را کنیه ام عبدالله داد . پدرش : ابوبکر صدیق جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ــ و مادرش ام رومان بنت عامر از زنان صحابیه است . ام رومان از ابو بکر دو فرزند داشت : عبد الرحمن و عائشه ــ ام رومان در سال ششم هجری در ماه ذی حجه در مدینه در گذشت ــ پیغمبر صلی الله علیه وسلم براو نماز گذارد و در قبر او نزول فرمود و برای ام رومان طلب مغفرت بعمل آورد .

خاندان ابو بکر تنها خاندانی است که چهار مرد متناسل در آن از یاران پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم هستند : ابو عتیق : محمد بن عبد ــ الرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافه رضی‌الله عنهم اجمعین ــ دانشمندان گفته اند نمی توانیم چهار مرد متوالد که بعضی از پشت بعضی دیگرندو هر چهار شرف صحبت پیغمبر را یافته باشند ، بیابیم ، مگر ابو قحافه که عثمان نام دارد و پسرش محمد که کنیه و ابو عتیق است .

عائشه رضی الله عنها بعد از هیجده‌تن اسلام آورد ــ پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در مکه در حالیکه عائشه هفت ساله بود ، با عائشه ازدواج نمود ــ و بعد از رجوع از غزوه بدر در حالیکه عائشه نه ساله بود ، او را بخانه آورد ــ عائشه رضی الله عنها در روایت حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از بیشترین یاران روایت کننده حدیث بشمار است ــ جمله حدیثهائی که از ایشان روایت شده‌است ، دو هزارو دویست و ده حدیث است که از این جمله ــ اتفاق بخاری و مسلم بر روایت یکصد و هفتاد و چهار حدیث‌و انفراد بخاری به روایت پنجاه و چهار حدیث و انفراد مسلم به روایت شصت و هشت حدیث است ــ بقیه در دیگر کتابهای حدیث روایت شده‌است.

عایشه اظهار مینموده‌است که چند افتخار بیش از همسران دیگر پیغمبر داشته است : یکی اینکه پاکی وبراءت او بوسیله آیاتی از

آسمان نازل شد ــ و اینکه دختر جانشین پیغمبر و اولین یاران ایشان بوده‌است ــ واینکه در موقع همبستری با پیغمبر ، وحی برآن حضرت نازل می‌شد ــ و اینکه بهنگام رحلت پیغمبر ، سر حضرت در آغوش او قرار داشت ــ و اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه او دفن شد .

وفات عایشه رضی الله عنها در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارك رمضان بسال پنجاه و هفت هجری بعد از نماز وترپیش آمد . ابو-هریره که در آن موقع امیر مدینه بود ، بر او نماز گذارد و برای نماز بر او اهل مدینه و اهل عوالی یعنی مردم اطراف مدینه حاضر شدند و گفتند ما بخاطر نداریم که بیش از امشب مردم درچنین مراسمی حاضر شده باشند و بدستور خودش در بقیع مدینه مدفون گشت ــ رضی الله عنها و عن ابویها و ارضاها .

*

الحديث السادس

حديث ششم

عن ابي عبدالله النعمان بن بشير رضى الله عنهما قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ، ان الحلال بيّن وان الحرام بيّن، وبينهما امور مشتبهات لا يعلمهن كثير من الناس. فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام، كالراعي يرعى حول الحمى يوشك ان يرتع فيه ، الا وان لكل ملك حمى ، ألا وان حمى الله محارمه ألا وان في الجسد مضغة ، اذا صلحت ، صلح الجسد كله ، وإذا فسدت فسد الجسد كله ، ألا وهي القلب .

(رواه البخاری و مسلم)

روایت است از ابی عبدالله نعمان بن بشیر ، خدا از آن دو خوشنود باد که گفت : شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود : محققا حلال ، روشن است و محققا حرام روشن است و در میان حلال و حرام کارهائی که بجهاتی شباهت حلال یا حرام دارد و این کارهای مشبوهه را بسیاری از مردم نمی‌دانند ، پس کسیکه خود را نگهداشت از شبهه‌ها ، پس بحقیقت از شبهه دور گشته و دین و ناموس خود را حفظ کرده است . و کسیکه افتاد در شبهه‌ها و از آنها پرهیز نکرد ، میافتند در حرام ، مانند شبانی که شتران خود را در اطراف قرق برای چرا آزاد می گذارد و درین حال نزدیك می شود به

چرا کردن در قرق ، آگاه باشید که برای هر شاهی یك قرق خاصی است که بخود اختصاص داده ، آگاه باشید که محققاً منطقه‌ای که خدا منع فرموده، محرمات است . آگاه باشید که محققاً در بدن آدمی پارچه گوشتی است که هرگاه بصلاح آمد و شایسته شد ، شایسته می‌گردد بدی همه‌اش هرگاه آن پارچه گوشت فاسد شد ، به تباهی میرود همه بدن . آگاه باشید که آن پارچه گوشت ، قلب و دل آدمی است . این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند .

حدیث بالا را غیر از نعمان بن بشیر ــ هفت تن دیگر از صحابه روایت کرده اندکه عبارتنداز : علی بن ابی طالب و حسن بن علی و ابن مسعود و جابر بن عبدالله و ابن عمر و ابن عباس یاسر رضی الله عنهم .

در فرمایش نبوی بالا « الحلال بین » حلال ، روشن و آشکارست و حلال عبارت از هرچیزی است که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر حلال بودنش تصریح فرموده‌اند و یا اجماع مسلمین بر حلال بودنش باشد ــ و ازین قسم حلال است : آنچه دلیلی بر تحریم آن وارد نشده باشد .

حلال از حل یحلّ می آید و « حل » بمعنی حلال می‌آید ــ و حل از حلَ یحلّ بمعنی مقیم بودن در محل می‌آید . چنانکه : « و انت حل بهذا البلد » ــ یعنی تو اقامت داری درین شهر .

(الحرام بین) حرام ضد حلال است ــ حرام عبارت از هر چیزی است که نقص و یا اجماع بر حرام بودن عین آن و یا جنس آن باشد و همچنین آنچه اجماع بوجود حد یا تعزیر یا وعید درباره آن باشد سبب حرام بودن یا مفسده است مانند خمر و زنا که حرامند بسبب فسادی که درین دو می‌باشد ــ ویازیانمند بودن است مانند سم و زهر و مخدرات مانند : افیون و هروئین و بنگ و قات ــ و یا پلید بودن مانند بول و مردار وسگ وخوك .

هر چه دارای مفسده یا مضره یا پلید باشد ، حرام است زیـرا زیان بمزاج میرساند ـ قمار حـرام است ، زیرا زیـان مالی و فساد اخلاقي دارد ـ وبحقیقت آنچه زیانمند است ، حرام است . خمر حرام است و همچنین آنچه سکر آورد ، حرام است ، زیرا برای بدن مضـر و جنایت بر عقل است ـ سرقت و دزدی حرام است ، زیرا زیان رسانیدن بمال دیگری و جنایت بر مال است ـ دشنام دادن حرام است ، زیـرا زیان بشخصیت دیگری و جنایت بر شرف اوست ـ زنا حرام است ، زیرا زیان رسانیدن به اجتماع و نسب دیگری و جنایت بـر ناموس اوست ـ نسبت کسی را بناحق به کفر دادن ، حرام است زیرا زیـان رسانیدن به دینداری او و جنایت بر دین اوست .

هر جا حرام وجود دارد ، زیـان و مضرت قطعـاً با آن همـراه است ـ هر چیزی که پلید باشد ، یقیناً تناول آن حرام است ـ امـا لازم نیست که هر چه حرام باشد ، پلید هم باشد . مال غصبی حرام است ، ولی پلید نیست . قمار حرام است ، ولی پلیـد نیست . امـا پلید ، خون پلید است و حرام نیز هست . بول ، پلید است ، حـرام نیز هست ـ گوشت مردار پلید است و حـرام نیز هست ـ مخـدرات حرامند ، زیرا مضر و زیانمند میباشند .

به تعبیر دیگر ، هرچه دارای حدویا تعزیر و یا وعید باشد ، حرام است ـ یاغیگری و راهزنی حرام است زیرا برای راهزن حد معیـن شده که دست راست و پای چپ او بریده شود ـ تعزیر مانند ادب کردن ـ اگرکسی به استهزاء و ریشخند از مردم محترم پرداخـت ، شرعاً باید ادب شود . پس ریشخند واستهزاء از مردم محترم حـرام است زیرا تعزیر دارد ـ غیبت و خبرچینی حرام است زیرا وعید برای این دو معین شده است ـ برای غیبت در قرآن بیـان شده که مانند گوشت مرده‌برادر خود خوردن‌است ـ در خبر چینی وعید عذاب قبـر و نرفتن به بهشت معین شده‌است .

پس آنچه دارای مفسده و یا مضره و زیانمندی و یا پلیدی باشد ، حرام است ــ و آنچه خلل در وضع ید بر آن باشد ، مانند ، آنچه از راه‌غصب گرفته‌شود ، یا از راه عقد فاسد بدست آورده شود ، مانند فروش آنچه ملك او نیست و فروش چیزی که ربا دارد ، مثل ده تومان، دوازده تومان فروختن ومانند اینها ، همه حرام است .

(وبینهما امور مشتبهات) یعنی میان حلال و حرام چیزهائی است که مورد اشتباه قرار میگیرد . زیرا از جهتی شباهت حلال دارد و از جهتی دیگر شباهت حرام دارد . مثلا معامله با کسیکه حرام و حلال دارد ــ و بسبب اختلاط حلال و حرام در مال او ، مال او مورد شبهه است . در اینگونه مالها پرهیزگاری اجتناب از آن است . به نظر امام غزالی اگر بیشتر مال او حرام است ، معامله با او حرام است ــ و نزد بعضی دیگر معامله اش حرام نیست مگر در هر قسمت از مال او که یقین حرام بودنش باشد .

قسمت اشیاء به سه قسمت : حلال ، حرام ، مشتبه ــ میشود ــ زیرا اگر نص شرع بر اذن در آنست ، پس آن حلال بین است ــ و اگر نص شرع در منع آن است ، پس آن حرام بین است ــ و اگر هیچگونه نصی در آن نیست و مسکوت واقع شده ، پس آن شبهه است ــ و بعبارت دیگر : تکالیف شرع یا به تخییر می آید که شخص اختیار کردن و نکردن آن را دارد و این را اباحه می نامند، ویا اینکه اقتضاء فعل دارد به قطع ، و این واجب است ــ و یا اینکه اقتضاء فعل دارد ولی نه قطع و این مندوب است ــ و یا اینکه اقتضاء منع آن را دارد به قطع ، واین حرام است ــ و یا اینکه اقتضاء منع آن دارد نه به قطع و این مکروه است ــ و یا اینکه در باره چیزی اطلاق شده نه قطع به فعل آنست و نه قطع به ترك آن ، در این حال میان ایجاب و ندب و میان کراهت و منع ، مترددمی‌ماند و اشتباه در آن واقع‌می شود .

هر جا که شبهه است ، علاج آن در پرهیزگاریست ــ مثلا شخصی

با زنی ازدواج کرده‌بود . زنی دیگر که سیه‌چهره بود، گفت : من شما دوتارا شیر داده‌ام ــ آن مرد مسئله را بخدمت حضرت رسول عرض کرد ، حضرت فرمود : « کیف و قد قیل . دعها عنك ؟ » : یعنی چگونه او را نگه‌میداری در حالیکه گفته شده رضاعت در میان شماست ؟ اورا ترك کن ــ حالا گواهی یك زن دلیل شرعی نیست ولی شبهه می‌آورد و زبان مردم در طعن باز می‌گذارد ــ علاج آن پرهیز از آنست .

حضرت رسول در منزل خود دانه ای از خرما دید که برزمین افتاده است . فرمود اگر نه ازین می ترسیدم که شاید این خرما از صدقه باشد، اگر این ترس نبود ، آن را می خوردم ــ احتمال اینکه ممکنست از صدقه باشد باعث پرهیز از آن نمود ــ و البته این احتیاط براثر این بود که مال صدقات همیشه بخدمت حضرت می‌آوردند و احتمال افتادن دانه‌ای در خانه حضرت که به مسجد چسپیده بود ، قوی بود . حتی اگر از دست کودکی افتاده باشد .

همچنین مسائلی هست که مورد اختلاف قرار میگیرد . مثلا حیوانی که ذبح شده بدون اینکه موقع ذبح نام خدا بر آن یاد شود ــ قسمتی از علماء به تحریم آن قائل هستند ــ و قسمتی دیگر می‌گویند شخص مسلمان همیشه نام خدا در دل دارد . البته همین اختلاف علماء در حل و حرمت آن شبهه است که پرهیزکاری در اجتناب آنست ــ گاه است که اجتناب از چیزهائی‌بر اثر اینکه نکردنش اولی است ، پیش می‌آید .

مثلا حضرت رسول و یارانش از خوشی در دنیا پرهیز داشتند ــ این امر فلسفه ای داشت . ــ مثلا یکی اینکه آنهائیکه نمی یابند به‌حسرت نیفتند ــ دیگر اینکه خوشی احتمال میل و رغبت در دنیا دارد سوام اینکه آنهائی که پیشوا هستند ، باید همه جوانب را رعایت کنند و در فکر آسایش بستگان و امت باشند .

اما هرگاه شبهه جنبه وسواس داشته باشد ، درین حال ارزش ندادن به‌آن بهترست . مثلا در حدیث است هرگاه یکی از شما در نماز بود و در شکم خود حرکتی احساس کرد و به شبهه افتاد که آیا ناقض وضوء دست داده است یا نه ، درین حال از نماز بیرون نرود مگر در صورتیکه آوازی بشنود و بوئی بیابد . همچنین مال غصب حرامست و احتمال اینکه ممکنست صاحب آن مال ، آن را مباح کرده باشد ، احتمالی است پوچ و حرام بودن مال غصبی بحال خودش خواهدبود .

مثال دلیلی که دوفهم در آن متعارض می شود : مردی بخدمت حضرت آمد و گفت : یا رسول الله من این مال را به پسرم داده‌ام . حضرت فرمود : « أكل اولادك نحلتهم هكذا ؟ » آیا به همه فرزندانت همانند این داده‌ای ؟ گفت : نه ــ حضرت فرمود : « فاشهدغيری ، فانی لا اشهد علی جور » برودیگری را به‌گواهی بگیر که من گواه بر جور و ستم نشوم . اکنون قسمتی از جمله « فاشهد غيری » دیگری را گواه بگیر ، دلیل گرفته‌اند که عطیه بیکی‌از فرزندان دادن و بدیگر فرزندان ندادن جایزست ، زیرا فرمود : دیگری را گواه بگیر . اگر درست نبود، نمی فرمود : دیگری را گواه بگیر ــ و قسمتی ازین حدیث از جمله « فانی لا اشهد علی جور » : من گواهی بر ستم نخواهم داد ، دلیل گرفته‌اند که عطیه بیکی از فرزندان جورست و ستم و جور جایز نیست ــ هرگاه به حدیث از حیث واقع و متعارف در نظر بگیریم که مردم در زبان معمول هرگاه کاری را انکار می کنند ، می‌گویند برو از دیگری گواه بخواه که من چنین گواهی نخواهم داد ، مقصودشان این نیست که گواهی گرفتن بر آن صحیح است ، بلکه مقصودشان تهدید و انکار شدیداست .

ونظر باینکه مشتبهات مورد اشتباه واقع می شوند و فهم آنها از قدرت عوام بیرونست ، فرمود : (لا یعلمهن کثیر من الناس) بسیاری

از مردم مشتبهات را نمی دانند که آیا حلال است یا حرام ــ زیرا فهم مشتبهات مستلزم آشنائی کامل به نصوص و اطلاع عمیق در اصول و فهم صحیح در موارد احکام را لازم دارد ــ و اگر چه فهم واقع در امور مشتبه بر بسیاری از مردم در دائره عدم اطلاعشان غیر معلوم است .

ونظر باینکه دین مبین اسلام همیشه قواعدی در اختیار امت می ــ گذارد که همه افراد بتوانند از آن استفاده کنند ، در باره امور مشتبهات نیزیك قاعده سهل و ساده در دسترس قرار داد و فرمود : (فمن اتقى الشبهات) پس کسیکه تقوی را پیشه کردو از شبهات دوری گزید ــ اتقی که از تقوی است و تقوی بمعنی پرهیزگاری ــ تقوی در شرع عبارت از خودداری از گنهکاریست و از آنچه بسوی گناه بکشاند ــ کسی که تقوی را پیشه کرد و از شبهات دوری گزید (فقد استبرأ لدینه و عرضه) پس هر آینه دین و شرف خود را از معایب بری ساخته است ــ استبرأ : یعنی طلب براءت نمود ــ و عرض بمعنی حسب و محل مدح و ذم از انسان ــ یعنی کسیکه از مورد شبهات دوری جست ، دین و شرف خود را حفظ کرده . نه کسی می ــ تواند زبان ملامت بروی دراز کند و نه بی احتیاطی در شبهات او را به عذاب خداوندی گرفتار می‌نماید ــ نه دین خود را آلوده که عذاب الهی ببیند ــ نه شرف خود را به شبهات آلوده که زبان ملامت و عیبجوئی او را لکه دار نماید ــ بلکه خود را در گروه متقیان داخل نموده که به ثواب خدا و ثناء پیغمبر و ستایش خلق بهره‌مندند ــ زیرا راه سلامت ، دوری از موارد تهمت است .

در حدیث است که کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد ، نباید در مواقف تهمة بایستد ــ و در حدیث است : « من وقف موقف تهمة فلا يأمن من إساءة الظن به » کسیکه موقف تهمت ایستاد ، نمی تواند از بد گمانی ایمن بماند .

روزی حضرت رسول با همسرش صفیه ایستاده بود ـ دو مرد او را دیدندکه با زنی ایستاده است ـ شتاب کردند ـ حضرت فرمود: شتاب مکنید ، این صفیه زوجه منست ـ آندو گفتند : سبحان الله ـ یعنی آیا کسی در باره تو گمان بد می برد ؟ حضرت فرمود : شیطان در مجرای خون آدمی می‌گردد و ترسیدم در دل شماشری بیفکند .

و در حدیث است : « ماوقی به العرض فهو صدقة » : آنچه بوسیله آن انسان شرف خود را نگهدارد ، آن صدقه است پس بهترین راه سلامت از فساد ، پرهیز از فسادست ـ اما کسیکه از شبهات دوری نجست ، مثل آنست که‌در پیرامون حرام می‌گردد و زوداست که در حرام بیفتد همانطور که تخم دزد دست آخر شتر دزد می شود ـ و بی پروا از صغائر دست آخر در کبائر میافتد .

به تعبیر بلیغ و جامع ، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : (ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام) کسیکه در شبهات افتاد ، در حرام افتاده است (کالراعی یرعی حول الحمی) مانند چوپانی که شتران خود را گرداگرد قرق میچراند (یوشك ان یرتع فیه) می ـ شتابد بچرا کردن در قرق ـ حمی بمعنی قرق ـ یعنی محلیکه بر غیر مالك آن ممنوع شده‌است .

در شریعت ، موارد بسیاری است که گرداگرد چیزی حکم آن چیز را داده شده از روی احتیاط ـ مثلا قبل و دبر ـ پیش و پس ـ عورت است ـ و بخاطر آن از ناف تا زانو عورت خوانده زیرا حریم و گرداگرد عورت‌اند ـ زنا حرام است ـ بوسه نا محرم وخلوت حرام شده ، زیرا اینها حریم هستند واگر کسی به خلوت و بوسه توانائی یافت ، بر زنا توانائی یافته است ـ روی این اصل دوری از صغائر ، وسیله نجات از کبائر است .

برای اینکه دانسته شودقصد از این مثال حسی و آوردن مثل به

قـرق و چوپان چیست ، مقصود از آن احتیاط در شبهات و ترس از خداست ــ فرمود : (ألا) آگاه باشید ــ الا ــ و ــ أما ــ هر دوبرای گشایش سخن و جلب توجه و آگاه شدن آورده میشوند ــ بعد ــ ألا همزه إن مکسوراست ــ وبعد أما ــ همـزه ان فتح و کسر هـر دو زا می پذیرد ــ ألا (وان لكل ملك حمی) آگاه باشید هریـك از شاهان‌عرب برای‌اسبان‌خود قرقی‌قرار داده بوده‌اند که‌فقط اسبان‌خودشان در آن چرا کند ــ ولی مقصود در اینجا آن حمی و قرق نیست ، بلکه (ألا وإن حمى الله محارمه) آگاه باشید که حمی و قرق و منطقه ممنوعه که خدا نزدیك شدن به آنها را منع کرده‌است ــ محرمات است کـه حرام فرموده است ــ کسیکه میخواهد در محرمات نیفتد و به عذاب خدا گرفتار نشود ، باید گرداگردمحرمات نگردد ، و از حریم محرمات که هماناشبهات است دوری گزیند .

محرمات را در صفحات قبل یاد کردیم که آنچه دارای مفسده و ضرر و پلیدی است و آنچه در برابرش حد و یا تعزیر و یا وعیـد است و آنچه خلل در بدست آوردنش است جزو محرمات است ، مانند : جنایت بر نفس است ، مثل قتل ــ و یا جنایت بر مال است مثل سرقت ــ و یا جنایت بر نسب است مثل زنا ــ و یا جنایت بر شرف است مثـل دشنام به عمل ناروا ــ و یا جنایت بر عقل است مثل نوشیدن خمر ــ ویا جنایت بر دین است مثل رده و کفر . و برای هریك از این محرمات حریمهائی است که از نظر افراد بصیر بدور نیست ــ و باید از حریم حرام دور شد تا در حرام نیفتاد .

برای اینکه ممکن است کسی بگوید من چه کنم که در محرمات نیفتم ؟ شارع مقدس اسلام راه چاره را در این امر نیـز نشان دادو فرمود : (الا وان في الجسد مضغة) آگاه باشید کـه در بدن یـك پارچه گوشتی است که میتوان آنرا در دهن مضغ کرد و جوید و لکن همین تکه گوشت ضعیف الجثه ــ منزلت وقدرش به پایه ایست کـه

(إذا صلحت ، صلح الجسد كله) هرگاه بصلاح آيد و شايسته شوذ ، همه بدن بصلاح آيد (صلح بفتح لام و ضم آن و فتح آن) معروفتر است (واذا فسدت ، فسد الجسد كله) وهرگاه آن تكه گوشت فاسد و تباه شود . همه بدن بفساد و تباهى روند (ألا و هى القلب) آگاه باشيد كه آن قلب است ـ پس برو قلب خود را اصلاح كن تا مورد تجلى خدا قرار گيرد كه در اين حال مانند پليس مخفى در برابر هر شبهه وحرامى ـ زنگ خطر را در گوشت به طنين مياندازد ـ مبادا كه آنرا آلوده كنى و به ندايش گوش ندهى كه فاسد كردن آن مايه فاسد شدن همه بدن است . قلب كه محل آن دو انگشت زير پستان چپ است . بدون ترديد منبع اصلى حيات است و در اين ترديدى نيست كه ابتداى شروع حيات در آدمى از موقعى است كه براى اولين بار قلب آدمى شروع به حركت ميكند ـ هر چند امروزه اطباء هنوز نيافته‌اند كه آيا قلب است كه مغز را بكار واميدارد و يا اينكه مغزاست كه قلب را به حركت واميدارد ـ ولى بايد يقين كرد كه اگر قلب نجنبد و خون را به مغز نفرستد ، مغز چگونه ميتواند كار كند؟ الحق كه فرمانده واقعى بدن ، قلب است و آغاز و پايان حيات بسته به اولين و آخرين حركت قلب ميباشد .

الحاصل كه فرمانده بدن قلب و يا مغزباشد ـ هر كدام كه خدا آنرا براى فرماندهى بدن آماده كرده باشد ، مقصود همان است و قلب بمعنى مورد عقل در آيات قرآن وارد شده است : « إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلب » (آيه ۳۷ ـ سورة ق) در اينجا قصد از قلب را به عقل تفسير كرده‌اند ـ « فتكون لهم قلوب يعقلون بها » (آيه ٤٦ ـ سورة حج) وهركدام چه قلب و چه مغز ، مضغه‌اى بيش نيستند وازشيرين ترين تمثيل در لازم و ملزوم بودن ملك و رعيت ـ يكى اينكه‌در بدن آدمى . شاه ، قلب است و چشم و گوش و پوست و زبان و بينى و اعصاب حس وحركت ، همه دربانها و مخبرين هستند ـ و دست

و پا و اعضاء رعایا هستند ــ همانطور که سلامت قلب و صلاح آن و تحویل و تحول خون سالم به اعضاء باعث سلامت اعضاء ورشد آنهاست ، همانطور هم درست کارکردن مخبرین نامبرده در رسانیدن خبر صحیح و درست کارکردن دست و پا و اعضاء دگر همه در سلامت قلب تأثیر دارند ــ پس قلب مؤثرست و متأثر .

همانطور هم سران و زیردستان که صلاح سران ، مایه صلاح زیردستان و صلاح زیردستان ، باعث صلاح سران است . « و کما تکونوا یولی علیکم » : همانطور که هستید ، سراني درخور شما بر شما زمامداری کنند ــ خود را اصلاح کنید تا آنها اصلاح شوند . (دریـن حدیث چه منابعی از حکمت یاد شده است.) آنکه حلال است، روشن و آشکارست ، دل روشنی بخشد و بصلاح آرد و از نزدیك شدن به شبهات بازدارد ــ و حرام مایه تاریکی دل و بفساد آمدن قلب است ــ اگر دل به شبهات کدر شد ، به معاصی تاریك خواهد شد ــ اگر دل به گناهی سیاه شد ، به آب توبه آن را بشوئید و مگذارید که سیاهی ، گناه همه دل را فراگیرد و آنگاه نه موعظه اثرکند و نه توبه چنانکه : « کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون » (آیه ١٤ ــ سوره مطففین) هرگز بصلاح نیایند زیرا چیره شد بر دلهایشان گناه همیشگیشان .

برای دانستن بیماری دل و علاج آن ، مطالعه کتابی مانند احیاء علوم الدین را می‌شاید . و از جمله آنچه در صلاح قلب مؤثر دانسته‌اند، تأمل و فهم معانی قرآن ــ کم خوراکی ــ ایستادگی به عبادت در قسمتی از شب ــ تضرع در سحرگاه ــ و همنشینی صالحان ــ و سرآمد آنها خوراك حلال و دوری از شبهات است .

نعمان بن بشیر ــ ابو عبدالله نعمان بن بشیر بن سعد انصاری خزرجی ــ پدرش بشیر دربیعة عقبه ثانیه حاضر بود و تمام مشاهد از بدرتا آخرین غزوه همراه پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم حاضر بود ــ

همین بشیر از حضرت پرسید : « قد عرفنا السلام علیك الخ » : ما دانسته‌ایم چگونـه سلام بر تو فرستیـم و خدا مـارا امر فرمـود به صلوات فرستادن بر تو . پس چگونه صلوات بر تو فرستیم ؟ حضرت فرمود : « قولوا اللهم صل‌علی‌محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم و بارك علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم »

بشیر اولین انصاری است که با ابی بکر بیعت نمود ـ وی کـه همراه خالدبن الولید بود ، در موقع مراجعت از یمامه و کشتن « مسیلمه کذاب » در محلی که « عین التمر » نام دارد ، در سال دوازدهم هجری شهید شد . کشتن مسیلمه بوسیله وحشی انجام گرفت ـ وحشی نامبرده است که در حال کفر ، حمزه سید الشهداء را کشت و در حال اسلام ، مسیلمه کذاب را بقتل رسانید .

مادر نعمان عمره بنت رواحه از زنان صحابـه است ـ نعمـان خودش و پدرو مادرش هر سه از صحابه پیغمبرنـد و نعمان اولـین فرزندی بود از انصار که بعد از هجرت بدنیا آمد ـ همانطور کـه عبدالله بن الزبیر اولین فرزند از مهاجرین بود که بعد از هجرت بدنیا آمد. نعمان در اول ماه چهاردهم از هجرت پیغمبر به مدینه ، بدنیا آمد . نعمان در سال شصت و چهار هجری دریکی از دهات حمص سوریـه بقتل رسید .

جمله حدیثهائیکه از پیغمبر صلی الله تعالی علیـه و آلـه و سلم روایت نموده است ، یکصد وچهارده حدیث است ـ از این جملـه ، بخاری و مسلم بر پنج حدیث اتفاق دارند ـ و منفرداً بخاری یك حدیث و مسلم چهار حدیث از او روایت کرده‌اند ـ بقیه در دیگر کتابهـای حدیث روایت شده است ـ نعمان مردی کریم و بخشنده و شاعر بود ـ رضی الله عنه و عن ابویه .

الحديث السابع

حديث هفتم

عن ابي رقية ، تميم بن أوس الداري رضى الله عنه ، أن النبي صلى الله عليه وسلم قال : الدين النصيحة . قلنا : لمن ؟ قال : لله ولكتابه ولرسوله ولأئمة المسلمين وعامتهم . (رواه مسلم)

روایت است از ابی رقیه ، تمیم بن اوس داری ، خوشنود باد خدا ازاو ـ که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : دین همه‌اش نصیحت است . گفتیم برای چه کسانی ؟ فرمود : برای خدا و برای قرآن و برای پیغمبرش و پیشوایان مسلمانان و برای عوام مسلمانان . این حدیث صحیح را مسلم روایت نموده است .

در فرمایش نبوی بالا ، دین را نصیحت دانست ـ نصیحت و نصح هردو مصدرند و بمعنی اخلاص و تصفیه می‌آیند ـ وقتی که گفته می شود : « نصحت له القول » : یعنی گفتار را به اخلاص به او گفتم : «نصحت العسل» یعنی عسل از شمع آن تصفیه و پاك نمودم این ماده متعدی و لازم می‌آید و گفته می‌شود : نصحته و نصحت له : او را نصیحت کردم و تعدیه آن به لام فصیحتر است ـ و ازین قبیل افعال که لازم و متعدی می‌آیند ؛ زیادند .
« أسهمته و أسهمت له » : او را سهمیه دادم ـ و نصح به فتح نون بمعنی دوزندگیست و منصحه بمعنی سوزن و نصاح بمعنی ریسمان و ناصح بمعنی خیاط و درزی است ـ که چنین می‌رساند که نصیحت کننده در کوشش برای صلاح نصیحت شده مثل اینست که درزی

پارگــی پارچه را می دوزد و اصلاح می نماید ــ این دو کلمه نصیحت و فلاح ، در زبان عرب جامع تر ازین دو در شامــل بودن خیر دنیــا و آخرت ندارد .

اینست که شارع مقدس اسلام ، دین را همه‌اش در نصیحــت دانست و این جمله « الدین النصیحة » دین اسلام نصیحــت است ، میرساند که نصیحت بر دین و اسلام اطلاق می شود ، واینکه دین بر عقیده و قول و عمل اطلاق‌میشود ، حضرت رسول صلی الله تعالی علیه و سلم این جمله را فرمود و فهم آن را بخود شنوندگان واگذار کــرد تا در باره آن بشوق آینــد و در بــاره آن پرسش کننــدو تشریــح آن موقعی بیان شود که مترصد شنیدن آن باشند .

اینست که اصحاب ، پس از شنیدن این جمله پرسیدنــد : « قلنا لمن ؟ » گفتیم نصیحت به چه کسی است ؟ حضرت فرمود : لله عزوجل ــ نصیحت برای خدا ــ به ایمان آوردن به او و باینکه یکتاست و شریکی ندارد و وصف او به صفات کمال وجلال و منزه و پاك دانستنش از هر عیب و نقصی و ایستادگی به طاعت او و دوری از معصیت و نافرمانی او و دوست داشتن بخاطر او : « الحب في الله » و دوست نداشتــن بخاطر او : «البغض في الله»و دوستی با دوستان او و دشمنی بادشمنان او و رغبت و شوق داشتن‌در آنچه خدا آنرا دوست می‌دارد و دوری از آنچه باعث خشم خدا می گردد و اعتراف به نعمتهای او و سپاسگذاری در برابر نعمتهای او ــ و دعوت مردم بسوی آنها ــ و یاد دادن این امور و اخلاص برای خدا در آن .

در حقیقت فایده این مطالب بسوی خــود بنده می‌آید و گرنــه خدای عزوجل از نصیحت ناصحان مستغنی است و نصیحت واجبــه همانا در ایثار محبت خدا و برتری دادن بدوستی او ، بانجام همــه آنچه فرض فرمود و دوری از همه آنچه حرام فرمود و در واقــع : نصیحت لله ، یعنی درنظر گرفتن خدا و انجام دادن هر کار لله باخلاص

و بخاطر بدست آوردن رضای خداست . (ولکتابه) و نصیحت بـرای کتابهای خدا ــ به ایمان آوردن به کتابهـای خدا و آنکه کتابهـای آسمانی همه از نزد خدا بوده است و امتیاز قرآن باینکه هیچ کس نمی‌ـ تواند مانند کوچکترین سوره از قرآن بیاورد ــ و ایمان به قرآن بـه خواندنش از روی ادب و خشوع و از روی فهـم و تأمـل معنی آن و رعایت آنچه در حق قرآن واجبست و قراءت آن بر آنچه اتفاق قراء قرآن بر آنست و بدفاع از قرآن به منع تأویل آنهائیکـه می‌خواهنـد از قرآن بر خلاف معنی آن استدلال کنند و دفع طعن طاغیان و تصدیق به همه قرآن و ایستادن همراه احکام قرآن ، یعنی سرپیچی از احکام قرآن ننمودن‌و فهـم کـردن مثلهـای قرآن و علوم آن و نشر علـوم قرآن و بررسی عام و خاص‌وناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و ظاهر و مجمل آن و مانند اینها و اعتناء به موعظه‌هـای قرآن و تفکـر در عجایب آن و عمل به محکم آن و ایمان به متشابه آن و رعایت تعظیـم پروردگار و نسبت ندادن به پروردگار آنچـه در شرع وارد نیست ــ زیرا نمی‌توان نسبت بخدای تعالی ــ رأی خود را بمیان آورد بـرای اینکه خدا : قدیم است و همه چیـز حادثند غـیر او ــ او تواناست و باقی همه عاجزند ــ او داناست و باقی همه جاهلند ــ او پروردگارست و باقی همه بنده او هستند ــ او بی نیازست و باقی همه نیازمندند و هر چه در خاطر آدمی خطور کند ، خدا بر خلاف آن است ، زیرا خدای سبحانه و تعالی مانند ندارد و آنچه در ذهـن خطـور می کند مانـند چیزهائی است که آدمی دیده و یا خیال کـرده است ــ و خدا بـر خلاف آنهاست و هرگاه خدا را به چیزی از مخلوقاتش تشبیه نمائی ، در باره او نصیحت ننموده‌ای و بخود غش کرده‌ای ــ و از نصیحت به قرآن است دعوت خلق بسوی قرآن و عمل به آن و پـیروی از آن ــ و خود داری از تفسیر قرآن مگر موقعیکه آلات و لوازم تفسیر از علوم دیگر که در فهم قرآن لازم است بجا آوری . (و لرسوله صلی‌الله علیه

و سلم) و نصیحت برای پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم به تصدیق رسالت و پیغمبر او و ایمان به همه آنچه پیغمبر آورده است و فرمانبری پیغمبر در امرو نهی او و نصرت به دین او و دوستی با دوستان او ـ و دشمنی بادشمنان او و بزرگداشت حق او و احیاء و زنده کردن سنت او به نشر سنت او و گرفتن سنت صحیحه او ـ و نفی تهمت از سنت او ـ و نشر علوم سنت و دانائی در سنت و معانی آن و خود داری از گفتگو در سنت بدون علم و تهیه لوازم فهم آن ، یعنی خود سرانه و بدون تهیه و سائل فهم سنت از علوم لازمه آن سخن در سنت نگوید و دعوت بسوی گرفتن سنت پیغمبر و مهر آوردن در تعلیم سنت ـ و تعظیم سنت پیغمبر ـ و گرامی داشتن پیروان سنت پیغمبر و اهل سنت و تأدب بآداب نبوی ـ وادب نگهداشتن هنگام خواندن سنت و محبت آل و خویشان پیغمبر و محبت صحابه و یاران پیغمبر و دوری از اهل بدعت ـ چه آنهائیکه در سنت پیغمبر صلی‌الله تعالی علیه و آله و سلم ابتداع می کنند و چه آنهائیکه یکی از یاران پیغمبر را توهین می کنند ـ و دعوت بسوی پیروی پیغمبر در هر خرد و بزرگ در خوشی و ناخوشی و رضایت به پیروی پیغمبر در نهانی و آشکار ـ (ولأئمة المسلمین) و نصیحت برای پیشوایان مسلمین .

در حقیقت پیشوایان در صدر اسلام پیشوائی دینی و دنیوی را هردو داشتند ـ یعنی شخص خلیفه هم پیشوای دینی بود و در علوم دینی وعمل بدین سرآمد بود و هم در مسائل دنیوی از لشکرکشی و حفظ امن و اجراء شرع پیشوا بود ـ مثلا ابو بکر صدیق و علی مرتضی رضی الله عنهما هم پیشوای دینی بودند ، امامت در نماز ، خطابه و وعظ و ارشاد و راهنمائی بسوی حق و فهم قرآن و سنت و احکام و دانائی سرآمد بودند و انجام می دادند و هم در مسائل دنیوی از لشکرکشی و حفظ امنیت و اجراء عدالت و تأمین اجتماعی

و سعی در نشر اسلام و توفیر راحت و آسایش عمومی سرآمد بودند وهردوقسم زیر نظرشان اداره می شد و در محضر مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه باعث سعادت در دین و دنیاست ، فراگرفته بودند ــ و مخصوصاً دین اسلام که دنیا را مزرعه و کشتزار آخرت میداند ، میان این دو اتصال ناگسستنی قرارداده است .

این طرز حکم تا عهد صحابه بر قرار بود و در هر شهر از شهرهای اسلام یکی از صحابه متعهد اداره شهر بود و بحسب موقعیت شهر بوسیله‌یك یا دوتن ازیاران پیغمبر اداره میشد که هر کدام صلاحیت حاکمیت و قضاوت داشتند ــ گاه یکی از ایشان هردو وظیفه را اجراء می نمود ــ و گاه برای هر وظیفه ، یکی از آنان تعیین میشدند ــ و چه بسا که یکی در محلی امیر میشد و در محلی دیگر قاضی بود یك وقت یکی از آنها سپهسالار و گاهی سرباز عادی بود .

اما پس از عهد صحابه ، دوره خلافت ارثی بمیان آمد و کسانی متصدی خلافت می شدند که در امور دینی دارای اطلاع کافی نبودند ــ از آنروز پیشوایان دینی از امراء و حکام جدا شدند و هرکدام دارای طبقه جداگانه ای شدند ــ در حقیقت فصل دین از سیاست و جدائی دین از دنیا شروع شد ــ و نظربااینکه زمامداران اهل علم نبودند ، قدرت واقعی از دست علماء بیرون رفت ــ و همانطوریکه اقتضاء دنیاست علماء برای بدست آوردن وظایف بسوی درهای سلاطین هجوم آوردند .

از اینجا هم علماء بدو دسته شدند ــ دسته ای که عزت نفس وعلوهمتشان مانع از آن بودکه خود را در اختیار حکام قرار دهند ــ و طبعاً این طبقه که بزرگترین سلسله دانشمندان را تشکیل می دادند ، از قبول وظایفی که سررشته آنها در دست حکام بود ، خودداری می ــ کردند ــ این طبقه با گرفتن مشاغل آزاد و قناعت ، روزگار را به عزت گذراندند و نام خود را به سر بلندی و افتخار در تاریخ جهان

ثبــت کردنــد .

ولی عادتاً چون آن تقشف و قناعت مقدور همه نبود ، روز بروز از شمار این طبقه کاسته شد ــ تا بجائی که در هر دوره، شماره آنها افرادی قلیل بود ــ و اینهم بحقیقت عنایت خدا بود که برای حفظ این دیــن مبین ــ همیشه علماء اعلام و دانشمندان بلند نام که عزت نفس و قناعت و پشـــت پازدن به مظاهر فریبای دنیا مشخص آنهاست باقی گذاشته است تا همیشه دسته دیگر علماء ملاحظه آنان و گفتار بی‌پروای آنهــا در راه حق را داشته‌باشند .

الحاصل از روزی که دین از دنیا جدا و سیاست از علماء منفصل گشت ، دیگر دوره تقهقر دین شروع شد ــ بجائیکه‌هر چنـــد شماره مسلمین افزایش یافت ، ولی روی اصل نفهمیـــدن روح دین ، اینهمـــه مسلمان ــ ارزش آن مسلمان چند صد نفری که هر کدام مانند کوهی پا بر جا در ثبوت و هریك بمثابــه میلیونهـــا تن از همت و جان ــ گذشتگی بود ، ندارند . کم کم دوری علماء از سیاست باعث شد که هر کدام چنین پندارد که وظیفه عالم فقط تسبیح و سجاده و نماز است ــ زیرا درقرنهای اخیر ، حتی قضاوت‌هم از علماء سلب شد و قضاة در محکمه‌ها جای گرفتند ــ و حکم شرع منحصر به ارث و وصیت و نکاح و طلاق شد ــ و همین نکاح و طلاق هم باز از آنها گرفته‌شد و در یکی از شعبه‌های ثبت منحصر شد .

آن افرادی از علماء که دارای اطلاع وسیع و فکر عمیق هستند ، برای سلامت خود همیشه خود را دور و کنار میگیرند که حمام بی عرق نیست و صحبت در هر شعبه ای مخاطر فراوان دارد و اقــل آن درد سر و تضییع وقت و نتیجه نگرفتن است ــ از اینها بدتر اینکه وحدت بین اهل علم از بین رفته است و با اینکه حمالها در دنیای معاصر دسته ــ بندی و شرکت و سرحمال دارند ، با کمال تأسف باید گفت که علماء بکلی وحدت ندارند و همین از هم پاشیدگی هم علتش روشن است .

آنها که اهل علم هستند ، طالب ماده نیستند ــ و آنهائیکه متظاهر به علم و طالب مال هستند ، وجود علماء طالب علم را سنگی سر راه خود میدانند .

از اینجا کمترین زیان علمی که از دست دادن علم وسیع است شروع شده واکتفاء به اندکی علم و آن هم قشر آن ، برای تظاهر به آن است . در سابق که علماء دارای مشاغل بودند وزندگی خود را شخصا رو براه میکردند ، هیبت بخصوصی داشتند . امروزه که علماء دارای مشاغل نیستند و اوقاف بر اثر اینکه دائره رسمی گشته رو به تقلیل میرود و مبرات و صدقات هم مانند سابق نیست . آن قسمت از علماء که اطلاعاتشان در خور تدریس است ، برای امرار معاش به دانشگاهها و دبیرستانها رو میآورند تا از راه تدریس و آن هم دردانشگاههای این دوره که برای رجال دینی چقدر ناملایمات دارد ، حاضر میگردند . آن قسمت دیگر که نمیخواهند در این لباس بمانند و یا آن معلومات را ندارند ، در وظایف دولتی داخل میشوند ــ و آنچه در لباس علماء میمانند ، مجبورند در کارهائی که نباید بمزد باشد ، مثل امامت‌نماز و وعظ و ارشاد ــ مزد بگیرند و از اینراه نماز هم لذت واقعی را از دست داده است . زیرا امامت در آن برای مزد است نه خالص برای خدا ــ وارشاد و وعظ فقط ازراه گوش است نه راه دل . و خدا میداند که عاقبت بکجا انجامد .

آنهائیکه زمام امور دنیوی را دارند ، هم در کشورهای اسلامی نیازمند به کومك خارجی هستند و از اینراه هر کشوری ، طرفی را قبله خود ساخته و دو کشور که واقعاً متحد و همصدا باشند ، نیست .

با اینکه ابتداء قرن هفتم و حمله وحشیانه یأجوج و مأجوج مغول دستگاه قدرت کشورهای اسلامی را بهم پیچید و مقتضی بود که مسلمین بخود آیند و خلاف را کنار بگذارند ، باز هم درس نگرفتند و گوشمال دومشان که سیطره اروپا بود تحمل کردند .

دراین موقع که باز یأجوج ومأجوج چینی وحدتی به هم زده و از نو شبح حمله وحشیانه مغول در اذهان واقع بینان تجدید میشود ، باز هم کشورهای اسلامی که در مسیر این قوم خونخوارند ، فکری نمیکنند — خدا خودش عاقبت را بخیر کند .

سخن بدرازا کشید و نصیحت مقتضی بسط بود . برگردیم به موضوع نصیحت به پیشوایان — امروز نصیحت به پیشوایان دینی در برگشتن بسوی سنت پیغمبر و گرفتن تعالیم قرآن و کنار گذاشتن هر نوع تعصب و اختلاف است و نصیحت به عوام در بزرگداشت علماء و پیروی شان و وفاء بحقوقشان از تأدب در حقشان و گمان نیکو در باره‌شان و جلال و تکریمشان و ایفاء حقی که در گردن عموم‌دارند و بر اهل توفیق پوشیده نیست . و نصیحت به پیشوایان زمامدار در فرمانبری‌شان ، هرگاه فرمانشان برابر حق و عدالت باشد و کومک و رهبریشان در رهبری ملت در پیشروی و ایجاد سربلندی برای ملت و میهن و آگاه ساختن‌شان بر حقوق و مسؤولیت عظیمی که در برابر رعیت دارند و اخلاص به نسبت ایشان و راهنمائیشان در آنچه صلاح ملك و ملتشان در آن است و سعادت و نیکبختی و نام نیك خودشان در آن است — و یاد آوری شان هرگاه به غفلت افتادند — و مدد — کاریشان در راه خیر — (و عامتهم) و نصیحت عوام به ارشاد و راهنمائیشان بسوی آنچه صلاح دنیا و آخرتشان در آن است — و مدد کاریشان بسوی درستکاری و گذشت از نادانیشان — و تعلیمشان آنچه آنان را به حقوقشان آشنا سازد — و ستر عوراتشان — و دفع ضرر از آنان — و جلب نفع برایشان — و امرشان به معروف و نهیشان از منکر — و احترام بزرگسالشان — و مهربانی با خردسالشان — و اندرز و پندشان بخوبی و جلوگیری از غش و حسد نسبت به آنان و دوست داشتن خوشی و رستگاری برایشان و دفاع از مال و ناموسشان — و تشویقشان بر خوش خلقی و خو گرفتن به آن صفات

پسندیده که یاد شد ــ و تحمــل در راه واداشتنشان براستگــاری ــ و صبر در راه سعادتمند ساختنشان که تعلیم عوام وامر آنها بمعروف و نهی آنها از منکر صبر و حوصله فراوان می‌خواهد و اخلاص لازم دارد ــ خداوند همگی را بر آنچه رضایش در آنست ، توفیق دهد .

این حدیث را مسلم روایت نموده است و این تنها حدیثی است که مسلم از تمیم داری روایت نموده است . اما این حدیث از غیر تمیــم داری نیز روایت شده است ــ بخاری آنرا روایت کرده به صیغــه تعلیق یعنی یاد کردن حدیث بدون ذکر إسناد آن و اشاره به اینکه این حدیث را کسانی دیگر با اسنادشان روایت کرده‌اند ــ و نیز از غیر از تمیم روایت شده است .

این حدیث، را عبدالله بن عمر و ابوهریره و غیرهما نیز روایــت کرده‌اند و این حدیث بالا را با اختصار آن می توان آن را در جمله‌ها شرح نمود ، زیرا نصیحت چنانکه گفتیم جامع شریعت است ــ و یــاد شد که نصیحت برای خــدا و کتاب خدا : « مــا فرطنا في الكتــاب من شئی » در کتاب قرآن هیچ کوتاهی نشده است و امور دیــن از اصل و فرع و عمل و اعتقاد در آن یاد شده است .

تمیم الداری : یکی از یاران پیغمبرست ــ نام او تمیم بن اوس بن حارثه است ــ و « داری » نسبت او به جدش « داربن هانی » است و تمیم دیری نیز گفته‌اند ، نسبت بدیری که قبــل از مسلمان شدنش موقعیکه نصرانی بوده است ، در آن عبادت می نموده است . کنیــه او ابو رقیه است ــ زیرا بیش از یك دختر بنام رقیه نداشت . و برادرش نعیم که او نیز از صحابه است ، دارای فرزند و نواده است . تمیــم داری درسال نهم هجری بخدمت حضرت شرفیاب شد و مسلمان شد و در غزوات ، در رکاب پیغمبر حاضر شد ــ اوست صاحب جام ــ که آیه « یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم » ــ آیه ۱۰۶ ــ سوره المائده ــ در باره او نــازل شد و تفصیــل آن در تفسیر ما در شرح آن آیــه

مذکـور است .

تمیم اولین کسی است که به افروختن چراغ در مسجد مبادرت کرد وهم اوست که به آوردن قصه پیشینیان و حکایـت امم گذشتـه پرداخت . تمیم یکی از عبادت کاران بنام است که شب را با تهجد و نماز بسر میآورد و گاه قرآن را در یك رکعت ختم مینمود . گویند شبی این آیه : « أم حسب الذین اجترحـوا السیئـات » ــ آیه ۲۱ ــ سوره الجاثیة ــ آیا گمان کرده‌اند مردمی که بزهکـاری دارند ، آنکـه بگردانیم آنان را مانند مردمی که ایمان آورده و عمل صالح نموده‌اند ــ واین آیه را تکرار نمود تا صبح .

تمیم داستان گذشتگان را بمنظور موعظه میآورد ــ و از عادات او دانسته‌اند . پوشیدن لباس گرانبها و هیئة خوب . وی در مدینه بود، ولی پس از شهادت عثمان به فلسطین انتقال یافـت و در سال چهـل هجری درگذشت و در بیت جبرین ازقریه‌های خلیل بیت المقدس دفـن شد ــ رضی الله عنـه .



الحديث الثامن

حدیث هشتم

عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أمرت ان أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وان محمداً رسول الله ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكاة ، فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم الا بحق الاسلام وحسابهم على الله تعالى.رواه البخاري ومسلم.

روایت است از عبدالله بن عمر ــ خدا خوشنود باد از آندو که محققاً پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : مأمور شده‌ام بآنکه بجنگم با مردم تا آنکه گواهی دهند که نیست معبودی بحق جز خدای یکتا و آنکه محققاً محمد پیغمبر خداست ــ و برپا بدارند نمازرا و بدهند زکات را . پس هرگاه انجام دادند آن مأمورات را ، نگهداشته‌اند از من خونهایشان و مالهایشان مگر آنچه بحق اسلام ثابت شود و حسابشا بر خدای تعالی است. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند . (و در شرح می آید که « الا بحق الاسلام » در مسلم « الا بحقها » می باشد در روایت دیگر .

در فرمایش نبوی بالا ــ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : (أمرت) من مأمور شدم ، یعنی خدا مرا امر فرمود (أن أقاتل الناس) آنکه بجنگم با مردم ــ نظر به اینکه کسانیکه تحقیق ندارند موقع شنیدن این فرمان اظهار نظر میکنند که اسلام دینی است که بر جنگ پایه‌گذاری شده است و این گفتار را از دشمنان اسلام یعنی‌خاورشناسان بی انصاف که اکثر مقاله‌های خود را به دشمنی‌با اسلام اختصاص میدهند ، شنیده‌اند ، آنوقت همین افراد نمیدانند

جنگ برای دفاع از حقوق ، یك کار خیلی معقولی است که تا وقتیکه بشر بیماری حق ناشناسی را دارد جزآن راه دیگر نمیتوان تصور نمود .

آنهائیکه میگویند نباید جنگ باشد و باید جنگ تحریم شود ، نمیدانند چه کسی این نغمه راساز کرده است ؟ نمیدانند که انگلیسها در مستعمرات خود همیشه این فکر را میخواهند در اذهان استعمار شدگان فرو کنند تا کسی برای بیرون کردن آنها قد علم ننماید و آنها همیشه در مستعمرات بمکیدن خون استعمار شدگان ادامه دهند . آنهائیکه میگویند جنگ نباشد ، بخاطر بیاورند اگر هند برای استقلال خود نمی جنگید،آیا ممکن بود انگلیسها هند را از دست بدهند ؟ هندی که ضرب المثل انگلیسها بود : هر که هند دارد ، یا هر دولتی که هند دارد، همه چیز دارد بنابراین ، آیا برای هندیها در راه بیرون راندن انگلیسها غیر از جنگ راهی وجود داشت ؟

یا اینکه اگر ملت اندونزی علیه هلند نمیجنگید ، چه موقع هلندیها اندونزی را رها میکردند ؟ مثال نزدیکتر فرض کنیم : اگر ملت الجزایر در راه استقلال و بیرون آمدن از زیر یوغ فرانسه نمیجنگید ، چه موقع استقلال می یافت ؟ (زیاد بدور نرویم اگر برای نجات آذربایجان دست بسلاح نمی‌بردیم ، ارجاع آذربایجان عزیز چه وقت ممکن میشد ؟)

پس باید دانست اگر اسلام برای دفاع از حوزه خود نمی جنگید ، چگونه از شر مشرکان رهائی می‌یافت و چگونه خود را برای سعادتمند ساختن بشر آماده می‌ساخت؟ سیزده سال تمام ، حضرت رسول در مکه اقامت گزید و همه نوع فشار و شکنجه متحمل شد ، با اینحال بازهم مشرکان در صدد قتل پیغمبر برآمدند ــ وقتیکه حضرت از مکه هجرت نمود و در مدینه رحل اقامت افکند ، هر روزی از طرفی تهدید می‌شد ــ ولی حضرت رسول که اعتماد و اطمینان داشت راه حق را گرفته است،

وسایل دفاع از حوزه دین را مهیا ساخت وبا معونت پروردگار در سرعتی برق آسا ، پایه‌های شرك را در هم کوبید و پرتو دین خدائی را درجهان منتشر فرمود .

برخی دیگر به پیروی از دشمنان اسلام ، این استهزا را ساز می ـ کنند که مسلمانان در موقع جنگ ، صحیح بخاری می‌خوانند و چون نمی دانند که چه می‌گویند ، معنی این سخن را هم نمی دانند . آری مسلمانان موقع جنگ صحیح بخاری را می خوانند و باید هم خوانند ، چرا ؟ برای اینکه در صحیح بخاری یك باب مخصوص بنام کتاب « جهاد » است که در آن کتاب ، چگونگی جهاد پیغمبر و خویشان و یاران پیغمبر و فداکاری و جان بازی و از خودگذشتگی آنان را شرح می دهد و خواندن آن در میدان جنگ ، روح دلاوری و از خود گذشتگی به سربازان مسلمان می‌دهد .

دنباله این مطالب درازست و این کتاب فقط برای اختصار است ـ گفتیم که جنگ برای دفاع از حوزه از ضروریات زنده ماندن است . حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در ابتداء هجرت که حتی هنوز روزه و حج فرض نشده بود ، اجازه دست بردن بسلاح برای دفاع از حوزه و نگهداری از کسانیکه اصول انسانیت را گردن می‌نهند ، اعلام داشت . اصول انسانیت از توحید و اقرار به نبوت ـ انجام دادن صف برادری برای اظهار بندگی در پیشگاه پروردگار بنام نماز ـ و دادن مقداری مال برای رفع فقر از اجتماع بنام زکاة را شرح داد .

فرمود : « أمرت أن أقاتل الناس » بمن فرمان‌شد از پروردگار که برای دفاع از نشر دین اسلام برای کسانیکه می خواهند ازین نور سعادت بخش جلوگیری کنند و کار خود را در خفه کردن این دعوت دنبال کنند ، چنانکه در مکه می‌کردند ، مأمور شدم با آنان بجنگ برخیزم ـ این جنگ بخاطر مال و جاه و منصب نیست ، بخاطر دعوت بسوی خدا و گواهی بریکتائی خداست و بخاطر دعوت بسوی پذیرفتن

راهنمائی و رسالت پیغمبر است و بخاطر دعـوت بسوی همبستگـی وهمدستی در رو آوردن بخدا و چاره جستن از او در توفیق بر سعادت همگانی است ــ بخاطر دعـوت بسوی بکاربردن مال در راه رفـاه و آسایش عمومی است .

اینست که فرمود: من مأمور شدم برای دفاع ازین دعوت ، به جنگ برخیزم و آن را ادامه دهم تا وقتیکه برهان و دلائل قطعی این دین مانند روز روشن وآشکار گردد ــ که در آن موقع متانت اصول و رسوخ قواعد پایداری پایه‌های این دین مانند کوهی پابرجـا و بلند ثابـت می‌ماند و روشنائی و فروغ آفتاب حجت آن جهان را زیر روشنائی خود می‌گیرد و مانند باران رحمت در همه سرازیر می‌گردد ــ در آن موقع دیگر خودش معرف خود خواهد شد و حتی از میان دشمنان آن ، کسانیکه به عظمت آن پی می‌برند ، در برابر آن زانو می‌زننـد و سر تعظیم فرود می‌آورند و از آن دفاع می کنند و کاری می شودکه دست آخرتنها دین دنیا خواهد شد ــ و سراسر جهان را جمله « لا اله الا الله، محمد رسول الله » فرا می‌گیرد و آن روزبیاری خدا نزدیك است .

حضرت فرمود : من به تبلیغ این دین سرا پا نور و سراسر رحمت مأمورم و برای آن همـه سختیهـا را تحمل کـرده و در راه نشر آن می‌جنگم « حتی یشهدوا أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله » تا آنکه گواهی دهند که نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا و آنکـه بحقیقت محمد فرستاده و پیغمبر خداست ــ و بدیهی است که گواهی همیشه مستلزم یقین است ــ و نمی‌توان گواهی داد مگردر برابر آنچه در گواهی به آن یقین داشته باشد . وهرکس به یکتائی خدا و رسالت محمد یقین کند ، مسلمان است ــ کسیکه به یکتائی خدا یقیـن کرد و البته گواهی به توحید مستلزم اقرار به نبوت است و اولیـن درس نبوت ، درس برادری مردم با همدیگر و برابری آنهـا در بندگی خدا و همبستگی آنها در صف واحد نمازو همکاری آنها دردستگیری‌ا فتادگان

و را هنمائی گم‌شدگان و مددکاری یکدیگر درراه اجراء حق و عدالت ازراه بذل زکات است .

می‌بینید که چقدر فرمایشات نبوی متناسب و شیرین و معجزه ــ آساست و ازین حدیث دانسته می‌شود که هرکس شهادتین را گفت و بآن یقین داشت ، محققاً مسلمان است . چنانکه محققان و جمهور سلف و خلف بر آن هستند ــ و تا آنکه « یقیموا الصلوة » بر پا بدارند نماز را و مداومت نمایند بر آن بر وجهی که امر شده‌اند به آن . وقبلا بیان نماز و شروط و ارکان و غیرها ذکر شد .

ازین حدیث دانسته می شود که تارك الصلوة مستحق قتل است ــ و حدیث اگر چه در خصوص کافران است که اگر شهادتین گفتند و نماز کردند و زکات دادند ، خون و مال خود را نگهداشته‌اند و اگر نپذیرفتند ، نه ــ و چنانکه ظاهرست وقتی کافر مأمور بنماز باشد ، برای نگهداری خون و مالش ــ مأمور بودن مسلمان بنماز خیلی ظاهرترست اما کسیکه انکار وجوب نماز نماید و قبلا مسلمان بوده و بعد بانکار نمازبرخیزد ، مرتد است ورده عبادتست از کافر شدن بعد از مسلمانی و بمناسبت این کلمه‌اهل ردت در تاریخ‌اسلام معروفند وعبارت‌از کسانی هستند که بعد از رحلت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله ــ قسمتی از عرب از اسلام برگشتند و مرتد شدند و قسمتی دیگر از دادن زکات خودداری کردند ــ آنهائیکه از اسلام برگشتند و از نو به بت پرستی پرداختند . کسانی به « مسیلمه کذاب » مانند بنی حنیفه و قسمتی به « أسود عنسی » که ادعاء نبوت در یمن نمود پیوستند و در تمام روی زمین فقط سه مسجد بود که عبادت خدا در آن میشد وآن سه مسجد عبارت بود از : مسجد مکه شرفهاالله و مسجد مدینه و مسجد جواثا از منطقه بحرین که امروزبنام الاحساء در عربستان سعودی است .

در چنین موقعی « ابو بکر صدیق » بخلافت برگزیده شد . این

سرور بزرگ که در تاریخ دولاران جهان کمتر نظیر دارد ، با تصمیم قاطع و نطقهای آتشین خود و دلائل دندان شکن که از نصوص قرآن و سنت سرچشمه می گرفت ، بزرگان یاران پیغمبر را بموافقت با خود قانع ساخت و با اینکه در تاریخ معروفست که در روز وفات پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه یاران پیغمبر از هول این مصیبت عظمی دست و پای خود را گم کرده بودند ، ابو بکر بمنبر رفت و سخنرانی خود را که مستدل بر قرآن و رساننده حقیقت وفات به نسبت پیغمبر مانند همه برادرانش از انبیاء که پس از انجام وظیفه بدرگاه حق رهسپار می گشته‌اند ، شروع کرد و حمایت خدا را از قرآن و دین اسلام اعلام داشت و با این طریق قدرت خود را در دنبال کردن هدف پیغمبر از نشر دین و بسط عدالت و اجراء حق بظهور رسانید و تاریخ گواه است که ابو بکر صدیق در هر مسئله که اقدام نموده است ، به نفع مسلمین بوده است و هر مسئله از مهمات مسائل که مورد شور و مشورت میان او و بزرگان اصحاب پیغمبر قرار می گرفته است ، وسعت اطلاع و دلیل قاطع واینکه حق با ابابکر است ظاهر می‌شده است . ابتداء « اسامه » را در اجراء دستور پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله روانه ساخت و بعربهای دیگر نشان داد که اسلام بر قدرت خود باقی است و جانشین پیغمبر بر اداره کشور پهناور اسلام کمال قدرت را دارد .

روانه شدن « اسامه » برای تلافی جنگ با رومیان و بر گشتن پیروزمندانه او قدرت شگرفی بود که برای اولین بار بعد از رحلت پیغمبر ارواحنا له الفداء ، بظهور رسید و پس از آن برای سرکوبی مرتدان عرب ، لشکری را بسرداری دلاوربلند نام اسلام « خالدبن الولید » که پیغمبر اکرم او را « سیف الله » یعنی شمشیر خدا لقب داده‌بود ، روانه ساخت ــ وتاریخ گواه است که یاران پیغمبر دربن نبرد چه کاری کرده‌اند و ای کاش رجال اسلام در عصر حاضر جریان

آن جانبازیها را برای نسل معاصر که شیفته هوسرانی امثال ناپلئون در پشت پرده زورگوئی و ظلم وروغن‌مالی ملتش هستند ، منتشر می ساختند تا اقلا نسل معاصر می دانست که یاران پیغمبر برای سرافرازی آزادی بشر چه کارهائی کرده‌اند .

خدا می‌داند که انسان به حیرت می‌افتند که ابو بکر با دست خالی چگونه توانست آنهمه فتنه و آشوب را خاموش سازد و از نودین اسلام را زنده و سربلند کند . سردار بزرگ اسلام « خالد » در سرکوبی مرتدین کاری کرد که لکه رده را برای ابد از آن دیارشست ـ درین بین سبئی و چپاول مرتدین هم پیش آمد ـ بعضی از کسانیکه دلشان بیماری جهل را دارد ، از گرفتن خالد یکی از زنهائی که شوهرانشان بحال ردت کشته شده بودند ، اعتراض گرفته‌اند ، غافل از اینکه سرسلسله متقیان جهان بعد از پیغمبر ـ یعنی علی بن ابی طالب نیز زنی از بنی حنیفه را گرفت که از آن فرزندی بلند نام دارد که بنام « محمد بن الحنفية » معروف است ـ والبته همین بنی حنیفه بودند که پیرو « مسیلمه کذاب » شدند و مورد چپاول و سرکوبی قرار گرفتند .

خلفاء راشدین از ابی بکر صدیق تا علی مرتضی همه با هم برادر و در نشر اسلام همکار همدیگر و هدف‌همه اعلاء کلمه « الله » بود و بر سر این راه جان‌خود را فدا نمودند . در سیرت ابی بکر صدیق مجلدها کتاب نوشته شده وقصد ما بیان اهل رده‌بود که نام ابو بکر از لحاظ اینکه نابودکننده رده و برگرداننده قدرت مجدد بسوی اسلام بود ، بمیان آمد ، و هیچ تردیدی نیست که علی بن ابی طالب مانند دیگر یاران کبار پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و آله همه در وجوب نماز و زکات و بر پا داشتن و اجراء این دو و دیگر واجبات و احکام دین با ابی بکر موافقت داشته‌اند .

قتال و جنگ با تارك الصلوة و همچنین با مانع الزکوة در عهد

خلفاء راشدین از مواردی بود که اجماع مسلمین بر آن بود و این اجماع مستند است براین نص که حضرت فرمود : من مأمور شدم بجنگم با مردم تا اینکه شهادتین بگویند و نماز را بر پابدارند و تا اینکه (یؤتوا الزکاة) بدهند زکاة را به مستحقین ــ یعنی اگر زکات ندادند ، خون و مال خودرا نگه نداشته‌اند ــ و همچنین باقی فرائض اسلام . زیرا شهادت برسالت حضرت محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم متضمن ایمان به همه دستورهای پیغمبرست .

فرقی که‌در تشدید بر ترك نماز است و تارك الصلوة را مستحق قتل دانسته‌اند ، اینست که اگر کسی زکات نداد ، حاکم باجبار ، مقدار زکات را از مال او می گیرد ــ روزه اگر نرفت حاکم او را حبس می نماید و خوراك و آب را از او منع می‌کند ولی نماز بدون نیت قلبی منعقد نمی‌گردد و اجبار بر آن صورت نمی‌بندد مگر با موافقت نماز گذار ــ پیغمبر اسلام صلواة‌الله و سلامه علیه ابتداء به تلفظ شهادتین اکتفاء می فرمود و کسی که شهادتین را می‌گفت ، ریختن خون او را جایز نمی‌شمرد و بعد نماز فرض شد و مسلمانان مأمور به‌نماز شدند ــ بعد زکات و باین ترتیب احکام یکی پس از دیگری بتدریج انجام می‌گرفت .

امام احمد روایت می‌کند که حضرت رسول در ابتداء اسلام اگر کسی بخدمتشان شرفیاب می‌شد و می‌گفت مسلمان می‌شود ولی به جهاد نمی‌روم ، مثلا قبول می فرمود باین نظرکه بیرون آوردن شخصی از کفربایمان ، این خودش یك عمل مهمی است . وقتی که با تلفظ شهادتین داخل به اسلام شد ، آنوقت باو گفته می‌شود که او هم مانند دیگر مسلمانان مکلف به نماز و زکات و جهاد و غیره است ــ زیرا قبول شرط فاسد اثری ندارد و کسیکه می خواهد مسلمان بشود ، بشرط نماز نخواندن ، از او از اینجهت قبول می‌شود که از کفر رهانیده شود . زیرا وقتی که مسلمان شد ، دیگر شرط نماز نخواندن باطل است

و باید نماز بخواند .

همچنین دیگر فرائض اسلام را باید گردن نهد و اینکه مسلمانان مأمور بانجام شرائع بتدریج می‌شده‌اند ، در احادیث صحیحه ظاهرست: « لما بعث‌النبي صلى الله عليه و سلم معاذاً الى اليمن ، أمره أن يدعوهم اولاً الى الشهادتين و أن من اطاعه بهما اعلمه بالصلاة ثم بالزكاة » موقعیکه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم « معاذ » را به یمن فرستاد، امر فرمود به معاذ تا ابتداء آنان را بسوی « اشهد أن لا اله الا الله وان محمداً رسول الله » دعوت کند وموقعیکه این را کسی پذیرفت ، او را از نماز باخبر سازد و پس از آن‌اورا به زکات آشنا کند .

به این ترتیب و همچنین در روز خیبر موقعیکه پرچم را بدست، علي ابن ابی طالب دادند ، علی گفت : « على ماذا أقاتلهم ؟ قال ﷺ: على ان يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله فاذا فعلوا ذلك عصموا منك دماءهم واموالهم الا بحقها » ـ رواه مسلم . علی گفت : بر چه شرطی با آنان بجنگم ؟ حضرت فرمود : بر اینکه گواهی دهند نیست معبودی بر حق مگر خدای یکتا و گواهی دهند که محمد پیغمبر خداست ـ وقتیکه این را انجام دادند ، خون و مالشان را از تونگهداشتند مگر آنچه حق کلمه شهادتین است از وجوب نماز و زکات و غیره بآنها اعلام می‌شود ـ « فاذا فعلوا ذلك » پس هرگاه انجام دادند آنچه ذکرشد ، از هر چه که بوسیله گفتار انجام می‌گیرد ، مانند : شهادتین که به زبان گفته می‌شود و آنچه به گفتار و کردارست که قول و عمل هردودارد ، مانند : نماز و یا آنچه فعل محض است مانند دادن زکات ـ هرگاه اینها را انجام دادند « عصموا مني دماءهم و اموالهم » از من نگه داشته‌اند خونها و مالهایشان « الا بحق الاسلام » مگر آنچه بحق اسلام بر ایشان ثابت شود . یعنی اگر کسی بعد از تلفظ شهادتین و أدای نماز و دادن زکات ، کسی را کشت که مسلمان است حق اسلام قصاص را بر او واجب می‌سازد ـ یا اگر بعد ازین احکام

دیگری پیش آمد ، مانند : روزه و حج و غیره ، حق اسلام آن واجبات دیگر را بر او واجب می‌سازد .

آنچه ذکر شد ، تعلق به احکام ظاهــر دارد ، امــا در خصوص مسائلی که ظاهر می‌شود ، حضرت فرمود : « و حسابهم علی اللــه » بحساب آوردن در باره آنچه ظاهر نمی‌شود ، با خداست ــ زیرا خداست که بر دلها آگاه است ــ زیرا اگر کسی در ایمان خود مخلص باشد ، جزای اخلاص او نزد خداست ــ اگر کسی بظاهر مسلمان باشد و در دل مسلمان نباشد ، در ظاهر مسلمان است ــ اگر چه در آخرت جــزو کافران محسوب گردد ــ در فرمایشات نبوی : « تحکم بالظواهر والله بتولی السرائر » ظاهر را می بینم و حکم باطن به خدا مرجوع است .



الحديث التاسع

حديث نهم

عن ابي هريرة : عبد الرحمن بن صخر رضي الله عنه قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : « ما نهيتكم عنه فاجتنبوه ، وما أمرتكم به : فأتوا منه ما استطعتم فانما أهلك الذين من قبلكم ، كثرة مسائلهم واختلافهم على أنبيائهم . رواه البخاري ومسلم .

روایت است از ابی هریره : عبد الرحمن بن صخر ــ خوشنود باد خدا از او گفت : شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که میفرمود : آنچه شما را از آن باز داشتم ، از آن دوری جوئید و آنچه فرمان دادم شما را به آن پس انجام دهید از آن تا آنجا که توانائی دارید ــ زیرا بحقیقت بهلاکت کشانید مردمی را که پیش از شما بودند ، بسیاری سئوال و پرسششان و اختلاف نمودن و مخالفتشان بر پیغمبرانشان . این حدیث صحیح را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند .

ابو هریره رضی‌الله عنه از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم و از افرادی است که حدیث بسیار از پیغمبر روایت نموده است و در شرح حال او باختصار یاد شد ــ در مسجد نبوی در مدینه منوره ، سکوئی است که در عهد حضرت دارای سقف بوده و بنام « صفه » معروف بوده است ، روی آن سکو ، یعنی در آن صفّه در حدود سیصد تن از یاران پیغمبر که از جمله آنــان ابو هریره است ، نشیمن داشته‌اند ــ این افراد که در نهایت زهد زندگی می‌کرده‌اند ، از جهتی شاگــردان حریصی بر فرا گرفتن علم دین و حفظ قرآن و سنت بوده‌اند ، زیــرا

در مدینه هیچگونه علاقه‌ای از زن و فرزند و غیره نداشته‌اند و ازین حیث همیشه ملازم پیغمبر بوده‌اند و معیشت آنها از طریق معونت مسلمین انجام می‌گرفته است . گاه می‌شده است که یکی دو روز می‌گذشته بدون اینکه غذائی بیابند .

ابو هریره که یکی از آنهاست می‌گوید : دو روز گذشته بود که غذائی نیافته بودم ، روز سوم از گرسنگی بی‌تاب‌شدم ــ در راهی که ابوبکر عبور می‌نمود ، نشستم ، موقعیکه عبور می‌کرد ، مسئله‌ای از او پرسیدم او جواب گفت و رفت ــ قصد من این بود که شاید متوجه حال من بشود ولی متوجه نشد ــ پس از آن عمر عبور نمود . از او هم سئوالی کردم جواب مرا گفت و رفت و هیچیك از آندو رضی الله عنهما مطلب مرا ندانستند . پس از ایشان حضرت رسول الله آمد و همینکه مرا دید فرمود : اثر گرسنگی در تو می‌بینم ای أبا هریره ــ گفتم : بلی یا رسول الله امروز سومین روزی است که غذا نیافته‌ام ــ حضرت فرمود : بیا با من برویم منزل . من همراه حضرت بمنزل رفتم . درین اثناء کاسه‌ای شیر از منزل یکی از انصار آوردند . در دل گفتم اگر حضرت رسول این کاسه شیر را بمن بدهند ، سیر خواهم شد . ولی حضرت رسول دستور دادند بروم و اصحاب صفه را دعوت کنم . من بامتثال فرمان ایشان رفتم و اصحاب صفه را دعوت کردم تا ده نفر ده نفر بیایند ــ اهل صفه ده نفر ده نفر می‌آمدند و از آن کاسه شیر می‌آشامید ند و می رفتند . نوبت آنان که تمام‌شد ، حضرت فرمود : حالا تو بیاشام ، من که از گرسنگی بی‌تاب بودم ، فکر می کردم که آن شیر مرا سیر نمی‌کند ولی هرچه می خوردم ، تمام نمی‌شد ــ و حضرت رسول تکرار می‌فرمود بیاشام . گفتم : یا رسول الله ، اینقدر آشامیدم که احساس می کنم شیر می خواهد از زیر ناخنهایم بیرون آید . آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود کاسه را بدست گرفت و نام خدا یاد کرد و بقیه آن

شیر را سرکشید .

از جهت دیگر اهل صفه قشون آماده بخدمت بودند که اگر پیش‌آمدی رخ می داد ، تا موقعیکه مهاجرین و انصار با خبر می‌شدند، اهل صفه دفاع مقدماتی را تهیه دیده بودند زیرا مهاجرین و انصار — غیر از اهل صفه — همه در مدینه علاقه داشتند و مشغول تجارت و فلاحت و کار برای زندگی بودند و در موقع جهاد که حضرت دستور می‌داد ، همگی متفقاً آماده می‌شدند . از جهت دیگر اهل صفه معلمین آماده برای تبلیغ بودند و هرگاه فرستادن معلمین مورد نیازمی‌شد ، اکثر ازین طبقه فرستاده می‌شدند .

این فداکاران ، هم در میدان کارزار قربانی میدادند و هم در موقع تعلیم • چنانکه بعضی از قبائل بخدمت حضرت رسول آمدند و عرض کر دند که قبائل ما آماده پذیرفتن اسلام هستند . افرادی را با ما بفرست تا مردم را امور دین بیاموزند . حضرت رسول هفتاد تن ا زاهل صفه که به « القرّاء » یعنی خوانندگان قرآن معروف بودند ، با آنان همراه فرمود . این هفتاد تن که با دست برهنه و قصد تبلیغ همراه آن تبهکاران روانه شدند ، نمی دانستند که سرنوشت برایشان شهادت در راه تبلیغ دین ثبت کرده است — موقعیکه بمحل قبایل رسیدند ، آن نابخردان ، قبایل خود را صدا زدند تا آن هفتاد تن را ازدم تیغ بگذ راندند . همه این هفتاد تن به شهادت رسیدند و خبر کشتار آنان طوری حضرت رسول را متأثر کرد که تا یکماه در هر پنج نماز بآن قبایل نفرین میفرمود تا اینکه آیه ۱۲۸ سوره آل عمران « لیس لك من الامر شيء » نازل شد .

ابو هریره که از بین رفقایش از اهل صفه جان بسلامت برده و چهل سال بعد از حضرت رسول بروایت حدیث اشتغال داشته است — نظر باینکه احادیث بسیار روایت نموده کسانی که شناسا بحال اصحاب

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیستند ، بر او اعتراض گرفته اند که چرا اینهمه حدیث روایت نموده است ـ والبته مفصل این مطالـب در کتابهای مخصوص تراجم و علماء حدیث که رجال إسناد را تعریـف کرده‌اند مشروح است .

در حدیث بالا ابو هریره رضی الله عنه گفت شنیدم پیغمبر خدا را که می فرمود : «ما نهیتکم عنه فاجتنبوه» آنچه شمارا از آن‌منع کردم ، از آن دوری بجوئید ـ در اینجا طرف خطاب ، پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم صحابه و یاران او هستند و البته این حکم شامل همه امت می‌باشد زیرا خطاب بر دو قسم است . خطاب عام که طرف گفتگـو عموم افراد هستند مانند : « یا أیها الذین آمنوا » ای مردم با ایمان که شامل همه مؤمنان است ـ این خطاب و همه خطابهای عمومی دیگر که در قرآن‌وارد است، همیشه مورد خطاب‌بآن یاران پیغمبر هستندولی‌حکم آن شامل همه امت است زیرا خطاب همیشه بـه حاضـران می‌شود و همچنین : « یا أیها الناس » ای مردم ـ که اینگونه خطاب را خطاب عـام می‌نامنـد .

قسم‌دوم خطاب خاص است که مقصود از آن عموم می‌باشد مانند. « خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها.الخ .. » آیـه ۱۰۳ ـ سوره توبه) بگیر ازمال مسلمانان زکاتی که پاکیزه سازی بآن‌صاحبان مال راو مایه برکتشان بآن فراهم سازی ـ که در اینجا خطاب به حضرت رسول ومقصود شامل همه امت است که زکات را بد هند به کسیکه مأمور گرفتن و جمع آوری برای رسانیدن به مستحقـین است ـ از حضرت تا جانشینان او .

البته مقصود این نیست که فقط زکاة به حضرت بد هند و بعـد از حضرت رسول زکات ند هند ـ مثلیکه و آتوا الزکاة (آیه ٥٦ سوره النور) بدهید زکات را شامل صحابه و همه امت است ـ اقم الصلوٰة لدلوك الشمس ـ الخ (آیه ۷۸ ـ سوره إسراء) بر پا بدار نمـاز را

از زوال آفتاب ـ تا آخر آیه‌که خطاب به خود حضرت است ولی‌مأمور بر پا داشتن نماز ، همه امت هستند ـ چنانکه : أقیموا الصلوٰة (آیه ٥٦ سورة النور) بر پا بدارید نماز را خطاب به صحابه و شامل همه امت است .

همچنین : یاأیها النبی اذا طلقتم النساء (آیه ۱ ـ سوره الطلاق) ای پیغمبر هرگاه طلاق دادید زنان را ـ که اگر چه خطاب به پیغمبر است ، حکم آن شامل همه امت است ، نه اینکه طلاق فقط به پیغمبر اختصاص دارد ، از این لحاظ که خطاب فقط به اوست . و این موضوع ، نظایر بسیار دارد .

سوم خصایص است یعنی آنچه تعلق به شخص پیغمبر دارد و در خصوص خود ایشان است . مثل نماز تهجد که بر خود پیغمبر واجب بوده است که در دل شب به عبادت خدا و راز و نیاز با پروردگار بپردازد ـ و اینهم در موارد کمی است .

در حدیث بالا حضرت فرمود : آنچه شما را از آن منع کردم ، پس همیشه بر دوری از آن بکوشد . آنچه حضرت منع فرموده بر دو قسم است : حرام است که اجتناب از آن فرض است و در شرح حدیث بیان کردیم که حرام چیست و انواع آنرا یاد نمودیم ـ دوم مکروه است و اجتناب از آن سنت است و فرمانبری از حضرت وقتی فراهم میآمد که از حرام و مکروه هردو اجتناب شود ـ زیرا مرتکب حرام ، عاصی و گناهکار است و مرتکب مکروه ، مخالف سنت است . مکروه بمعنی ناپسند و بر خلاف سنت .

مثلا در حال نماز ـ رو را به این سو و آن سو گردانیدن مکروه است ـ زیرا بر خلاف سنت است که در نماز سر را بزیر اندازدو خشوع و فروتنی نماید ـ و ناپسند است زیرا خلاف سنت است که سنت نگه داشتن ادب و بخاطر آوردن عظمت پروردگار ـ در حال نماز است ـ حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم : این را

فرمود و از بسیاری سؤالات منع فرمود ، مخصوصاً موقعی که ملاحظه فرمود سؤالات فقط جنبه عناد دارد .

مثلا موقعی که حضرت فرمود : خداوند فرض فرمود بر شما حج را . پس به حج بروید . مردی گفت : یا رسول الله ، هرساله حج برویم ؟ حضرت فرمود : اگر بگویم بله ، واجب میشود و شما از آن عاجز میمانید ـ هروقتی من چیزی گفتم ، مرا بحال خود بگذارید ـ زیرا مردم پیش از شما هم از همین راه اختلاف بر انبیاءشان و بسیاری سؤالاتشان نابود شدند ـ و از این جهت بزرگان صحابه هرگاه سئوالی از آنان می‌شد ، می‌پرسیدند آیا این مسئله واقع‌شده است ؟ اگر می‌دیدند واقع شده است ، فتوی می‌دادند ، و اگر گفتند واقع نشده می گفتند پس باشد تاوقتیکه واقع شد ، حکم آن بمیان آید .

از امام اوزاعی منقول است که می‌گفت : هرگاه خدا بخواهد برکت علم را از بنده‌ای بگیرد ، مغالطات علمی بر زبانش جاری می سازد. اوزاعی می‌گوید : مغالطه کنندگان را کمترین مردم در دانش یافتم .

امام احمد روایت نموده است که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نهی فرمود از اغلوطات ـ که مسئله‌های سخت و دشوار و غیر مورد احتیاج باشد و درین باب بر سه قسم شده‌اند : قسمی که باب مسائل را یك مرتبه مسدود کرده و در حقیقت در فهم مسائل را بروی خود بسته‌اند و بجائی کشیده اندکه به حدود ما أنزل الله ـ نیز جاهل آمده‌اند ـ و قسمی بیکباره در مسائل را بروی خود گشوده و درین زمینه بحث خود را بجائی رسانیده‌اند که مسائل واقع نشده را ساخته و تکلف جواب آن را متحمل شده‌اند . و نظر باینکه توسعه این حد و تصویر مسائل غیر واقعی ، باعث اختلاف و خصومت و مستلزم مجادله و کشمکش می‌گردد ، و بدیهی است که مجادله هم به تیرگی و نفرت

من کشد و سبب گردد که هر کدام برای رأی خـود اقامه دلیل کنند ، در نتیجه محبت پیروزی بر خصم و جلب نظر مردم به از دست دادن اخلاص و پیروی هوای نفس می‌گردد ــ و این عینا چیزی است کـه شریعت آنرا تقبیح کرده و بدوری از آن دستور داده است . قسم سوم که در حدیث پیغمبر مطلع و در فقه و فهم قرآن و حدیث و استنباط ازاین دو استاد شده‌اند ، همت‌خودرامتوجه بحث در معانی قرآن و سنـت پیغمبر و گفتار صحابه و تابعین و مسائل حلال و حرام و اصول سنت و زهد و آنچه باعث صفاء قلـوب و جمـع کلمـه و وحدت مسلمین می‌گـردد ، ساخته‌اند تا مـردم را باخلاص برای پروردگـار متعـال بکشانند ــ خداوند ما وشما را ازین دسته فرماید .

این حدیث که از سئوالات بیجا بر حذر داشت ، یکی از اصول مطالب و قاعده بزرگی از قواعد دین است و شایسته است فهـم و از بر کردنش و عمل بآن ــ سئوال کننده که حدیث بالا که ذکر شد ، در جواب آن فرمود ــ پرسنده أقرع بن حابس بوده است ــ و آیه : یا أیها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبدلکم تسوءکم (آیه ۱۰۱ ــ سوره مائده) ای مردمی که ایمان آورده‌اید مپرسید از چیزهائیکـه اگر آشکار شود ، بدتان می‌آید .

این آیه ، چنانکه در بخاری مذکورست ، موقعیکـه سئوالهای بیهوده مطرح شد نازل گردید . و در روایت بسیاری از حدیث سبـب نزول را همان سئوال تکرار حج دانسته‌اند که ذکر شد و در روایتی آمده است که حضرت رسول برون آمد در حالیکه خیلی خشمگین بود و بر منبر شد ــ مـردی برخاست و سئوال کرد و پرسید : پـــدرم کجاست ؟ حضرت فرمود : پدرت در دوزخ است ــ دیگری بر خاست که پد رم کیست ؟ حضرت فرمود : پدرت حذافه است . درین موقع عمر جلو حضرت زانو زد و گفت : رضینا بالله ربآ و بالاسلام دینـآ

وبمحمد رسولا ــ و از نادانی آن مردم معذرت آوردتا خشم حضرت فرو نشست و آن آیه نازل شد .

معروفست که مادر آن مردی که پرسید پدرم کیست ؟ باو گفت: ای فرزند من ازتو ناخلفتر نشنیده‌ام ، تو جلو مردم از حضرت می‌پرسی پدرم کیست ؟ یعنی اگر خدای ناخواسته لغزشی داشتم ، می‌خواستی جلو همه مرا رسواکنی .

حاصل اینکه مانع از تعدد سبب نزول نیست و اینکه از جمله اسباب نزول آن آیه اینست که مسائلی که فهم آن برای پرسنده بد می آید ، نباید سئوال شود . مثل اینکه پدرش که درگذشته است کجاست ؟ و یا اینکه پدرش کیست ؟ وهمچنین سئوالی که مبنی بر استهزاء باشد و یا اینکه از راه عناد باشد ، چنانکه منافقان از روی استهزاء می‌پرسیدند : مثلا گمشده من کجاست ؟ ومشرکان واهل کتاب از روی عناد می‌پرسیدند که قیامت کی بپا می‌شود وروح چیست؟ وهمچنین سئوالهائیکه ممکن بود باعث تشدید شود .

در حدیث است که بزرگترین مسلمان گناهکار کسی است که بپرسد در باره چیزی که حرام نیست و براثر پرسش او حرام شود ــ وقتی که شخصی در خصوص « لعان » از حضرت پرسید . حضرت آن سئوال را ناپسند دانست و از آن انتقاد فرمود و اتفاقاً همان پرسنده مبتلی به همان مسئله شد که در باره آن قبل از وقوعش پرسیده بود و آیه لعان نازل شد در باره کسیکه پرسیده بود اگرکسی مرد بیگانه را با زوجه خود ببیند که تفصیل مسئله لعان در کتب فقه مذکوراست .

اما اگر اضطرار باشد ، مانند خوردن گوشت مردار وقتیکه بر اثر قحط و گرسنگی بهلاکت میافتند که بقدر سد رمق اجازه دارد ــ زیرا در حال‌اضطرار و ناچاری، شریعت اجازه داده است که‌مضطر از مرده‌تناول نماید و درین حال معصیت نامیده نمی شود ــ زیرا از استطاعت بیرون

است ــ « وأمرتكم به فأتوا منه ما استطعتم » و آنچــه شما را فرمان دادم بکردنش پس انجام دهید از آن تا اندازه توانائیتان .

آنچه امر فرموده شامل دو قسمت است : فرض ــ و انجام دادن بحسب توانائی ، فرض است ، یعنی انجام دادن فرض ، فرض است ، کما اینکه انجام دادن سنت، سنت است. قسم دوم سنت است که انجام دادن آن بر حسب توانائي سنت است ــ و شرح کلمه سنت در شرح حدیث‌در مقدمه ، صفحات ٣٦ و ٣٧ گذشت .

حضرت فرمود : آنچه شمارا بآن امر کردم ، بانجامش برسانید بر حسب توانائیتان . و این حدیث بمنزله شرح برای این آیــه است : « وما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا » ــ آیه ٧ ــ سوره الحشر ــ آنچه پیغمبر بشما داد ، آنرا بگیرید و آنچه شمارا از آن منع کرد ، خود داری کنید ــ و در آیه : « لا يكلف الله نفساً الا وسعها » ــ آیه ٢٨٦ ــ سوره البقرة ــ خداوند تکلیف نمی فرماید کسی را مگر به حسب توانائیش ، که این آیه بعدی مقصود از آیه اولی را روشن می‌نماید که فرمانبری پیغمبر صلی الله علیه و سلم برحسب توانائیست . آیه‌های قران، بعضی از آن روشن کننده مقصود از بعضی دیگر است و حدیث ، شرح کننده آیات است ــ « اتقوا الله حق تقاته » آیه ١٠٢ سوره آل عمران ــ از خدا بترسید چنانکه شایسته ترسیدن ازاوست . یاران پیغمبر گفتنــد : حق تقوی بمعنی آنکــه خدا را یــاد کنیــم و هیچگاه او را فراموش نکنیــم و او را اطاعت کنیــم و هیچگـــاه نافرمانیش نکنیم از مقدور ما بیرون است . این آیه برای روشن کردن معنی حق تقوی آمد : « فاتقوا الله ما استطعتم » ــ آیه ١٦ ــ سوره التغابن : از خدا بترسید به‌حسب توانائی تان .

آنگاه امر در شرع ــ مطلق میآید و در اینحال حمل میشود بــر اقل آن ــ مثلا اگرکسی نذر کرد نماز بخواند یا روزه برود یا صدقه

بدهد ، حمل بردو رکعت نماز ، یکروز روزه داری ، ودر صدقه ، کمترین مال مثل یك مشت گندم مثلا میشود ـ اما هر جا که در شرع ، أمر مقید آمد ، باید آنرا با همه قیود و اوصاف ان انجام داد و اگر چه تکلیف باشد ـ نماز وقتیکه چهار رکعت است ـ نمیتوان آنرا به دو رکعت نمود ـ وقتیکه دو رکعت است ، نمیتوان آنرا یك رکعت کرد ـ روزه که از فجر تا غروب است ، نمیتوان آنرا نصف کرد ـ زیرا این تکالیفی است که برای زندگی صحیح و داشتن اسلام ، ضرورت دارد و کسیکه بخواهد شانه از زیر بار روزه خالی کند ، به حجت اینکه تکلیف است ، شانه از زیر بار هرکار اجتماعی که دریك زندگی شرافتمندانه ضرورت دارد ، خالی می‌کندو در برابر ناملایمات زندگی فقط کسانی می‌توانند ایستادگی کنند که ایمانشان قوی و تکالیف دینی را انجام می‌دهند و گرنه به‌خزه‌های اجتماع می‌مانند که در مقابل کوچکترین ناملایمات باتتحار می‌افتند .

هر جا که در تکالیف شرعی مشقتی پیش آید ، شریعت تخفیف آنرا روشن ساخته است ـ اگر ایستادن در نماز نمی تواند ، به نشستن بخواند ـ اگر در موقع سفر و بیماری و بارداری روزه تتواند ، موقعی که مقیم شد و بهبود یافت و وضع حمل نمود ، قضا برود ـ در قسمت امر ، قید شد که بر حسب توانائی انجام گیرد ـ در قسمت نهی این قید نبود و ازینجا دانسته می شود که منهیات باید کاملا از آن دور بود ـ اما اگر در جائی دو مفسده باشد که درین حال ارتکاب أخف مفسدتین میشود . مثلا هرگاه میان دو کس دشمنی باشد و بتوان به دروغ ـ سبب نزدیك شدن آن دوشد ،که این دروغ مصلحت آمیز از دوام دشمنی که به مفاسد متعدد دیگر میکشاند ، بهتراست ـ هر چند که دروغ خوب نیست ـ زیرا شریعت در سه‌مورد اجازه داده است : یکی در جنگ ـ دوم برای اصلاح بین دوکس که دشمنی میان آنهاست ـ سوم کسیکه دو زن دارد و به یکی از آندو دروغ میگوید برای خوشنود

ساختنش ــ که در این سه مورد دروغ اجازه داده است زیــرا فساد آن کمتراست .

حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبــه و سلــم فرمود آنچه امر کردم به حسب توانائی بجا آورید ــو آنچه از آن منع کردم ، از آن دور شوید ــ و از سؤالهای بیجا خود داری کنید : (فانما اهلك الذین من قبلکم کثرة مسائلهم واختلافهم علی أنبیائهم) زیرا محققاً نابود ساخت مردم پیش از شما را ــ بسیاری سؤال و پرسش و مخالفتی که با پیغمبرانشان میکردند ــ و علتش که چرا از اختلاف منع شده ، علت این منع ، آن است که اختلاف سبب تفرقه و دوری دلها از همدیگر و ضعف دین میگردد .



الحديث العاشر

حديث دهم

عن أبي هريرة رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : ان الله تعالى طيّب لا يقبل الا طيّباً وان الله أمر المؤمنين بما أمر به المرسلين ، فقال تعالى : « يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحاً. » وقال تعالى :« يا ايها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم» ثم ذكر الرجل يطيل السفر ، اشعث أغبر ، يمد يديه الى السماء : يا رب، يا رب ومطعمه حرام ، ومشربه حرام ، وملبسه حرام،وغذى بالحرام، فأنى يستجاب له ؟ رواه مسلم

روایت است از ابی هریره ــ خوشنود باد خدا از او ــ که گفت : فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که محققاً خدای تعالی پاکست و نمی‌پذیرد مگر پاکیزه را و بحقیقت خدا امر فرمود مؤمنان را بآنچه فرمان دادبآن پیغمبران را ــ زیرا فرمود خدای تعالی ای پیغمبران بخورید از پاکیزه و بکنید کار شایسته را و فرمود خدای تعالی : ای مردمیکه ایمان آورده‌اند بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزیتان نمودیم‌ــ‌پس از آن: پیغمبر یاد فرمود مردی‌راکه طول می‌دهد بمسافرت و بحالت پراکنده موئی و گردآلود روئی‌برمیافرازد دو دستش را بسوی آسمان و میگوید : ای پروردگار من ــ در حالیکه خوراکش حرام و آبش حرام است و پوشاکش حرام است وتغذیه شده بحرام ــ با اینحال چگونه باجابت رسانیده می شود برای او دعایش ؟

این حدیث صحیح را مسلم روایت نموده است .

حدیث بالا ــ اهمیت خوراك حلال و پوشاك و آشامیدنی حلال

را میرساند ــ و اینکه عمل صالح و کار شایسته همیشه همراه با لقمه حلال است و میرساند که‌دعا موقعی به اجابت میرسد که از دلی روشن و دهنی پاك و جسمی پاکیزه که از غذای حلال پرورش یافته است ، بر آیـد .

در این حدیث یکی از نامهای پروردگار را : طیب .. : بمعنی بسیار پاك دانست که ذات پر عظمت پروردگار منزه از هر نقص و پاك از هر عیب است ــ خداوند پاك ــ عملی می‌پذیرد کـه پاکیـزه از مفسدت باشد ــ در این باره : حضرت فرمود : (إن الله طیب) محققاً خدا از هر نقصی منزه است و از هر صفتی که‌از کمال مطلق خالی باشد ، نیز منزه و پاك خواهد بود ــ (لا یقبل الا طیباً) پروردگـار پـاك ــ از کردارها و گفتارها فقط آنچه را که پاك باشد ، می‌پذیرد . اما کارهائی که به ریاء و خود پسندی آلوده باشد ، بدرگاه خدا راه نخواهد یافت ــ از کردارها فقط طیب و خالص که دور از مفسدات باشد ، می پذیرد و از مالها آنچه حلال باشد ، قبـول مینماید ــ زیرا طیـب و خبیـث دو چیز متضاد هستند ــ پاك و ناپاك یکجا جمع نگردند ــ حرام اگر هم جاهلی تصور نماید ، در صدقه بکار برده است ، پذیرفته نگردد ــ مالیکه کسی از راه غصب بدست آورد ، اگر صدقـه نماید ، گنـاه دیگری بر گناه غصب افزوده است ــ به غصب مال را از دست صاحبش گرفته ــ و بصدقه کردنش تصرف بناحق در مال دیگری نموده است .

حرام کجا میتواند مورد قبول واقع شود ؟ قبول نشدن در فقه به دو معنی تعبیر می‌شود : یکی قبول نشدنی که دلالت بر فساد عمل بدهد مانند این حدیث : خدا نماز بدون وضو را نمی پذیرد ــ که نماز بدون وضو باطل است ــ دوم قبول نشدنی که دلالت فساد عمل نمی‌دهد ، بلکه مایه حرمان از ثواب است ــ چنانکه در حدیث بروایت احمد : «من صلی في ثوب قیمته عشرة دراهم فیه درهم حرام لم یقبل له صلوٰة»:

کسیکه نماز بخواند در جامه‌ای کـه ده درهم ارزش دارد و برابر یك درهم آن حرام در آنست ، آن نماز پذیرفته نگردد •

در إسناد این حدیث نظراست و علماء گفته اندکه نمـاز در چنـان جامه ثواب نـدارد. نه اینکه مأمـور باعاده آن نمـاز باشد ـ بعضی گفته اند که قسم سوم معنی قبول شدن : خوشنودی خدا و ستودن او تعالی از کننده آن کاراست ـ اگر مالی از حرام بدست آورد و بعداً نتوانست آنرا به مالکش مرجوع دارد که او را نمی شناخت ، مثلا ، درین حال صدقه کردن آن مال که ثواب آن عایـد صاحبش بشود ، جایزست و این در صورتی است که امید به بدست آمدن صاحبش نباشد.

از « فضیل بن عیاض » خداشناس بلند نام نقل شده است که مال حرام که صاحبش دانسته نشد ، تلف کرده شود . و این بعید بنظـر می‌رسد . در تعبیر از معنی طیب ـ بعضی گفته‌اند که طیب بمعنی لذیذ است که شرع بر لذت آن موافقت کرده باشد ـ و این تعبیر بعیداست زیرا گوشت خوك لذیذ است در حالیکه یقیناً حرام است و صبر تلخ است در حالیکه یقیناً حلال است .

بعضی طیب را بمعنی حلال تفسیر کرده‌اند ـ و درین حال آیـه « کلوا مما في الارض حلالا طیبا ـ آیه ١٦٨ ـ سورة البقرة ـ حلال و طیب بیك معنی است و طیب بمعنی آنچه خوشمزه باشد که هرگـاه حلال هم باشد ، پسندیده است .

بعضی گفته اند که ملك باشد واین بعیداست زیرا طفل شیر مادر می‌خورد در حالیکه شیر مادر ملك طفل نیست ، علوفه بحیـوان داده می‌شود ، در حالیکه علوفه ملك حیوان نیست و حضرت فرمود : « وان الله أمر المومنین بما أمر به المرسلین ، فقـال تعالی :«یا أیهـا الرسول کلوا من الطیبات وأعملوا صالحا»و قال تعالی :«یا أیها الذین آمنوا کلـوا من طیبات ما رزقناکم » و محققاً خدا امر فرمـود مؤمنان را بآنچـه

امر فرمود پیغمبران را .

نسبت به پیغمبران فرمود : ای فرستادگان ، بخورید از حلال خالص و بکنید کار شایسته را . و نسبت به مؤمنان فرمود : ای مردم با ایمان ، بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزیتان نمودیم . علماء گفته اند که ازاین آیه دانسته می‌شود که حرام هم از روزی محسوب است ــ زیرا خداوند فرمود : از آنچه روزیتان کردیم از حلال و پاکیزه آن تناول کنید ــ زیرا روزی هم حلال دارد و هم حرام ــ بدلیل آیه : « و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها » ــ آیه ٦ ــ سوره هود ــ نیست جنبیده در زمین مگر اینکه روزیش بر خداست ــ و پیداست که همه جنبندگان از حلال نمی خورند ــ زیر ابنی‌آدم که از جنبندگان است، بعضی حلال می خورند و بعضی حرام ــ و حدیث « ان نفساً لن تموت حتی تستکمل رزقها » محققاً هیچکس نخواهد مرد ، مگر پس از آنکه روزی خود را کاملا در یافت دارد .

(ثم) ــ پس از آن که در خصوص تناول حلال و امر پروردگار بآن و مزایای آن فرمود ، تنیجه خوراك حرام چنین فرمود : (ذکر الرجل یطیل السفر) و یاد کرد از شخصی که طول می‌دهد به مسافرت ــ و سفر که یاد شد ، نظر به این است که مسافرت و دوری از وطن و دیدن ناملایمات که موجب شکسته نفسی است .

در حدیث ابی داود و ترمذی است که حضرت فرمود سه دعا به اجابت میرسند بدون شك : دعای مظلوم ــ دعای مسافر ــ دعای پدر برای فرزند . با اینحال که شخصی مسافر است و طول به سفر داده و (أشعث) یعنی پراکنده موست بسبب دوری از شستشو و شانه زدن (أغبر) یعنی گردآلودروی است که گرد سفر رنگ اورا دگرگون ساخته است ــ و با حالیکه سفر او در طاعت است برای حج و جهاد و زیارت ارحام است (یمد یدیه الی السماء) دو دست را بسوی

اسمان برمیافرازد و میگوید : (یا رب) ای پروردگارم ، بده مراخوشیها. (یا رب) ای پروردگارم ، دور بدار از من ناخوشیها . یا اینحال که مسافر است و سفر طاعت است و سفر از اسباب‌اجابت دعاست‌وپراکنده‌مو و گرد آلود روست ، با این هیئة شکسته نفسی آور دو دست را بسوی‌آسمان افراشته و دو کلمه ترحم : یا رب یا رب میگوید . باز هم دعایش به اجابت نمیرسد ، زیرا غذایش حرام ، آبش حرام ، لباسش حرام وتغذیه‌اش بر حرام بوده‌وچگونه با اینحال دعایش به اجابت‌میرسد؟

پس کسیکه عمر را به غفلت میگذراند و روزگار را به معصیت بسر میآورد ، وضع خود را بسنجد که دعایش بکجا میرسد — (و مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام) در حالیکه خوراك او حرام ، آشامیدنی او حرام و تغذیه او حرام است — یعنی خوراك و آشامیدنی و پوشاك حرام — اثر سفر و غربت و پریشانی و بالا بردن دست را بی نتیجه کرده است — زیرا دل او که مورد تجلی است تباه گشته — و تیرگی قلب بر اثر حرام مانع از استجابت است (فأنی یستجاب له ؟) پس چگونه به اجابت برسد دعای چنان شخصی ؟ و بنا به قول شاعر :

دردل همه شرك و سجده برخاك چه سود ؟

با جسم پلید ، جامه پاك چه سود ؟

زهراست گناه و توبه تریاك وی است

چون زهر به دل رسید ، تریاك چه سود ؟

زیرا برای اجابت دعا شروطی است — : از طهارت قلب — زیرا هر طهارتی که در نماز می باید ، در دعا نیز می‌باید . زیرا دعا مغز عبادة‌است — اگر دل دارای طهارت نباشد و به بیماری حسد و کینه و بغض آلوده باشد ، راهی برای صفاء در آن نیست و درواقع آن دلی است پلید که طهارت آن به حسن ظن وقصدخیر و صفاء

و رو آوردن به خداحاصل شود ــ جامه و لباس باید پاك باشد ، زیرا لباس حرام و ناپاك مانع نماز و باعث عــدم استجابت است ــ محــل پاك می‌باید ، زیرا دعا در محل پلید حرام است ــ زبان پــاك لازم است زیرا زبان آلوده به غیبة و دروغ نمیتواند قابلیت دعا و یا و خدا بیابد ــ دل حاضر باشد ــ خشوع و فروتنی همراه باشد ــ بدن پاك باشد که دعا در پاکی بدن و زبان و دل و لباس نزدیکتر باجابت است و دعــاء برابر شرع باشد . زیرا دعاء حرام باجابت نرسد ، دعاء بناحق ، باعــث حرمان گردد . دعاء به محال نباشد ، آنگاه رعایت سنن طبیعت بجا آید . دعاء را برابر انصاف بایددرنظر گرفت . یعنی کسیکه به معصیت آلوده نشده و در خوشی ، خدا رافراموش نمی کند ، خداهم او را در ناخوشی فراموش نمی فرماید . اما کسیکه همیشه نافرمانی را عادت و از خدا یاد کردن غفلت دارد ، فقط وقتی بیاد خدا می‌افتد که شدائدی که تتیجه تبهکاری اوست متوجه او گردد . اما اگر اضطرار وناچارگی ، دست دهد و حالتی پیش آید که دست بنده از همه جاقطع و فقط متوجه خدا باشد اگر این حالت پیش آید ، نیز نظر باینکه کسی دیگر برای چاره سازی نمانده است ، خدای توانا معرفت خود را مبذول میفرماید .

« أمن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء » (آیه ۶۲ ــ سوره النمل) یا چه کسی است که دعای بیچارگان را به اجابت رساند و بدیها را بر طرف نماید مگر خدا ؟

الحاصل ، هرقدر دعاء از دل و زبان پاکتر و برابر شرع صادر شود ، باجابت نزدیکترست . زیرا حضور قلب و یقین اجابــت هرگاه باراستی زبان و پاکی دل همراه شد ، در اجابت دعاء بی اند ازه اثر دارد .

درحدیث است : دعای هریك از شما باجابت می‌رسد مادامیکــه شتاب ننموده باشید باینکه بگوید دعا کردم و باجابت نرسید ، زیــرا گذشته از اینکه بی ادبی است ، دلالت بر جهل بر اسرار دعاء می‌دهد ــ خدا میفرماید : «بل إیاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه إن شاء» (آیه ۴۱

ـ سورة الانعام) بلکه او را دعاء می‌کنید و حل می‌کنید مشکلی را که خدا بسوی آن دعاء می‌کنداگر اراده فرمود .

کلمة أني : بمعنی چگونه کـه برای استفسار حـالات می‌آیـد و بمعنی وقتیکه و جائیکه است . « نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم أنی شئتم ـ (آیه ۲۲۳ سوره البقرة) زنان شما محـل کشت وزرع شما هستند . پس هرگونه و هروقتیکه و هرجائیکه خواستید ، بیائید بـه کشت زارتان . البته مقصود از آن اینست که موافق شرع باشد ـ زیرا وطء حائض روا نیست ، همچنین از عقب جائز نیست . زیرا منظـور از کشتزار جائی است که برای حصول فرزند باشد .

این حدیث یکی از قواعد اسلام است و مورد اعتماد در تنـاول حلال و دوری از حرام می‌باشد . و اینکه چه چیز وسیله اجابت دعاست و مهتمرین شرط دعاء که خوراك و لباس و آب حلال می‌باشد ، و اینکه لقمه حرام مانع اجابت دعاست ، زیرا دعاء کننده از راه دعاء از خدا می‌خواهد اعمالش را بپذیردو در موقعیکه دستش از همه جا کوتاه شد، می داند فقط یك درگاه است که همه کائنات در اختیار اوست و آن درگاه خداست و این خودش در حقیقت ، حقیقت توحید و اخلاص است و از این راه هم دعاء مغز عبادت است و از این حدیث استفاده شد که إنفاق هم باید از حلال باشد ـ و نباید إنفاق غیر از حلال باشد و خوراك و آب و پوشاك ؛ شایسته است که حلال باشد و کسیکه می خواهـد دعایش باجابت برسد ، باید بیشتر به لقمه حـلال اعتناء نماید تادعـاء و عبادتش مقبول درگاه‌پروردگار قرار گـیرد و البته از شخص مؤمـن قبول می‌شود .

الحديث الحادي عشر

حدیث یازدهم

عن ابي محمد الحسن بن علي بن ابي طالب سبط رسول الله صلى الله عليه وسلم وريحانته رضي الله عنهما ، قال : حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم (دع ما يريبك الى ما لا يريبك)

رواه الترمذي والنسائي ، وقال الترمذي حديث حسن صحيح .

روایت است از ابی محمد : حسن بن علی بن ابی طالب : پسر دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ریحانه پیغمبر ، خوشنود باد خدا از آندو ، گفت ـ از بر کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را : بگذار آنچه تورا به شك اندازد و بگیر آنچه تو را به شك نمی اندازد .

در فرمایش نبوی بالا : ترك کن آنچه تورابه‌تردیداندازد و بگیر آنچه تورا به شك نمی‌اندازد (قال) : فرمود امام حسن رضی الله عنه و ترجمه ایشان در پایان‌این حدیث می‌آید (حفظت من رسول الله صلی الله‌علیه و سلم)از بر کردم از فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم‌که فرمود (دع) ترك کن ـ فعل امر است و این امر برای سنت بودن است . (دع) بمعنی ترك کن . فعل مستقبل آن (یدع) بمعنی ترك‌می‌نماید. و « ذر » بمعنی ترك کن فعل مستقبل آن « یذر » بمعنی ترك مینماید .

این دو فقط فعل ماضی ندارد ، زیرا معنی آن در فعل ماضی ، ترك بمعنی ترك کرد‌آمده است ـ « مایریبك » آنچه تورا به شك می‌اندازد ـ راب : شك نمود ـ یریب : شك می‌نماید ـ ریبة : شك

نمودنی . گفته شده است که در زبان عربی هرچه ریبة و شك در آن یقینی باشد ، فعل آن « راب » می‌آورند و آنچه شك و تردید در آن موهوم باشد ، فعل آن « أراب » می‌آورند ــ فعل مستقبل آن « یریب » می‌باشد که به‌همان معنی به‌شك اندازاست « الی ما لا یریبك » بسوی آنچه تورا به شك نمیاندازد ، یعنی آنچه از شبهات است وترابه شك می‌اندازد ، آنرا ترك کن و برو بسوی آنچه که تو را به شك و تردید نمی‌اندازد .

حدیث ششم « الحلال بیّن » تا آخر که گذشت ، مانند شرحی بود برای این حدیث که نهی تنزیهی بود از افتادن در شبهه‌ها. ابوذر غفاری گفته است : کامل شدن پرهیزکاری عبارت ازینست که قسمتی از حلال راترك نمائی تا در حرام نیفتی . یعنی آنچه بدرستی روشن و آشکار نباشد حلال بودنش ، ترك نمائی و آنچه حلال باشد ولی جنبه زائد باشد ، ترك شود .زیرا زیادت جوئی انسان را به بی‌احتیاطی و بی‌احتیاطی انسان را به گنهکاری می‌کشاند . زیرا که نهی تنزیهی همیشه از چیزهائی است که احتمال حرام را دارد . مثلا حیله در سودخوری حرام است زیرا وسیله رسیدن به حرام است و حیله هیچگاه بر خدا پنهان نمی‌ماند .

در مورد حیله حضرت رسول صلی الله تعالی و آله و سلّم فرمود : « لعن الله الیهود ، حرم‌الله علیهم شحم الخنزیر ، فجملوها وباعوها وأکلوا ثمنها » خدا به‌یهودیان لعنت فرمود زیرا برآنان پیه خوك حرام نمود و آن نابخردان آمدند پیه را بر آتش گداختند وفروختند و بهای آن را خوردند ، به گمان اینکه پیه حرام است ولی گداخته آن حرام نیست و آنوقت بهای آن مانعی ندارد ، در حالیکه می‌دانستند که این حیله برای استفاده از حرام است .

وقتی کسی یکصد تومان برای مدت یکماه مثلا به یکصدوده

تومان بدهد ، رباست حالا اگر برای حیله ، خانه‌اش را به یکصد تومان بخرد وماهی ده تومان از او بگیرد ، بازهمان رباست و تفاوتی نکرده ، ولی افراد حیله گربخیـــال خودشان حیله می‌تواند حرام را حلال سازد.
حقیقت همین حدیث، یك اصل عظیمی است که برای دنیا و آخرت سودمنداست ــ و ریبة و شك در عبادات و معاملات و نکاح و دیگر بابهای احکام می‌آید ــ و در زیر این حدیث می‌توان فروع و بخشهای بیشماری داخـــل نمـــود .

مثلا اگر شك دارد که نماز ظهر سه‌رکعت خوانده یا چهار رکعت ، رکعت چهارم که شك دارد ، بیندازد و یقین را بگیرد که سه رکعـــت است و رکعت چهارم را بخواند . اگر شك دارد که وضو دارد یا نه ، شك را بیندازد و یقین را بگیرد و وضو از نو بسازد • اگر شك دارد که‌بد هی خود را پرداخته است یا نه و طلبکار می‌گوید که نپرداختـــه است ؛ شك رابیندازد و یقین را بگیرد و بدهی خودرا بپردازد . اگر شك دارد که فلان زن می‌گوید برای تو وفلانه شیر داده‌ام ، شك دارد کـــه راست می‌گوید یانه ، دربنحال شك را بیندازدو با چنین زنی ازدواج نکند ، بلکه زنی دیگر بگیرد و باین ترتیب شك را بیندازد و یقـــین را بگـــیرد .

این حدیث که قسمتی از حدیث طولانی است و درآن راجع بـــه قنوت وتر : اللهم اهدني ــ یادشده و نزد ترمذی این زیـــادت است : « فان الصدق طمأنينه وان الكذب ريبة » : محققاً را ستگوئی آرامش دل است و در حقیقت دروغ ، مایـــه شك و ناراحتی است و در لفظ ابن حبان : فان الخير طمأنينة وان الشر ريبة : محققاً خوبی مایه آرامش قلب می‌باشد و بدی باعث شك و تردید و ناراحتی است .

به این لفظ ، امام احمد از انس و طبرانی ازابن عمر ــ از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند . در حدیث وارد است : « رحم الله امرأ جب الغيبة عن نفسه » خدا بیامـــرزد کسی که غیبت را

از خود قطع نمود . یعنی کارهائی که باعث شك و تردید و مایه ظنین شدن و پشت سرگوئی دیگران می‌شود ، نکرد .

در حدیث ضعیف آمده است که مردی از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پرسید که چگونه بدانم چه کاری حلال و چه کاری حرام است ؟ (البته مقصود در کارهای شبهه است) حضرت فرمود : هرگاه خواستی کاری نمائی دست را به‌سینه بنه ، زیرا دل در موقعیکه انسان می‌خواهد کاری نماید ، به طپش میافتد و ناراحت می‌شودو هرگاه کاری حلال خواهد ، دل آرام گیرد . و گفته شد که پرهیزگار چه کسی است ؟ فرمود کسیکه می‌ایستد نزد شبهه یعنی آنچه دانست شبهه است ، به آن نزدیك نمی‌شود و در حقیقت ورع و پرهیزگاری مدار تقوی و دینداری است .

ازاینراه دانشمندان و صالحان بسیار بوده‌اند که گاه دست از میراث خود شسته‌اند تا در شبهه نیفتند . مانند « یزید بن زریع » که از صلحاء بلندنام است و از گرفتن میراث پدرش که پانصد هزار بود امتناع ورزید ، زیرا پدرش در خدمت حکام مستبد بود . نامبرده با بافتن برگهای درخت خرما امرار معاش می‌کرد . از « حسان بن سنان » از اولیاء مشهورین آمده است که می گفت نیست کاری که از پرهیزگاری آسانتر باشد . هرگاه از چیزی به شك افتادی ، آن را ترك کن ــ البته برای ایشان آسان بوده ، برای عموم از کوه سنگین ترست .

از « مسور بن مخزمه » حکایت کنند که گندم بسیاری بانبار زد. در موقع پائیز لکه ابری در آسمان دید . در دلش ناخوشایند آمد ــ با خود گفت ببین بخاطر گندمی که داری ، از آنچه که برای مسلمانان سود منداست نفرت داری . سوگند یاد کرد که درآن گندم هیچگونه فائده‌ای درنظر نگیرد و به قیمت خرید بفروش برساند . فضیل بن عیاض گفت : مردم ادعاء می‌کنند که پرهیزکاری دشوارست و من هرگاه دوکار برایم پیش آمده ، سخت ترین آنرا گرفته‌ام . هرگاه از

چیزی شك آوردی ، آنرا ترك کن و چیزی که شك ندارد ، بگیر .

گرفتن پرهیزگاری و دوری از شك و سختگیری برای نگهداری خود ، وقتی پسندیده است که برابر با شریعت باشد . بدین معنی که اگر شریعت کاری را آسان کرده باشد و کسی ببیند که نمی ـ خواهد آن آسانی را بگیرد ، درینحال گرفتن آن آسانی بهترست . مثلا قصر و کوتاه کردن نماز در سفر بیست و چهار فرسخ نزد بعضی علماء واجب است و قصر نمازهای چهار رکعتی در سفر از رخصتهای شریعت است . کسیکه ببیند دلش کراهت قصر نماز را دارد ، بهترست که نماز را قصر نماید و گرفتن راه باریك در سختگیری بر خود برای کسانی پسندیده است که تقوی و پرهیزگاری در کارشان است . اما کسانیکه ربا می‌خورند ، آنگاه اگر قطره خونی در جامه ببینند ، به سئوال و پرسش می‌آیند که آیا باآن قطره خون در آن جامه نماز رواست ؟

این طبقه ، به افرادی می‌مانند که از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما راجع به خون پشه خاکی سئوال می کردند . عبدالله بن عمر گفت : من از کار شما به شگفت آمده‌ام . پسر دختر پیغمبر صلی ـ الله تعالی علیه و سلم را می کشید و باك ندارید ، آنگاه از خون پشه سئوال می کنید ؟ شما عراقیان چگونه مردمانید ؟ در حالیکه من از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم شنیدم که در باره حسن و حسین می فرمود : هما ریحانتای من الدنیا : این دو ، دو ریحانه من از دنیا هستند .

مردی از امام احمد بن حنبل اجازه خواست تا باقلم او بنویسد . احمد گفت بنویس این ورع مظلم و پرهیز تاریك و ناپسندی است و بدیگری گفت که پرهیز من و توباینجا نرسیده است (اگر وقتی می‌بینید برای احمد بعنوان امام احمد یاد می‌نمایم و آنگاه حسن‌بن‌علی می‌نویسم ، مقصود اینست که حسن بن علی شهرتش بیش از آن است

و لفظ امام برای احمد معرف اوست) .

حسن بن علی بن ابی طالب : رضی الله تعالی عنهم : حضرت رسول او را حسن نامید و کنیه او را ابومحمد قرار داد . پدرش علی بن ابی طالب ، مادرش فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین وجدش رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم . ریحانه پیغمبر و سبط او، مستغنی از توصیف ، ولادت با سعادتش در نیمه ماه مبارك رمضان سال سوم هجری بود . حسن رضی الله عنه شباهت پیغمبر داشت – روز هفتم ولادتش ، پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم برای عقیقه او گوسفندی ذبح نمود و دستور داد موی سر او را بتراشند و برابر وزن آن موی ، از نقره صدقه نمایند .

حسن ، پنجمین فرد اهل کساء بود – از ابن الاعرابی روایت شده است که نام حسن و حسین ، در جاهلیت مرسوم نبود – ابن الاعرابی از مفضل روایت نموده است که گفت : خداوند این دو نام را محفوظ داشت تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سبطین را به این دو نام موسوم ساخت – ابن الاعرابی گوید : به مفضل گفتم : پس آندو شخصیکه در یمن این نام دارند ، چیست ؟ گفت که خیر ، این دو نام حسْن (به سکون سین) و حَسِین بفتح حاء و کسر سین است .

حسن رضی الله عنه از ام الفضل همسر عباس بن عبد المطلب شیر خورد و ام فضل حسن‌بن‌علی و قثم بن العباس رابا هم شیر داد . آورده‌اند که امام حسن چندین بار پیاده از مدینه برای حج رفت و گفت از خدا شرم دارم او را دیدار کنم و پیاده به حج خانه‌اش نرفته باشم . چندین بار نیمه مال خود را صدقه نمود . بسیار بردبار و زیاد کریم و خیلی پرهیزگاربود . از جمله نصرت دهندگان عثمان رضی‌الله عنه بود .

ازپرهیزگاری حسن بن علی رضی الله عنهما بود که دنیا و خلافت را ترك کرد و عظمت و بزرگی مقام او بالاتر از این بود که بخاطر خلافت

به کشتار مسلمانان رضایت دهد . با اینکه در روز شهادت پدرش علی ابن ابی‌طالب کرم‌الله وجهه در روز نوزدهـم رمضان با او بیعـت شد و بیش از چهل هزارتن که با پدرش بیعت کرده بودند ، با او بیعت کردند و هفت ماه درحجازو یمن و عراق و خراسان و غیر آنها خلافت داشت ، پس از آن معاویه رضی الله عنه بسوی امام حسن علیه‌السلام آمد و امام‌حسن بسوی او شتافت ــ در این موقع امام‌حسن ملاحظـه فرمود که با این جمعیت انبوه که طرفین آمده‌اند ، موقعی یکی از طرفین پیروز می شوند که بیشتر گروه دیگر نابود شده باشد ، از اینرو امام حسن برای جلوگیری از خونریزی ، خلافت را به معاویه واگذار نمود ضمن شروطی که از آن جمله رسیدن خلافت بعد از معاویه به حسن بن علی باشد و مردم حجاز و عراق موردفشار در برابر نصرتی که بـه علی داده‌اند ، قرار نگیرنـد .

در اینجا معجزه پیغمبر ظاهر شد که فرمود: ان إبنی هذا سید یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین ــ محققاً این پسرم آقائی است کـه بوسیله او ، خدا ، میان دو گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح میدهد . و نظر بزرگوار امام حسن ظاهر شد که در پایان معاهده صلح فرمود : و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین : چه میدانم شاید این خلافت برای شما امتحانی از خدا ویك خوشی زودگذری باشد . این مصالحه در بیست و پنجم ربیع الاول سال چهل و یك هجری بود .

در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : نبود کسیکه بیش از حسن ــ شجاعت پیغمبر را داشته باشد ــ و در صحیح بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت است که براء گفت دیدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را که حسن بر دوش گرفته میگفت : خدایا محققاً من حسن را دوست میدارم پس تو او را دوست بدار . در بخاری از ابو بکر صدیق رضی الله عنه روایت میکنند که ابو بکـر میگفـت : نگهداری پیغمبر را در نگهداری اهل بیت او بدانید .

در صحیح مسلم از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت میکند که حضرت فرمود : « و أنا تارك فیکم ثقلین : اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا کتاب الله واستسمکوا به » فحث علی کتاب الله ورغّب ثم قال : « واهل بیتي ، اذکرکم‌الله في اهل بیتي ـ اذکر کم الله في اهل بیتی » مــن در میان شما بعــد از خود گذاشتم دو چیزگرانبها ، نخستین از آندو : ـ کتــاب خدا قرآن است کـه در آن راه راست و روشنائی است . پس بگیرید کتاب خدا قرآن را و به آن تمسك جوئید ـ و در این باره برای گرفتن تعالیم قرآن تشویق فراوان فرمود ـ پس از آن اهل بیت را یاد کرد و فرمود : من شما را یاد آوری میکنم درباره اهل بیت من ـ شما را یادآوری می‌کنم در باره اهل بیت من .

در سنن ترمذی از ابی‌سعیدخدری رضی الله عنـه روایت است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة » حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستنـد .

مناقب او رضی الله عنه بسیار است . وفات او در ماه ربیع الاول سال چهل‌ونه‌هجری در مدینه بود . سعید بن العاصی که آنموقع امیر مدینه بود ، براونماز خواند . فرزندان امام حسن عبارتند از حسن‌بن الحسن که مادرش خولة دختر منظور فزاری است ـ و زید و ام الحسن که مادرشان دختر عقبه بن مسعود بدری است ـ و عمر که مادرش ثقیفه است ـ و الحسین الاثرم که مادرش ام الولد است ـ و طلحه بـن الحسن که مادرش ام اسحق دختر (طلحه بن عبیدالله میباشد کـه در واقعه جمل شهید شد) و ام عبدالله که مادرش ام الولد است .

حسن بن الحسن دارای پسرانی است که عبارتنداز حسن بـن الحسن بن علی و عبدالله و ابراهیم و محمد و جعفر وداود ـ عبدالله و حسن و داود هرسه در زندان منصور خلیفـه عباسی در گذشتنـد

و محمد معروف به‌النفس‌الزکیة و ابراهیم دو پسر عبدالله ــ محمد در مدینه منوره‌که قبرش معــروف است ــ وابراهیــم در باغمرا شانــزده فرسخی کوفه بدستور منصور کشته شدند .

انسان به حقیقت از نوشتن این مطالب شرم می‌کند که منصور که از ابناء عم خاندان علی بن ابی طالب است ، چنین رفتاری با آل بیــت نماید. ادریس پسر عبدالله بن الحسن بن الحسن به اندلس رفت و اندلس و برابر را بچنگ آورد و در آنجا حکمرانی نمود . محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بر علیه منصور قیام نمود ، نظر باینکــه شخصیتی عالیقدر و از تقوی و صلاح مانند پدر و اجدادش در مرتبه بلند بود ، موقعیکه ادعای خلافت نمود ، رجال اسلام از جمله امام مالك و امــام ابو حنیفه با محمد النفس الزکیة مذکور بیعــت کردنــد و موقعیکــه محمد بن عبدالله بن الحسن نامبرده در مقابــل منصور مغلــوب شد و شهید گشت ، امام مالك و ابوحنیفه مورد بهانه گیری منصور قــرار گرفته و در ظاهر بعنوان اینکه قضاوت را نمی پذیرند و در باطــن برای اینکه با محمد النفس الزکیة بیعت کرده بودند ، چوب زد و کتك کاری نمود و مدعی شد که محمد النفس ادعای مهدویت کرده‌است .

از ناحیه پیروان او احادیثی نیز وارد گردیده است ــ حسن بن الحسن به الحسن المثنی معروف است ــ جمله حدیثی که در ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از امام حسن روایت شده سیزده حدیث است و از جمله صحابه ، عایشه صدیقه و غیر او از امام حسن روایــت کرده‌اند ــ (حدیــث بالا را نسائی و ترمــذی و ابــن حبان و حاکــم روایــت‌کرده‌انــد)

نسائی : الامام الحافظ شیخ الاسلام ابو عبد الرحمن احمد بــن شعیب النسائی الخراسانی صاحب‌السنا . تولد او بسال دویست و پانزده هجری قمری بوده‌است . برای سماع حدیث به خراسان و حجاز و عراق

و شام و مصر و غیره سفرها نمود و درین زمینه ازسرآمدهای روزگار شد . از جمله شیوخ او : قتیبه‌بن سعید ، اسحاق بن راهویه ، هشام بن عمار ، عیسی بن زغبة ، محمد بن نصر مروزی و امثالشان . از روایت کنندگان ازاو : ابو بشر دولابی و ابوعلی الحسین بن محمد نیسابوری و حمزه کنانی و ابو بکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی و دیگرانند . الامام الحافظ ابو علی نیسابوری در باره نسائی می‌گفت که او امام است در حدیث .

دارقطنی گوید : که ابو بکر بن‌الحداد شافعی که به کثرت حدیث معروف است ، بیشتر روایت خود از نسائی روایت می‌کرد و می‌گفت خوشنودم که میان من و خدا ، نسائی حجت باشد . دارقطنی گوید : وفات نسائی در مکه است و میان صفا و مروه مدفون است ، و قول معروف اینست که در « رمله » فلسطین مدفون است . وفات نسائی در شعبان سال سیصدو سه هجری بوده بنا به گفته دارقطنی ، و به گفته ابو سعید بن یونس وفات نسائی در سیزدهم شوال سنه ۳۰۳ بوده رحمه‌الله تعالی .

ترمذی : الامام الحافظ ابو عیسی : محمد بن عیسی ترمذی — امام ابو عیسی ترمذی چهارمین صاحبان کتاب صحاح میباشد ، زیرا صحاح ستة یعنی کتابهای صحیح ششگانه در حدیث بدین ترتیب است: ۱ — صحیح بخاری ۲ — صحیح مسلم ۳ — سنن ابی داود ٤ — جامع ترمذی ٥ — سنن نسائی ٦ — سنن ابن ماجه قزوینی .

از جمله شیوخ ترمذی : قتیبة بن سعید ، أبا مصعب ، ابراهیم بن عبدالله هروی ، اسمعیل بن موسی سدی . فقه حدیث را از بخاری فراگرفت . از جمله روایت کنندگان از او : مکحول بن الفضل ، محمد بن محمود بن عنبر ، حماد بن شاکر ، و احمد بن علی بن حسنویه وابو العباس محبوبی و خلقی بسیار . ابن‌حبان در کتاب « ثقات »

می‌گوید : ابو عیسی ترمذی از جملـه کسانی است که جمع حدیـث و تصنیف در آن و حفظ آن و مذاکره در باره آن برایش فراهم شد . ابو سعید ادریسی گوید : ابو عیسی ترمذی در حفظ ، ضرب المثل بود، حاکم گوید : از عمر بن علك شنیدم که می گفت امام بخاری دز خراسان بعد از خودش کسی را مانند ابو عیسی ترمذی در علم و حفظ و ورع و زهد باقی نگذاشت .وی چندان بگریست که در آخر عمر چند سالی نابیناشد . ابو عیسی گوید کسیکه کتاب جامع من در خانه‌اش‌باشد ، چنان است که در خانه‌اش پیغمبری سخن گوید . جامع ترمذی با نقل احادیث ، حکم حدیث و اقوال علما را یاد مینمایـد و از اینراه کتابی گرانبهاست . وفات او در « ترمذ » خراسان در سیزدهم رجـب سال ۲۷۹ هجری بود ، رحمه الله تعالی .

✱

الحديث الثاني عشر

حدیث دوازدهم

عن أبي هريرة رضي‌الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه)

حديث حسن رواه الترمذي وغيره هكذا .

از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم : از خوبی مسلمانی شخص است ترك کردنش آنچه را که بکارش نمی آید . این حدیث حسن را ترمذی و غیر او باین لفظ روایت کرده‌اند .

در حدیث نبوی بالا : از خوبی مسلمانی شخص ترك کردنش آنچه را که مورد عنایتش نیست ، می‌باشد (عناه الامر : تعلقت به عنایته): عنایتش بستگی به آن دارد . « ما یعنی » آنچه که عنایت انسان بستگی به آن دارد ــ و « ما لا یعنی » : آنچه که بستگی به عنایت انسان ندارد .

اما آنچه که بستگی به عنایت انسان دارد ، مانند ضروریات معیشت و لوازم زندگی‌از آنچه رفع گرسنگی میکند و دفع تشنگی مینماید و بدن را می‌پوشاند و انسان را از گرم و سرد نگهمیدارد و مایه پاکدامنی انسان میشودو پایه بقاء آدمی میگردد ، مانند خوراك و آب و لباس و خانه و همسر و فرزند . کوشش برای اینها که از راه مشروع و حلال و دست رنج آدمی خودش باشد ، محبوب و مطلوب شریعت است و همچنین آنچه فراهم آمدنش مورد

عنایت انسان است و زندگی جاوید و آرامش قلب به آن بستگی دارد، از عقیده خوب و مسلمانی به معنی واقعی و ایمان صحیح و کارهای شایسته که سلامت و نیکبختی در معاد ، بستگی به‌آن دارد ، شریعت به آن امر فرموده و یا بعبارت دیگر شریعت برای تعلیم و بکار بستن آن آمده است .

اما آنچه مورد اعتناء نمی‌تواند باشد و عنایت آدمی به آن بستگی ندارد ، بلکه سلامت در ترك آن است از زیادت جوئی و گرد آوردن مال و صرف کردنش در ملذّات دونپایه و خوشیهای ناروا که بظاهر خوشی و در حقیقت هزاران ناخوشی در بر دارد و ترك آنها لازم است و دوری از آنها مایه سلامتی از آفتها و دشمنیهاست .

اما آنچه باید مورد عنایت باشد از خوشبینی و صفاء قلب و کوشش برای سعادت اجتماع و گرامی داشتن وقت و صرف وقت در کارهای سودمند و نکوکاری و گذشت و اخلاق پسندیده که اینها همه معنی و مقصود هستند .

از نشانه‌های خوبی مسلمانی شخص است : رو آوردن بسوی خدا و کردن کارهائی که در دوجهان سود مند باشد و دوری از آنچه که از شهوت‌های پلید و غرض ورزی و کینه‌توزی و حب ریاست و منصب و بخاطر آنها پیش میآید از دشمنی و افتادن در محرمات و تعدی در حقوق و سخنهای پوچ و هر چه نفعی در بر ندارد و وقت را ضایع میسازد که اینها « لا یعنی » و مایه تباهی دنیا و ناراحتی ضمیر و بد نامی و نامرادی است .

اما اگر شخصی از لحاظ دینی دارای ایمان قوی و از لحاظ دنیا دارای کفاف باشد و مردم او را برای ریاست انتخاب کنند و بداند که از عهده بر میآید و حقوقی نزد او پایمال نمیشود ، در اینجا قبول آن خودش خدمتی اجتماعی است . هرگاه کسی بتواند از آنچه «مالایعنی»

و آنچه نه برای دین و نه دنیا سود مند است دست بردارد و بندگی خدا را پیشه سازد و قصد نزدیك شدن به خدا به انجام فرمان او و خیرخواهی خلق گام بردارد ، در وجود او شرم و حیائی پدید می‌آید که او را از زشتیها باز میدارد .

در حدیث است : الاستحیاء من الله تعالی ، ان یحفظ الرأس ومما حوی ، والبطن وما وعی ، ولیذکر الموت والبلی ، فمن فعل ذلك فقد استحی من الله حق الحیاء ــ رواه الترمذی و غیره مرفوعا : شرم آوردن از خدا ــ در نگهداری سر و آنچه سر شامل آن است و نگهداری شکم و آنچه تابع آن است و بیاد آوردن مرگ و پوسیدگی . کسیکه اینها را انجام داد ، بحقیقت شرم از خدا آورده است .

در این حدیث اشاره ای است که اقسام فعل و ترك بر چهار گونه است : زیرا کردن « مایعنی » و آنچه سود مند است ، و نکردن « مالایعنی » و آنچه زیانمند است ــ و این دو پسندیده است ــ دیگر : کردن « مالایعنی » و آنچه زیانمنداست ــ و نکردن « ما یعنی » و آنچه سودمند است و این دو ناپسندیده است .

حدیث بالا را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند و «ابن عبد البر» اشاره به تصحیح این حدیث نموده و گفته است روایت کنندگان همه معتبر ند. برای این حدیث دو إسناد است: یکی مرسل است و این را مالك در موطا نموده است و احمد وبخاری و ابن معین گفته‌اند که همین مرسل بودنش صحیح است و در مقدمه کتاب بیان شد که مرسل چه معنی دارد . إسناد دوم آن متصل است و این را ترمذی و ابن‌ماجه روایت کرده‌اند و ابن عبد البر گفته است روایت کنندگان آن معتبر ند .

این حدیث بگفته ابو داود ، ربع اسلام است ، چنانکه در اقسام چهارگانه بالا گفتیم و بگفته « ابن حجر هیتمی » این حدیث نصف اسلام

است ، زیـرا اعمـال از دو قسم بـیرون نیست : « مایعنی » و ـ « مالایعنی » که حدیث بالا تصریح برنکردن «مالایعنی» دارد و می ـ رساند که سخنان پیغمبر با کمی لفظ ، دنیائی معنی در بردارد .

گویند موقعیکه لقمان در میان جمع عظیمی نشسته بود ، مردی بر سر او ایستاد و گفت مگر نه اینست که تو بـرده فلانی ها هستی ؟ گفت : بلی . آن مرد گفت پس چگونه بدین مقـام رسیدی ؟ لقمـان گفت : به تقدیر خدا ،و راستی گفتار ، و ترك « مالایعنی » در موطا می‌آورد که به لقمان گفته شد : چه کاری تو را باین پایـه رسانیده است ؟ گفت : راستگوئی ، امانت داری و ترك « مالا یعنی » . از حسن بصری نقل است که نشانه رویگردانی خدا از بنده آنست کـه او را به « مالایعنی » و « بیهوده‌کاری » مشغول سازد .

ابن الصلاح از ابن‌ابی‌زید نقل نموده است کـه : سرآمد آداب خیر از چهار حدیث سرچشمه می‌گیرد : من حسن اسلام المرء ترکـه مالایعنیه ۲ ـ لا یؤمن أحدکم حتی یحب لاخیه ما یحـب لنفسه ۳ ـ من کان یؤمن بالله فلیقل خیرا أو لیصمت ٤ ـ لا تغضب .

معنی ترك « مالایعنی » یاد شد ۲ ـ ایمان نمی‌آورد یکی از شما مگر موقعیکه دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای خودش دوست می‌دارد ۳ ـ کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید سخنش در راه خیر باشد و گرنه خاموش‌شود . ٤ ـ خشمگین مشو .

در صحیح ابن حبان می‌آورد که در صحف ابراهیم است : شایسته خردمند چنان است که ساعات زندگی را چهار قسمت نماید : ساعتی که با پروردگار به‌راز و نیاز بپردازد و ساعتی کـه به خـوب و بد خود رسیدگی نماید و ساعتی که در مصنوعات خدابیندیشد و ساعتی که‌حوائج خود را برآورده سازد ـ و شایسته عاقل چنین است که تلاش خود را به سه اختصاص دهد : ۱ ـ توشه بدست آوردن برای معاد ۲ ـ ترمیم

معاش ۳ ــ لذتی در غیر حرام . و شایسته عاقل است : بینائی بزمانه ، روآوردن به شأن و شایان او ، نگهد اری زبان .

در حدیث ترمذی ، حضرت رسول به معاذ گفت : « ثکلتك أمك یا معاذ . و هل یکب الناس علی مناخرهم في النار الا حصائد السنتهم ؟ » آیا مردم را بربینی‌شان به دوزخ می‌اندازد ، بجز درو شده زبانهایشان ؟ و در حدیث ترمذی : «کلام ابن آدم علیه الا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و ذکر الله تعالی » : همه سخنهای آدمیزاده بزیان اوست ، مگر آنچه در امر بمعروف و نهی از منکر و یاد خدا سخن گوید .

عقیلی روایت نموده است حدیثی را که به پیغمبر می‌رسد : بیشترین مردم در گنهکاری ، بیشترین در سخنگوئی « مالایعنی » است . الحاصل حدیث بالا یك اصل بزرگ در تهذیب نفس و تربیت اخلاق فاضله و دوری از رذائل و پستی‌هاست .

*

الحديث الثالث عشر

حدیث سیزدهم

عن أبي حمزه أنس بن مالك رضي الله عنه خادم رسول الله ﷺ عن النبي ﷺ قال: (لا يؤمن أحدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه)

رواه البخاری و مسلم

از ابی حمزه: انس بن مالك رضی الله عنه که خد متکار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است روایت است که او از پیغمبر روایت نمود که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ایمان نمی‌آورد یکی از شما تا آنکه دوست بدارد برای برادرش آنچه را که دوست می دارد برای خودش

این حدیث را بخاری و مسلم روایت نموده اند.

در فرمایش نبوی بالا: ایمان کامل را در دوست داشتن برای برادر خود آنچه که برای خود دوست میداری. دانست ــ (لا يؤمن) نمی رسد بایمان کامل (أحدكم) یکی از شما. « دراینجا کلمه احد بمعنی واحدست » و هر گاه أحد بمعنی واحد آمد، در نفی و اثبات استعمال می‌شود، چنانکه در معنی آن گفتیم یکی از شما ــ اما اگر احد بمعنی نفی عموم آمد، درین حال کلمه احد بمعنی هیچکس می‌آید و فقط در نفی استعمال می‌شود. چنانکه « ما فی الدار احد » نیست در خانه هیچکس. هیچ کس در خانه نیست.

معنی یکی از شما، هریك از افراد امت می‌باشد. « حتی يحب لاخيه » تا اینکه دوست بدارد برای برادرش. در روایت احمد و نسائی اینطور آمده است: « حتى يحب لاخيه المسلم من الخير » تا آنکه دوست بدارد برای برادر مسلمانش از خیر و خوبی. و بنا برروایت

بخاری و مسلم « لاخیه » برای برادرش ، شامل بـــرادری است حتی برادران در بشریت . تا همانطور که برای خودش دین اسلام داشتن را دوست می‌دارد ، برای کافران هم آرزو کند که توفیق مسلمان شدن بیابند و برای آنها بدست آوردنشان دین اسلام را دوست بدارد .

پس شایسته هر مسلمانی است که دوست بدارد مسلمـــان شدن کافران را . و درین راه بکوشد و دوست بدارد برای برادران از خـــیر و خوبی « ما » آنچه را ــ یا مانند آنچه را که « یحب لنفسه » دوست می‌دارد برای خودش ــ تا جائیکـــه خودش و برادر مسلمان مانند یك جسد واحد باشند . چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند در حدیث صحیح : « مثل المؤمنین في توادّهم وتراحمهـــم مثل الجسد الواحد ، اذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالحمی والسهر » مثال مردم با ایمان در همدوستی و مهر ومحبت همدیگـــر ، مثال جسد واحدی است که هرگاه یکی از اعضاءآن بیمارشد ، همه بدن به همکاری آن به تب وبیداری پردازند و دوست داشتن برای برادر خود مانند آنچه برای خود دوست می‌دارد ، برصاحبان عقل سلیم ودیده واقع بین هیچگونه صعوبتی ندارد .

دوست داشتن برای برادر خود آنچه برای خود دوست می‌دارد ، میرساند که باید دوست ندارد برای برادرش آنچه برای خود دوست نمی‌دارد ــ و این را در حدیث یاد ننمود زیرا از مفهـــوم آن دانسته می‌شود ــ چنانکه «سرابیل تقیکم الحر» لباسهائی که نگهدارد شمارا از گرمایعنی و نگهدارد شمارازسرما و در ترمذی : « أحب للناس ما تحب لنفسك ، تکن مسلما » دوست بدار برای مردم آنچه برای خـــودت دوست می‌داری تامسلمان واقعی باشی . و در حدیث احمد : « أفضل الایمان ان تحب للناس ما تحب لنفسك و تکره لهم ماتکره لنفسك » بهترین ایمان آنست که دوست بداری برای مردم آنچـــه برای خود دوست می‌داری و در حدیث احمد : « أتحب الجنه ؟ قلت : نعم . قال :

فاحب لاخيك ما تحب لنفسك » آیا بهشت را دوست می‌داری ؟ گفتم بلی ـ فرمود : پس دوست بدار برای برادرت آنچه که برای خودت دوست می‌داری .

در حدیث است : « انظر ما تحب أن يؤتيه الناس فأته اليهم » بنگر چه دوست می‌داری که مردم برای تو آورند . همان را برای مردم ببر . اگر دوست می‌داری به‌احترام تو برخیزند ، باحترام ایشان برخیز . اگر دوست میداری که حق تو را پایمال نکنند ، حق مردم را پایمال مکن . اگر دوست می‌داری که طلبهای تو را بپردازند ، تو نیز بدهیهای خود را بپرداز و بدان همانطور که در حدیث نبوی است « كما تدين تدان » همانطور که با مردم رفتار کنی ، با تو رفتار کنند ــ هرچه بکاری ، همان میدروی . هرکس که دری کوبید ، کوبندش در .

از احنف بن قیس پرسیدند که بردباری را از چه کسی آموختی ؟ گفت : از خودم . هرگاه کاری را از کسی زشت دیدم ، خودم از آن پرهیز کردم تا کارم در نظرها زشت نیاید . فضیل بن عیاض به سفیان بن عیینه گفت : اگر دوست بداری که مردم مانند توباشند ، در اینحال نصیحت را برای خدای بزرگوار انجام نداده‌ای ، پس چه رسد باینکه دوست بداری که مردم کمتر از تو باشند . یعنی نصیحت دینی و اخلاص در آن حداقل را می رساند که مقدور همه است و آن دوست داشتن برای برادران مانند آنچه که خود دوست بداری . ولی شایسته مقام شخصی مانند توسفیان بن عیینه که پیشوا هستی ، این حداقل نیست ، بلکه أکمل را بگیری و دوست بداری که همه مردم از توبهترباشند و درین راه طریق نصیحت بکوشی تا آنها سیر پیشرفتشان متوقف نشود و آنچه از نقایص و معایب در وجود تو هست ــ اگر باشد ــ ان نقایص در باره برادران پیش نیاید و تجارب خودرا برای جلوگیری از آن نقیصه‌ها بکاربری .

انسان نمی‌داند که افراد خداشناس که علم وزهد را با هم همراه می‌دارند و اخلاص همراه با تقوی را بکـــار می‌برند ، به چـــه جائی می‌رسند که امامی مثل سفیان مورد نصیحت آنان قرار می‌گیرد و روح سعدی شادباد که گفت : « رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند » و به تعبیر دیگر این گفته فضیل بـــن عیاض که بایـــد دوست بداری کـــه برادران از تو بهتر باشند ، یعنی تا از دیدن بهتری و برتری آنان ، تو همیشه در تلاش و کوشش بهتر شدن و به بهتران رسیدن باشی . زیرا انسان وقتی دید که عقب است ، میتواند همت خود را به جنبش وادارد و بجلو افتند ؛ زیرا منافسه و هم چشمی در راه خیر و برای پیشرفـــت در خیر ـــ یك دستور دینی است : « وفي ذلك فليتنافس المتنافسون » در مانند آن (از راه‌های خیر رسانده به بهشت) باید هم‌چشمی کنند، هم‌چشمی‌کنندگان . حدیث بالا را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند ـــ و لفظ مسلم : « و الذي نفسي بيده لا يؤمن عبد حتى يحب لاخيه ـــ اوقال لجاره ـــ ما يحب لنفسه » سوگند بخدائی کـــه روان مـــن در دست اوست ؛ که ایمان نمی‌آورد بنده‌ای تا آنکه دوست بدارد بـــرای برادرش ـــ یا فرمود .

تا آنکه دوست بدارد برای همسایه‌اش ـــ آنچه برای خـــود دوست میدارد . در روایت ابی نعیم : « لايؤمن عبدحتى يحب لاخيه و لجاره ما يحب لنفسه » ایمان نمی‌آورد بنده‌ای تا آنکه دوست بـــدارد برای برادرش و همسایه‌اش آنچه را برای خود دوست میدارد . در روایت احمد : لا يبلغ أحد حقيقة الإيمان حتى يحب للناس ما يحب لنفسه » نمیرسد کسی به حقیقت ایمان تا وقتیکه دوست بـــدارد برای مردم آنچه را دوست میدارد برای خودش کـــه حقیقت ایمـــان ، در دوست داشتن برای مردم آنچه را برای خود دوست میدارد است .

این حدیث احمد مانند شرحی بر حدیث بخاری و مسلـــم و ابی ـــ نعیم است و حدیث هم بعضی از آن برای بعضی دیگر مانند شرح است

و معنی ایمان ندارد بحقیقت ایمان نمیرسد : آن است که به ایمان کامل نمیرسد مگر موقعیکه مردم را مانند خود بداند و یا اینکه ایمان ندارد، ایمانی که بکارش بیاید . زیرا ایمانی که انسان را از تعدی باز نداشت و از زشتی جلوگیری ننمود و بخوبی وادارنکرد ، مانند نبودن ایمان است . چنانکه : « لا يزني الزاني حين يزني و هو مؤمن ولايشرب الخمر حين يشربها وهو مؤمن ولا يسرق حين يسرق وهو مؤمن » زناکار در موقع زنا ایمان ندارد ، شرابخوار در موقع شرابخواری ایمان ندارد و دزد دروقت دزدی ایمان ندارد . یعنی اینان ایمانی ندارند که بکارشان بیاید برای اینکه ایمان برای جلوگیری از این پلیدیهاست .

الحاصل ، حدیث بالا یك پایه بزرك دینداری است ، زیرا مقصود از دین ، جمع کردن بر راه حق وتشویقشان به همدستی و همکاری و همدوستی است ــ و وقتیکه هریك از مردم برای باقی مردم دوست بدارد آنچه را برای خود دوست میدارد و از آزردن مردم و آنچه را برای خود دوست ندارد ، خودداری کند ، در این حال مهر و محبت بین همه منتشر میشود و همدیگر را دوست میدارند و همه برای رسانیدن خیر و خوبی بیکدیگر میکوشند و خیر و خوبی فراوان میشود و بدی از میان میرود و امور معاد و معاش به نظم میآید و سعادت همگانی فراهم میآید و این منتهای مقاصد دین است .

الحديث الرابع عشر

حدیث چهاردهـــم

عن ابن مسعود رضي الله عنه قال : قال ﷺ «لا يحل دم إمرىءٍ مسلم الا بإحدى ثلاث : الثيب الزاني ، والنفس بالنفس ، والتارك لدينه المفارق للجماعة» (رواه البخاري ومسلم)

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت : فرمـــود رسول الله صلی الله علیه و آلـــه و سلم : روا نمی شود ریختـــن خون شخص مسلمان مگر بسبب یکی از سه کار : بیوه‌ای که زنـــا نمایـــد و کسیکه دیگری را کشت ، در مقابل ، کشته شود ، و کسیکه ترك نمود دینش را و جدا شد از جماعت مؤمنان .

این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند .

در فرمایش نبوی بالا : ریختن خون مسلمان را از سه جهت تجویز نموده است : یکی اینکه پس از نکاح صحیح ، زنا نماید ــ دوم اینکه کسی را کشته باشد و در مقابل آن کشته شود ــ سوم کسیکـــه دین خود را ترك گویـــد .

(لا یحل) درست نیست (دم إمریءٍ مسلـــم) : ریختن خـــون مسلمان (إلا باحدی ثلاث) مگربیکی از این سه سبب : خصلة بیوه‌ای که زنا کرد و قصاص تن به تن و رده که ترك دین اسلام است . ریختـــن خون مسلمان بدون یکی از سه سبب بالاحرام است .

اما غیر مسلمان که کافر باشد ، بر دو قسم است : کافران ذمی که درذمت مسلمانانند ــ چه کافرانی که در دیار اسلام زندگی کنند و تابع مقررات اسلام باشند ، در حقوق و جزائی و اینها را فقهاء موسوم به

ذمی ساخته‌اند و چه کافرانی که در شهرهای خود هستند و با مسلمین پیمان بسته‌اند و چه کافرانی که پناهنده‌به مسلمین شوندو اینان را مستأمن نامند و پیمان بستگان را معاهد مینامند . اینها همه مانند مسلمین ریختن خونشان بدون یکی از آن سه سبب روا نیست .

قسم دوم کافران حربی هستند که با مسلمین جنگ داشته باشند و اینان ریختن خونشان رواست و تشریح این موضوع در شرح حدیث گذشت . کلمه « دم » بمعنی خون ، در اصل « دمی » بوده و تثنیه آن « دمیان » و جمع آن « دماء » بمعنی خونهاست . هرگاه یکی از آن سه سبب فراهم شد ، بر فرمانروایان است کشتن به آن سببها . زیرا در اجراء این حکم ، رعایت مصلحت عموم و حفظ جان و نسب و دین مردم است .

این سه سبب ، یکی : خوی نادرست (الثیب الزانی) بیوه‌ای است که زنا نماید ــ زیرا موقعیکه پس از نکاح و همسر گرفتن زنا نمود ، می‌رساند که قصد او تعرض به ناموس و شرف دیگران است و قصد از « ثیب » همانا « محصن » است که مقصود از کلمه «محصن» آزاد بالغ عاقل وطء کننده در نکاح صحیح است و قصد از درست بودن ریختن خون زانی محصن ، سنگسار کردن اوست . « والنفس بالنفس » وتن به تن یعنی کسی که دیگری را کشت ، در برابر آن ، کشنده به قصاص کشته می‌شود و برای قصاص شروطی است که تفصیل آن در کتب فقه یاد شده است . از آنجمله است اینکه قتل عمد محض و عدوان باشد باینکه قصد کشتن شخص معینی نماید به چیزیکه کشنده است و کشته‌شده « محقون الدم » باشد و کشنده پدرو یا مادر، یعنی اصل کشته شده نباشد . زیرا اگر پدری فرزند را کشت ، پدر در مقابل فرزندش کشته نمی‌شود . اما اگر فرزندی پدر را بکشد ، کشته می‌شود و کفویت و همتائی کشنده با کشته شده باشد . یعنی هر دو آزادو مسلمان باشند ، زیرا در کشتن مسلمان به کافر و کشتن آزاد

به‌برده بین علماء اختلاف است .
قول جمهور علماء اینست که مسلمـان به کافـر کشته نمی‌شود و مقصود از کافر همان کافر ذمی است ، زیرا کافر حربی حرمت ندارد و کلمه « النفس بالنفس » تن به تن می رساند که قصاص عمومیت دارد و چه بردگانی که از دهها آزاد بهتر بوده انـد . قصاص کـه بمعنی همانندی است و می‌رساند که همانندی در یك اجتماع وقتی محقـق می‌شود که قصاص اجراء شود و در قصاص ، نحوه قتل رعایت می‌شود تا اگر سر کسی به سنگ خرد کرد ، سر خودش هم به سنگ خرد شود ، و جلوگیری از خونریزی موقعی فراهم می‌آید که « النفس بالنفس » رعایت گردد .
فقهاء احادیثی که می‌رساند مسلمان را به کافر کشته‌اند ، ضعیف دانسته‌اند ودرین مورد حدیث بخاری : « لا يُقتل مسلم بكافر » : کشته نمی‌شود مسلمان به کافر ، اعتماد کرده‌اند . و حدیث : « أنه قتل صلی‌ الله علیه و سلم یوم مسلماً بكافر » حضـرت رسول صلی الله علیـه و سلم در روز خیبر مسلمانی که کافری را کشته بود ، آن مسلمان را در مقابل کافر کشته شده ، کشت ، این حدیث را منقطع دانسته‌اند .
حدیث : « من قتل عبده قتلناه » کسیکـه برده‌اش را کشت ، او را می‌کشیم ، گفته‌اند منقطع است ــ و جبـران آن را از این لحاظ که قصاص همیشه زیر نظر حاکم انجام میگیرد و حاکم به وضع و مصلحت در قصاص و یا کوشش بـرای بدست آوردن عفو و گذشت‌از اولیـاء مقتول دانسته‌اند . « و التارك لدينه » و کسیکه دین خود را ترك و از دین اسلام برون آمد ، کشته میشود . چه ، کسیکه همه دین را تـرك گوید ، مانند « مرتد » و چه ، کسیکه بعضی از دین را تـرك نماید ، مانند «تارك‌الصلوة» . و ترك دین یا در باطن حاصل میشود مانند عقیده کفر و الحاد وبیدینی‌داشتن و یا در ظاهر حاصل میشود مانـنـد کردن کاریکه بر خلاف دین است ، مانند : سجود برای مخلـوق . از نـوع

سجود است سینه را به احترام کسی خم کردن و ذبح حیوان به اسم مخلوقی برای تقرب جستن به او و بی احترامی به قرآن یا حدیث نبوی یا علم شرعی و یا گفتن همراه با استهزاء یا عناد یاعقیده‌ای که به کفر میکشاند. کسیکه از دین برگشت، خواه مرد باشد یازن، فرقی نمیکند. چنانکه صراحت به آن دارد حدیث : « من بدّل دینه فاقتلوه » کسیکه دین خود را تبدیل نمود ،اورا بکشید .

از حدیث دانسته شد که مسلمانی که از دین برگشت یا تبدیل دین نمود ، کشته میشود . اما اگر کافری دین خود را تبدیل نمود ، چنانکه به دین اسلام مشرف شد ، مورد احسان قرار میگیرد ــ واگر از دین خود به دین دیگر غیر اسلام رفت ، کشته میشود .

با تفصیلی که در این مسائل در کتب فقه یاد شده است ، و برای اینکه دانسته شود از کجا معلوم میشود کسی از دین خود بر گشته است ، فرمود : « المفارق للجماعة » کسیکه از جماعت مسلمانان جدا شد ، چه به دل و اعتقاد از جماعت مسلمین جدا شد ، چه به بدن و زبان از جماعت مسلمین جدا شد ؛ جدا شدن از جماعت مسلمین چه از طریق بدعت باشد ،مانند خوارج و چه از طریق یاغی شدن و حربی شدن و یا حمله ورشدن و یا خود داری از شعائر اسلام باشد .

این حدیث در تناسب احکام یکی از معجزات است . زیرا زناکار هرگاه زنای محصنه نمود و با داشتن زن به زنا پرداخت ، معلوم است نکاح را برای پاکدامنی و حفظ نسل نمیداند و برای اجراء هوسهای آنی از ریختن شرفها باك ندارد . تتیجه این گونه زناکاریها قتل بیگناهان و برون آمدن از شرف دینداری است . از روزی که قوانین فرنگ در دنیا معمول شده است ، زناکاری از اهمیت افتاده است و چه شرفها که بربادرفته و چه فرزندانی بی پدرکه تحویل اجتماع شده اند و چه قتل و خونریزیها که در این راه فراهم آمده و چه الحاد و بیدینی که ببار آورده است .

قتل ، یکی ازدرمانهای اجتماعی است که تا هر موقع که بشر به رشد فکری و شرف پیروی از دین اسلام نرسد ، تنها درمان دردهای اجتماعی است . درکشورهائی که باصطلاح پیش رفته اند وزناکاری را از مظاهر تمدن دانسته اند و قتل و جنایت به قصاص درمان نمیکنند ، کارشان به جائی رسیده است که بر سر خود میزنند ــ در امریکا سه میلیون جنایتکار وجود دارد که همه اخلاف و وراث جنایتکاران پیشین هستند که حکم قصاص از آنها برداشته شده تا از تناسل و ایجاد افراد جانی عالمی را بستوه آورند .

خدای متعال پایه این جهان را بر عدالت نهاده است . آنهائیکه مال را در راه خیر بکار نمی‌برند ، در راه دارو و درمان و جریمه بکار خواهند برد و آنهائیکه جنایتکاران را کیفر نمی دهند ، در جنگهای بی‌مورد جوانان خود را قربانی میکنند و آنهائیکه از اعتراف به حق و حقیقت خودداری میکنند و پا روی حقوق دیگران میکشند ، خودکشی میکنند . جهان همیشه محل عبرت است ، ولی دیده عبرت بین لازم است .

فرمایشات نبوی همیشه علاج دردهاست ، ولی توفیق اجرای آنها لازم است . افسوس قرآن و حدیث ، صدها سال است که بعنوان رهبر نیکبختی زندگی شناخته نمیشود و از تعالیم عالیه آن دو نتیجه گرفته نمیشود ــ خداوند متعال دانشمندان را توفیق دهد تا اول خود به عمل به علم آراسته شوند و دگر مردم را به آن وادارند .

ألحديث الخامس عشر

حديث پانزدهم

عن أبي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله ﷺ قال: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر، فليقل خيراً أو ليصمت، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه» (رواه البخاري ومسلم)

از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: محققا پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وآله و سلم فرمود: کسیکه ایمان دارد بخدا و روزقیامت باید گفتار نیك بگوید یا خاموش شود. و کسیکه ایمان دارد به خدا و روز قیامت، پس گرامی دارد همسایه‌اش را. و کسیکه ایمان دارد به خدا و روز قیامت، پس گرامی دارد میهمانش را.

این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

در فرمایش نبوی بالا، نشانه ایمان به خدا و روزقیامت را، در گفتار خیر و خاموشی از گفتار شر و در گرامی داشتن همسایه و در گرامی داشتن میهمان قرار داد، همین یك حدیث برای نیکبختی دنیا و آخرت کافی است، زیرا اگر اجتماعی در نظر گرفته شود که افراد آن همه راستگوباشند و سعیشان بر سخنان خیر باشد و از گفتار شر بپرهیزند، در چنین اجتماعی، کشمکش و دشمنی بوجود نمیآید افراد آن همه برادروار به‌محبت یکدیگر قیام کنند؟ و احترام یکدیگر را حفظ نمایند. همسایه نسبت به همسایه، احترام و بزرگداشت را رعایت کند. میزبان نسبت به میهمان احترام بگذارد، و وسائل رفت‌وآمد و تعاون و همکاری مقرر گردد.

وقتی که گفتار همه در خیر و خوبی شد و هیچیك پشت سر دیگری بد گوئی نکرد، راه عداوت مسدود میگردد ـ همسایه که

رعایت احترام همسایه و بخاطرخواهی و احترام او قیام کرد ، معامله بمثل پیش میآید و همسایگان بجای حسد ، به‌مهرورزی و بجای کینه به‌محبت‌اندوزی برخیزند . میهمان که احترام دید ، به‌تمجید میزبان زبان گشاید و سخنها همه در خوبی همدیگر بحرکت آید ، اما برای کسی که گفتار خیر میسر نباشد ، علاج آن خاموشی است وباخاموش شدن، مردم را از گزند زبان نگهمیدارد و خود را از بدزبانی میرهاند و بدستی و بدون سبب ، دشمن برای خود نمی‌تراشد . قصد از میهمان این نیست که غریب باشد و شبانه روز در منزل دیگران بسر آرد ، بلکه هرکسیکه نزد شما آید ، میهمان شما دانسته شود .

قصد از همسایه این نیست که دیوار بدیوار باشد ، بلکه تا چهل خانه از هر طرف ، همسایه یکدیگرند و با این ترتیب ، هر شهر از وجود همسایگان تشکیل یابد و راحت مردم هر شهر از احترام و همدوستی همسایگان نسبت به یکدیگر است و راحت مردم هر اجتماعی در غیبت نکردن و محبت یکدیگر است و این هم با گفتار خیر میسر میگردد .

در حقیقت بیان معجزه‌آسای حضرت ختمی مرتبت تا دنیا هست ، علاج دردهای اجتماعی است . امروز در علم الاجتماع روشن شده است که‌دشمنی ، مولود جریحه دار ساختن شخصیت اشخاص است ، برای اینکه هر فردی خودرا محترم می‌شمارد و از اینراه بهترین راه ایجاد دوستی اجتماعی ، بزرگداشت و گرامی داشتن یکدیگراست .

گفتیم که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم ، نشانه ایمان را در گفتار خیر ویا خاموشی دانست . خدای متعال در قرآن فرمود « یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولاً سدیداً (آیه ۷۰ ــ سورة الاحزاب) ای مردمیکه ایمان آورده‌اید ، تقوی و پرهیزگاری بیشه کنید که ترس از خدا حاصل آید و بگوئید گفتار محکم و سودمند را تا کردارهایتان را شایسته سازد .

درمسند امام احمد بروایت انس بن مالك وارد است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « لایستقیم إیمان عبد حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه » ایمان بنده راست نیاید ، مگر موقعیکه قلب او راست آید و قلب کسی راست نیاید ، مگر موقعیکه گفتارش راست آید ، که راستی زبان و استقامت زبان مایه استقامت و راستی دل خواهد بود و راستی و استقامت قلب، مایه راستی و درستی همه اعضاء بدن خواهد بود .

در حدیث وارداست که همه سخنان آدمی‌زاده به‌زیان اوست مگر آنچه یاد خدا واداشتن بخوبی و بازداشتن ازبدی باشد . در حدیث وارد است که هر مجلسی که مردم نشینند ویادخدا در آن نکنند ، مایه حسرت آنها در روز قیامت خواهد بود . از اینرو در هر نشستی یاد خدای تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم لازم است .

مردی نزد سلمان فارسی آمد و گفت مرا سفارشی ده که مفید باشد . گفت سخن مگو. آن مرد گفت:آدم زنده‌بدون سخن نمیتواند . سلمان گفت : پس سخن را در راه حق بگو و یا خاموش شو .

عبدالله بن مسعود گفت : نیست چیزی که سزاوارتر باشد به زندان از زبان . و هب بن منبه گفت : اتفاق حکماء بر این است که سرآمد حکمتها ، خاموشی است ، مگر در راه خیر . مردی بحضور رسول الله صلی الله علیه و سلم شرفیاب‌شد و گفت : یا رسول الله مرا کاری آموز که به بهشت رساند . فرمود : گرسنگان را اطعام کن و تشنگان را سیراب ساز و امر به معروف کن و نهی از منکر . اگر آنرا نتوانی ، پس نگهدار زبانت را مگر در راه خیر .

خلاصه هر که سخن را از جمله عمل شمارد ، به کم گفتن گراید و عاقل کسی است که بی‌تأمل نگوید و بقول شیخ اجل :

مزن بی تأمل به گفتار دم   نکو گواگر دیر گوئی چه غم

وبقول حکیم نظامی :

کم گوی و گزیده گوی چون در | تا زاندك توجهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد | آن خشت بود که پر توان زد

سخن و خاموشی را بحسب موقعیت آن باید سنجید . زیرا مواردی پیش میآید که خاموشی خلاف دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم میشود و بقول سعدی علیه الرحمة : « اگر بینی که نا بینا و چاه است ــ اگر خاموش بنشینی گناه است » گاه است که سکوت و خاموشی بقدر قتل نفس و یا بیشتر عقوبت دارد . اگر همسایه مورد جنایت قرار گیرد و تو را بمدد خواهد و تو خاموش بنشینی تا کشته شود . تو در همین خاموشی با کشنده به یك اندازه گناه دارید .

اینست که در کلام معجزبیان ، سخن را در خیر ، مجاز دانست . هرگاه سخن در تعلیم و آموزش عام باشد ، سراسر طاعت است . هرگاه سخن در پند و اندرزباشد ، طاعت است . هرگاه سخن در یاد خدا و تشویق بر تعاون و همکاری در خیر باشد ، طاعت است و هرگاه سخن در دلداری مصیبت زدگان باشد ، طاعت است . هرگاه سخن در جلوگیری از زشتی باشد ، عبادت است . هر فردی که جوانب امور را بسنجد ، موارد برتری و خاموشی را دریابد .

مثل معروف که از لقمان پرسیدند : پست ترین اعضاء بدن چیست و برترین اعضاء بدن کدامست ؟. گفت دل و زبان . که اگر این دو راست باشند ، تمام بدن به راستی و درستی گرایند و اگر این‌دوناراست باشند ، ناراستی همه اعضاء ببارآرند و همین معنی است : « المرء باصغریه قلبه و لسانه » « و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر ، فلیکرم جاره) کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد ، همسایه را گرامی دارد . گرامی داشتن همسایه به احترام او و احترام بستگان او و احسان به او و دفاع از او و تحمل و خوشروئی در روی او و غیر اینها از راههای

خوبی است که بر افراد سعادتمند پوشیده نماند .

درمورد همسایه چنانکه در مراسیل زهری وارد است، مردی بخدمت حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم آمد و از همسایه خود شکایت نمود . حضرت رسول به بعضی از یاران فرمود ــ تا جار زند که تاچهل خانه همسایه محسوب است و مسلمان مأمور خوبی با آنهاست . و گفته شده کسیکه در محله و یا شهر همنشین باشد ، همسایه است . در حدیث صحیح است: که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: لا یدخل الجنة من لایأمن جاره بوائقه « به بهشت نخواهد رفت کسیکه همسایه‌اش از شر او ایمن نباشد » .

در آیة : « وبالوالدين إحساناً وبذي القربى واليتامى والمساكين والجار ذي القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت أيمانكم » (آیة ۳۶ سوره النساء) خداوند دستور میدهد به خوبی درباره پدر و مادر و درباره خویشاوندان و درباره یتیمان و درباره مسکینان و درباره همسایگان نزدیك‌و همسایگان دور ودرباره همسر و همچنین دوستان ــ و درباره رهگذران و در باره مملوکان . پس به این معنی خداوند متعال دستور میدهد به‌احسان و خوبی درباره همسایه دور و نزدیك . در صحیح بخاری است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: قسم بخدا که ایمان نمی‌آورد ــ قسم بخدا که ایمان نمی‌آورد ــ قسم بخدا که ایمان نمی‌آورد . گفتند : چه کسی یا رسول الله ایمان نمی‌آورد ؟ فرمود : کسیکه همسایه‌اش از شر او ایمن نیست .

در حدیث وارد است که حضرت ختمی‌مرتبت همسایگان را بر سه قسم دانستند : همسایه‌ای که دارای یك حق باشد و آن همسایه‌ای است‌که کافر باشد که فقط حق همسایگی دارد . همسایه ای که دو حق دارد ، همسایه مسلمان است که حق اسلام و حق همسایگی دارد و همسایه‌ای که سه حق دارد همسایه‌ای که خویش و مسلمان و همسایه باشد که حق خویشی و حق اسلام و حق همسایگی دارد .

سعید بن جبیر «الصاحب بالجنب را» رفیق سفر دانسته است. زید بن اسلم گفته است که قصد از آن ، همنشین در حضر و رفیق در سفر است و در مسند امام احمد و ترمذی وارد است که حضرت فرمود : بهترین دوستان نزد خدا ، بهترین آنان نسبت به دوستان است و بهترین همسایگان نزد خدا ، بهترین آنها درحق همسایگان است : (من كان يؤمن باللهواليوم الاخر ، فليكرم ضيفه)

در صحیح بخاری و مسلم وارد است که حضرت رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم فرمود : « ما زال جبريل يوصيني بالجار حتى ظننت أنه سيورثه » بحدی جبریل مرا در باره همسایه سفارش بخوبی میداد که گمان کردم شاید میراث از همسایه برد . یعنی از میراث که بگذریم ، هر نوع احسان و خوبی در باره همسایه بجاست .

در حدیث وارداست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « لا يشبع المؤمن دون جاره » شخص با ایمان نباید خودرا سیرکند ، در حالیکه همسایه‌اش با شکم گرسنه میخسبد . در مسند امام احمد و حاکم از عمر رضی الله عنه روایت است که حضرت فرمود : « ايما اهل عرصة أصبح فيهم امرؤ جائع ، فقد برئت منهم ذمة الله عزّ و جلّ » هراهل محله‌ای که در میان آنها یك نفر گرسنه باشد ، ذمت خدای عز وجل ، از آنها بری است .

در میهمانداری از تکلف و خود را بزحمت انداختن نهی شده‌است. در حدیث ، مدت ضیافت سه روز تعیین شده است . و باید دانست که قبول میهمان بر کسی لازم است که توانائی قبول میهمان داشته باشد . بنا براین میهمان شدن نزد کسیکه عاجز از میهمانداری است ، حرام است ، مگر در صورتیکه از ایمان قوی بدرجه‌ای باشند که ایثار بتواند. در حدیث وارد است که مردی بخدمت رسول الله آمد و گفت یارسول در زحمت هستم . حضرت رسول الله فرستاده‌ای نزد همسران خود فرستادکه آیا بقدر غذای شب برای یك میهمان دارید ؟ همه گفتند :

قسم به آن خدائی که تو را بحق به‌پیغمبری برگزید ، بغیر از آب ، چیزدیگری در خانه نداریم . آنگاه حضرت فرمود : چه کسی این میهمان را امشب پذیرائی میکند ؟ یکی از انصار گفت یا رسول الله من امشب اورا بخانه می‌برم واورا باخود بخانه برد وبه‌همسرش گفت میهمان پیغمبر را گرامی بدار . زن گفت غیر از غذای کودکان ، چیزی دیگر نداریم . آن مرد گفت کودکان را دلخوش کن تا بخواب روند و آن غذا را برای میهمان بیار . چراغ را خاموش کنیم و دهان را بهم زنیم تا میهمان گمان کند که خودمان هم غذا هم میخوریم و به این ترتیب همگی شان با شکم گرسنه خفتند و میهمان را پذیرائی کردند ! و در قرآن درباره ایشان آیه « و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة » (آیة ۹ سوره الحشر) نازل شده است .



الحديث السادس عشر

حدیث شانزدهم

عن أبی‌هريرة رضي‌الله عنه «أن رجلاً قال للنبي ﷺ أوصني، قال: لا تغضب. فردد مراراً، قال لا تغضب». (رواه البخاري)

از أبی هریره رضی الله عنه روایت است که مردی عرض کرد یا رسول الله مرا سفارش ده بکرداری سود مند. فرمود خشم مگیر. پس چند بارتکرار فرمود: خشم مگیر. این حدیث را بخاری روایت کرده‌است.

فرمایش نبوی بالا ــ هم احتمال دارد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم ــ از حال خواهش کننده دانست که مردی است عصبی وزودخشم؛ وازینراه، علاج اورادر رفع غضب دانست و ازین راه ممکن است که قصد حضرت رسول ﷺ این بوده باشد که شخص درصدد اسبابی بر آید که خوشخوئی و خوش‌خلقی ببار آورده. از کرم و بخشندگی و بردباری و حلم و شرم و تواضع وحوصله ــ دارای خودداری‌ازآزار رسانیدن و گذشت و عفو و فروخوردن خشم و خوشروئی و گشاده روئی و مانند اینها، که وقتی شخص به این صفت ها آراسته شد، عادة درموقع خشم و غضب می‌تواند جلوی خشم خودرا بگیرد و احتمال‌هم دارد که اگر خشم گرفتی، به‌مقتضای خشم رفتارنکنی؛ بلکه بکوشی تا خو نسردی خودرا حفظ کنی. زیرا اگر انسان به‌مقتضای خشم عمل کند، گرفتاریهای فراوان برای خود به بار آورد و پشیمانی بسیار برد.

خدای متعال در قرآن فرماید: « وإذا ما غضبواهم يغفرون » (آیه ۳۷ ــ سوره الشوری) و هرگاه خشمگین شوند، بیامرزند و گذشت نمایند وبرخشم عمل نکنند. خدای توانا مردانی را ستوده است که

خشم فروخورند و درین‌باره می‌فرماید : « والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین » (آیه ۱۳۴ ــ سوره آل عمران) و دفع‌کنندگان خشم را می‌ستایم که چون خشم گیرند ، بجای انتقام گرفتن خشم خود را فرو خورند و از مردم گذشت کنند و هرگاه خشمشان باعث ناراحتی زیردستان قرار گرفت ؛ به‌احسان و خوبی آنرا جبران کنند و خدا دوست می‌دارد نکوکاران را .

منقول است که یکی از بردگان زین العابدین علی‌بن‌الحسین بن‌علی‌بن‌ابی طالب رضی الله عنهم ظرفی را که دارای قاتق گرم و داغ بود ؛ بر لباس زین العابدین ریخت . چون ازین جهت امام در خشم شد ؛ برده گفت : « والکاظمین الغیظ » امام گفت : کظمت غیظی • گفت : « و العافین عن الناس » امام گفت : عفوت عنك . برده گفت : والله یحب المحسنین ــ امام گفت : اذهب فأنت حر لوجه الله : برو که در راه خدا آزاد هستی .

بقول سعدی علیه الرحمه در بیان معنی این حدیث صحیح : « لیس الشدید بالصُّرعة ؛ انما الشدیدالذي یملك نفسه عند الغضب » .

نه مرد است آن بنزدیك خردمند که باپیل دمان پیکار جوید
بلی مرد آنکس است ازروی تحقیق که چون خشم آیدش باطل نگوید

در تکرار خواهش نامبرده در حدیث بالا ــ و تکرار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که خشم مگیر ، دلیلی است روشن که خشم سرو بن‌شرها و آفتهاست ودلیلی‌است واضح براینکه دوری جستن از خشم ، سرآمد خوبی هاست .

در خصوص شخص خواهش کننده‌که نام او چیست ، از روایت طبرانی معلوم می‌شود که « ابو الدرداء » است و از روایت احمد دانسته می‌شود که خواهش کننده « حارث بن قدامه » بوده است . بهر حال خواهش کننده هرکه باشد ، نتیجه یکی است و آن اینکه

بهترین راه سعادت ، دوری از خشم و غضب است • به عبدالله ابن المبارك گفته شد که معنی حسن خلق در یك کلمه برای ما جمع کن . گفت : حسن خلق ، ترك خشم و غضب است . امام احمد و « اسحق بن راهویه » معنی حسن خلق را در دوری از خشم دانسته‌اند .

در حدیث است که مردی عرض کرد : یا رسول الله ، چه کاری بهترین کارهاست ؟ فرمود : حسن خلق . مرد نامبرده چندین بار سئوال خود را تکرار کرد . حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود : چرا نمی‌فهمی ؟ حسن خلق اینست که خشمگین مشوی اگر بتوانی . این حدیث را محمد بن نصر مروزی روایت نموده است .

در علاج خشم و غضب در احادیث نبویه دستورهائی داده شده است . یکی اینکه اگر ایستاده است ، بنشیند ، اگر نشسته است ، به پهلوافتد. امام احمد و ابوداود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « اذا غضب أحدکم وهو قائم فلیجلس . فان ذهب عنه الغضب والا فلیضطجع » اگر یکی از شما خشم گرفت ، در حالیکه ایستاده بود ، بنشیند . اگر خشم او بر طرف شد که معلوم و گر نه به پهلو بخوابد .

در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود : « الغضب جمرة في قلب الانسان توقد ألا تری الی حمرة عینیه و انتفاخ اوداجه . فاذا أحس أحدکم من ذلك شیئا فلیجلس ولایعودفه الغضب » خشم اخگر آتشی است در دل آدمی . آیا نمی نگری به سرخی چشم و باد کردن رگهای گردن خشمگین ؟ پس هرگاه یکی از شما احساس خشم نمود ، بنشیند و مبادا که خشم اورا به‌تعدی وادارد.

امام احمد از ابن عباس روایت نموده است که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم فرمود : « اذا غضب أحدکم فلیسکت . قالها ثلاثا » هرگاه یکی از شما خشمگین شد ، پس خاموش شود و این

جمله را سه بار تکرار فرمود . این خود درمان بسیار خوبی است برای خشم . زیرا شخص در حال خشم ، کلماتی بر زبان میراند که زیان آن بحساب نمی آید و هرگاه خاموش شود ، از پشیمانی ایمن گردد . امام احمد و ابو داود از روایت « عروة بن محمد السعدی » آورده‌اند که مردی او را به‌خشم آورد و او پا شد وضو گرفت و گفت پدرم به من گفت که پدرش روایت نمود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود : خشم ، ازشیطان است ـ و شیطـان از آتش است ـ و آتش به آب خاموش کرده شود . پس هرگاه یکی از شما خشم‌گرفت وضو بگیرد .

در حدیث است بر وایت ابو داود که حضرت رسول فرمود: کسیکه خشم خود را فرو خورد ، بخاطر رضای خدا تعالی ، خدا پرسازد درون او از ایمنی وایمان . عمر بن عبدالعزیز گفت : رستگار شد کسیکه از هوی و غضب و طمع نگهداری شد . حسن بصری گوید چهار خصلتند که هر کسیکه این چهار خصلت در او باشد ، خدا او را از شیطـان نگه دارد و از دوزخ دور دارد : کسیکه خودداری بتواند از بیم و امید و شهوت و غضب . در حقیقت ایـن چهـار چیـز ، سر آغاز شرهـا و آفتهاست . زیرا هرگاه امید و شوق قوت گیرد ؛ برای بدست آوردن آن بکوشدو چه بسا که از اینراه در حرام و گناه افتد وهرگاه‌از چیزی بیمناك شود ، برای دفع آن به وسائل گوناگون متوسل شود و چه بسا که از اینراه به گنهکاری و عصیان افتد . و هرگاه شهوت قوت گـیرد و از اختیار برون شود ، چه بسا که باعث گناهان کبیره‌و آلودگیهـای نابخشودنی شود و هرگـاه آتش خشم شعلـه‌ور گردد ، عنان اختیـار از کف برباید و به قتل و ضرب و سب و دشنام و تعدی و بسیاری از محرمات بکشاند .

خشم مانع از وقوع جریمه نتواند شد . اگر کسی در حال خشم، زوجه‌اش راطلاق بدهد ، طلاقش واقـع است و اگر کسی در حـال

خشم مرتکب قتل شود ، قصاص از او گرفته شود و در حال خشم بودن ، عذر او نشود .

همچنین آنچه از محرمات در حال خشم انجام گیرد ، عقوبت دارد و خشمگین معذور دانسته نشود . شاید بیشتر مصائب از راه خشم پیش آید . خشم وقتی بجاست که برای دفاع از دین و حفظ شرف و ناموس باشد و خشم گرفتن برای خدا باشد . چنانکه در عادت مطهره رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بوده است که گاهی برای خود به‌انتقام‌جوئی بر نخاسته‌است ، ولکن هرگاه میدیده‌اند لطمه به حرمات الله وارد میآید ، هیچ چیز در برابر خشم او نمی‌ایستاده‌است .

درسیرت‌طاهره حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خشم وجود نداشته است مگر هر جا که خشم برای خدا باشد . انس بن مالك گوید ده سال خدمت پیغمبر کردم . در این ده سال یك روز هم اظهار خشم نفرمود و نگفت أف . این است که موقعیکه از عائشه همسر محبوب پیغمبر خدا درباره اخلاق پیغمبر ﷺ پرسیده شد ، گفت : « کان خلقه القرآن » اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و سلم برابر قرآن بود. آنچه مورد ستایش قرآن بود، مورد رضای‌او بودو آنچه مورد نکوهش قرآن بود ، مایه خشم او بود .

موقعیکه حضرت رسول مالی از غنیمت را قسمت میکرد ، مردی نادان گفت این قسمت کردن برابر رضای خدا نیست . عبدالله بن مسعود این کلمه را به‌پیغمبر رسانید . با اینکه روی مبارکشان دگرگون شد و بخشم آمد ، ولی براین کلمه نیفزود که : رحم الله اخی موسی . لقد اوذی باکثر من هذا فصبر : خدا رحمت کند برادرم موسی را که بیش از این اذیت شد و صبر را پیشه کرد .

از جمله دعاهای پیغمبر است : « أسألك كلمة الحق في الغضب والرضا » از خدا میخواهم گفتن کلمه حق چه در خشم و چه در

خوشوقتی . معلـــوم است کلمه حـق در همه حال مـلازم بـودن چه دررضا وچـه درغضب تاچه حـد دشوار است . در حدیـث است بروایت طبرانی از انس که حضرت رسول اللـه صلی الله علیه و آلـه وسلم فرمود : سه چیز از اخلاق ایمان است : کسیکه خشم باعـث افتادنش در باطل نشود و خوشوقتیش او را بناحق نبرد ـ کسیکه در حال قدرت و توانائی فزون از حق خود نخواهد ـ کسیکه خشمش او را بباطل نمی‌اندازد و رضایش او را از حق خارج نمی‌سازد و در حال قدرت ، آنچه حق ندارد نمی‌خواهد ، در حقیقت با ایمان است .

یکی از اسباب نا خلف شدن فرزندان ، همین نفرین پدر و مـادر است که در موقع خشم آنچه بر زبانشان آمد ، میگویند و وقتی کـه از نفرین خودشان فرزندانشان فاسد شدند ، می‌نالند . معروف است که مردی شکایت از پسرش را نزد حسن بصری برد • حسن پرسیـد : آیا گاهی نفرین در حق او نموده‌ای ؟ مـرد نامبرده گفت : بسیار . حسن گفت : پس خـودت او را فاسد ساخته‌ای ، و خـود کـرده را تدبیر نیست .

بیشتر ترس دانشمندان از این است که مبادا در آخر عمـر از شؤم خشم کلمه‌ای بر زبان برانند که عمر پنجاه ساله برباد بدهد . باید دانست که مریض و کسیکه بسبب بیماری ، حوصله و صبر از دست داده باشد ، في الجمله در خشم گرفتن معذور است ولی تا جائیکه وضع بیماریش اقتضاء کند و همچنین بی حوصلگی مسافـر ولی مادامیکـه از حدود خود تجاوز نکند .

در هر حال ، بهترین سفارش همان است که در بیان معجزآسای حضرت سید الانام است صلی الله علیه و سلم که فرمود : خشم مگیر و از غضب دوری گزین و هر عاقل باید از نفرین کردن درحـال خشم بپرهیزد مبادا که در نفرین برخود وبستگان ، نفرینش موافـق ساعت اجابت افتد و به بدبختیش تمام شود .

در پایان هم از بهترین دعاهای حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه و سلم همان دعاست : « اللهم أسألك كلمة الحق في الغضب والرضا » خدایا از تو خواهم گفتار و کردار حق درحال خشم و خوشنودی ، زیرا سرآمد کارها خوشنودی تست و خوشنودی تو در ملازمت حـــق است ، والسلام .



الحديث السابع عشر

حديث هفدهم

عن أبي يعلي شداد بن أوس رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : « إن الله كتب الإحسان على كل شيء فإذا قَتَلْتُم فأحسنوا القِتْلَة وإذا ذَبحتم فأحسنوا الذبحة ، وليحد أحدكم شفرته وليرح ذبيحته » . (رواه مسلم)

از ابی یعلی که نام او شداد بن اوس است ، خوشنود باد خدا از او ـ روایت کرد از رسول الله درود خدا بر او باد و سلامش ـ گفت : محققاً خدا واجب نمود نکوئی نمودن در حق هر چیز . پس هرگاه کشتید ، کشتن را بر وجه نیکو انجام دهید و هرگاه ذبح نمودید ، پس ذبح را بر وجه نیکو قرار دهید و تیز نماید یکی از شما کارد خود را و آسایش دهد حیوان مورد ذبح را .

این حدیث را امام مسلم روایت کرده‌است .

در فرمایش نبوی بالا ، دنیائی معنی نهفته است . فرمود خدای تعالی که حسن و زیبائی درهمه افعال اوست ودرحقیقت و واقع جهان برای زیبائی و خوبی آفرید وبه‌هر چیز از روی تحقیق نظر شود ، خوبی و زیبائی در آن آشکار است . خدای متعال از بندگان خواست تا در همه کار احسان و نیکوئی بکار برند و در حق همه چیز خوبی و احسان رعایت نمایند .

در آیات دیگر قرآن : « إن الله يأمر بالعدل والإحسان » (آیه ۹۰ ـ سورة النحل) خداوند محققاً فرمان می‌دهد به‌داد و عدالت

و نیکوکاری و احسان • و این می‌رساند که احسان واجب است ـ و آیه : « و أحسنوا إن الله يحب المحسنين » (آیه ۱۹۵ سوره البقرة) و نکوکاری کنید زیرا خدا دوست میدارد نکوکاری را .

در حدیث بالا : خداوند واجب ساخت نکوکاری را درحق همه چیز و لفظ « کتب » بمعنی واجب نمود . چنانکه « كتب عليكم الصيام » (آیه ۱۸۳ ـ سوره البقرة) فرض شد بر شما روزه‌داری ماه رمضان . « كتب عليكم القتال » (آیه ۲۱۶ ـ سوره البقرة) فرض شد برشما جهاد درراه خدا • و « کتب » بمعنی ثابت نمود و واقع ساخت . مانند : « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون » (آیه ۱۰۵ سوره الانبياء) و هر آینه نوشتیم در زبور بعد از ذکر ، که بندگان صالح ، مالك زمین خواهند بود و پادشاهی و فرمانروائی‌در زمین به‌بندگان صالح خواهد رسید که وقوع این امر و رسیدن فرمانروائی به صالحان محققاً بوقوع پیوست . و « أولئك كتب في قلوبهم الإيمان » (آیه ۲۲ ـ سوره المجادلة) آنانند که خدا ثابت نمود در دلهایشان ایمان را و واقع شدن ایمانشان حتمی است .

بنابرین خدای مهربان ، خوبی را در باره هر چیز لازم دانست حتی بجائیکه : « فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة » هرگاه کشتید کسی را که مستحق کشتن است ، کشتنش بخوبی انجام دهید ـ اگر وصیتی دارد ، بشنوید . اگرگرسنه است ، اطعام کنید . اگر تشنه است ، سیراب سازید . آنگاه هیئت کشتنش را طوری قرار دهید که عذاب نکشد و با وسیله‌ای باشد که بزودی روحش خارج شود .

در شریعت مطهره اسلام « مثله » یعنی زشتی در آوردن درباره مقتول به بریدن بینی و گوش مثلا منع فرمود . کشتن بوسیله سنگ و آنچه طولانی و پر شکنجه است نهی نمود . از سوختن اکیداً منع فرمود که حق سوزانیدن ندارد مگر خدای تعالی ـ مگر درصورتیکه‌راهی دیگر نباشد و « مثله » برای عبرت و اندرز باشد . چنانکه روایت

است از علی بن ابی طالب که مرتد را باید سوزاند .

در حدیث صحیح است که حضرت رسول در باره « عرنیین » دستور مثله داد ، زیرا نسبت به چوپانان پیغمبر چنین کرده بودندو داستانشان ازینقرارست : در صحیح مسلم و بخاری روایت استکه گروهی از عرنیین بمدینه بخدمت رسول الله آمدند ، در مدینه بیمار شدند حضرت رسول دستور داد به‌نزد چوپانان بروند و از شیر شتران بیاشامند تا بهبود یابند . آنان هم چنان کردند . پس از اینکه بهبود یافتند ، از دین برگشتند و چوپانان را کشتند و شتران را بردند . موقعیکه خبر به پیغمبر رسید ، دستور تعقیب آنان را صادر فرمود . مسلمین آنان را اسیر کردند و بمدینه آوردند . حضرت رسول دستور داد تا همان رفتاری که درباره چوپانان بی‌گناه کرده بودند ، درباره خودشان عملی شود . چوپانان را دست‌وپا بریده بودند و در چشم و زبانشان خار فرو کرده بودند . نسبت بخودشان هم همین رفتارشد . چشمشان کور کرده شد و دست و پایشان بریده شد و در سنگزار گرم انداخته شدند تا حرارت آفتاب سنگها ، مایه تعذیب آنان و عبرت دیگران گردد .

اما در غیر اینگونه صورتها که مصلحت علمه اقتضاء می‌کند، هرنوع تعذیب حرام است . شریعت منع فرمود که حیوانی ایستانده شود و تیر بر آن انداخته شود تا بمیرد و منع فرمود خوراك و آب از حیوان منع‌شود تا به‌گرسنگی و تشنگی‌بمیرد . در باره ذبح حیوان فرمود : « واذا ذبحتم فأحسنوا الذبحة » و هرگاه حیوانی را ذبح نمودید ، ذبح نمودنتان بخوبی و زیبائی باشد . حیوان را در حال خستگی مکشید ، در حال تشنگی ذبح مکنید ، جای ذبح محل نرم‌باشد . خوابانیدن حیوان به نرمی و مهربانی باشد . قبل از ذبح ، خوراك و آبی باو بدهید ـ در جلوی حیوانی ، حیوان دیگر ذبح مکنید . در جلوی حیوان، کارد را تیزمکنید . قبل از ذبح ، کارد را تیزکنید « ولیحد احدکم شفرته »

باید یکی از شما موقع قصد ذبح داشتن ، کارد را تیز کـرده باشد « و لیرح ذبیحته » و راحت بدهید بحیوان مذبوح . پس از بریدن حلقوم آن ، بگذارید تا دست و پا بزند و خلاصه چه در قتل ، و چه در ذبح ، نکوکاری را نباید فراموش کرد .

آنوقت، در شریعت چنانکه ذکر شد، موقع بردن حیوان بمحل ذبح‌هم بخوبی دستور داد و از گرفتن‌گوش حیوان و یا کشیدنش بر زمین منع نمود و از ذبح حیوان ماده و شیرده منع نمود و از ذبح حیوانی در جلو مادرش نهی فرمود وتا مادامیکه بچه حیوان نیاز به شیر خوردن دارد ، از ذبح آن نهی نمود . جدائی میان مادر و بچه‌اش را سبب جدائی میان شخص و محبوبانش دانست .

در حدیثی که در سنن ابی داود وارد است ، حضرت فرمـود : صبر بنمائی تا بچه حیوانی بجائی برسد ، بهتر ازین است که در کوچکی ذبح نمائی که نه گوشتی داشته باشد که بکار آید و مادرش هم شیر را قطع کند و از فراق بچه اش نزدیك بجنون شود و همچنان که بنی‌آدم از فراق فرزند ناراحت شود ، حیوان هم همین احساس را دارد .

گفتیم بنا بحدیث که شرح آن گذشت ، تعذیب و شکنجـه در اسلام ممنوع شده است و به تجربه رسیده است بخوبی ، کارها بهتر فراهم گردد و حتی حیوان هم با مهربانی بهتر می توان مطیع کرد ــ و بقول شاعر علیه الرحمه :

به‌شیرین‌زبانی ولطف و خوشی توانی‌که‌کوهی‌بموئی‌کشی

آنچه از گزند گان که دفع آن بجز آتش میسر نباشـد ، مانـند زنبورهای موذی ــ علماء سوزاندن آن را تجویز کرده اند . اما دریـن دوره که بوسیله د.د.ت. وداروهای مشابه آن براحت نابود می‌شوند ، سو زندنشان جایز نیست .

خلاصه اعمال صادره از شخص یا تعلق به معاش و زندگیش دارد ، مانند نگهداری و حفظ تندرستی خود و رعایت نفس و اهل و فرزندان

و بستگان و برادران و مردمان و یا تعلق بمعـاد دارد ، مانند ایمـان و عبادات و آنچه در معاد بکار آید از اعمال خیر . کسیکه در همه اینها احسان بکار برد و نکوکاری نمود، خوشا بحال او زیرا نیکبختی دوجهان را بدست آورده است و از زیانها و عقوبات رهائی یافته است .

صحابی : ابو یعلی و گفته می‌شود ابو عبد الرحمن ــ نامش شداد و نام پدرش أوس. برادر حسان بن ثابت انصاری خزرجی است. ابویعلی پسر بـرادر حسان است . عبـادة بن الصامت و ابـو الـدرداء کـه هرد و ازاصحاب پیغمبرند ، گفته‌اندکه « ابویعلی » از کسانی است که خداوند ، علم و حکمت بوی ارزانی داشته‌است .

ابویعلی در بیت المقدس اقامت کرد و فرزندان و نوادگان در آنجا بیادگـار گذاشت و هم درآنجا زندگی را بدرود گفت (به سال چهل ویك ، یا پنجاه و هشت ، و یا شصت و چهار ، به‌عمر ۷۵ سالگی) .

از او پنجاه حدیث روایت شده است که از آنجملـه « بخاری » فقط یك حدیث ازاو روایت نموده و مسلم دوحدیث . یکی این حدیث که شرح آن گذشت و دومی حدیث سید الاستغفـار و آن اینست :

« أللهم أنت ربی ، لا إله إلا أنـت خلقتنـي وأنا عبدك وأنا علی عهدك ووعدك ما استطعت. أعوذ بك مـن شر ما صنعـت ، أبـوءُ لك بنعمتـك عليَّ وأبوءُ بذنبي كله فاغفر لي فإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت » ــ من قالهـا موقناً بها ، فمات من يومه قبل أن يمسی فهو من أهل الجنـة و من قالها من الليل موقناً بها ، فمات قبل أن يصبح فهو من أهل الجنة » .

معنی دعای مذکوراینست : « خدایا تو پروردگار مـن هستی . نیست معبود بحق ، مگر تو . مراآفریدی و من بنده تو هستم و من بر پیمان تو هستم و در انتظار نوید تو تا آنجا که توانم‌پناه می‌برم بتـو از شر کردارم . اقرار می کنم بتو به نعمتهائی که برمن دادی و اقـرار می‌کنم به گناهانم همه . پس بیامرز مرا ، زیرا در حقیقـت نمی‌آمرزد

گناهـــان رامگر تو ـ کسیکه این را گفت و یقین به آن داشت و مـــرد در آن روز پیش از آمدن شب پس او از اهل بهشت است و کسیکـــه این را گفت به شب و با یقین به آن ، و مـــرد پیش از صبح شدن ، پس او از اهل بهشت است .

این همان یك حدیث است که بخـــاری‌از ابویعلی روایت کـــرده و همین دومین حدیث است که مسلم از او روایت نموده است .



الحديث الثامن عشر

حديث هجدهم

عن أبي ذر : جندب بن جناده وابي عبد الرحمن معاذ بن جبل رضي الله عنهما عن رسول الله ﷺ قال : « اتق الله حيثما كنت واتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حَسَن »

رواه الترمذي وقال حديث حسن وفي بعض النسخ « حسن صحيح »،

ازأبی ذر که نام او جندب بن جناده است و از ابی عبد الرحمن که نام او معاذ بن جبل است ، خوشنود باد خدا ازهردوشان ، روایت کردند از : فرستاده برحق خدا ، درود وسلام خدا براوباد ، فرمود : بترس ازخداهرجاباشی و پیروبدی قراربده خوبی راتاخوبی نیست کندبدی‌را و رفتار کن با مردم به خلق و خوی خوش » . روایت نمود این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث حسن است » و در بعضی نسخه‌های ترمذی ، نوشته است : این حدیث حسن و صحیح است .

در فرمایش نبوی بالا ــ حضرت ختمی‌مرتبت صلی الله علیه و سلم امر فرمود به تقوی به معنی ترس از خدا ــ و در اینراه فرمود : از خدا بترس ، هرجا باشی . در حضر و سفر ، در نهانی و آشکارا ، در فقر و غنی ، در صحت و مرض ، در خوشی و ناخوشی . و کلمه تقوی شامل همه صفات خیر و مانع همه خصال بد است . زیرا فعل واجبات و ترك محرمات و شبهات همه‌درزیر آن داخل است و همچنین فعل مندوبات و ترك مکروهات . بعبارت مختصرتر کلمه « تقوی » شامل خیر دنیا و آخرت است . زیرا مقصود از تقوی انجام آنچه انسان

به‌آن امر شده است و اجتناب از آنچــه انسان ازآن نهی شده است و کسیکه چنین نماید ، از جمله متقیان است که خدای متعــال آنانرا ستوده اســت .

کلمه تقوی و شخص متقی مورد مدح و ستایش است چنانکه در آیه ۱۸۶ ــ سوره آل عمران « وان تصبروا وتتقوا فان ذلك من عزم الأمور » آمده است . یعنی اگرشکیبائی و پرهیزگاری پیشه کنید ، پس محققاً این کار از کارهای مورد پسند خدا و از امور مطلوبه است. و تقوی مایه نگهداری از دشمنان است ، چنانکه در آیه ۱۲۰ ــ سوره آل عمران « وإن تصبروا وتتقوا ، لا یضرکــم کیدهم شیئا . » آمــده است : « واگرشکیبائی و پرهیزگاری پیشه کنیــد ، کید دشمنان بــه شمازیانی نرساند » تقوی مایه تأیید خدا و نصرت است . چنانکه در آیه ۱۲۸ ــ سوره النحل آمــده است : « ان الله مع الذیــن اتقوا والذین هم محسنون » محققاً خدا همراه مردم با تقوی است که آنان را تأیید ونصرت می‌دهد و خدا همراه مردمی است که نکوکارند .

تقوی مایهٔ نجات از سختیها و شدائد است ، چنانکه در آیه ۲،۳ سوره الطلاق آمده است : « ومن یتق‌الله یجعل له مخرجاً و یرزقــه من حیث لا یحتسب » و کسیکه تقوی پیشه نماید خداوند می گرداند برای او راه نجات ازشدائد و روزیش می‌رساند أز جائی که گمان ندارد . ابوذر گوید : حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم این را خوانــد پس از آن فرمود : اگر همه مردم این آیه را عملی سازند ، برایشان کــافی است .

تقوی مایه اصلاح عمل و آمرزش گناهان است چنانکه در آیه ۷۰،۷۱سوره الاحزاب آمده است : « اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً یصلح لکم أعمالکم و یغفرلکــم ذنوبکــم » ای مؤمنان ، بترسید از خــدا و بگوئید گفتار درست ، تا از برکت تقوی ، خدا کارهایتان را شایسته

سازد و گناهانتان را بیامرزد که تقوی مایه شایستگی اعمال و آمرزش گناهان است .

تقوی مایه دو برابر شدن رحمت خداوند و مایه روشنائی دل‌وجان است چنانکه در آیه ۲۸ سوره الحدید آمده است : « اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به » : بترسید از خدا و ایمان بیاورید به پیغمبر او تا بدهد شما را خدای متعال دو برابر از رحمتش‌و بگرداند برای شما نورو روشنائی که‌در آن‌راه‌روید

تقوی مایه قبول اعمال است چنانکه در آیه ۲۷ سوره المائدة آمده است : « إنما یتقبل الله من المتقین » : اینست وغیر ازین نیست که خداوند قبول می‌نماید اعمال را از پرهیزکاران .

تقوی مایه اکرام و بزرگواری وعزتمندی‌است چنانکه در آیه ۱۳ سوره الحجرات آمده است : « إن أکرمکم عند الله أتقاکم » : محققاً گرامی ترین و عزیزترین‌شما نزد خدا ، پرهیزکارترین شماست .

تقوی مایه رهائی از دوزخ است چنانکه در آیه ۷۲ سوره مریم آمده است : « ثم ننجي الذین اتقوا » : پس از آن نجات می‌دهیم از دوزخ ، مردم پر هیزکار را .

تقوی مایه جاوید ماندن در بهشت است چنانکه در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران آمده است : « أعدت للمتقین » : بهشت جاویدان آماده شده است برای پرهیزکاران .

خلاصه ، تقوی مایه سرآمد نعمتهاست که محبت خدا و دوستی او و رفتن ترس و اندوه و حصول بشارت و مژده ولایت است چنانکه در آیه ٦٢-٦٤ سوره یونس میفرماید : « ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون . الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری في الحیاة الدنیا و في الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلك هو الفوز العظیم » : آگاه باشید که دوستان خدا نه ترس بر ایشان است و نه اندوهگین شوند . دوستان خدا مردمی هستند که ایمان آورده و پرهیزگاری

پیشه ساخته اند . برای ایشان است مژده و بشارت در زندگی دنیوی و در آخرت . تغییری نیست در آیات خدا . و آنست بهره‌مندی بسیار بزرك ــ و اگر در تقوی فقط همین یك خصلت بود که دوستی خدا را ببار می‌آورد ، کافی بود .

باید دانست که تقوی متوقف بر علم است . زیرا جاهل نمی‌داند از چه بپرهیزد . از اینجاست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید : « ما عبدالله بشییء أفضل من‌فقه‌في‌دين » : عبادت خدا بجا آورده نشد بکاری که بهتر از دانائی در دین باشد و فرمود : « من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين ويلهمه رشده » : کسیکه خداوند اراده خیر باو دارد ، او را در دین دانا می‌سازد » و مقصود ما از علم ، همانا علـم عینی است که هیچ فـردی رخصت در ترك آن نـدارد و قصد از آن ، دانستن خوب و بد آنست که بدان مشغول است . یعنی اگر می‌خواهد نماز بخواند ، باید شروط و ارکان آن را بداند . اگر بخواهـد روزه بگیرد ، باید شروط و ارکان آن را بداند . اگر مال دارد ، بداند که زکات لازم او می‌شود یا نه ، و شروط و ارکان آن کدامند ؟ و اگر حج لازم اوشد ، شروط وارکان آن را بداند . اگر بخواهد زناشوئی نمایـد ، حقوق زناشوئی را بداند . اگر عاقد است ، صحیـح و فاسد آنـرا بشناسد و شروط و ارکان آنرا بداند . خلاصه ، هرپیشه‌ای که در پیش می گیرد ، صحیح و فاسد آن را بداند .

پس کسیکه دانست آنچه لازم اوست و در خود صحیح و فاسد آن را تشخیص داد و آنچه بآن‌امر شده انجام داد و آنچه از آن نهی شده خودداری و دوری از آن نمود ، پرهیزگاراست .

در احادیث متعدد یاد شده است که سرآمد کارها ، تقوی و ترس از خداست و کسانیکه از حضرت رسول‌الله می‌خواسته اند آنـان را سفارشی دهد ، آنان را به تقوی و ترس از خدا سفـارش می‌داده و

می‌فرموده اند : « تقوی سرآمد کارهاست » .

برگردیم بسوی حدیث : « إتق الله حیثما کنت » ـ از خدا بترس هرجا باشی ـ « و اتبع السیئة الحسنة تمحها » : و بعد از هر بدی ، خوبی قرار بده تا خوبی ، بدی را نابود کند . یعنی اگر بدی از تو سرزد ، با خوبی کردن آنرا محوکن « و خالق الناس بخلق حسن » : و با مردم بخوشخوئی رفتار کن .

در حدیثی که امام احمد و ترمذی و ابن‌ماجه آن را روایت کرده‌اند ، وابن‌حبان آنرا صحیح دانسته است وارد است که از پیغمبر سئوال شد : « ما اکثر ما یدخل الناس الجنة ؟ » قال : « تقوی الله و حسن الخلق » چیست بیشترین چیزیکه مردم را بـه بهشت می‌برد ؟ فرمود : تقوی و حسن خلق . در دستور نبوی بالا تقوی و پرهیزگاری پیشه ساختن و پیرو هربدی ، خوبی نمودن تا خوبی بدی را بپوشاند ، و با مردم به‌حسن خلق رفتار نمودن ، مهمترین دستور جامع سعادتهاست .

گفتیم تقوی بمعنی پرهیزگاری است و هرگاه همراه نـام خدا یاد شد ، مانند : « اتقوا الله » : قصد از آن پرهیز از خشم و غضب خداست ، و هرگاه همراه نام دوزخ یادشد : « فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجـارة» : بپرهیزیـد از آتش دوزخ که هیزم آن میـان آدمیان و سنگهاست ، و قصد از آن پرهیز از کارهائی است که بدوزخ می‌کشانـد .

پس دانسته شد که تقوی برای پرهیز از خشم و غضب خداست ، و محل ظهور آن ، روز قیامت است ، چنانکه : « و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله » : وبپرهیزید از روزی که در آن روزباز می‌گردید بسوی خدا . در حدیث بالا یاد شد که پس از بدی خوبی کن .

درین خصوص بین علماء اختلاف است که اعمال صالحه و کارهای شایسته و نکوکاری‌ها ، کفاره گناهان کبیره هم می‌شونـد ، یا فقط

کفاره گناهان صغائرند ؟ اجماع علماء براینست که کارهای خوب کفاره گناهان صغائرند ، زیرا در همین حدیث تصریح شده است . در بخاری و مسلم روایت شده است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود : « الصلوات الخمس والجمعة الی الجمعة و رمضان الی رمضان مکفرات لما بینهن ما اجتنبت الکبائر » نمازهای فرض پنجگانه و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر و ماه رمضان تا ماه رمضان دیگر ، کفاره هستند برای آنچه از صغائر درمیان اینها پیش آید ، مادامیکه از گناهان کبائر اجتناب شود .

و در حدیث بالا : « و أتبع السیئة الحسنة تمحها » بعد از بدی خوبی کن تا بدی را محوکند ـ اشاره باین است که اگر در روز قیامت خوبیهای کسی بر بدیهای او چربید و خوبیهایش بیشتر از بدیهایش بود، نجات می‌یابد ، چنانکه احادیث دیگر هم دلالت برین می‌دهد .

حاکم و بزار روایت کرده اند از حضرت رسول الله که : « یؤتی بحسنات العبد وسیئاته یوم القیامة فیقتص بعضها من بعض . فان بقیت له حسنة وسع له بها في الجنة » : خوبیها وبدیهای بنده آورده می‌شوند درروز قیامت و در تقاص یکدیگر قرار گیرند . اگریك خوبی برای بنده باقی ماند که در مقابل آن بدی نبود ، به‌برکت همین یك خوبی به‌بهشت فرستاده شود . در حقیقت چه سعادتمندند کسانی که از بدیها بپرهیزند. اما آنهائیکه از بدی کردن خود را مفلس ساخته‌اند ، جزبدبختی بهره ندارند .

روزی حضرت رسول‌الله از یاران سؤال فرمود : آیا می‌دانید مفلس چه کسی است؟ گفتند:مفلس نزد ما کسی است که نه پول نقد دارد و نه کالا . حضرت رسول الله فرمود : مفلس کسی است که روز قیامت می‌آید ، نماز دارد ، روزه دارد ، صدقه و زکات و خیرات دارد ، ولی کسی‌را زده است یا بآن دشنام داده و مال آن دیگر را خورده است .

ابتداء حسنات او به طلبکارانش دهند . اگر چیزی باقی نماند و حقوق مردم در گردن اوست ، از سیئات آنان بگردن او اندازند و روانه دوزخش نمایند . پس دانسته شد که نتیجه درست و عاقبت خیر برای کسانی است که تقوی پیشه ساخته اند و کاری نکرده اند که از تضییع حقوق ، آتش گیرند .

درباره حسن خلق احادیث بسیار وارد است . چنانکه : « أثقل ما وضع فی المیزان ، حسن الخلق » : سنگین‌ترین چیزی که در کفه حسنات گذاشته می‌شود ، حسن خلق است ــ « أکمل المؤمنین إیماناً ، أحسنهم خلقاً » : کاملترین مؤمنان در ایمان ، خوش خلق ترین آنهاست ــ أفضل ما أعطی المرء المسلم، الخلق الحسن » ــ بهترین چیزیکه داده‌شد به مرد مسلمان ، خلق خوب است .

در حدیث بالا : و خالق الناس بخلق حسن : و با مردم با خوی خوش و حسن‌خلق رفتارکن ــ می‌رساند که انسان اختیار خوشخوئی و بدخوئی را در دست دارد و گر نه امر باو نمی شد که با مردم خوشخوئی کن . از جمله دعاهای پیغمبرست : « اللهم کما حسّنت خَلقی، حسّن خُلقی » : خدایا . همانطور که خلقت مرا خوب ساختی ، اخلاق مرا هم خوب بساز. حسن بصری گوید: کسیکه روی خوب و خلق خوب و زن خوب‌داده شد،در حقیقت خیرهای دنیا و آخرت باو داد، شده‌است.

ابو ذرّ : از صحابه پیغمبر و از سابقین در اسلام است . از او روایت شده که گفت : پنجمین کسی هستم که اسلام آوردم ، زیرا اولین شخص از مردان ابوبکر صدیق ، از کودکان علی مرتضی ، از بزرگان آزاد شده زید بن حارثه ، از بزرگان مملوك بلال مؤذن پیغمبر و پنجمین أبوذر بوده است و یقیناً اولین زن مسلمان ، همسر رسول‌الله خدیجه کبری است رضی الله عنهم .

پیغمبر اسلام در چند حدیث ، أبوذر را ستود که راست‌ترین مردم

در گفتار است . علی بـن ابی طالـــب رضی‌الله عنه در بـــاره ابوذر گفـت : ظرفی است که از علـم پر شده و سر آن بسته شده است ، پس برون نشد از ظرف چیزی ، تا درگذشت .

ابوذر اولین کسی است که تحیة اسلامی را بحضرت رسول عرض کرد و گفت : (السلام علیکم) ــ از ابی‌ذر دویست و هشتادویك حدیث روایت شده است که ازین جمله بخاری و مسلم بر دوازده حدیث اتفاق دارند و بخاری به تنهائی دو حدیث ــ و مسلم به تنهائی هفده حدیث روایت کرده اند .

ابوذر موقعی بخدمت حضرت رسول شرفیاب شد و اسلام آوردکه هنوز پیغمبر صلی الله علیه و سلم ، اسلام را ظاهر نساخته بود . ابوذر مایل بود در مکه بمانـد ولی نتوانست . حضرت رسول الله حدیـث بالا را بعنوان توصیه بوی فرمود و او را به نزد قومش فرستاد تا شاید قوم و جماعتش بوسیله او مسلمان شوند و با تبلیغ أبی‌ذر عده بسیاری از جماعتش مسلمان شدند .

ابوذر بسال سی‌ویك ، یاسی‌ودو هجری در ربذه نزدیك مدینـــه درگذشت و همانجا مدفون‌شد ، رضی‌الله عنه وجزاه عن الاسلام خیراً .

معاذبن جبل : از انصار مدینه است ، درسن هجده سالگی مسلمان شد . در عقبه همراه انصار مدینه بخدمت حضرت شرفیاب شد و اسلام آورد و در تمام مشاهد و غزوات از بدرتا آخر همراه پیغمبر صی‌الله علیه و سلـم حاضر بود . پیغمبر در چند حدیث ، معاذ بن جبـل را ستود واورا داناترین امت بحلال و حرام دانست و فرمود : ای معـــاذ تو را دوست می‌دارم .

عبدالله بن مسعود درباره وی گفت : « کان امة قانتاً لله حنیفـــاً ولم‌یك من المشرکین » بود پیشوای فرمانبر برای خدا و میل‌کننده از همه دینها بسوی اسلام و نبود ازشرك آوران . وی از جمله کسانی بود که

همه قرآن را درحیات پیغمبر جمع‌کرد .

وفات او به سال هجدهم هجری در « طاعون عمواس » در قریه میان « رمله » و « بیت المقدس » روی داد و در همانجا دفن شد .

حدیث بالا را حضرت رسول ، موقعیکه وی را به یمن فرستاد ، بعنوان توصیه بوی فرمود . عمر او در موقـع وفات ، سی‌وسه ، یـا سی‌وچهار و یا سی‌وهشت بوده است. رضی‌الله‌عنه وجزاه عن الإسلام‌خیراً.

**

الحديث التاسع عشر

حديث نوزدهم

عن أبي العباس عبدالله بن عباس رضي الله عنهما قال: «كنت خلف النبي ﷺ يوماً فقال لي: يا غلام، إني أعلمك كلمات: إحفظ الله يحفظك، إحفظ الله تجده تجاهك، إذا سألت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله.

ازابی العباس عبدالله بن عباس، خوشنود باد خدا از هردوشان، گفت که: بودم پشت‌سر پیغمبر ﷺ روزی. پس بفرمود: ای جوان، من بحقیقت بیاموزم تو را چند کلمه: نگهدارخدا را تا نگهداردخداترا. نگهدارخدا را تا بیابی او را روبرویت. هرگاه خواهش نمائی، از خدا خواهش کن. و هرگاه خواستی کمك بجوئی پس از خدا کمك بجوی

در فرمایش نبوی بالا، دنیائی حکمت و معنی نهفته است. عبدالله بن عباس که پسرعموی پیغمبر است می‌گوید: روزی من و پیغمبر بر اشتری سوار بودیم و من پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودم. فرمود: ای جوان، چند کلمه بتو می‌آموزم که شامل نیکبختی دنیا و آخرت باشد: خدارا نگهدار بانجام دادن آنچه امر فرمود و دوری جستن از آنچه منع فرمود، و کردن هر آنچه مایه خوشنودی اوست و خودداری از آنچه مایه خشم اوست، تا خدا تورا نگهدارد در نفس و بستگان و در دین و دنیا. خدارا نگهدارتا خدا تورا نگهدارد. آنچه از تو خواسته است انجام بده تا آنچه از او خواهی، انجام دهد و در حقیقت همیشه جزاء از جنس عمل است ـ به همان مقدار که خدارا نگهداری، خدا تو را نگهدارد. اگر هیچگاه خلاف فرمان او نکنی، هیچگاه خلاف تو نکند.

وأعلم أن الأمة لو اجتمعت على أن ينفعوك بشيء ، لم ينفعوك الا بشيء قد كتبه الله لك ، إن اجتمعوا على أن يضروك بشيء ، لم يضروك الا بشيء قد كتبه الله عليك. رفعت الاقلام وجفت الصحف . رواه الترمذي وقال حديث حسن صحيح وفي رواية غير الترمذي : « احفظ الله تجده امامك ، تعرف إلى الله في الرخاء يعرفك في الشدة ، وأعلم أن ما أخطأك لم يكن ليصيبك ، وما اصابك لم يكن ليخطئك ، وأعلم أن النصر مع الصبر ، وان الفرج مع الكرب ، وأن مع العسر يسراً » .

و يقين بدان كه اگر همه امت جمع شوند تا اينكه نفعى بتو رسانند، نتوانند نفع رسانيدن بتو . مگر نفعى كه نوشته باشد خدا براى تو . و اگر همه امت جمع شوند تا اينكه زيانى بتو رسانند ، نتوانند زيانى بتو رسانند مگر زيانى كه نوشته باشد خدا برتو . بر داشته شدند قلم‌ها وخشك شدند نامه‌ها . روايت نمود اين حديث را ترمذى و گفت اين حديث ، حسن و صحيح است و در رواية غير ترمذى باين لفظ است : نگهدار خدا را ، تا يابى اورا جلوخودت . خودت را بخدابشناسان درخوشى تا خدا تورا شناسد در سختى و يقين بدان كه بحقيقت آنچه بتو نرسيد ، نبود كه بتو برسد ، و آنچه بتو رسيد ، ممكن نبود كه بتو نرسد . و يقين بدان كه درحقيقت يارى خدا همراه شكيبائى است و در حقيقت گشايش ، همراه سختى است ، و در حقيقت همراه دشوارى است ، آسانى .

در قرآن در آيه ٤٠ ــ سوره البقرة ، ميفرمايد :وأوفوا بعهدي ، أُوف بعهدكم : وفا كنيد به پيمان من تا وفا كنم به‌پيمان شما . ودر آيه

۱۵۴ ــ سوره البقرة میفرماید :فأذکرونی ، أذکرکم : مرایادکنیدتاشمارایادکنم و در آیه ۷ــ سوره محمد ، می‌فرماید : « إن تنصروا الله ینصرکم » : اگر خدا را یاری دهید ، خدا یاری دهد شما را. همیشه بر حسب یقین و ایمانی که شخص بخدا دارد و بر حسب فرمانبریش ، بهما نعنایت خدای متعال به او تعلق می گیرد . بعبارت دیگر نگهداری خدا در نگهداری خود از نافرمانی خداست ونگهداری خود در حفظ زبان و حفظ چشم و حفظ دل و حفظ دامن و حفظ دست و حفظ پا و حفظ زبان دراینکه مطلقاً دروغ نگوید ، پشت سرکسی بناحق صحبت نکندو نسبت ناروا به کسی ندهد . حفظ چشم در نظر نکردن بحرام و تجسس نکردن به چشم از حال دیگران و حفظ دل به پاکدلی و عقیده درست و نبردن گمان بد به کسی و حفظ دا من که حفظ آن مهمترین ارکان پرهیزگاری است تا در معاصی کبائر نیفتد و حفظ دست ، در دست درازی نکردن به حقوق و اموال و ناموس مردم و حفظ پا ، در نرفتن برآن بسوی معصیت و در حفظ دهن و دامن ، اصل کلی تقوی است .

« احفظ الله تجده تجاهك » : نگهدار خدا را تا بیابی خدا را جلو خودت . یعنی اگر خدا را نگهداری کنی و خلاف او ننمائی ، همیشه می‌یابی که او جلوتست و از تو دفاع می‌کند . جلوتست و کارهای تو را روبراه می‌کند . خدا جلوتست ، هر چه از خیربخواهی برایت فراهم فرماید . اگرکسی خدا را نگهدارد ، نگهداری خدا از او را به چشم می‌بیند .

سعید بن المسیب به پسرش می‌گفت : من در نماز و عبادت خود می‌افزایم تا خداوند تو را نگهدارد ، خداوند در قرآن فرمود که مال دو یتیم را نگهداری فرمود از برکت صلاح پدرشان . این موضوع در سوره کهف آمده است : « و کان أبوهما صالحاً » و بود پدر آن دو یتیم مردی صالح .

عمر بن عبد العزیز گوید : هر شخص با ایمانی بمیرد ، خداوند از برکت اوفرزندان و فرزند زادگانش‌را نگهداری نماید . محمد بن المنکدر گوید : خدا از برکت یك شخص صالح ، فرزنـد و فرزندش و خانه‌های اطرافش را حفظ فرماید .

آنانیکه در جوانی خود را از معاصی نگهمیدارند ، در بزرگسالی چشم و گوش و قوتشان می‌ماند و آنهائیکه در جوانی خود را به معاصی آلوده می‌سازند ، در پیری قوایشان مختل شود و در موقعیکه وقـت راحت و آسودگی است ، بانواعی از ناراحتی دچار گردند .

معروف است که ابن الصلاح از دانشمنـدان بلند نـام در سن نودسالگی مانند جوانان بیست و پنج ساله تمام قوایش محفوظ بود . علت این امر را از او پرسیدند . گفت : در خردی خدا را نگهداشتیم در پیری خدا مارا نگهداشت .

بعبارت دیگر ، خدا را نگهدار تـا همیشه خدا همـراه تو باشد و حاجتهایت را برآورده فرماید : تعرّف إلی الله في الرخاء ، یعرفك في الشدة ــ خدا را بشناس در فراخی و خوشی تا او ترا بشناسد در سختی. یعنی کسیکه درتوانائی خدا را نگهداشت و نافرمانی خدا را نکرد ، در سختی و شدائد ، خدا او را فراموش نخواهد کرد .

شناسائی خدا بر دو نوع است : شناسائی خدا بایمان و تصدیـق و اقرار به یکتائی او . این نوع شناسائی عوام است . شناسائی خدا به میل قلبی بسوی او وبریدن از خلق و پیوستن باو و انس بـه یاد او و آرامش بعبادت او و شرم داشتـن از او و ترسیـدن از او ، ایـن شناسائی است که عرفاء و خدا شناسان در اطراف آن می‌چرخند .

شناختن خدا بنده را بر دو نوع است : شناختن خدا بنده‌اش را باطلاع بر او و آگاهی بر احوال او و این را معرفت عامه نامند . خدا فرماید : « ولقد خلقنا الإنسان و نعلم ماتوسوس به نفسه » (آیه ١٦ ــ

سوره ق) و هرآينه ما آفريديم آدمی را و می‌دانيم چه دردل او می گذرد و فرمود:« هو أعلم بكم إذ أنشأكم من الأرض وإذ أنتم أجنة في بطون أمهاتكم » (آيه ۳۲ ــ سوره النجم) اوست تعالی داناتر به‌شما ــ موقعيكه شما را از زمين آفريد و موقعيكه جنين درشكم مادراتتان‌بوديد.

نوع دوم معرفت خاصه است ، كه درين نوع ، خداوند بنده را دوست می‌دارد و او را بدرگاهش نزديك می‌سازد و او را در سختيها ياری و دعايش را باجابت می‌رساند . چنانكه در حديث صحيح است : « ولا يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه ، فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها،ولئن سألني لأعطينه ولئن استعاذني لأعيذنه » و في رواية : « ولئن دعاني لاجيبنه » : هميشه بنده‌ام خود را بمن نزديك می‌سازد به نوافل طاعات تا بجائيكه من او را دوست دارم . وقتی كه من او را دوست داشتم ،ميشوم شنوائی او كه بآن می‌شنود و چشم او كه بآن می‌بيند و دست او كه بآن كار می‌كند و پای او كه بر آن راه می‌رود . در آنحال از من خواهش كند باوبدهم خواهشش را و اگر بمن پناه‌آورد ، پناه دهم او را . و اگر مرا بخواند و دعا كند ، باجابت رسانم دعايش را .

معروف است كه روزی حسن بصری در صدد چاره بود تا از حجاج بگريزد . يكی از دوشتانش بنام « حبيب بن محمد » به حسن گفت : مگر بين تو و خدا پيمانی نيست كه چون از او بخواهی تو را از شر اينان برهاند ؟ . بخانه‌ام داخل شو . حسن داخل شد و پشت سر او پليس حجاج بخانه آمدند ولی هرچه گشتند ، حسن را نيافتند . حجاج گفت : حسن در خانه بوده ولی خدا شما را كور كرده است .

فاذا سألت فاسأل الله : و چون خواستی سئوال نمائی يا چيزی بخواهی ، از خدا بخواه . زيرا آنچه برای توست از عمر و زندگی و رزق و روزی و عزت و جاه‌مندی ، همه در دست خداست .

در حدیث است که حضرت رسول الله فرمود : « إن روح القدس نفث في روعي ان نفساً لن تموت حتى تستكمل أجلها و تستوعب رزقها فاتقوا الله واجملوا في الطلب » : جبریل بمن خبر داد که هیچ ذیروحی نخواهدمرد ، مگر پس از کامل شدن مدت عمرش و پس از تمام کردن روزیش. پس بترسید از خدا و در جستجوی رزق، زیبائی را بکار برید.

قصد حضرت ختمی مرتبت اینست که غصه عمر و روزی نخورید که تا لحظه آخر عمر و تا ذره آخر ، رزق بشما می‌رسد . پس با اینحال چه معنی دارد که خود را نزد بنده همچون خود ، بخواهش از او خود را خوار سازید ؟ آنچه می‌خواهید از خدا بخواهید که همه چیز در دست اوست و اگر از او نخواهید ، به خشم آید . « واذا استعنت فاستعن بالله » : و هرگاه کمك خواستی ، از خدا کمك بخواه . زیرا اگر خدا همراه تو باشد ، به کمك کاری دیگر ، از چه باك داری ؟ و اگر خدا همراه تو نباشد ، هیچکس بکار تو نیاید ـ در قرآن آیه ٤٠ سوره التوبة آمده است : « لا تحزن إن الله معنا » .

پیغمبر صلی الله علیه و سلم به ابی بکر صدیق فرمود : مترس ، زیرا خدا همراه خودمان است و آیه ٦٢ سوره الشعراء مؤید این کلام است : « كلا إن معي ربي سيهدين » : موسی گفت هرگز فرعون بما نخواهد رسید ، زیرا همراه من پروردگار من است و مرا راهنمائی فرماید .

در حدیث است : لیسأل أحدكم ربه حاجته كلها حتى شسع نعله إذا انقطع : باید هریك از شما از پروردگارش بخواهد همه حاجتهایش حتی اگر بند نعلین او پاره شد . یعنی همه حاجتها و نیازمندیهای خود را از خدا بخواهد ، حتی بند نعلینش • و نگوید بند نعلین ارزش آنراندارد که از خدابخواهمش « و أعلم ان الامة لو أجتمعت على ان ينفعوك بشيء لم ينفعوك إلا بشيء قد كتبه الله تعالى لك » : ویقین بد ان اگر همه امت یعنی همه کائنات جمع شوند تا بتو نفعی رسانند ،

نخواهند توانست نفعی بتو رسانیدن ، مگر نفعی که خدا از ازل برای تو نوشته است : « و إن إجتمعوا على أن يضروك بشيئي لم يضروك الا بشيئي قد كتبه الله تعالى عليك » : و یقین بد ان اگر همه کائنات جمع شوند تا بتو ضرری برسانند ، نتوانند ، ضرری بتو رسانیدن مگـر ضرری که خدا از ازل نوشته است بتو برسد .

در قرآن آیه ۱۰۷ سورهٔ یونس آمده است : « و إن يمسسك الله بضرّ فلا كاشف له الاهو ، و إن يردك بخير فلا رادّ لفضله » : و اگـر خدا بخواهد زیانی بتوبرساند ، رفع آن زیان ساخته نیست مگر از خدا خودش و بس ، و اگر خدا بخواهد بتوبرساند خوشی ، پس منع کننده نیست که جاو فضل خدا از تو بگیرد . پس وقتی که نفع و ضرر وسود و زیان تو همه دست خداست ، و بتو نمی رسد از خوب و بد مگر آنچه اراده مقدسه خدای متعال است ، درین حال چه‌معنی داردکه روبخدا نیاوری و رو بدیگری بیاوری ؟ اگر خـدا بخواهد خـیر و خوشی بتوبرساند ، اگر همه کائنات برای جلوگیری از آن جمع شوند ، چاره نکنند . و اگر خدا نخواهد زیانی بتو رساند ، هزاران دشمن اگر قصد بد بتو کنند ، خداوند آن را بقدرت قاهره خود از تو بگرداند .

چه بیچاره است کسیکه خدا را فراموش کند و مشتی مرده را قبله سازد و در برابرشان خواری پذیرد ؟ چه راست گفت شاعر شیرین سخن که روانش شاد باد :

بعد از خدای هرچه پرستند ، هیچ نیست
بی دولـت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد

خدای توانا چاره کارهایت را از ازل ساخته و پرداخته کرد . تا تو بادلی فارغ‌وخاطری آسوده‌در پی عبادت او شوی و خدمت خلق را بخاطر رضای او تعهد کنی و همیشه دیده دلت به رازونیاز ، متوجه درگاهش سازی تاتورادر کارهای خیر معونت فرمایـد و درخدمتهـای ارزنده

و آثار بزرك مدد فرماید ، نه اینکه از جهل و نادانی ، همیشه همتت شکم باشد . تو را آفرید و کارهایت را از ازل نوشته ساخت تا مالك و روح باشی . بنام نیك و اعمال خیر جاوید بمانی ، نه اینکه مملوك وتن‌پرور باشی و دل به غفلت از خدا آکنده سازی . « رفعت الأقلام » قلم‌ها برداشته شدند ، زیرا نوشته تمام شده است ، « و جفت الصحف » ونامه‌ها خشك شدند ، زیرا نوشته بآخر رسید . پس وقتی نوشته و سرنوشت حتمی است ، چرا رو به نویسنده نیاوری ؟ و وقتی که از امور کائنات فراغت حاصل شدء ، چرا با فراغ خاطر به درگاه خدای متعال نزدیك نشوی ؟

ابن العربی روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : أول ما خلق الله تعالی ، القلم ثم خلق النون ، و هی الدواة ، و ذلك قوله تعالی :"ن ، والقلم وما یسطرون". ثم قال له أکتب قال : وما أکتب ؟ قال : ما کان و ما هو کائن الی یوم القیامة . من عمل أو أجل أو رزق أو أثر فجری القلم بما هو کائن الی یوم القیامة ، ثم ختم العمل فلم ینطق و لاینطق الی یوم القیامة . ثم خلق العقل فقال : ما خلقت خلقاًأعجب الیّ منك و عزتی لاکملنك فیمن أحببت ولا نقصنك فیمن أبغضت . ثم قال صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم : أکمل الناس عقلا أطوعهم لله سبحانه و تعالی و أعلمهم بطاعته » : نخستین چیزی که خدا آفرید ، قلم بود و پس از آن دوات‌را آفرید و به همین معنی است فرموده خدای تعالی :"ن ، و القلم و ما یسطرون"(دوات و قلم و آنچه نویسند ــ زیرا نوشتن است که سفارش گذشتگان رساند و میراث رفتگان است که به ماندگان رسد ، خلاصه تجربه نیاکان از راه نوشتن است که علوم اوائل به اواخر منتقل شدو بوسیله نوشتن است که کلام الله قرآن تنها کتاب آسمانی محفوظ در دنیاست که دست نخورده و تا روز قیامت از دستبرد محفوظ است .اولین آیه‌ای که از قرآن نازل شد ، درآن از قلم یادشد) اول چیزیکه خدا آفرید ،

قلم بود . پس از آن دوات را آفرید و در اول سوره نون « ن و القلم و ما یسطرون » اشاره بدین معنی است . پس از آن به قلم فرمود : بنویس گفت : چه بنویسم ؟ فرمود : بنویس آنچه شدو آنچه شودتا روز قیامت ، از کار و عمر و روزی و اثر . پس قلم جاری شد به آنچه شد نی است تاروز قیامت . پس از آن کارها مهر شد پس نگفت چیزی و نگوید تا روز قیامت .

پس از آن خداوند عقل را آفرید و در باره او فرمود : نیافریدم چیزی که پسندتر باشد نزد من از تو . قسم به عزت خودم که هرکه را دوست دارم ، تو را در آن کامل نمایم و کسیکه او را دوست ندارم ، تو را در او ناقص سازم . پس از آن رسول الله فرمود : کاملترین مردم از حیث عقل وخردمندی ، فرمانبرترین مردم برای خداست وداناترین مردم به طاعت خدا .

حدیث نوزدهم را که شرح دادیم ، امام ترمذی روایت نمود : این حدیث حسن و صحیح است و در روایت غیر ترمذی چنین آمده است : احفظ الله تجده أمامك ــ خدا را نگهدار ، می‌یابی او را جلو خودت ــ تعرف الی الله في الرخاء . خدا را در خوشی بشناس و او را در فراخی فراموش مکن ــ یعرفك في الشدة ــ تا تو را در سختی بشناسد و در شدائد تو را فراموش ننماید ــ و أعلم أن ما أخطأك لم یکن لیصیبك ــ و یقین بدان آنچه سرنوشت تو نیست بتو نرسد ــ و ما أصابك لم یکن لیخطئك : و یقین بدان آنچه بتورسید ، ممکن نبود بتو نرسد ، زیرا معلوم شد نوشته آن بنام تو بوده است و نوشته گذشته نشود ــ و أعلم أن النصر مع الصبر : و یقین بدان که یاری خدا همراه شکیبائی است ــ و یقین بدان که گشایش در کار همراه سختی میآید ــ وإن مع العسر یسراً : و به تحقیق بدان که همراه دشواری است آسانی ــ و در واقع آخر شکیبائی اول نصرت و ظفر است ــ و آخر کرب و سختی ، اول فرج و گشایش است ــ و آخر دشواری ،

اول آسانی و فراخی است .

کلمه « غلام » در عربی به کودك از شیرخوارگی تا نه سالگی اطلاق می‌شود ــ و گاه است که به مرد کامل غلام گفته شود و در موقعیکه حضرت رسول به ابن عباس فرمود : یا غلام ، عبدالله بن عباس ده ساله بود .

عبدالله بن عباس : پسر عموی پیغمبر ملقب است به حبر الامة و ابو الخلفاء . زیرا خلفاء بنی عباس از نسل او هستند . در موقعیکه حضرت رسول وبنی‌هاشم در شعب أبی‌طالب محاصره بودند ، چندروزی قبل از برون آمدن از شعب بدنیا آمدو آن در سال دهم بعثت بود . روزی که حضرت رسول رحلت فرمود ، عبدالله بن عباس سیزده ساله یا پانزده ساله بود .

حضرت رسول دربارهٔاو دعا کرد : اللهم فقهه في الدين ــ و علمه التأويل ــ اللهم علمه الحكمة و تأويل القرآن : خدایا او را در دین دانا بگردان و حکمت و تفسیر قرآن باوبیاموز .

عمرو بن دینار گوید : من مجلسی بخاطر ندارم که جامع انواع خیر باشد مانند مجلس عبدالله بن عباس . معروف گوید : من پانصد تن از یاران پیغمبر دیدم و هرگاه با عبدالله بن عباس در مسأله‌ای خلاف می‌کردند ، طوری دلائل می‌آورد که با او موافقت می‌کردند . عبدالله بن مسعود گوید : اگر عبدالله بن عباس در حیات پیغمبر همسن و سال ما بود ، هیچکس با او برابری نمی‌توانست .

او یکهزار و ششصدوشصت حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت نموده است . از این جمله بخاری و مسلم نودو پنج حدیث از او روایت و بخاری به‌تنهائی بیست‌وهشت حدیث و مسلم به‌تنهائی چهل‌ونه حدیث روایت کرده‌اند .

تولدش در مکه در شعب ابی طالب و در سال دهم بعثت و وفاتش در طائف بسال شصت و هشت هجری بود بعمر هفتادویك سالگی و در همانجا مدفون است . رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیراً .

الحديث العشرون

حديث بیستم

عن أبي مسعود ، عقبة بن عمرو الأنصاري البدري رضي الله عنه قال : قال رسول الله ﷺ إن مما أدرك الناس من كلام النبوة الأولى : إذا لم تستح فاصنع ما شئت . «رواه البخاري»

روایت است از ابی مسعود که نام او عقبة بن عمرو انصاری بدری، خوشنود باد خدا! از او ، گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم محققاً از آنچه دریافته‌اند مردم از سخن پیغمبران پیشین : هرگاه شرم نداشتی ، بکن آنچه خواستی ٭
این حدیث صحیح را بخاری روایت کرده است .

در فرمایش نبوی بالا اشاره است باینکه گفته بالا از فرموده‌های پیغمبران پیشین است که نسل به نسل ، زبان به زبان گفته شده تا به مارسیده است ٭ در شرح حدیث بالا علماء گفته اند که معنی آن چنین است : شرم و حیاء درتمام شریعت‌ها پسندیده و مورد ستایش بوده است . پس از آن جمله بدین معنی است : اگر شرم و حیاء نداشته باشی که تورا از محرمات منع نماید ، پس هرچه خواهی کن ، زیرا بدبختی برای خود ببار می‌آوری و عقوبت را برای خود تهیه می‌بینی . واین موضوع ، در آیه ٤٠ ــ سوره فصلت : « إعملوا ما شئتم » آمده است : بکنید آنچه خواهید . زیرا کیفرتان در انتظارتان است و معنی حدیث ، مانند آیه بالا ــ تهدید و ترسانیدن است . در آیه ١٥ ــ سوره الزمر نیز آمده است : « فأعبدوا ما شئتم من‌دونه » : اگر خدای یکتا را بندگی‌نکنید ، بندگی کنید آنچه خواستید غیر از خدا

زیرا بندگی غیر خدای ، هرچه و هرکس باشد ، کفراست و عاقبت کافر، عذاب جاوید .

در حدیث دیگر باین موضوع اشاره شده است : « من باع الخمر فلیشقص الخنازیر » کسیکه خمر و مشروب حرام فروخت ، بگذار گوشت خوك هم پاره کند . درحقیقت معنای آن چنین است : کسی که شرم و حیاء از دست داد ، همه کار می‌کند ، زیرا وسیله جلوگیری از زشتیها شرم و حیاء است و پرده شرم و حیاء که از روی کسی دریده شد ، دیگر مانعی برای زشتیها نمی‌بیند .

در فضیلت حیاء ، احادیثی بسیار وارد است . در صحیح بخاری و مسلم بروایت عمران بن حصین از رسول الله است که فرمود : « الحیاء لا یأتی إلا بخیر » : شرم و حیاء نمی‌آورد مگر خیر و خوبی را . در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است : فإن الحیاء من الإیمان : محققاً حیاء از ایمان است . در صحیح بخاری و مسلم از ابی هریره روایت است که حضرت رسول الله فرمود : الحیاء خیر کله : حیاء همه اش خیر و خوبی است و از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : الحیاء و الایمان في قرن . فاذا نزع الحیاء ، تبعه الآخر : حیاء و ایمان همراهند . هرگاه حیاء رفت، ایمان هم بدنبال آن می‌رود .

حیاء بر دو نوع است : حیاء طبیعي که همراه طبیعت و سرشت شخص باشد و این در حقیقت بهترین اخلاقی است که خدای متعال به بنده عطاء می‌فرماید ــ زیرا این طبیعت حیاء است که از زشتیها و پستیهای اخلاق باز می‌دارد و همین طبیعت حیاء است که باخلاق پسندیده و جوانمردی و مردانگی وادار می‌سازد . نوع دوم حیاء اکتسابی است که از شناسائی خدا و دانستن عظمت خدا و نزدیك بودن او تعالی به‌بندگان و آگاهیش بر نهانیها بدست می‌آید و همین

هم برترین خصلتهای ایمان است . زیرا حیاء و شرم از خدای تعالی را بیـار می‌آورد .

در ترمذی روایت می‌کند که حضرت خاتم الانبیاء صلوات اللـه و سلامه علیه فرمود « الاستحیاء من اللـه ان تحفظ الرأس و ماوعی و البطن وماحوی ، و أن تذکر الموت والبلی » : حیاء و شرم داشتن از خدا چنان است که نگهداری سر و آنچه در سر است و نگهداری شکم و آنچه در شکم است و آنکه بیادآوری روزهای مرك و پوسیدگی را • نگهداری سر به فرمانبری خدا و تواضع و فکر خوب و گمان خوب و نگهداری آنچه در سر است . نگهداری چشم از محرمات و نگهداری گوش از شنیدن دروغ و گفتار زور و سخنهای ناروا و نگهداری شکم و آنچه در آن است از خوراك حرام و فعل حرام و نگهداری دهان از گفتار ناروا و نگهداری شرمگاه از فعل ناروا و بیادآوردن مرك زیرا مرك هرآن امکان دارد و هیچکس را برای مدت زندگی برات و ضماتتی در اختیار نیست . اگر انسان بیادآورد که فردا می‌میرد و یقین بداند که فردا می‌میرد ، یقیناً کاری خواهد کرد که جبـران گذشته را بادعایش بنماید . پس مرك حتمی است و فردای آن همین امروز است • و چقدر افراد که فردا برای آنها بوجود نیامده است زیرا همـین روز مرده‌اند و روز اول و آخر عمرشان امروز بوده است .

در حقیقت ، مشاغل جهان و افکار آشفته آدمی پرده‌های بسیاری در جلو چشم آدمی قرار داده است و گرنه زنـدگی زودگذر که همه خوشی‌های آن به لحظه مرك نمی ارزد ، ارزش گنه کـاری و آلـودگی وافسوس‌های پایان عمرندارد . مقیاس گنهکاری شرم است که هرکار شرم آوری گناه است ، زیرا طاعت همیشه باعث سرافرازی است •

در فرمایش نبوی : « الاثم ما حاك في صدرك و كرهت أن يطلع عليه الناس » : گناه ، هرچه باعث ناراحتی سینه و قلب بـوده و شرم آوری ازآگهی مردم برآن ، هـر کـار که ناراحتی ضمیر ببـار آرد

و دوست نداری که مردم برآن واقف شوند و اگر مردم بدانند شرمسار شوی ، آن کار گناه است .

این حدیث بیستم شامل همه احکام است ، زیرا کاری که انسان می‌کند ، از دو حال بیرون نیست : یـا از آن شرم دارد و یا کردنش شرمندگی ببار نیاورد . آنچه از کردنش شرمسار شود ، حـرام است و مکروه و آنچه درکردنش شرمساری نباشد ، یا واجب است و یـا مندوب و یا مباح . پس دانسته شد که حیاء مناط جمیع احکام است .

ابو مسعود بدری : از انصار مدینه و از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم بشمار است . در عقبه همراه هفتاد تن از انصار مدینه در حالیکه او از همه کوچکتر بود ، بخدمت حضرت شرفیاب شد و بنا به اعتماد بخاری و مسلم و غیرشان از محققین که ابو مسعود بـدری در جنك بدر و احد و باقی مشاهد همراه پیغمبر حاضر بوده است ـ نشیمن او بعد از پیغمبر در کوفه بوده است و در ایام خلافت علی بن ابی طالب در مدینه و یا در کوفه بسال چهل و یك یاچهـل و دو هجری در گذشته است .

جمله احادیثی که از او روایت شده است یکصد و دو حدیث است. بخاری و مسلم با هم نه حدیث از او روایت کرده اند و بخاری بـه تنهائی از او یك حدیث روایت کرده که همین حدیث بیستم باشد و مسلم به تنهائی هفت حدیث از او روایت نموده است . رضی الله عنه وجزاه عن الاسلام خیرا .

الحديث الحادي والعشرون

حديث بیست و یکم

عن أبي عمرو ، وقيل أبي عمرة : سفيان بن عبدالله الثقفي ، رضي الله عنه ، قال : قلت يا رسول الله ، قل لي في الإسلام قولاً لاأسأل عنه أحداً غيرك، قال :(قل آمنت بالله ، ثم استقم) رواه‌مسلم.

از ابی عمرو وگفته‌شده ابی عمرة ــ نام او سفیان پسر عبدالله ثقفی، خوشنود باد خدا از او ، گفت که عرض کردم ای فرستاده برحق خدا بگو بمن در باره اسلام ، گفتاری چنان روشن که نپرسم در آن‌خصوص غیر از تو . فرمود : بگوایمان آوردم بخدا ، پس از آن برایمان خود مستقیم باش ــ روایت این حدیث از مسلم است •

در فرمایش نبوی بالا با همه اختصاری که دارد ، دنیائی معنی نهفته است . زیرا « أبو عمرو » که از یاران پیغمبر است ، از ایشان خواست گفتاری جامع و روشن باو بفرماید تا در همه عمر بتواند از آن استفاده نماید. و آنچنان روشن و پرمغز باشد که حاجتش نیفتد دربن‌باره از دیگری سئوال نماید . حضرت رسول الله فرمود : بگوایمان آوردم بخدای یکتا ، آنگاه بر ایمان خود مستقیم باش • ایمان بمعنی تصدیق و راست داشتن است . کسیکه ایمان بخدا آورد ، یعنی همه دستورهای پروردگار را تصدیق نمود . و معنی استقامت این است که راه خود را بر انجام طاعت و فرمانبری آفریدگار استوار سازد و از همه مخالفات و نافرمانیها دوری جوید .

قرآن هم مؤید همین معنی است ــ در آیه ۳۰ ــ سوره فصلت

آمده است : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم أستقاموا تتنزل عليهم الملائكة أ لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون » : محققاً مردمیکه ایمان آوردند و گفتند پروردگار ما خدای یکتاست ، پس از آن استقامت را پیشه کردند و در کارهای خود از راه راست منحرف نشدند ، فرود می‌آیند فرشتگان بر آنها با مژده آنکه مترسید و نگران مشوید و مژده بگیرید به بهشتی که وعده آن داده می‌شدید .
در آیه ۱۳_۱۴ سوره الاحقاف : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون ، أولئك أصحاب الجنة خالدين فيها جزاء بما كانوا يعملون » : محققا مردمیکه گفتند پروردگار ما خدای یکتاست، پس از آن استقامت و راستی را در پیش گرفتند ، پس نیست ترسی برایشان و نه ایشان اندوهگین شوند . آنانند یاران بهشت که جاوید می‌مانند در آن ، در جزای آنچه که می‌کردند ، از ایمان صحیح و درستی گفتار و کردار راست .

همین حدیث بالا بروایت امام أحمد و نسائی آمده و در آخر آن : ابو عمرو می‌گوید : گفتم از چه بترسم و پرهیزم از چه باشد ؟ رسول الله اشاره به زبانش فرمود : یعنی از زبان خود بپرهیز ، از زبان خود بترس زیرا کفر و ایمان از زبان است و درستی کردار از راستی گفتار خواهد بود .

امام نسائی در تفسیر خود از انس بن مالك روایت کرده است ، انس گفت که : حضرت رسول الله خواند : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ــ فقال : قد قالها الناس ثم كفروا فمن مات عليها فهو من أهل الاستقامة » حضرت رسول الله این آیه را خواند (معنی این آیه یاد شد) پس از آن فرمود : مردمی‌پیش ازین همین را گفتند که پروردگار ما خدای یکتاست (لکن) پس از آن بجای استقامت و مداومت بر آن ، کفر آوردند . پس هر کس برین گفتار و در استقامت بر آن بمیرد ، از اهل استقامت است که ترس و اندوه از وی

دور خواهد شد و مژده دخول بهشت خواهد یافت .

در بیان کلمه « استقاموا » گفتارهای متعددی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و صحبه و سلم نقل شده است . عمر رضی الله عنه گفته است : « استقاموا لله علی طاعته و لم یروغوا روغان الثعالب » : مستقیم شدند سوگند بخدا بر طاعتش و روبه صفتی نکردند . ابوبکر رضی الله عنه گوید : « لم یشرکوا باالله شیئاً و لم یلتفتوا إلی إله غیره و استقاموا علی أن الله ربهم » : شرك نیاوردند و رو بسوی غیر خدا نیاوردند و مستقیم شدند بر اینکه پروردگارشان خدای یکتاست .

همین تعبیر ، بسیار زیبنده است که بسوی غیر خدا التفاتی ننمودند . زیرا مستقیم کسانی هستند که اعتماد کامل در همه امور بر خدای یکتا دارند . روی دلشان بسوی خداست . خلاف او نکنند و بر دستور او مستقیم باشند . عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید : « استقاموا علی شهادة انلاإلهإلاالله » بر گواهی و اعتراف باینکه هیچ معبودی بحق وجود ندارد جز خدای یکتا ، مستقیم شدند . یعنی بر اینکه معبود بحق ، خدای یکتاست که باید فرمانش برده شود ونافرمانیش نشود ، برای ترس از او و تعظیم او و برای مهر او و امید باو و از جهت و اگذاری کارها باو و دعاء و راز و نیاز باو .

همین استقامت است که دشوارترین مسئولیت برای شخص دیندار است و ازینراه است موقعیکه یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم عرض کردند : یا رسول الله ، پیری زود بسوی توآمد . فرمود : سوره «هود» و اخوات آن مرا پیر کرد .

از شبلی رحمه الله روایت است که میگوید : شبی رسولالله صلی الله علیه وسلم رابخواب دیدم . عرض کردم یارسولالله از تو روایت کرده اند که فرموده‌ای سوره هود و اخوات آن مرا پیر ساخت. گمان میکنم سبب پیریتان داستان پیغمبران و رنج و زحمتی که متحمل شده اند و هلاکت ملتها باشد . فرمود : نه ، ولکن مرا پیر ساخت

فرموده حق تعالی : « فاستقم كما أمرت .. الخ » : مستقیم باش چنانکه مأمور شدی ، یعنی استقامت برابر امر پروردگار برای شخص پیغمبر که کمال معرفت و شناسائی پروردگار را دارد ، در منتهای صعوبت است ، زیرا هرچه معرفت و شناسائی خدا کامل تر باشد، استقامت بیشتر لازم می‌آید و استقامت کامل که در هیچ لحظه از عمر و در هیچ ذره از حکم غفلت روی ندهد ، فوق العاده و طاقت فرساست .

در مسند امام احمد بروایت انس از حضرت رسول الله آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود : « لا يستقيم إيمان عبدحتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه » : راست نمی‌آید ایمان کسی تا آنکه قلب او راست و مستقیم شود و راست نمی‌شود قلب کسی تا آنکه راست شود زبان او . یعنی وقتی که زبان براستی عادت کرد ، دل هم براستی عادت می‌کند و وقتی که دل و زبان راست شدند ، گفتار و کردار راست می‌آید و ایمان هم راست می‌شود و استقامت و راستی در همه حال ملازم و همراه انسان می‌گردند و همه مطالب از دین و دنیا در استقامت و راستی است .

در آیه ۱۳ ــ سوره الشوری آمده است : « أن أقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه » آنکه راست بدارید دین را و در آن از پراکندگی بپرهیزید و در همین آیه فرمود سفارش مابه‌تو (یا رسول الله) همان سفارشی است که به نوح و موسی و عیسی کرده‌ام ، یعنی خلاصه سفارشی که به پیغمبران اولی العزم شده است ، راست داشتن دین است . و راستی مایه اتحاد و دوری از پراکندگی است . مردمی که به یکدگر راست بگویند ، همه یکی خواهند بود .

چه خوب گفت صاحب مثنوی علیه الرحمة :

جان گرگان وسگان از هم‌جداست	متحد ، جانهای شیران‌خداست

از حسن بصری رحمه الله روایت است که هرگاه این آیه : « إن

الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا،الخ .. » می‌خواند ، می گفت : خدایا تو پروردگار ما هستی،پس روزی ما فرما استقامت را . در حدیث است که حضرت رسول به علی رضی الله عنه امر فرمودتا « سداد » و « هدی » را از خدا بخواهد و فرمود در سئوال « سداد » از خدا ، بخاطر آر که تیر چگونه راست به نشانه می‌آید ، و در خواهش «هدی» بخاطر آورکه راه راست چگونه بدست می‌آید .

قیام و اقامه و استقامت مأخذشان یکی است و در معنی نزدیک بهم هستند، قیام بمعنی ایستادگی . اقامه بمعنی برپاداشتن . استقامت ، راست داشتن . کسیکه در همه امور راست شد ، هم امور دین را بپا داشته است و هم به حقوق آن ایستادگی نموده است . مهمترین عضوی که در بدن آدمی باید برای راست داشتن آن کوشید ، زبانست .

در صحیح ترمذی از همین ابو عمرو روایت می‌کند که ابو عمرو گفت یا رسول الله ، ترسناك ترین چیزی که از آن بر من می‌ترسی ، چیست ؟ حضرت اشاره به زبان فرمود .

در صحیح ترمذی از أبی‌سعید خدری رضی الله تعالی عنه روایت می‌کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و صحبه و سلم فرمود : « اذا أصبح إبن آدم فان الاعضاء کلها تفکر (فی) اللسان ، فتقول إتق‌الله فینا فإنما نحن بك فإن استقمت استقمنا وإن اعوججت اعوججنا». هر روز اعضاء بدن همگی درباره زبان میاندیشند و به زبان میگویند از خدا بترس در باره ما ، زیرا ما همه بوسیله تو راحت یا ناراحت خواهیم شد . اگر تو راست شدی ، ما همه راست خواهیم شد ،و اگر تو کج شدی ، ما همه کج خواهیم شد و مقصود از استقامت ، راستی و راست بودن تا آنجا که مقدور است .

«درآیه ٦ ــ سوره فصلت آمده است : « فاستقیموا إلیه واستغفروه » در رفتن بسوی خدا ، راه راست واستقامت در پیش گیرید و از خدای توانا طلب آمرزش کنید تا اگر دراستقامت شما

قصوری باشد ، بیامرزد . در سوره « احقاف » نتیجـة استقامـت را فرودآمدن فرشته برای نوید دادن به آسایش ودوری از اندوه ونگرانی ومژده گرفتن به بهشت موعود و یاری کردن خدای تعالی و دفاع او از مردم با استقامت و بزرگواریهائی که خدا برای مـردم با استقامـت آماده ساخته است دانست ــ آیات : « إن الذین قالوا ربنا الله ثـم استقاموا ، فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون (الاحقاف ــ آیـة ۱۳) و « أولئك أصحاب الجنة خالدین فیها جزاء بما كانو یعملون » (الاحقاف آیه ۱٤) خود بهترین دلیل است .

ابو عمرو ــ و گفته شده ابو عمرة ، سفیان بن عبدالله ثقفی ، از یاران پیغمبر صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم و از اهل طائف بشمـار است ، در صحیح مسلـم ، این حدیـث از او روایـت شده است و ترمذی و نسائی وابن ماجه نیز از او روایت نموده اند .

الحديث الثاني والعشرون

حدیث بیست و دوم

عن أبي عبدالله ، جابر بن عبدالله الأنصاري رضي الله عنهما : أن رجلا سأل رسول الله ﷺ ، فقال : أرأيت إذا صليت المكتوبات وصمت رمضان وأحللت الحلال، وحرمت الحرام ، ولم أزد على ذلك شيئاً ، أدخل الجنة ؟ قال : نعم ــ رواه مسلم ، ومعنى حرمت الحرام اجتنبته ومعنى أحللت الحلال ، فعلته معتقداً حله .

از أبی عبدالله انصاری رضی الله عنهما : محققاً مردی پرسید از رسول‌الله صلی الله علیه و سلم ، پس عرض کرد : مرا خبر بده یا رسول الله ؛ هرگاه بخوانم نمازهای فرض و روزه بگیرم ماه مبارك رمضان و روا بدارم و انجام دهم حلال را و حرام بدانم حرام را و دوری نمایم از آن و نیفزایم برآن چیزی ، آیا داخل بهشت می‌شوم ؟ رسول الله فرمود : بلی . روایت نمود این حدیث را مسلم ــ و معنی حرمت الحرام ــ دوری جستم از آن و معنی احللت الحلال انجام دادم آن را به اعتقاد روا بودنش .

فرمایش نبوی بالا می فهماند که بدست آوردن نیکبختی دو جهان برای کسیکه موفق باشد ، کار آسانی است . زیرا می رساند که خواندن نماز فرض و گرفتن روزه فرض و استفاده از حلال و اجتناب از حرام برای رفتن به بهشت کافی است و این معنی شاید از لحاظ احادیثی که درین مطلب آمده است ، متواتر و یا نزدیك به‌تواتر باشد .

در صحیح نسائی و ابن حبان و حاکم از روایت أبی هریره و ابی ــ

سعید الخدری از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم که فرمود : « ما من عبد یصلي الصلوات الخمس و یصوم رمضان و یخرج الزکاة ویجتنب الکبائر السبع ، إلا فتحت له أبواب الجنة یدخل من أیهاشاء » ــ ثم تلا : إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلاً کریماً ــ آیه ۳۱ ــ سوره النساء . نیست بنده ای که بخواند نمازهای پنجگانه و روز بگیرد ماه رمضان و بیرون نماید زکات مال خود و دوری بجوید از گناهان کبیره ، مگر اینکه گشوده می‌شود برای اودرهای بهشت تا از هردری که بخواهد بهشت داخل شود ــ پس از آن آیه بالا را تلاوت فرمود : « اگر دوری بجوئید از گناهان کبیره که منع شده اید از آن ، کفاره کنیم بدی‌هایتان‌را ، و داخل نمائیم شمارادر محل بزرگواری که بهشت باشد . »

در همین معنی ، امام احمد و نسائی از حدیث أبی‌ایوب انصاری از رسول الله روایت کرده اند . و در همین معنی که اقامه فرائض و انجام دادن حلال و دوری جستن از حرام مایه نیکبختی و دخول بهشت است . در مسند امام احمد از عبد الله بن عباس از رسول الله روایت است ، و در طبرانی نیز بهمین معنی روایت است و در صحیح بخاری از ابی ایوب انصاری از رسول الله ، و در صحیح مسلم ازابی‌ایوب انصاری از رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم به همین معنی روایت است ، و در بخاری ومسلم از ابی‌هریره از رسول الله و در بخاری ومسلم از طلحه بن عبید از رسول الله به همین معنی روایت است ، و در صحیح مسلم از انس از رسول الله به همین معنی روایت است .

خلاصه گرفتن حلال و گذاشتن حرام و ترك آن ، مایه سعادت دو جهان است . و قصد از اعمال اسلام و ارکان ایمان آنست که انسان را وادارد باستفاده از حلال و اجتناب از حرام .

در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

« من قال لا إله إلا الله مخلصا ، دخل الجنة . قيل وما اخلاصها ؟ قال : أن تحجزك عمّا حرّم الله . » کسی که گفت لا إله إلا الله ، از روی اخلاص داخل به بهشت می‌شود . گفته شد : از روی اخلاص چگونه است ؟ فرمود : اخلاص لا إله إلا الله آنست که تورا از آنچه خداوند حرام فرموده است ، باز دارد .

گروهی از دانشمندان گفته اند که کلمه توحید یعنی «لا إله إلا الله» سبب است برای داخل شدن به بهشت و نجات از دوزخ و لکن دارای شروطی است و آن عبارت است از : اداء فرائض و اجتناب مناهی.

وقتی به حسن بصری رحمه‌الله گفته شد که مردمی میگویند که هرکس « لا إله إلا الله » گفت به بهشت می‌رود . حسن گفت که هرکس لا إله إلا الله بگوید و حق و فرض آن انجام بدهد ، به بهشت میرود . به وهب بن منبه گفته شد : آیا چنین نیست که « لا إله إلا الله » کلید بهشت است ؟ گفت بلی . « لا إله إلا الله » کلید بهشت است و لکن هر کلیدی دندانه‌هائی دارد . یعنی « لا إله إلا الله » شروطی دارد و آن عمل کردن بر آن و دوری جستن از آنچه خداوند حرام فرموده است .

گفتار حسن بصری که در بالا یاد شد ، می‌رساند که هرگاه قلب انسان بمعنی « لا إله إلا الله » متحقق شد و در آن راست گفت ودرباره آن اخلاص ورزید ، طوری عظمت و هیبت و محبت و تعظیم پروردگار در دل جای‌گزین می‌شود که هوای نفس و وسواس شیطان را در آن راهی نمی‌ماند و در دل ، محبت و اراده و طلب چیزهائی می‌نماید که اراده آفریدگار برآنست و هرگاه انسانديد که در دلش محبت چیزهائی است که خدای متعال بغض آن را دارد و یا دید که در دل ، بغض چیزهائی است که خدای متعال حب آنرا دارد ، دلیل آن است که شخص تابع هوی است ، نه تابع فرمان خدای تعالی .

در حدیث بالا یادی از زکات و حج نبود . ازین جهت که این

حدیث ، قبل از وجوب زکات و حج بود و یا ازین جهت که نامبـرده در حدیث بالا زکات و حج براو لازم نبوده است ، باینکه نصاب زکات و استطاعت حج نداشته است . نام سئوال کننده در حدیـث بالا : نعمان بن قوقل است که از مجاهدین « بدر » و از شهداء احد است . حضرت رسول همیشه حال سئوال کننده را در نظر می‌گرفته اند و برابر حال او و مصلحت احوال او بیان می‌فرموده‌اند .

از حدیث بالا دانسته می‌شود که در غـیر فرائض ، مثـل سنن و نوافل ، اجباری نیست اگر چه در نوافـل و سنن جبران قصور در فرائض است و در نوافل و زیادت طاعت نزدیك شدن بخدای تعالی فراهم می‌گردد ، چنانکه در حدیث صحیح است : « ولا یزال عبدی یتقرب الیٔ بالنوافل الخ .. » کـه همیشه بنده‌ام خـودرا بمن نزدیـك می‌سازد به‌نوافل‌طاعت ، و زیادتی کارهای خیر بجائی کـه همه‌کارهایش را من متعهد می‌شوم و شاد باد روان سعدی که گفت :

رسدآدمی‌بجائی که‌بجزخدانبیند بنگر که‌تاچه‌حداست‌مکان‌آدمیت

مقامی که غیر از خدا نبیند ، آنچه بیند ، برای خدا بیند و آنچـه انجام دهد ، برای رضای خدا انجام دهد . در امر و نهی و فعل و ترك ، همه رضای خدا جوید . و در حدیث است که اولین کلمه که بر زبان نوزاد می‌گذارید « لا إله إلا الله » باشد و آخرین کلمه که بر آن از دنیا می‌رود « لا إله إلا الله » باشد .

کسیکه خدا ، آغاز و فرجام گفتار او را توحید : « لا إله إلا الله » قرار دهد ، همه عمرش به طاعت آورد و همین معنی است کـه خداتعالی میان آن دو کلمه بیامرزد . در حدیث است : «من کان آخـر کلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة» کسیکه آخرین گفتارش «لا إله إلا الله» باشد ، به بهشت می‌رود .

معروف است که « أبوزرعة » از حفاظ بلند نام حدیث ، با عمر

طولانی که در همه حدیث گذراند ، آخرین روز از عمرش ، إسناد این حدیث را برخواند تا اینکه رسید به : « قال رسول الله صلی الله علیه و سلم : من کان آخر کلامه لا إله إلا الله ، دخل الجنة » و بعد ، گردنش کج شد ، دیدند که درگذشته‌است . رحمه الله تعالی ، حتی قبل از گفتن « دخل الجنة » درگذشت ، تا آخرین سخنش کلمه توحیـد باشد .

و ازینراه است که انسان به هر گفتاری زبان خود را عادت داد ، به همان گفتار از جهان می‌رود و بجاست که انسان بکوشد تا همیشه زبانش بیاد خداتعالی باشد تا وقت رفتن از جهان هم بر یاد خدا رهسپار آخرت شود . خداوند از فضل و کرمش ، عاقبت همه مارا بخیر بفرماید و پایان گفتارمان کلمه « لا إله إلا الله » قرار دهد .

ابو عبدالله (و گفته می‌شود ــ ابو عبد الرحمن ــ و ابو محمد)، جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما . پدرش عبدالله از نقبـاء دوازده گانه بود که حضرت بر هفتاد و دوتن از انصار که در عقبه دوم به حضرت رسول دوازده تن « نقیب » یعنی رئیس و سرپرست قرار داد . عبدالله یکی از این دوازده تن بود .

در عقبه بحضور پیغمبر شرفیاب شد و در « بدر » از مجاهدین بود و در « أحد » شهید شد . مادر جابر هم از صحابیات است . جابر بن عبدالله در عقبه همراه پدرش به حضور حضرت رسول الله شرفیاب شد و در بدر و احد حاضر بود ، ولی پدرش او را از جهاد منع می‌کرد. او در « بدر » آب برای مجاهدین می‌آورد . موقعیکه پدرش در احد شهید شد ، از آن به‌بعد در تمام غزوات و مشاهد در رکاب پیغمبر بود .

جابر بن عبدالله انصاری از حفاظ بلندنام است کـه احادیـث بسیار از پیغمبر روایت نموده و عمـری دراز آورده و در سن نـود و چهارسالگی در مدینه در گذشت . گفته می‌شود وی از آخرین یاران پیغمبر است که در مدینه درگذشته‌اند .

جمله حدیثهائی که از رسول الله روایت کرده ۱۵۰۰ حدیث است که بخاری و مسلم بر ۵٤ حدیث اتفاق دارند و بخاری به ۲٦ حدیث و مسلم به ۱۲٦ منفردند . پیغمبر بارها برای « جابر » طلب مغفرت نمود و در شام همراه علی بن ابی طالب بودو در آخر عمر نابینا شد ، رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیراً .

✱

الحديث الثالث والعشرون

حديث بیست و سوم

عن ابي مالك ، الحارث بن عاصم الأشعري رضي‌الله عنه قال :
قال رسول الله ﷺ الطهور شطر الإيمان ، والحمد لله تملأ الميزان ،
وسبحان الله والحمد لله تملآن أو تملأ ما بين السماء والأرض والصلاة
نور والصدقة برهان، والصبر ضياء والقرآن حجة لك أو عليك كل الناس
يغدو فبائع نفسه فمعتقها أو موبقها . (رواه مسلم)

از أبی مالك، حارث بن عاصم اشعری رضی الله عنه گفت که فرمود:
رسول الله صلی الله علیه و سلم پاکیزگی نصف ایمان است والحمد لله
و ستایش خدا پر میکند ترازوی حسنات را و سبحان الله والحمدلله
پرمیکنند میان آسمان و زمین . و نماز ، نور و روشنائی است و صدقه
دلیل ایمان داری است و شکیبائی،فروغ و پرتو ایمان است و قرآن دلیلی
است بنفع تو یا مدرکی است به ضرر تو ، همه مردم به تلاش و سعی
میآیند بامدادان ، پس کسی میفروشد خودرابخدا و خودراآزاد میکند،
یاخودرا هلاك میکند به خود را فروختن بههوی و خلاف خدانمودن .
این حدیث را مسلم روایت کرده است .

درفرموده حضرت ختمی‌مرتبت صلی الله علیه و آله و صحبه
و سلم در حدیث بالا راهنمائیهای فراوان است برای کسانیکه دیده را
بگشایند و حقایق را بفهمند : الطهور شطر الإيمان : پاکیزگی نصف
ایمان است ، زیرا اخلاق بر دو قسم است : قسمی که پاك شدن از آنها

ازایمان‌داری است و قسمی که آراستگی به‌آنها از ایمان‌داری‌است پس پاکیزگی وخودرا پاك ساختن از آلودگیها ، نصف ایمان است وآراستگی به شایستگی‌ها نصف دیگر ایمان است .

در حدیث دیگر آمده است : الایمان نصفان : نصف شکر و نصف صبر ــ ایمان دونیم است . نیمی سپاسگذاری است و نیمی شکیبائی . آنچه در زندگی از ناملایمات باشد ، مانند تهیدستی ، صبر در برابر آن نصف ایمان است و آنچه در زندگی برابر خواهش انسان باشد ، مانند توانگری ، سپاسگذاری بر آن نصف ایمان است .

در حقیقت دستور پاکیزگی و آراستگی ، از دستورهای مؤکد دین مبین اسلام است و آراستن ظاهر و پاك ساختن بدن بوسیله وضوء و آبدستی و غسل و آب تنی و بوخوشی و لباس پاك که در اسلام منتهای تأکید بر آن شده است ، و در هر فرصت و مناسبتی وضوء و یا غسل مندوب شده است ، پاك ساختن دندان و خوشبو ساختن دهان به‌مسواك‌زدن و پاك ساختن دستها به چیدن ناخن ــ و اصلاح موی سر و روی و ستردن موی بغل و شرمگاه و استعمال سدر یعنی برك «کنار» و صابون و پوشیدن لباس فاخر در عید و لباس سفید در بیشتر ایام و تعبیر کردن از آراستگی ظاهر بعنوان بجا آوردن حق نعمت ، یکی از دلائل آشکار است که اسلام به پاکیزگی اهمیت فراوان می‌دهد و کافی است که انسان سیرت مطهره رسول اکرم را مطالعه نماید و از پاکی و خوشبوئی و آراستگی ظاهر پیغمبر اسلام که نوعی از آراستگی باطن : مکمل ایشان بوده است ، مطالعه نماید تا بدانند یکی از علل پیشرفت خارق‌العاده مسلمین در صدر اسلام همین طهارت و پاکی مسلمین از حیث ظاهر و باطن بوده است که در ظاهر ، مردانی آراسته و پاك و در باطن مردانی شایسته و پاکیزه و در ایمان کامل که از طهارت ظاهر و باطن سرچشمه میگیرد ، مانند کوهی عظیم پابرجا و استوار بوده اند.

اما از حیث تفسیر لفظی کلمه طهور ــ بفتح طاء ــ بمعنی بسیار پاك و بضم طاء طهــور بمعنی پاکیزگی ــ و پاکیزگی و پاکــی به پــاك بودن‌از ناپاکیهــا و پاکیزگی به طهارت از وضوء و غسل و غیره همــه در زیر کلمه « طهور » داخل است و عادتاً مقید بودن به طهارات اسلامی، آدمی را از کارهای ناروا که مایــه شرمساری و از دست دادن اعتبــار و شرف است ، باز میدارد .

در روزهائی که انگلیس مقتدرترین کشورها بود و زندانهــای بیشمارش پر از زندانیان بود ، یکی از سیاستمدارانشان نوشته بود : در تمام زندانهای انگلیس یك زندانی که مقید به طهارت اسلامی باشد، ندیده است .

کلمه « شطر » بمعنی نیم است ، ولی لزومی ندارد که شطر و نصف بمعنای نصف کامل و برابر با نصف دیگر باشد . زیرا در گفتار عرب : « نصف السنة سفر و نصفها حضر » نیمی از سال در سفر و نیمی از سال در حضر بسر میآورد ، اگر چه دو برابر در سفر باشد و یك برابر در حضر و یا بالعکس .

چنانکه معروف است ، کسیکه سررشته‌داری کاری متعهد شد ، نیمی از مردم ، دشمن او و نیمی از مردم ، دوست او باشند و ممکــن است دشمنانش بیشتر از دوستانش باشند و ممکــن است دوستانش خیلی بیشتر از دشمنانش باشند . در حدیث است که علم فرائض ، نصف علم است . یعنی دانائی به علم قسمت میراث ، نیمی از علم را تشکیل میدهد که علم یا تعلق به حیات و زندگی شخص دارد و یا تعلق به بعد از زندگی و پس از مرگ . آنچــه تعلق به پس از مرگ دارد و قسمت میراث است ، نیمی از علم است .

گفتیم که « طهور » بمعنی پاکیزگی است و آن ، شامل پاکیزگی ظاهری و باطنی است . بعضی قصد از « طهــور » را وضوء دانستــه

و مؤلف این قول را أقرب أقوال دانسته است . باز هم اشکالی ندارد ، زیرا خدای عزوجل از اسرار عباداتش ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم را بهتر واقف ساخته است . « والحمد لله تملأ المیزان » و ستایش خدا به گفتن « الحمد لله » با فهم معنی آن ، پر میکند ترازوی اعمال را . زیرا در گفتن « الحمد لله » اثبات همه صفات پروردگار است ، زیرا صفات بی‌مانند ذات پاك آفریدگاررا متعال معترف بودن است که آدمی را به ستایش‌وادار میسازد . کسیکه معترف به‌جمیع صفات پروردگار توانا باشد و در برابر آن صفات ، ستایش خدای متعال بجا آورد ، ثواب آن اگر مجسم شود ، عظمتش بحدی است که ترازوی اعمال با همه بزرگی که دارد ، پر مینماید .

در خصوص ترازوی اعمال در روز قیامت ، آیات قرآن بسیار است ، مانند . « و نضع الموازین القسط لیوم القیامة » آیه ٤٧ — سوره الانبیاء » و میگذاریم ترازوهای عدالت و دادگری کامل را برای روز قیامت . در دنیا هر حکمی در باره هر فردی بشود ، ملاك آن ظاهر است و اما بر باطن کسی آگاهی یافته نشود . ولی ترازوهای آخرت ، ظاهر و باطن هر دو را آشکار میسازد و در آنجاست که هموزن مورچه به حساب میآید و مقدار ذره به‌وزن میآید .

در حدیث صحیح هم اثبات ترازوی اعمال است و هر کسی که سالمترین و بهترین اقوال را بخواهد ، همانا اعتراف بمیزان اعمال است . چنانکه آیات و احادیث دلالت بر آن دارد . کسیکه عقلش قاصر باشد و نتواند بداند که اعمال هم در آخرت دارای جسم و صورت است ، برای چنین کسانی هم پیشوایانی از معتزله هستند که حدیث و آیه را تأویل میدهند ، به‌عقیده اینکه قصد از ترازو خود ترازو نیست ، بلکه قصد از آن اجرای عدالت است و آنهم بطوری که هموزن مورچه از اعمال بشمار آورده شود .

لفظ « موازین » در آیه به صیغه جمع بود . بعضی برآنند که

صیغه جمع برای تفخیم و بزرك جلوه دادن است ، مثلی‌که در حال تعظیم ، هم صیغه جمع میآید . چنانکه در آیه ۹۹ ـ سوره المؤمنون آمده است : « رب ارجعون » ای پروردگار باز بگردانید مرا . و بعضی از علماء معتقدندکه میزان ، متعدد است بجائیکه برای هر فردی ، میزان بخصوصی است : (و سبحان الله والحمد لله تملان أوتملأ مابین‌السماء و الارض) این دو کلمه « سبحان الله والحمد لله » و یا این یك جمله « سبحان الله والحمد لله » پر میکنند میان آسمان و زمین ؛ برای اینکه الحمد لله عبارت از ستایش خداست در برابر صفات کمال او ، و سبحان الله تنزیه است و پاك دانستن خدا از آنچه شایسته او نباشد . پس سبحان الله برای سلب نقائص است و الحمد لله برای اثبات کمالات . والبته اثبات ، مقدم بر سلب است و در بعضی از روایات « التسبیح نصف المیزان ، والحمد لله تملؤه ولا اله الا الله لیس لها دون الله حجاب » سبحان الله گفتن نیمی از ترازوی اعمال را پر کند و الحمدلله همه آن را پر سازد ولا إله إلا الله مانعی از قبول شدن ندارد.

در حدیث است بروایت علی رضی الله عنه: «الله اکبر ولا إله إلا الله» پر میکند آسمان و زمین و میان آنها . و در مسند امام احمد : « ولا یثقل شیئی بسم الله الرحمن الرحیم » و هیچ چیز در ثواب بسنگینی « بسم الله الرحمن الرحیم » نمیاید و از اینراه است که خدای توانا گشایش قرآن را به‌این کلمه فرمود و در آغاز هر کار و در ابتداء هر نشست و برخاستن ، گفتن « بسم الله الرحمن الرحیم » سنت است و همچنین صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلّم .

والصلاة نور . نماز روشنائی است ، قلب را صیقل میکند ، دیده را روشنائی می‌بخشد و از اینجاست که در حدیث وارد است که حضرت رسول الله میفرماید : « و جعلت قرة عینی فی الصلاة » و گردانیده شد روشنی چشم من در نماز . در حقیقت نماز مایه آسایش روح و چیرگی بر هموم است . در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه

و آله و صحبه و سلم میفرمود : « یا بلال أقم الصلاة و أرحنـا بها » ای بلال ، اقامه نماز بگو تا در نماز شویم و آسایش یابیم .

در مسند امام احمد و صحیح ابن حبان از پیغمبر روایت کرده است که فرمود : « من حافظ علیها ، کانت له نوراً و برهاناً ونجاة یـوم القیامة » کسیکه محافظت بر نمازهای پنجگانه نماید ، خواهد بـود برای او روشنائی و دلیل ایمان‌داری و وسیله رهائی از عذاب . و در حدیث است : « کان صلی الله علیه و سلم إذا حزبـه أمر ، فـزع الی الصلاة » عادت حضرت رسول بود که چون کاری او را نگران میساخت و یا مشکلی پیش میآمد ، پناه به نماز می بـرد و از خدای توانـا استمداد میفرمود و چیزی نمیگذشت که مشکل ، مانـنـد آب آسان میشد . این امر پناه بردن به نماز و رو آوردن بخدا ، چاره خواستـن از او تعالی ، شیوه هریك از عرفاء و دانشمندان بـوده است ـ حتی ابوعلی سینا می‌گوید : هرگاه در علاج بیماری فرو میمانـدم ، وضو میساختم و بسوی مسجد جامع روانه میشدم و در آنجا نماز میخواندم و چاره کار را از خداتعالی می‌خواستم و دیری نمیگذشت که علاج بـر من آسان میشد . دانشمندان بسیار در سیرتشان نوشته اند که هرگاه مسأله‌ای لاینحل میشد ، از طریق وضو و روی آوردن بمسجد و نمـاز و چاره خواستن ازخداتعالی آنرا بزودی حل میکردند .

خلاصه آنهائیکه اهل بصیرت هستند و ایمان در دلشان زنـده است هرگاه در برابر کاری عاجزماندند ، رو بخدا میآورنـد و از او چاره میخواهند و عادة دیری نمیگذرد که از نومیدی رهائی می‌یابنـد و چاره کارشان میشود .

« و الصدقة برهان » و صدقه دادن و کارهای خیر انجـام دادن و کومك به مستمندان نمودن دلیل ایمان داری است . زیرا هر معامله‌ای که ده یك فایده در بر داشته باشد ، هیچ کاسبی از آن روگردان نخواهد شد . پس موقعی که در برابر یك ریال صدقه ، خدای توانا وعده هفتصد

برابر و بیشتر داده اند ، چگونه ممکن است شخص با ایمان از اینهمه فایده روگردان شود ؟

در حدیث است که حضرت رسول فرمود : « ما نقصت صدقة من مال » صدقه از مال کسی کم نخواهد کرد . با اینحال صدقه و کومك به مستحقان مایه خوشنودی خدا و دعای خیر مستمندان و جلوگیری از پیش‌آمدهای ناگوار است .

در حدیث است « صنائع المعروف تقی مصارع السوء » کارهای خوب از زمین آمدن های بد جلوگیری میکنند . و نیزدر حدیث است : « داووا مرضاکم بالصدقة » بیماراتتان‌را به‌صدقه درمان کنید .

یکی از دانشمندان میگوید : فرزندم بیمار شد تا اینکه اطباء و پزشکان از علاج او فرو ماندند و یك روز اظهار کردند که بیش از این از ما کاری ساخته نیست . من بااین ترتیب احساس کردم که پزشکان میخواهند بمن بفهمانند که از علاج گذشته و مرگش حتمی است . من با این حال که پیداست چه‌حالی داشتم ، از خانه بدر شدم . در خارج از خانه بخاطرم آمد که حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فرموده است : بیماران خود را به صدقه درمان کنید . من بخاطرم گذشت که امروز این فرمایش نبوی را می‌آزمایم . اگر صحیح بود ، که همیشه برایم درس عبرتی است . و اگر صحیح نبود ، مقداری که صدقه میدهم، چندان تفاوتی در مصرف روزانه‌ام نخواهد داشت . آنگاه بخاطر آوردم که چه کسانی في الواقع مستحق هستند . رفتم و به ایشان صدقه‌ای رساندم . در مراجعت با کمال تعجب دیدم وضع فرزندم بهبود یافته است . چشمش باز است و سخن میگوید و از آن به‌بعد حالش رو به بهبود رفت و کم کم شفا یافت .

چقدر افراد عیال‌بار هستند که با درآمدی بسیار اندك ، چند سر عائله دارند و مجبورند روزی دوبار با نان خشك و خالی بسازند موقع عشاء جیغ و ناراحتی فرزندان را سربار به‌گرسنگی خواب‌رفتن‌خودسازند.

در محیطهائی که فشار فقر و تهیدستی زیاد است ، محال است کسیکه نخواهد از راه کومك به مستمندان‌جلوی بلا را بگیرد ، محال است از طریق پزشك و دوا تنها بشفا و بهبودی برسد .

روزگاری که آداب اسلامی رائج بود و صدقات و خیرات بوفور موجود بود ، صفای اجتماع و آرامش و دل شاد نیز فراوان بود. از روزی که مظاهر تمدن غرب و بخل مخصوص فرنگیان مرسوم شد ، تندرست به‌تمام معنی را نمیتوان یافت . گمان نمی‌برم هیچ زمانی مانند این دوره ــ دوره وانفسائی بوده باشد که نه خویشی و قرابت در دلهای سنگدلان اثر دارد و نه دیدن افتادگان و بیچارگان .

« و الصبر ضیاء » : و شیکبائی روشنائی است . روشنائی و زیور مردان بلندنام است . در حدیث است : « ماأعطی عبد عطاء خیراً ولا أوسع من الصبر » داده نشد کسی دهشی که بهتر و گشایش بخش‌تر باشد از شکیبائی . در کلام‌الله مجید در آیه ۱۵۳ ــ سوره البقرة آمده است : « استعینوا بالصبر والصلوة » و کمك بجوئید به صبر و نماز .

صبر بر سه نوع است : صبر بر طاعت خدای تعالی ــ و صبر از معاصی و گناهان ــ و صبر در برابر تقدیر سرنوشت . ساختن با زمانه ، برای بلندهمتان جز از راه صبر میسر نیست . مهمترین انواع صبر ، همانا صبر در طاعت است . و صبر از معاصی است که هیچگاه در برابر خواهشهای نفس ، خود را به‌نافرمانی خداتعالی و عواقب آن دچار نسازد . روزه‌داری که فضائل آن بسیار است ، از این جهت است که شعبه‌ای از صبر است و روزه دار ، از بام تا شام از شهوت و خوراك و آب صبر می‌نماید .

حضرت رسول ، صبر را ضیاء نامید . زیرا شخص شکیبا برای گرفتن راه راست بوسیله صبر از نور حق استفاده می‌نماید و در مواردی که اضطراب و پریشانی افکار پیش می‌آید ، از برکت صبر ، توفیق بر راه راست می‌یابد . و نظر بأینکه از راه صبر ، طرق اعمال و عواقب

آنها را می‌اندیشد ، همیشه کارهایش بر پایه راستی و درستی قرار گیرد.
در معنی صبر نزد عرفاء عباراتی است که مغز آنها یکی است و آن پایداری بر کتاب و سنت است، و در بلایا و مصایب، ادب را نگهداشتن و هیچگاه بر تقدیر ، زبان اعتراض نگشودن . کلمه ضیاء عبارت از هر روشنائی است که حرارت را همراه دارد . مانند روشنائی خورشید . و نور عبارت از هر روشنائی است که حرارت همراه نیاورد و لذت ـ بخش باشد مانند روشنائی ماه . و معلوم است که روشنائی ماه از خورشید است ، زیرا در قرآن آیه ۵ ـ سوره یونس آمده است : « و هو الذي جعل الشمس ضياء و القمر نوراً » اوست خدائی که خورشید را روشنائی بخش و حرارت افزا ساخت و ماه را روشنی داد.
بنا بر آن ، صبر ، اصل نماز است . زیرا نماز مانند هرعبادت دیگری نیازمند به‌صبر بر مواظبت آن می‌باشد و از جهت دیگر صبر همیشه در برابر ناملایمات و فشار آن همراه با سوزش و ناراحتی است . در حالیکه نماز چنانکه گفتیم ، آسایش خاطر و روآوردن بدرگاه خدا و لذت مناجات را همراه دارد . این است که نماز را نور و صبر را ضیاء نامید .
شارع مقدس ، درکمك جستن برای کامیابی در نیکبختی دوجهان، کمك‌بجستن به صبر و نماز هردو دستور داد:«والقرآن‌حجة لك‌أو عليك» و قرآن دلیلی است و گواهی به نفـع تست ، اگر آن را بکار بستی وگواه و دلیل به ضرر تست ، اگر بر خلاف آن رفتار کردی . خداوند فرمود : « و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين إلا خسارا » آیه ۸۲ ـ سوره الاسراء : و فرود می‌آوریم از قرآن آنچه بهبود و رحمت برای مؤمنان باشد و نیفزاید ستمگران را مگر زیانکاری . قرآن شفاء روانها و رحمت دلها و راهنمای عقلها وروشنائی‌بخش مغزها وبهبودی بخش سینه‌هاست .
در حدیث دیگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم فرمود : « القرآن شافع مشفع و ماحل مصدق . من قدمه امامه ، قاده الی الجنة و من جعله وراءه دفع فی قفاه الی النار » : قرآن شفاعت خواهی است قبول شده شفاعت او ، و چاره سازی است تصدیق شده . کسیکه قرآن را امام خود قرار داد ، اورا به بهشت رهبری کند و رساند . و کسیکه او را پشت سر قرارداد ، او را بدوزخ رساند .

در حقیقت این کتاب چه گهرهای شاهواری در بردارد وچه‌پندهای گرانبها که عرضه می‌نماید و چه راههای راست و روشن که در جلو آدمی قرار می‌دهد . مؤمنان هیچگاه از آن سیر نشوند و هیچ موقع از فرمان او سر نپیچند درگور وگردنه‌های قیامت ، رهائی‌بخش و یاری‌ده است و در اوقات فراغت ، همدم می‌غمگسار و مهرگستر گردد . افسوس که اهل قرآن چهره در نقاب خاك کشیدند و عمل به‌قرآن از صدور رجال ، به بطون کتب انتقال یافت .

« کل الناس یغدو » : همه مردم چون بامداد شود ، از خانه برون شوند و به تلاش و کوشش پردازند و همه با شتاب و سرعت برای بدست آوردن مقاصد می‌کوشند . (فبائع نفسه فمعتقها) پس کسی است که خودرا به‌خدا می‌فروشد و خودرا آزاد می‌کند، خودرا از بردگی گناهان آزاد می‌سازد و از گرفتار شدن در عواقب معاصی از خشم خدا و عقاب شدید او خودرا می‌رهاند .

ابو بکر بن عیاش گوید : موقعیکه جوان بودم مردی به‌من گفت ، بکوش تا آنجا که می‌توانی تا در دنیا از برده شدن در آخرت خودرا برهانی ،زیرا کسی که در آخرت، بندی و اسیر و برده و ذلیل‌شد ، رهائی نخواهد یافت . قسم بخدا این گفته را هیچگاه فراموش نکرده‌ام.

حسن بصری گوید : مؤمن دردنیا مانند‌اسیر است که هیچگاه ایمن ننشیند و برای نیکبختی خود از هیچ کار خیری فروگذار نکند و بداند که ایمنی نیست ، مگر روزی که خدارا دیدار کند و آنروز پس

از مرك است . او گفت : ای آدمیزاده ، مردم همه بسوی سودجوئی و استفاده روانند ، کجا می‌توانی مانند خود بدست آوری ؟ بکوش تا خودت استفاده کنی زیرا هرگز مانند خودت را نخواهی یافت . یعنی اگر تمام دنیا را بدست آوری و تتوانی خودرا نیکبخت سازی ، وقتی که خودت به کیفر گناهـان در دل دوزخ جای گرفتی ، همه فایده‌های زودگذر دنیا به چه کار آیدت ؟

در صحیح مسلم آمده است که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، قریش را به سوی دینداری دعوت کردو فرمود : « أی بنی‌کعب ، أی بنی مره ، أی بنی‌عبدشمس ، أی بنی‌عبدمناف ، أی بنی هاشم ، أی بنی عبدالمطلب ، خود را از آتش دوزخ برهانید . أی فاطمه ، خودت را از آتش برهان » . همچنین در بخاری قریب همین معنی است و در بخاری و مسلم است که موقعی که این آیه : «و انذر عشیرتك الاقربین » آیه ۲۱٤ ـ سوره الشعراء نازل شد ، حضرت این دعوت را فرمود . در حقیقت جمله «خودت‌را برهان» یعنی به‌چه کسی مهرمی‌ورزی که از خودت برایت بهتر باشد ؟ در خوبی از خودت آغاز کن. اگر خودت را رحم نکردی و با آلودگی‌ها خودت راباختی ، همان مثال معروف صدق کند : که بعد ازمن جهان را آب گیرد .

در قرآن : « إن الخاسرین الذین خسروا أنفسهم وأهلیهم یـوم القیامة » آیه ١٥ ـ سوره الزمر آمده است : زیانکاران واقعی مردمی هستند که در خسارت و زیان بجائی رسیدند که خود و بستگانشان را خسارت کردنـد در روز قیامت . یعنی هـم خود را باختند و هـم بستگانشان را . کسیکه خـود و بستگانش را از دست داد و بآتش ابدی گرفتار ساخت ، چه خسارتی ازین ، زیانمندتر است ؟

« أو موبقها » یا کسیکه خود را به‌شهوتها و معاصی می‌فروشد و در آتش و عقاب خدای تعالی خود را گرفتار و هلاك می‌سازد . اما اختـلاف دراینکـه الحمدلله همـه ترازوی اعمال را پـر می‌سازد ،

و سبحان‌الله نصف میزان را ، ولا اله الاالله پر می‌کند میان آسمان و زمین ، در حقیقت هر یك از اینها همین ثواب دارد . منتها به حسب اشخاص فرق می‌کند . چنانکه کسی از نماز خود همه‌اش را دارد ، و کسی از نماز خود صدیك آن را دارد. کسی که به تنهائی نماز میخواند، یك فضیلت دارد و با جماعت بیست و هفت درجه فضیلت را دارد . گاه است که یاد خدا بدل و زبان و اخلاص است و گاه است که با دل غافل و تن ناپاك و زبان بی‌زبان چقدر فرق دارد .

از سلف و پیشینیان کسانی در روز هزار بار تسبیح ، و کسانی چندین بار هموزن خود مال ، و کسانیکه همه ما یملك خودرا درراه خیر برای فداء و سر بهاء خود صرف کردند . خداوند متعال ما و شما و مسلمین را بر آنچه مایه خوشنودی اوست توفیق دهد . و سبحان الله، والحمدلله ، ولا اله الاالله و الله اکبر . اگر در فضیلت آن همین یك که با قیات صالحاتند ، باشد ، کافی است . خداوند فرماید : « والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر أملا » آیه ٤٦ ـ سوره الکهف . باقیات صالحات بهتر است نزدیك پروردگارت هم از حیث ثواب و هم امیدواری .

ابی مالك : نام او از بین ده‌نام که برای او یاد شده همانا « حارث بن عاصم اشعری » است . ائمه حدیث مانند مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ، احادیثی که او از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت نموده در صحاح خود آورده‌اند . بزرگان از صحابه مانند جابر بن عبدالله از او روایت کرده‌اند . ابومالك أشعری و معاذ و ابو عبیده و شرحبیل همه در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنهم ، در یك روز به مرض طاعون در گذشته اند . رضی الله عنهم و جزاهم عن الاسلام خیراً .

الحديث الرابع والعشرون

حديث بیست و چهارم

عن أبي ذر الغفاري رضي الله عنه عن النبي ﷺ فيما يرويه عن ربه عز وجل أنه قال : يا عبادي . إني حرمت الظلم على نفسي وجعلته بينكم محرماً فلا تظالموا ، يا عبادي كلكم ضال إلا من هديته فاستهدوني أهدكم يا عبادي ، كلكم جائع إلا من أطعمته فاستطعموني أطعمكم . يا عبادي كلكم عار إلا من كسوته فاستكسوني اكسكم . يا عبادي ، إنكم تخطئون بالليل والنهار وأنا أغفر الذنوب جميعاً فاستغفرونی أغفر لكم .

ازأبی‌ذر غفاری رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آنچه پیغمبر روایت میکند از پروردگار عزوجل که خداوند فرمود : ای بندگان من . محققاً حرام نمودم ستم بر خودم و گردانیدم میان شما را حرام ، پس بهمدیگر ستم نکنید . ای بندگان من همه‌تان گمرهید مگر کسیکه‌من او را هدایت نموده‌ام پس راه راست بخواهید از من تا شما را راهنمائی کنم . ای بندگان من ، همه‌تان گرسنه‌اید مگر کسی که من خوراکش داده‌ام ، پس بخواهید از من خوراك ، تاشمارا خوراك دهم . ای بندگان من ، همه‌تان برهنه‌اید مگر کسیکه پوشاکش دادم . پس بخواهید پوشاك از من تا بپوشانمتان . ای بندگان من ، در حقیقت شما خطا می‌کنید در شب و روز ، و من هستم که می‌آمرزم گناهان را همه . پس بخواهید آمرزش از من تا بیامرزم شمارا.

در حدیث صحیح بالا : حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم ، دنیائی از حکمت را بر أمت خود روشن میسازند .

يا عبادي إنكم لن تبلغوا ضري فتضروني ولن تبلغوا نفعي فتنفعوني
يا عبادي لو أن أولكم وآخركم وإنسكم وجنكم كانوا على أتقى قلب رجل واحد منكم ، ما زاد ذلك في ملكي شيئا . يا عبادي لو أن أولكم وآخركم وإنسكم وجنكم كانوا على أفجر قلب رجل واحد منكم ، ما نقص ذلك من ملكي شيئاً .

ای بندگان من ، محققا شما هرگز نتوانید رسانید زیان بمن تا زیانی رسانید مرا . و هرگز نتوانید رسانیدن فایده بمن تا مرا نفعی رسانید . ای بندگان من ، اگر در حقیقت از نخستین شما تا آخرین فردتان و انس شما وجن‌تان همه باشند بر پرهیزگارترین قلب یکی از شما ــ و همه پرهیزگارترین باشید ، نخواهد افزود آن در ملك من چیزی را . ای بندگان من اگر در حقیقت اول وآخرتان و انس و جن‌تان همه باشند بر ناپاکترین قلب یکی از شما ، باینکه همه ناپاکترین باشید ، نخواهد کم نمود آن از ملك من چیزی را .

خدای مهربان در تمام ذرات کائنات آثار رحمت و مهر خود را روشن ساخت . موجودات را از نیست به هست نمود ، زندگی بخشود ، روزی میسر فرمود ، اسباب راحت و وسائل آسایش میسر فرمود ، و با نیروی هوش و عقل که به بشر عنایت فرمود ، اورا روز بروز برای پیشرفت آماده ساخت و بشر را سفارش داد که از مایه بدبختی که همانا ظلم و ستم است اجتناب کنند .

عبارتی ازاین بهتر نمیتوان یافت که پروردگار توانا بفرماید : ای بندگان من ، بدانید که من ستم را بر خود حرام ساخته‌ام . وقتی که من که آفریدگار و پروردگارم ، ظلم را بر خود حرام ساخته‌ام ، اگر چه ظلم از خدا تعالی صورت نمی پذیرد ، زیرا ظلم عبارت است از

يا عبادي لو أن أولكم وآخركم وإنسكم وجنكم قاموا في صعيد واحد فسألوني فأعطيت كل واحد مسألته ، ما نقص ذلك مما عندي إلا كما ينقص المخيط إذا أُدخل البحر . يا عبادي ، إنما هي أعمالكم أحصيها لكم ثم أوفيكم إياها، فمن وجد خيراً فليحمد الله ومن وجد غير ذلك ، فلا يلومنّ إلا نفسه . (رواه‌مسلم)

ای بندگان من . اگر در حقیقت اولین فردتان تا آخرین فردتان از انس گرفته تاجن‌تان همه بایستند در یك میدان و همه از من خواهش کنند و بدهم به هریك از همه‌تان آنچه می‌خواهید ، نخواهد کاست آن همه خواهش از آنچه نزد من‌است، مگرآن‌چنان که کم می‌کند سوزن هرگاه فرو برده شد به‌دریا . ای بندگان من . اینست و غیر از این نیست که آنچه می‌بینید ، درو شده کردارتان است که می‌شمارم برای شما و پس از آن به وفا و تمام ، به شما می رسانم ، پس کسیکه یافت خوبی را ، باید ستایش گوید خدا را . و کسیکه یافت غیر از آن، پس نباید سرزنش کند مگر خودش را . روایتش نمود امام مسلم در صحیحش .

تصرف در مال دیگری . در حالیکه آنچه هست ، ملك خدا و مخلوق خداست .

خداوند در آیاتی متعدد میفرماید : « و ما أنا بظلام للعبید » آیه ۲۹ ــ سوره ق : نیستم ستم کننده به بندگان . « و ما الله یرید ظلماً للعالمین » آیه ۱۰۸ ــ سوره آل عمران : خداوند اراده ظلم به جهانیان ندارد . « ان الله لایظلم الناس شیئاً » آیه ٤٤ ــ سوره یونس : محققاً خدا ظلم چیزی به مردم نخواهد نمود . « إن الله لا یظلم مثقال ذرة » آیه ٤٠ ــ سوره النساء : محققاً خدا ظلم نخواهد نمود هموزن مورچه‌ای .

میفرماید که من ظلم رامیان شما بندگان هم حرام فرموده‌ام ، پس شما به همدیگر ستم نکنید . زیرا بدبختی بشر و کائنات همه از ظلم و ستم است . ظلم در دیانت به این است که شرك آورند ، و ظلم در نفس ، به کشتن نارواست . ظلم در نسبت دادن خود به کسانیکه به انها نسبتی ندارد . و ظلم در عرض و ناموس ، به دریدن ناموس دیگران. که هرگاه به هتك ناموس مایه پدید آمدن فرزند حرام باشد ، ظلم در نسب را هم شامل است . و ظلم در عقل به اینکه عقل را بکار نبندد و پیرو خرافات و موهوم شود و یا اینکه به آشامیدن مشروب ، عقل خود را زائل کندو از حالت آدمیت به دیوانگی و درندگی رود . و ظلم در مال به دزدی و خیانت و خوردن مال مردم از طریق ناروا .

خدای توانا هیچگونه گفتار بد را اجازه نداده است که بلند گفته شود مگر گفتار مظلوم در نالیدن از ظالم روا دانسته است تا مردم از ظلم ستمگر واقف شوند و عواقب تلخی که بر سر ظالم میآید ، به‌چشم به‌بینند .

اینست که میفرماید : « لایحب‌الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم » آیه ۱٤۸ ـ سوره النساء خداوند دوست نمیدارد بلندکردن آواز به‌بدگوئی مگر از مظلوم که ستمهای ظالم را بر شمرد .

باری‌تعالی بدترین نوع ظلم را شرك دانسته است که میفرماید : « إن الشرك لظلم عظیم » آیه ۱۳ ـ سوره لقمان : محققاً شرك آوردن بخدا ، ظلمی است بسیار بزرك .

در حدیث است که خداوند مهلت و فرصت به‌ظالم می‌دهد ، و لکن هرگاه اورا به عقوبت کشید ، نجاتش محال است : « إن‌الله‌لیملی‌للظالم حتی‌إذاأخذه‌لم‌یفلته » . در حدیث صحیح است که حضرت رسول پرسید : آیا می‌دانید مفلس چه کسی است ؟ گفتند : مفلس نزد ما کسی است که نقدینه و کالائی ندارد . فرمود : مفلس کسی است که روز قیامت می‌آید ، نمازدارد و روزه دارد و زکات دارد ، در حالیکه

دشنام باین داده و این را زده و مال آن را گرفته است . پس این می‌گیرد ازحسناتش و هرگاه تمام شد حسناتش ، و هنوز حقوق مردم در گردن اوست ؛ گرفته می‌شود از سیئات طلبکارانش و بر اوانداخته می‌شود ، پس از آن بدوزخ فرستاده می‌شود .

در حدیث است که حضرت رسول فرمود : کسیکه دعای خیر در باره ظالم نمود ، پس به حقیقت دوست داشته است که نافرمانی خدا کند درزمین . ای بندگان من . همه گمرهانید ، مگر کسانیکه هدایتشان دادم . پس بخواهید راهنمائی از من تا شما را براه راست برسانم . شما بندگان را به وسیله پیغمبران راهنمائی نمودم و هنگامیکه شما نوزادانی هستید آماده اسلام ــ من هستم که پدر و مادر و استادان مهربان برایش فراهم آورم تا او را براه راست برسانند ، و کسیکه از هدایت من محروم باشد پدرو مادر و استادانی اورا نصیب خواهندبود که او را به گمرهی رسانند . من سبب‌ساز و چاره ساز هستم . اگر در کودکی نتوانستید ، در بزرگی بمن رو آرید که من همیشه برای هدایتتان آماده ام ، هدایت همه‌اش از من است فکر نکنید که عقل تنها و یا علم تنها و یا پرورش دهنده ، شما را براه راست می‌رساند ــ این من هستم که از طریق عقل و یا مربی شما را براه راست می‌رسانم .

خداوند می‌فرماید : « والله أخرجکم من بطون أمهاتکم لاتعلمون شیئا » آیه ۷۸ــ سوره النحل : خداوند شما را از شکمهای مادرتان به‌دنیا آورد در حالیکه چیزی نمی‌دانستید . و آن وقت پدر ومادر و خویش و معلم فراهم ساخت تا قوهٔ فکر و عقل و هوش بکار بندید و پایه علم را بکار برید . مهر مادر و شفقت پدر بهم آمیخت تا برای تونگهداری و تربیت باشد . آیا بازهم تااین‌حد مهری جایز میدانید که روی را از احسان کننده برگردانید ؟ روی بمن آرید تا شما را به مطلب برسانم . ای بندگان من ، همه گرسنگانیدمگر کسیکه من او را خوراك داده‌ام . از من بخواهید روزی‌را تا روزیتان برسانم . این من هستم

که در دل « زید » می‌اندازم که بر « عمرو » رحم آورد . من هستم که برای یکی حاجتی پیش آورم تا بدیگـری مراجعه نمایـد و کمکی بوی رسانـد .

در حقیقت اگر انسان بدرستی بیندیشد ، می‌بیند که اراده خـدا برای رسانیدن بندگان بوسیله یکدیگر چه اندازه شگفت آوراست . شاد باد روح سعدی که گفت :

ابروبادومه‌وخورشیدوفلك‌درکارند تا تونانی بکف‌آری وبغفلت نخوری
همه‌ازبهـرتوسرگشته‌و فرمانبردار شرط‌انصاف‌نباشد که‌توفرمان‌نبری

ای بندگان من . همه برهنگانیـد مگر کسیکه او را بپوشانم . پس بخواهید پوشاك از من تا به شما برسانم . شما تصور نکنید کـه روزیتان دردست این و آن است . این و آن چیزی در دست ندارند . حاجت خودشان در دست من است ، مگر نه این است که مرك آنان در دست من است ؟ زندگیشان از فضل من است ؟ روزیشان من می‌رسانم ؟ پس چقدر نفهمی است که رو به‌بندگان بنهید و آبروی خود نزد همچو خودی ببرید و بسوی من رو نیاورید . من عطایم بی‌منت است . هرقدر روزی بشما برسانم ، خسته نشوم . چه کسی سراغ دارید که اگر بیش از دوسه بار از وی بخواهید ، روی بهم نیاورد ؟ من هستم که روزیتان را متعهدم از خـردی تا بزرگی ، از نوازدی تا سالخوردگی شما را فراموش نکنم . احسان می‌کنم وبدی می‌کنید باز هم روزیتان را قطع نکنم شما را مهلت دهم تا از من آمرزش خواهید . ای بندگان مـن . شما به شب و روز خطا می‌کنیـد و من‌شمارا می‌آمرزم ، پس از مـن بخواهید تا شما را بیامرزم .

در همه این مسائل فرمود : از من بخواهیـد ، هدایت از مـن بخواهید ، روزی از من بخواهید . پوشاك از من بخواهید ، زیـرا اگر بدون خواهش از او باشد ، داستان قـارون پیش می‌آید که گفت چنانکه در قرآن است : « قال إنما أوتيته على علم عندي » آیه ۷۸ ـ

سوره القصص ــ قارون گفت مالی که بمن رسیده است ، از علم و دانش خودم بوده است . خدا بمن نداده است . در نتیجه خودش و مالهایش همه بزمین فرو رفتند .

ای بندگان من . خوبی من بشما فقط از راه مهرو رحمت من است. من بی‌نیازم از شما ، منزه از نیازم . دعایتان باجابت می‌رسانم . هدایت جویان را به‌هدایت می‌رسانم ، روزی خواهان را روزی دهم و پوشاك رسانم ، آمرزش‌خواهان را می‌آمرزم و در همه اینها ابداً توقعی از شما ندارم . « إن الله غني عن العالمين » : محققاً خدا بی‌نیاز است از همه جهانیان . ای بندگان من . نه توانائی زیان رسانیدن درشماست که بتوانید زیانی‌بمن‌رسانید و نه توانائی‌نفع‌رسانیدن در شماست که بتوانید بمن فایده‌ای برسانید . سود و زیانی از شما بمن‌نمی‌رسد . ای بندگان من . اگر همه بر قلب پاکترین و پرهیزگارترین فرد بشر باشید ، از ملك من چیزی کم نشود . بربیچارگیتان رحم می‌آورم و به توبه شما خوشوقت شوم . شما اگر هر قدر خوشوقتی بیابید که باز هم که بآن خوشوقتی من که از توبه شما ست ، نمی‌رسد . عظمت من طوری است که همه کائنات در برابر من عدم است . کفر شما از ملك من کم نکند ، ایمان شما بر ملك من نیفزاید . ای بندگان من . اگر اول و آخرتان و انس و جن‌تان دریك میدان گرد آئید و هر کدام هرچه می‌خواهید از من بخواهید وبه‌هرکدام از شما آنچه می‌خواهد بدهم ، چیزی کم نکند از آنچه نزد من است . مگر آنچه که سوزن در فروبردن بدریا از دریا کم کند ، دریا از سر سوزن چه کم شود ؟ هیچ .یعنی هرچه بخواهندگان برسانم ، هیچ از ملك من کم نکند . چیزی کم نکند ، معلوم . بلکه بیفزاید . ندانسته‌اید که علم هر چه بیش انفاق شود ، افزونتر شود . پس ای بندگان . از چنین پروردگاری که خزائن کرم و رحمتش پایان نپذیرد و گنجینه‌های احسانش تمام نشود ، بخواهید . ولی‌خواستن و خواهشتان همراه با

شوق و یقین باشد و در خواهش از خدای تعالی همت را بلند بگیرید که هرچه بخواهند ، نزدخدا مهم نیست .

بیچاره مردمی که از این همه رحمت محروم شوند و از آن همه دریای احسان و گنجینه‌های انفاق دست را کوتاه دارند و کاری نکنند که دری از دریای رحمت برایشان گشوده شود . الحق بیچاره آنهائیکه از خدا نخواهند و خود را بیچاره و محروم کنند و روز قیامت هم شرمساری برند که نخواستد و نیافتند . زیرا اگر می‌خواستند ، بدست می‌آوردند . ای بندگان من ، اینست و غیر ازین نیست که حقیقت قضیه اینست که همان کردارهای خودتان است که برایتان می‌شمارم و پس از آن مزد و سزای آنها را بوفا و تمام به‌شما می‌رسانم . پس اگر کسی درمزدوسزای‌خودخوبی‌یافت‌وبه‌توفیق خدای تعالی کارهای شایسته کرد و زندگی پر آسایش یافت ، باید بداند که سزای نکوکاری ، نکوکاری است .

خداوند متعال فرمود : « من عمل صالحاً من ذكرٍ أو أُنثى وهو مؤمن فلنحيينه حياةً طيبةً ولنجزينهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون » آیه ۹۷ ــ سوره النحل ــ کسیکه کارشایسته نمود ، از مرد و زن در حالیکه ایمان دارد ، پس در حقیقت او را زندگی دهیم ، خوش و پرآسایش ، و هرآینه میرسانیم به ایشان مزد و سزایشان در برابر بهترین رفتاری که میکردند . باید کسیکه به کارهای شایسته کامیاب شد و توفیق نکوکاری و سزای خوب آن از فضل خداتعالی یافت ، باید ستایش خدا تعالی بجاآورد که او را چنین توفیقی داده است . چنانکه بهشتیان به سپاس خدا پرداختند و گفتند : « الحمد لله الذي هدانا لهذا » آیه ۴۳ ــ سوره الاعراف : همه ستایش برای خدای یکتاست که مارابه‌این‌خوشی رسانید و بهشت را نصیب فرمود . « الحمد لله الذي صدقنا وعده» آیه ۷۴ــ سوره الزمر : همه سپاسگزاری ما برای خدای یکتاست که راست فرمود به‌ما آنچه نوید داد و ما را به بهشت

رسانید . « الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن » : آیه ٣٤ ـ سوره فاطر: همه ستایش مابرای خدای یکتاست که دور ساخت از ما نگرانی را . و کسیکه غیر از آن یافت ، به آنکه سزای بد و مزدش را دوزخ یافت ، پس سرزنش نکند مگر خودش را . چنانکه در قرآن در باره‌دوزخیان فرماید : « إن الذين كفروا ينادون لمقت الله أكبر من مقتكم أنفسكم .. الخ » : آیه ١٠ ـ سوره المؤمن : محققاً مردمی که کفر آوردند و بدوزخ رسیدند ، صدا زده میشوند ، که در حقیقت خشمیکه خـدا بر شما دارد ، بیش از خشمی است که شما بر خود گرفته‌اید : «فلا تلوموني ولوموا أنفسكم » آیه ٢٢ ـ سوره ابراهیم : موقعیکه دوزخیان بـه ملامت شیطان زبان گشودند ، شیطان از خود دفاع میکند و میگویـد مرا سرزنش مکنید ، خود را سرزنش بکنید که عقل خود را بکـار نبستید ، ازگمرهان پیروی کردید ، روی از خدا گرداندید ، روی بخدا نیاوردید ، زیرا در حقیقت هر کس رو بخدا آورد رویش بخیر است .

حدیث بیست و چهارم از کتاب اربعین امام نـووی که شرح آن گذشت « مسلم » در صحیح خودروایت نموده است ، و رجال إسناد آن همه دمشقی هستند و امام احمد و ترمذی و نسائی هم با زیادتی آنرا روایت کرده‌اند ، و چنانکه ظاهر است ، این حدیث مشتمل بر قاعده‌های عظیم در اصول دین و فروع آن و آداب آن و آنچه دل را بصلاح آورد ، میباشـد .

(تنبیه) حدیث بیست و چهارم و هر حدیثی که در اول آن : یاد شود که حضرت رسول الله از خدا عزوجل روایت نماید ، این حدیث را « حدیث قدسی » نامند و جمله حدیثهای « قدسی » تا بیش از صد حدیث رسیده است که بعضی از دانشمندان در جزء بزرگی جمع آوری کرده‌اند و حدیث « قدسی » را میتوان کلام خدا دانست ، و میتوان آن را کلام پیغمبر دانست . زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم آنرا از خدای متعال روایت نموده است .

فرقی که میان قرآن و حدیث « قدسی » است ، این است که قرآن معجزه است و حدیث « قدسی » معجزه نیست . قرآن فرض است خواندنش در نماز ، در حالیکه خواندن حدیث « قدسی » در نماز ، نماز را باطل میکند . قرآن را دست زدن بدون وضو حرام است و دست زدن به حدیث « قدسی » بدون وضوء حرام نیست . خواندن قرآن از بر ، برای جنب حرام است در حالیکه جنب میتواند حدیث « قدسی » را بخواند . قرآن متعبّد بالتلاوة است و نمیتوان آن را روایت بمعنی نمود . در حالیکه میتوان معنی حدیث « قدسی » را به‌لفظ دیگرادا کرد . قرآن هر جمله‌ای از آن « آیه » نام دارد وهرچند آیه، سوره نامیده میشود . در صورتیکه حدیث « قدسی » را نمیتوان آیه وسوره نامید . قرآن در خواندن هر حرف آن ده حسنه است . در حالیکه حدیث « قدسی » هر حرفش ده حسنه ندارد . قرآن فروشش نزد امام احمد جایز نیست و نزد ما فروش قرآن مکروه است ، در حالیکه فروش حدیث « قدسی » نه حرام است و نه مکروه . قرآن گفته میشود قال‌الله : خدا فرمود . و درست نیست که آیه قرآن گفته شود: قال رسول الله . در حالیکه حدیث « قدسی » را میگوئیم قال : « رسول الله فیما یرویه عن ربه عزوجل » .

اما غیر حدیث « قدسی » از احادیث دیگر ، آیا میتوان گفت که پیغمبر به وحی از خدا فرموده است ؟ آیه ۳ ــ سوره النجم « وما ینطق عن الهوی » پیغمبر سخن از روی هوی نمیگوید . آنچه فرماید ، از طریق وحی است ، صلی‌الله‌علیه و آله و صحبه و زاده فضلا و شرفاً لدیه.

الحديث الخامس والعشرون

حدیث بیست و پنجم

عن أبي‌ذر رضي الله عنه ایضاً :«أن ناساً من أصحاب رسول الله ﷺ قالوا للنبي ﷺ : « يا رسول الله : ذهب أهل الدثور بالأجور يصلون كما نصلي ويصومون كما نصوم ، ويتصدقون بفضول أموالهم ، قال : « اوليس قد جعل الله لكم ما تصدقون ان بكل تسبيحة صدقة وكل تكبيرة صدقة ، وكل تحميدة صدقة وكل تهليلة صدقة ، وامر بالمعروف صدقة ، ونهي عن منكر صدقة ، وفي بضع احدكم صدقة .

از ابی ذر رضی الله عنه نیز گوید : گروهی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم گفتند به پیغمبر درود و سلام خدا بر او باد: یا رسول الله : رفتند صاحبان مالها به أجرها . یعنی ثروتمندان همه ثوابها را بردند ، نماز می‌خوانند مثلیکه ما نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم و صدقه می‌دهند بزیادتی مالهایشان . فرمود : آیا چنین نیست که در حقیقت گردانیده برای شما ، خدا ، آنچه صدقه بنمائید ؟ شما دارید در برابر هر سبحان الله گفتن صدقه‌ای ، و در برابر هر الله اکبر گفتن صدقه‌ای ، و باهر الحمد لله گفتن صدقه‌ای ، و در مقابل هر لااله‌الاالله گفتن صدقه‌ای ، و در برابر هر واداشتن بخوبی صدقه‌ای ودرهربازداشتن از زشتی صدقه‌ای . و در نزدیکی که یکی از شما با همسرش می‌کند ، صدقه‌ای .

در حدیث بالا ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای امتش روشن ساخت که همه أجرها تنها برای ثروتمندان نیست ، بلکه فقراء مواردی برای أجر دارند . و آنچه به ثبوت رسیده این است که

قالوا : يا رسول الله أيأتي أحدنا شهوته ويكون له فيها أجر ؟ قال : أرأيتم لو وضعها في حرام أكان عليه وزر؟! فكذلك إذا وضعها في الحلال كان له أجر) . رواه مسلم

گفتند : يا رسول الله . آيا انجام می‌دهد يكی از ما شهوتش را و می‌باشد برای او در آن شهوت اجری ؟ فرمود : مرا خبر دهيد اگر شهوت خود را در حرام می گذاشت ، آيا بود بر او گناهی ؟ پس همچنان هرگاه شهوتش را در حلال نهد ، می‌باشد برای او اجروثواب . روايتش نمود مسلم

هميشه فقراء به خير و خوبی نزديكترند . اگر به كسانيكه به پيغمبران ايمان آورده اند نظر شود ، بيشتر كسانيكه در ابتداء به پيغمبران ايمان آورده‌اند ، از طبقه فقراء بوده‌اند . زيرا فقراء از غرور ثروت به سركشی نيفتاده‌اند و محبت مال و جاه ، ديده دلشان را كور نساخته است . يك نظر به تاريخ برای صدق اين مدعا كافی است .

اگر چه وقتی بينوا و بانوا هر دو با ايمان اثر كارهای خير ثروتمند در اصلاح اجتماع بيشتر است ، برای اينكه هرگاه مرد ثروتمندی مانند ابو بكر صديق در نظر بياوريم و بلال را از خاطر بگذرانيم ، صرف نظر از شخصيت و اهميت ابو بكر صديق در اسلام ، همين ثروت او كه در راه اسلام بمصرف می‌رسانيد ، برای فقرائی مانند بلال مايه حياتی تازه ميشد . برای اينكه ابو بكر صديق و خديجه كبری آنچه داشتند ، در راه پيغمبر اسلام نثار می‌كردند . ابو بكر صديق هرگاه می‌شنيد بنده‌ای مسلمان شده و مورد تعذيب است ، بهر قيمتی بود او را می‌خريد و آزاد می‌كرد و از تعذيب رهائی می‌بخشيد .

در صدر اسلام كه ايمان مردم قوی بود و مخصوصا استفاده از نور نبوت و بركت سخنان حضرت رسول صلی الله عليه و آله و سلم ،

حتی سنگدل ترین افراد را دگرگون می‌کرد و از ظلمت کفر به نور ایمان می‌رهانید ، اهل ثروت و توانگران در پیش‌دستی بر یکدیگر در کارهای خیر ، کاری می‌کردند که هنوز تاریخ دنیا چنان مردانی را بعد از ایشان بیاد ندارد .

فقراء مسلسین وقتی که دیدند توانگران درعبادات مانند فقراء مواظبت دارند ، و آنگاه از ثروت خود درراه خدا انفاق مستمر دارند ، شکایت از ناتوانی خود و سبقت توانگران را بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بردند ، که هر چه اجر و ثواب بود ، توانگران بردند . نماز می‌خوانند ، همانطور که ما نماز می‌خوانیم . روزه می‌گیرند همانطور که ما روزه می‌گیریم ، و صدقه می‌دهند بزیادتی مالشان ؛ در حالیکه از ما صدقه میسر نمی‌گردد .

حضرت رسول الله فرمود : آیا مگر این نیست که خدای عزوجل برای شما قرار داده است در برابر هر « سبحان الله » صدقه ای و در برابر هر « الله اکبر » که بگوئید صدقه‌ای و هر « الحمد لله » که بگوئید ، صدقه‌ای دارید بهر « لااله‌الاالله » که بگوئید صدقه‌ای دارید و هر معروف و خوبی که مردم را بر آن دارید ، صدقه‌ای دارید، و هر بدی و زشتی که مردم را از آن بازدارید ، باز صدقه‌ای دارید .

قصد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم اینست که صدقه همه در مال نیست ، بلکه هر خوبی کردنی ، صدقه‌ای است . در حدیث صحیح مسلم بروایت از حذیفه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود: « کل معروف صدقه » هر نوع خوبی صدقه‌ای است .

صدقه را اگر بر دو قسم تقسیم نمائیم : صدقه مالی وصدقه غیر مالی. صدقه مالی مانند اطعام به فقراء، لباس پوشاندن مستمندان، خانه ساختن برای بینوایان ، پروش ایتام و افتادگان ، ساختن مدارس ، بیمارستانها، تیمارستان ، دار الایتام ، مساجد ، آب انبارها ، لوله‌کشی آب، اوقاف و خیرات عمومی . صدقه غیر مالی هم بر دو نوع است : آنچه نفعش

به عموم برسد و صدقه بر عموم باشد و این قسم گاه است که از صدقه مالی بهتراست ، مانند امر بمعروف و نهی از منکر ، که مردم را بصلاح آوردن و از زشتی‌ها جلوگیری نمودن مهتمرین عبادت است . زیرا دعوت مردم بسوی طاعت خدا و جلوگیری از معصیت و نافرمانی خدای تعالی است و تعلیم علم نافع ، و یاد دادن قرآن ، فراهم ساختن کاری که نفع عموم در بردارد ، مانند وعظ و ارشاد و دفع ظلم از مردم کردن و جلو ستمگران گرفتن و دعای خیر برای مؤمنان نمودن و آمرزش آنها از خدا تعالی خواستن و شفاعت خواهی به آزادکردن بندیان و اصلاح و آشتی کردن میان دشمنان و لبخند درروی برادران و خوشروئی در برابر مردمان و مهربانی دربارهٔزن‌وفرزند و بستگان و تفقد و احوالپرسی خویشاوندان و تشکر و سپاس از همسایگان که‌همه اینها صدقه است و لازم نیست مال داشته باشد و گاه است که یك حرف خیر باعث حیات ملتی میگردد .

باید دانست که در حدیث یاد شده که هر عضوی از بدن مانند چشم و گوش و زبان و دست و پا و غیره صدقه‌ای بر آن است . و صدقه هم وقتی که شخص قیمت عمر خود بداند ، پایان ندارد . زیرا انسان میتواند در تمام طریق خیر گام بردارد ، و این است که فقراء مهاجرین که حضرت در باره صدقه غیرمالی ازیادخدا و امر به معروف و نهی از منکر آنها یاد آوری فرمود ، دیری نگذشت که دوباره برگشتند و گفتند : یا رسول الله ، آن توانگران از فضل یاد خدا ، به سبحان الله و تکبیر و تهلیل و الحمد لله و ستایش خدا و اشتغال به‌یاد او آگاه شده و با مادراین فضیلت هم شرکت جسته‌اند . حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء » : آن فضل خداست که میدهد به هرکس که خواهد . یعنی اگر توانگران هم یاد خدا آموخته‌اند و هم صدقات و مبرات مالی را اجرا کرده‌اند ، جلوگیری

از آن نتوان کرد . بلکه برای آنها دعای خیر باید نمود که فضل خدا برایشان بر دوام باشد .

در حدیث بالا اشاره به آن است که فضل صدقه مالی بسبب آنکه نفعش به مردم میرسد ، از صدقه‌ای که از تهلیل و تسبیح فراهم آید ، بیشتر است . و گفتار سعدی علیه الرحمه در معنی همین اشاره است :

توانگران را وقفست و نذر و مهماني زکوة وفطره واعتاق‌وهدی‌وقربانی
توکی‌بد ولت ایشان رسی که نتوانی جزاین‌دور کعت‌وآن‌هم‌بصدپریشاني؟

و در پایان، تأثیر ثروت از قول قاضی که‌او را حکم کرده‌اند، میگوید.

توانگراچودل ودست کامرانت‌هست بخور ، ببخش که‌دنیا وآخرت بردی

در آخر حدیث بالا ، که از حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردند : چگونه ممکن است یکی از ما شهوت خود را انجام دهد و اجر و ثواب داشته باشد ؟ حضرت فرمود : اگر همین شهوت را در راه حرام مصرف کند ، آیا گناه دارد ؟ پس بهمین ترتیب هرگاه شهوت را در راه حلال انجام دهد ، اجر و ثواب دارد . و این خود دلیل است بر قیاس گرفتن و نشانه است بر اینکه شخص مسلمان میتواند در همه کار خود اجر و ثواب بدست آورد .

زیرا وقتی که انسان در همه کارها رضا و خوشنودی خدا مقصود خود نمود ، خوراك برای نیرومندی در طاعت ، و خواب برای آسایش و تجدید قوا در عبادت ، کاربرای حفظ آبروی خود ، زن برای پاکدامنی و فرزند برای ادامه طاعت و مال برای انفاق در راه خدا و علم برای تعلیم مردم و آشنا کردنشان بحقایق اسلام و جاه برای دفاع از ضعفاء و ستمدیدگان و زبان برای ارشاد و اصلاح وشفاعت‌خواهی و یاد خدا. همه کارها به طاعت مبدل خواهد شد و زندگی به سعادتی دامنه‌دار و فرجام نیك میکشد .

و چنانکه یاد شد ، در همه چیز بحساب خودش صدقه است : در مال و جاه و در علم و نیروی بدنی . و میتوان در همه حال و در

همه کار رضای حق تعالی جست ، چنانکه شرح داده شد ــ و مانند این حدیث بروایت علی‌بن‌ابی‌طالب و ابوذر و ابوالدرداء و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و غیرشان ثابت شده است رضی الله عنهم .

باید دانست که صدقه بمعنی خوبی کردن و رحمتی فرستادن است. زیرا در حدیثهای بسیار وارد است : « صدقة تصدق بها علیکم » رواه مسلم ــ صدقه‌ای است که خداوند بر شما صدقه نمود ، و این را حضرت فرمود در باره قصر نماز در سفر ، و درباره کسیکه عادت به نماز شب داشت و شبی بخواب افتاد و نماز شب را نخواند . در حدیث است که خداوند در هر روز و هر شب و هر ساعت ، صدقه‌ای دارد که به آن بر بندگان خود منت گذارد ، و خداوند منتی را بر کسی قرار نداد که مانند الهام نمودن یاد خود در دل بنده‌ای باشد .

در مورد اینکه فقیر صابر بهتر است یا غنی شاکر ، صوفیه معتقدند که فقیر صابر بهتراست ، و معتقدند که فقر به ریاضت و تهذیب بیشتر کومك میکند ، و فقهاء معتقدند که غنی شاکر بهتر است ، زیرا ریاضت و تهذیب نفس به انفاق در راه خیر و تطهیر نفس از بخل در غنی و توانگری بهتر میسر است و برای حضرت هر حالت جمع شده است .

در ابتداء نبوت فقر همراه صبر ، و در آخر مراحل حیات مقدسه‌شان غنی و توانگری همراه شکر ، و همین هم دلیل است که توانگری همراه شکر و سپاسگزاری خدا تعالی به انفاق مال باشد ، بهتر است،زیرا پایان حیات پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آن قرار گرفت.

باید دانست که مقصود از فقر ، همانا فقر دنیوی است که تنها تنگدستی باشد ، و در فکر جمع مال نبودن و این است که میفرماید : « الفقر فخری » اما فقر دینی که از ضعف ایمان و سوء اخلاق سرچشمه بگیرد ، فقری است که سواد وجه در دارین است . و بیشتر دانشمندان و رجال بلندنام در ابتداء فقیر صابر و در انتهاء غنی شاکر بوده‌اند . چنانکه این میراث را از حضرت ختمی مرتبت برده‌اند .

الحديث السادس والعشرون

حديث بيست و ششم

عن أبي‌هريرة رضي الله عنه قال : قال رسول الله ﷺ : « كل سلامي من الناس عليه صدقة ، كل يوم تطلع فيه الشمس ، تعدل بين اثنين صدقة . وتعين الرجل في دابته ، فتحمله عليها أو ترفع له عليها متاعه صدقة ، والكلمة الطيبة صدقة، وبكل خطوة تمشيها إلى الصلاة صدقة ، وتميط الأذى عن الطريق صدقة . » رواه البخاري ومسلم

ازأبی‌هریره رضی الله عنه گفت ، فرمود : رسول الله صلی الله علیه و سلم: هر پیوندی از بدن مردم بر آن صدقه‌ای است. هرروزی که‌بیرون می‌آید در آن آفتاب و اصلاح میانجی بین دوتن، صدقه‌ای است و کمك میکنی شخصی را در حیوانش و او را سوار می‌سازی بر آن ، یا می‌نهی بر حیوان کالایش را صدقه‌ای است و به‌هر گامی که برمیداری بسوی نماز صدقه‌ای است و دور می‌سازی آزار از راه مردم صدقه‌ای است .
روایت نمود این حدیث را بخاری و مسلم

در فرمایش نبوی بالا ، ترغیب بر حکمت خلق و مشاهده شگفتیهای خلقت خدای عزوجل و محکم کاری او تعالی در اعضاء بدن آدمی است . اگر آدمی در علم تشریح دست داشته و وضع پیوندها و نهاد استخوان‌ها وچگونگی‌اتصال آنها و ارتباط آنها با یکدیگر بطوریکه اگر یك ذره زیاد و کم شود ، حرکت آدمی مختل شود بداند ، آنگاه‌چگونگی ساختمان بدن آدمی و جمع میان زیبائی و استحکام وقراردادن هرعضوی درمحل مناسب و تنظیم استخوانها و پوستها و گوشتها و رگها و پی‌هاو ماهیچه‌ها را مطالعه کندکه مثلا برای مغز ،

استخوان کاسه سر که از چهار طرف مغز را در بر گرفته است و استخوان ابرو و حدقه چشم بوضع عجیبی برای نگهداری چشم با حفظ زیبائی آن و قرار دادن ابرو ومژه برای جلوگیری از ریختن عرق به چشم و ایجاد زیبائی و طبقات متعدد چشم و میلیونها مثلث در شبکیه و اعصاب ناقل نور و اخبار از چشم به مغز و پلکها ومژگان و سفیدی زیبا ومردمك ظریف و درخشان و عکاس، چه شاهکاری بکار رفته است، و به‌همین‌ترتیب نظام انگشتان که چگونه چهار انگشت را در یك طرف و شست در یکطرف، تا همین یك انگشت شست وسیله استحکام گرفتن به کف و انگشتان و حکمت سرانگشتان که اگر همین انگشت شست نباشد، باقی کف دست و چهار انگشت قدرتی نخواهد داشت، و اگر سر انگشتان نباشد، هیچ استفادهٔ از انگشتان مقدور نباشد، وچگونگی‌چهار انگشت که‌هرکدام سه بند و انگشت شست دو بند دارد، و چگو نگی‌خمیدگی پا مثلا به عقب فقط، زیرا اگر پا به هردو طرف خمیده می‌شد راه رفتن غیر مقدور می‌شد، و همچنین دست که بجلوتا می‌شود و اگر به‌عقب هم تا می‌شد امکان بلند کردن هیچ جسمی نبود، و همچنین وضع دو گوش که بیرون آن برای تعیین جهت صوت و اگر غضروف بیرونی نبود، تمیز صدا مقدور نبود، و نظام دندانها از پیشین و نیش و آسیا که هرکدام وظیفه‌ای دارد و خدمت زبان‌از ایجاد آب دهن و گرداندن لقمه خوراك در دهان و چگونه باحتیاط کامل لقمه را چر خاندن که زیر دندان نشود، آنگاه استادی زبان در تقطیع حروف و جدا کردن کلمات و حکمت بینی و زیبائی آن و حفظ سینه از ورود گردو خاك و ساختمان آرواره و دهان و زبان کوچك و بن‌های دندان و ساختمان محیرالعقول مغز و تقسیمات آن و چگو نگی‌ضبط صورتها و حفظ دیدنیها و شنیدنیها و احساسات یك عمر طولانی و نظم حرکات و اداره بدن و چگو نگی چرخیدن خون در غدد مغزی و موی‌رگهای آن که هرکدام به تنهائی اندیشه آدمی را

به تحیر وامیدارد و عقل و خرد را به سپاس و تشکر وادار می‌سازد ، که بگوید تبارك الله احسن الخالقین .

البته این که عرض شد ، حتی یك میلیونیم این مبحث نمی‌تواند باشد و فقط برای مثال و جلب سپاس و ترغیب در شکر و سپاس پروردگار جهانیان یاد شد که چه اندازه فضل و منت بر آدمی دارد و هر روزی که آفتاب در آن طلوع می‌نماید ، روز تازه‌ای از عمر است که باید در برابر تندرستی ، سپاس خدای را بجا آورد که روزهای دلنشین و مشاهده طلوع آفتاب پرفروغ و احساس به‌تندرستی و سلامت اعضاء و حصول مطالب و بر آورده شدن نیازمندیها به یك تدبیر بی‌نظیر آفریدگار توانا تا چه اندازه مستلزم شکر و سپاس است .

اینست که داناترین دانایان جهان و سرور دانشمندان کیهان و معلم خیرخواه و خیرآموز جهانیان ، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود : هر روز که آفتاب طلوع می‌کند ، برفردفرد آدمی و برپیوند آدمی صدقه‌ای وارد است . (عادة صدقه تابع نصاب است) باید اعضاء مورد صدقه را دانست و به حکمتهای آن پی برد تا بتوان شکر آن بجا آورد . هر ماشینی ، دارای روغن مخصوصی است که باید مرتب به آن برسد و پروردگار توانا در هر پیوندی و در دل استخوانها آب زرد رنك چربی قرار داده است تا مرتب استخوانها را چرب نگهدارد . استحکام ساختمان ، زیبائی اندام ، تنظیم صحت آن ، ترتیب روغن آن ، رسانیدن غذا به یکایك آنها ، در فرمان قراردادن آنها و همه را باهم منظم ساختن و روح و روانی توانا برای اداره آن مقرر و ماده حیاتی و شاهرگهای زندگی در همه استوار ساختن ، آیا نباید آدمی را هر لحظه به‌ستایش و سپاس وادارد ؟

حضرت ختمی‌مرتبت صلی الله علیه و سلم میفرماید : هربامداد برهریك از پیوندهای آدمی صدقه‌ای است ، تا اگر شکر نعمتها که مستلزم علم واطلاع بر آن نعمتهاست ، از همه افراد میسر نیاید ،

چنانکه در قرآن فرمود : « و قلیل من عبادی الشکور » و خیلی اندك هستند از بندگان که بدرستی سپاسگذار باشند . اگر این شکر میسر نیاید ، اقلا صدقه‌ای از آن می‌باید ، تا صدقه و احسان و نکوکاری و مددکاری به اخوان وسیله‌ای بر بقاء نعمت باشد .

آنوقت صدقه را بر دو قسم یاد فرمود : صدقه‌ای که نفعش بدیگری برسد و این را مقدم داشت . مانند اصلاح میان برادران . و اگر نتواند بر حیوان (یا ماشین) سوار شود او را کمك کردن . اگر کسی اثاثیه و کالا دارد و خود نمی‌تواند آن را بر حیوانات باربر نهد ، دست زیر بارش زدن و بر حیوان نهادن . اگر به مال نتواندمددکردن و بدست نتواند دست زیر بار مردم زدن ، به زبان خوب و سخن شیرین دلها را شاد کردن . سلام نمودن ، دعای خیر کردن ، پشت سر برادران تمجید کردن . وسیله نزدیکی دلها به‌یکدگر گرشزد کردن ، باخلاق پسندیده واداشتن ، خوشروئی ولبخند زدن بر روی برادران .

دوم آنچه نفعش برای خوداوست ، مانند گام برداشتن بسوی نماز و آباد ساختن مساجد بعبادت و حاضر شدن در جماعت نمازو در نماز توفیق عبادت خدا و خدمت بخلق ، توفیق را بر آن از خدا خواستن و دور ساختن آنچه مردم را می‌آزارداز راه . اگر کارهای خیری که نفعش بعموم می‌رسد نتواند ، دورکعت نماز با راز و نیاز در وقت ضحی برای خدا خواندن و در بعضی طرق حدیث در صحیح مسلم آمده است که هر « سبحان الله » صدقه‌ای است ، هر « الحمدلله » صدقه‌ای است ، هر « لاإله‌إلاالله » گفتن صدقه‌ای است ، و هر « الله اکبر » گفتن صدقه‌ای است . هر امر بمعروف و واداشتن مردم بخوبی ، صدقه‌ای است و هر نهی از منکر و بازداشتن مردم از بدی صدقه‌ای است و دو رکعت نماز در وقت ضحی جای اینها را می‌گیرد .

در حقیقت نماز ضحی که مشتمل بر نهادن پیشانی بر خاك و ابراز عبودیت در برابر پروردگار است . بمنزله سپاس از زندگی در آن

روزاست ، که زبان حال آدمی میگوید : دمیدن این بامداد و برون آمدن این خورشید تابناك ، روز نوی از زندگی را نوید می‌دهد . چه بسیارند مردمی که دیروز رفتند و امروز را ندیدند . پروردگار به‌چه زبانی سپاس حیات امروز را جز از راه سائیدن پیشانی بر خاك در نماز ابراز نیاز ، از چه راه دیگری می‌توانم سپاست گویم ؟ آنچه هست ، همه مخلوق توست . عجبا چقدر لطف و مرحمت انت که کارهائیکه بوسیله مخلوق که مملوك اوست فراهم بیاید بعنوان شکر پذیرفته گردد .

مردی به نزد « یونس بن عبید » که از بزرگان اسلام است ، شکایت از تنگدستی آورد . یونس باو گفت : آیا راضی هستی بجای نعمت بینائی ، یکصدهزار درم بتو بدهند ؟ گفت : نه . یونس گفت : آیا راضی هستی بجای پائی که داری ، پایت ببرند و یکصد هزار درم دهند ؟ گفت : نه یونس گفت : آیا راضی هستی دستت را از تو بگیرند ویکصدهزار درم بتوهند ؟ گفت : اینهمه صد هزار مالك هستی و بازهم از تنگدستی می‌نالی ؟

در صحیح بخاری از ابن عباس روایت کند که حضرت فرمود : « نعمتان مغبون فیها کثیر من الناس : الصحة والفراغ » : دو نعمت است که بسیاری از مردم قدرآنرا نداناند : تندرستی و فراغت . یعنی تندرستی و فراغت خاطر که از ایمنی حاصل آید ، نمی‌توان شکر آنرا بجا آوردو در حقیقت آنچه مایه خوشی است،مورد سئوال است، چنانکه در آیه ۸ ــ سوره التکاثر آمده است : « لتسئلن یومئذ عن النعیم » : هر آینه پرسیده‌خواهید شددر روز بازپرسی (روزقیامت) از خوشی‌ها.

در قرآن ، در آیه ۷ ــ سوره الانفطار آمده است : « یا أیها الانسان ما غرك بربك الکریم الذي خلقك فسواك فعدلك فی أي صورة ما شاءركبك: ای انسان چه تو را به غرور انداخت در ناشکری از

پروردگار مهربانی که تو را آفرید و برابـر ساخت اعضایـت و تو را باعتدال آفرید که همه اعضایت موزون و دل انگیز باشد ودرهرصورتی که خواست ترا ترکیب نمود . یعنی آیا سزاست بجای شکرگزاری ، غرورو نافرمانی ؟ اگر از احقر این سئوال شود ، خواهم گفت : « غرني إحسانك » : پروردگارا خوبی تو مرا به غرور انداخت . و چه شیرین گفـت شاعـر :

وإن أك قد أذنبت فالعذر واضح   إذا كثر الاحسان ساء التأدب

اگر مـن گناه کرده‌ام ، عذرم روشن است . وقتی خوبی از حـد گذشت ، بی ادبـی پیش می‌آیـد . خوبیهـای بیشمارت ، مـا را امیدوار ساخت .

در حدیث است : « في كل كبد رطبة أجر » در خوبی به هـر صاحب جگر تری ثواب است ، یعنی خوبی به هر موجـود زنده‌ای أجـر دارد .



الحديث السابع والعشرون

حديث بیست و هفتم

عن النواس بن سمعان ، رضي الله عن النبي ﷺ قال : «البر ، حسن الخلق . والإثم ما حاك في نفسك وكرهت أن يطلع عليه الناس »

رواه مسلم

از نواس بن سمعان رضي الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود : نکوکاری خوش خلقی است . و گناه ، ناراحتی پدید آورد در دل و دوست نداری آگاه شدن مردم برآن . روایت نمود این حدیث را مسلم .

در حدیث بالا بزرگترین نشانه خوبی و بدی آشکار شده است ، مگر در جهان غیر از خوبی و بدی کدام چیز وجود دارد ؟ هر چه هست یا در دایره نکوکاری است و یا گنهکاری . نکوکاری در حدیث به‌خوش خلقی معنی شد. خوش خلقی در خوشروئی و خوبی و خوش‌خوئی و احسان و بخشندگی و دوست داشتن برای مردم آنچه را که برای خود دوست دارد . و انصاف در معامله و مهربانی در مجادله و عدالت در احکام و بخشندگی در هستی و ایثار در نیستی و بمعنی صله دلخوش کردن خویشاوندان و راستی و راستگوئی، لطف و محبت. درستکاری و خوش صحبتی و تحمل و بردباری و بمعنی طاعت و فرمانبری خدا و بمعنی ایمان بخدا و روز قیامت است .

چنانکه در آیه ۱۷۷ ــ سوره البقرة میفرماید : « ولكن البر من آمن بالله و اليوم الآخر . » نکوکاری درایمان بخدا وروزقیامت است .

« بر » بمعنی نکوکاری گاه است که در مقابل « إثم » یعنی گناه‌کاری قرار می‌گیرد . و « بر » گاه است که همراه تقوی قرار

وعن وابصة بن معبد، رضي الله عنه قال: أتيت رسول الله ﷺ فقال: جئت تسأل عن البر؟ قلت: نعم. قال: أستفت قلبك، البر ما إطمأنت اليه النفس واطمأن اليه القلب. والاثم ما حاك في النفس وتردد في الصدر، وان أفتاك الناس وأفتوك».

حديث حسن رويناه في مسندي امامين احمد بن حنبل، والدارمي باسناد حسن.

و از وابصة بن معبد رضی اله عنه گفت: آمدم بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم، فرمود: آمده‌ای که بپرسی از نکوکاری؟ گفتم: بلی. فرمود: بپرس از دلت. نکوکاری هر چیزی است که آرام گیرد بسوی آن روح و آسوده شود به آن دل. و گناه، هر چیزی است که خارشی در دل و در دلی و تردد درسینه ایجاد کند. و اگر چه فتوی دهند همه مردم تو را بر خلاف شعور قلبیت، بآن فتوی اعتماد مکن.

حدیث حسن است. روایت آن نموده ایم دردومسند دوامام: احمد بن حبل ودارمی به إسناد حسن.

می‌گیرد و چنانکه در آیه: « و تعاونوا على البر و التقوى، ولا تعاونوا على الاثم و العدوان » آمده است: آیه ۳ ـ سوره المائدة: همدیگررا کمك کنید بر نکوکاری و پرهیزگاری و همکاری مکنید برگنهکاری و تعدی کردن. که « بر » در معامله خلق است باحسان و تقـوی در معامله حق‌تعالی است. و « بر » بمعنی انجام دادن واجبات و تقوی بمعنی دوری جستن از محرمات است.

فرمود: « البر حسن الخلق ». نکوکاری در خوش رفتاری است و « بر » بمعنی آنچه شرع به‌آن دستور داده است از واجبات و مندوبات و « إثم » بمعنی آنچه شرع از آن منع فرمود، از آنچه

گناه نامیده می شود از محرمات .

برای اینکه انسان بداند چه گناه است و چه ثواب ، حضـرت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود : « از قلب خود بپرس . «بر» و نکوکاری ، هرچه روح به آن شاد شود و دل بـه آن آرام گیـرد . و إثم و گناه‌کاری ، آنچـه ناراحتی روح ودودلی و پریشانی ببـار آرد . اگرکسی بخوانـد بدانـد نکوکار است یـا گنهکار ، اعمال خود را براین دو قاعده میزان نماید .

ببیند آن‌صفاتی که در نکوکاری یاد شد ، در وجود او هست یا خلاف آن ؟ اگر خوشروست نکوکار است واگرترشروست گنهکـار . اگر در معامله انصاف دارد ، نکوکاراست و اگر در معامله بی انصاف است ، گنهکار . اگر در صحبت و سخن راستگوست ، نکوکار است . و اگر دروغگوست ، گنهکـار . اگر معاشرتش خوب است ، نکوکار و اگر بد معاشرت است . گنهکار است : اگر آنچه برای خود دوست می‌دارد ، برای مردم دوست می‌دارد ، نکوکاراست و اگر آنچه خوب است برای خود دوست می‌دارد و آنچه بداست برای مردم می‌خواهد، گنهکار است . اگر در احکام خود عدالت دارد ، نکوکـار است . اگر در کارهای خود ظلـم دارد ، گنهکـار است . اگر در هستی ، بخشندگی و احسان دارد ، نکوکار است ، و اگر درهستی بخل می‌ورزد گنهکار است . اگر وقت خودرادر طاعت حق‌تعالی می‌گذراند ، نکوکار است و اگر عمر و زندگی را در نافرمانی خدا بسر می‌برد گنهکار است.

طریق دیگری که رسول الله صلی الله علیه و سلم برای جداکردن خوبی ازبدی در دسترس قرار داد اینست که گناه ، هرکاری است که دل را ناآرام کند و از آگاه شدن مردم بر آن ، انسان شرمسار شود . پس هرچه که آدمی نمی‌خواهد کسی بر آن آگاه شود ، نکردنش اولی است . زیرا هر کار که باعث شرمساری باشد ، گناه است و ثـواب عادتا باعث سرافرازی است . این گناه است که ناراحتی و شرمساری

ببار می‌آورد . بیماریهای روانی که روز بروز شیوع دارد که پزشکان از علاج آن فرومانده اند و هر روز شمار بیماران بآن می‌افزاید ، عامل اصلیش همین گنه‌کاری است .

خدای متعال در وجود هر فردی از بشر ، محکمه‌ای با عدالت قرار داده است و دل آدمی قبل ازهرکار می‌تواند احساس کند که عاقبت این کار خوب است یا بد . ولکن شهوت و هوای نفس است که ندای وجدان را نشنیده می‌گیرد . کدام جنایتکاری است که یکروز بتواند بخوشی بگذراند ؟ کدام فرد سیه‌سیرت است که خوشی و نیکبختی با او همراه باشد ؟

مهمترین عاملی که جلو آدمی را از بدی می‌گیرد ، ایمان قوی است . زیرا هرگاه ایمان صحیح و قوی باشد ، هیچ عاملی نخواهد توانست مسیر صحیح زندگی را تغییر دهد و خوشبختی و بدبختی هرفردی بسته بایمان یابی‌ایمانی اوست . اگر مادران ، کودك را از أوان طفولیت بر ایمان بخدا و محبت او و نکوکاری وادار می‌ساختند ، وضع جامعه بهبود کلّی می‌یافت . اگر آدمی ندای وجدان را بکار می بست ، هیچگاه دامن خود را آلوده گنهکاری نمی‌ساخت .

مگر نه اینست که خداوند آسایش دلها را در یاد خدا دانسته است : « ألا بذكر الله تطمئن القلوب . » آیه ۲۸ ــ سورة الرعد : آگاه باشید که بیاد خدا دلها آرام می‌گیرد .

مگر نه اینست که خدای‌تعالی فرمود سرشت بندگان بر شناختن حق و آسودن به آن و دوست داشتن آن است . « فطرة الله التی فطر الناس علیها» آیه ۳۰ ــ سوره الروم ــ این سرشتی است که خداوند ، فطرت کائنات زنده را بر آن قرار داد و طبیعت آدمیان را بر آن بنیاد گذاشت .

در حدیثی که إسناد آن ضعیف است ، از « واثلة بن الاسقع » رضی الله عنه گوید : گفتیم یا رسول الله : أفتنی‌عن أمر لا اسأل عنه احداً بعدك» قال : إستفت قلبك . قلت کیف لی‌بذلك ؟ قال تدع ما یریبك

الی‌مالایریبك»الخ . مرا فتوی ده در خصوص کاری که نمی‌خواهم از کسی دیگر در باره آن بپرسم . فرمود : از دل خودت بپرس . گفتم چگونه ؟ فرمود : آنچه تو را به شك و تردید می‌انــدازد ، بگذاری و آنچه تو را به‌شك نمی‌اندازد بگیری . گفتم : این را چگونه می‌دانم؟ فرمود : دست بر قلبت بنه ؛ زیرا دل به‌حــلال آرام گیرد وبه‌حــرام آرام نگــیرد .

در حدیث دیگر که در معجم ابوالقاسم بغوی روایت شده است ، می‌گوید : مردی سه بار از حضــرت رسول صلی الله علیه و سلــم پرسید که چه برایم حلال و چه برایم حرام است ؟ پس از سه بار سئوال کردن او ، رسول الله پرسید که سئوال کننده کجاست ؟ آن مرد گفت : منم یا رسول الله . فرمود : آنچه قلبت انکار آن نمود ، ترك کن .

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید : « الاثم حزازالقلوب » گناه مایه ناراحتی دلهاست . ابو الدرداء رضی الله عنه گفت : « الخیر طمأنینة والشرفی ریبة » کار خیر و خوبی مایه آرامش است و کار شرو بدی هر چیزی است که شك و ریبة را آورد . « بر » و نکوکــاری هرگاه اطــلاق شود ، مقصود از آن احسان و خوبی به عموم خلق است . چنانکه در صحیح بخاری « کتاب البر والصلة » می‌آورد و در آن خوبی به‌همه خلق را یاد می‌کند .

در حدیث است : « مارآه المؤمنون حسناً فهو عند الله حسن ، وما رآه المؤمنون قبیحاً فهو عند الله قبیح» آنچه مسلمانان آن را خوب بدانند ، درنزد خدا خوب است و آنچه مسلمانان آن را زشت بدانند ، درنزد خدا زشت است . در واقع کسیکه دلی زنده دارد ، جدائی میان حق و باطل و خوب و بد و ثواب و گناه برای او با رجوع به ندای قلب و وجدان آشکار می‌گردد . اینگونه مسائل ذوق می‌خواهد و به تعبیر نمی شود بیان کرد . این تشخیص حتی در باره أحادیث پیغمبــر هم وارد است .

امام احمد از سعید بن سوید و أبی أسید رضی الله عنهما روایت کرده است : که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « إذا سمعتم الحديث عني تعرفه قلوبكم و تلين له أشعاركم و أبشاركم و ترون أنه منكم قريب فأنا أولاكم به . و اذا سمعتم الحديث عني تنكره قلوبكم و تنفر عنه أشعاركم و أبشاركم و ترون أنه منكم بعيد فأنا أبعدكم منه » . هرگاه شنیدید حدیثی از من نقل می‌شود دلهایتان آن‌را می‌شناسد و می‌پذیرد و مو و پوستتان به آن نرم می‌شود (یعنی باعث دل‌نرمی و رقت قلب می‌گردد تا روبخدا آرید) ومی‌بینید که آن حدیث بشما نزدیك است ، پس آن حدیث بمن نزدیکتر است . و هرگاه شنیدید حدیثی از من نقل می‌شود ولی دلهایتان آن را انکار می‌کند و مو و پوستتان از آن تنفر می‌جوید و می‌بینید آن حدیث از شما دور است ، پس آن حدیث از من دورتر خواهد بود .

نواس بن سمعان رضی الله عنهما : خودش نواس و پدرش سمعان کلابی ، هر دو از یاران پیغمبر هستند : متعوذه یعنی زنی که پیغمبر او را اختیار نمود. اما این‌زن از روی سادگی، از دیگر زنان پیغمبر پرسید که در اول ورود پیغمبر به او چه بگوید ؟ باو گفتند : بگو « أعوذ بالله منك » : پناه می‌برم بخدای تعالی از تو ! این زن هم از ساده لوحی، همینکه در شب زفاف ، پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر او داخل شد ، گفت : « أعوذ بالله منك » پیغمبر فرمود : « لقد عذت معاذاً » در حقیقت پناه بردی بکسیکه پناه حقیقی همانا اوست و او را مرخص نمود . این زن خواهر « نواس » بوده است .

از او هفده حدیث روایت شده است ، که در صحیح مسلم سه حدیث از او روایت نموده است و باقی در سنن اربعه است . در صحیح مسلم « نواس » را انصاری خوانده است . علماء گفته‌اند او انصاری نیست ، از بنی کلاب است و هم پیمان انصار بوده و شاید روی این اصل او را انصاری نامیده است . نواس گوید : یکسال در مدینه

ماندم بخاطر اینکه سئوالهائی که از پیغمبر می‌شود و پاسخهائی کـه پیغمبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید ، فرا گیرم و بیاموزم . حدیث به روایت از نواس را ، مسلم روایت نموده است . دومین حدیث بالا را در مسند امـام احمد و امـام دارمی روایت نمودیم بـه سند متصل از وابصة بن معبـد .

امام ابو عبدالله : احمد بن محمد بن حنبل مروزی ، بزرگتریـن و فاضل ترین شاگردان امام محمد بن ادریس شافعی است . امام احمد یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است . در علوم دین اهل سنت از فقهاء بلندنام عالی‌مقام و از دانشمندان ربانی کم‌نظیر در عالم اسلام و جهان است. در سیرت زندگی ایشان، مجلدها به قلم دانشمندان تحریر یافته است . از بیش از صدها دانشمند بزرك در علم حدیث روایـت نمود و هزارها از ایشان روایت نموده اند .

بخاری و مسلم و ابو داود و غیرشان از ایشان روایت کرده‌اند . مسند امام دارای چهل‌هزار حدیث است که‌آن‌را از هفتصد و پنجـاه هزار حدیث جمع آوری نموده است . ترتیب مسند باب به باب نیست ، بلکه هریك از صحابه را که می‌آورد، جمله احادیثی که از او روایت شده است ، یاد می‌کند و بعد می‌پردازد به یاد کردن یکی دیگر از یـاران پیغمبر . وابتداء کتـاب به ابی بکر صدیـق نموده است و در شرح کتابیکه بنام چهل حدیث از چهل کتاب حدیث نوشته‌ایم ، ترجمه ایشان خیلی مفصل تریاد شده است .

شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی در چگونگی‌احادیث آن و اینکه در برگزیدن احادیث و تحریر آن بر دیگر کتابهای حدیث که مؤلفـین آنها التزام نـداده‌اند همـه احادیـث آن صحیـح باشد ، « مسند » از آن گونه کتابها در اختیار احادیث و تحریر آن بهتر است .

امام احمد گوید که مسند را از هفتصد و پنجاه هزار حدیـث انتخاب نمودم و آن را حجت میان خـودم و خدای‌تعالی قراردادم .

وهرحدیثی که میان مسلمانان در باره آن حدیث اختلاف بود ، به مسند من مراجعه کند . اگر در مسند بود ، که معلوم، و گرنه آن حدیث مورد اعتماد نیست و این خود می‌رساند که تا چه اندازه بر احادیث رسول‌الله صلی الله علیه و سلم احاطه داشته است .

درفتنه خلق قرآن ، که از او خواسته شد که بگوید قرآن کلام‌الله، مخلوق است ، خودداری کردو گفت : چگونه بگویم چیزی که نه پیغمبر آن را فرمود و نه یارانش . و بیست و هشت ماه در زندان با زجر و ضرب و انواع محنت گذراند ، اما راضی نشد که راهی بسوی بدعت بازکند . چنین مردانی بودند که‌پایه‌های دین مبین اسلام را هم از علم و هم از عمل استوار ساختندو با اعتماد بر خدای یکتا از هیچ قدرتی نهراسیدند و دین مبین اسلام که همیشه در برابر سیل حوادث مانند کوهی پابرجا و استوار ایستاد ؛ دردرجه اول از فضل و دیگر ازپایداری و فداکاری یاران پیغمبر و چنین مردانی است. رضی الله عنهم.

و قریب به مسند امام احمد است در شهرت و بسیاری روایت ، مسند « ابن اسحق » و ابن‌أبی‌شیبه و مصنّف ابن‌أبی‌شیبه . اما مسند بزار و مسند أبی‌یعلی هر دو متوسط هستند . مسند حمیدی و دارمی هر دو در اختصار باهم متقاربند . و اصحاب مسانید ، یعنی صاحبان مسندها چنانکه گفتیم یك یك صحابه‌ای که از آنان روایت دارند ، یاد می‌کنند و روایت از هر کدام به پایـان رسید ، به روایـت از دیگری می‌پردازنـد .

قسمتی دیگر از علماء حدیث ، کتابهای خود را به ترتیب ابواب احکام داده‌اند مانند : صحیح بخاری و صحیـح مسلم و باقی صحاح ستة . در هر قسمت ازین دو نوع تألیف ، فایده و حکمتی جداگانـه است . خداوند همگی‌شان را جزای خیر دهد که خدمتی کرده اند بدین اسلام که تا روز قیامت جاویـد می‌ماند و ناگفتـه نمانـد که علمـاء و مؤلفین در حدیث نبـوی و جمـع آوری آن و برگزیدن و دفـاع

از آن همه ایرانی هستند . و امام احمد مروزی است یعنی اهل مرو خراسان است رضی الله عنهم . تولد ایشان بسال ۱۷۹ وفاتشان ۲۴۱ و مدفنشان در بغداد است .

امام ابی محمد : عبدالله بن عبد الرحمن دارمی تمیمی سمرقندی.
امام دارمی از پیشوایان علماء حدیث هستند . ائمه حدیث مانند مسلم وابی‌داود و ترمذی وابو زرعه و غیرشان از ایشان روایت کرده‌اند . امام أبو حاتم در باره دارمی فرمود : که او امام اهل زمان خودش است . تولد او بسال یکصد و هشتادویك ، و وفات او بسال دویست و پنجاه و پنج بوده است . وقتیکه خبر وفات او به امام محمد بن اسماعیل بخاری رسید ، گریست و بیتی از شعر را بخواند که معنایش چنین است : اگربمانی ، داغ دیده همه دوستان شوی و مرك خودت از همه درد آورتر است . ترمذی گوید : شنیدم که بخاری حدیث : « من شیع جنازة .. تا آخر » را از دارمی روایت نمود . و ابن‌عدی آورده است که نسائی از دارمی روایت نمود .

وابصه بن معبد رضی الله عنه ، یکی از یاران پیغمبر است . در سال نهم هجری با ده تن از گروه خودش از بنی اسد بن خزیمه بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند و مسلمان شدند و او بمحل خود بازگشت ، پس از آن در جزیره (موضعی از بصره در عراق) و بعد در « رقه » و دمشق منزل گرفت . وفات او در « رقه » ونزد مناره جامع آن مدفون است . (رقه و دمشق در سوریه هستند) .

الجزیرة : در قاموس، نام زمینی در بصره عراق نوشته است. آنوقت جزیره « قور » میان دجله و فرات دارای شهرهای بزرك و تاریخی است و الجزیرة الخضراء : شهری است در اندلس (اسپانیا) واتفاقا هیچگونه آبی به آن احاطه نکرده ست . و جزیره « شقر » در اندلس

(اسپانیا) و جزیرة الذهب : هر دو در مصر است . و جزیره ابن عمر : شهری است در شمال موصل عراق که دجله مانند هلال آنرا احاطه کرده است . جزیره شریك : دهی در مراکش است . الجزیرة : محلی در یمامه حجاز است . جزیرة العرب : که عربستان است و بنا بنوشته قاموس : شامل عربستان سعودی و دو یمن و عمان و عراق و سوریه است . جزائر خالدات : هفت جزیره در مغرب مراکش است که جغرافی‌دانان اسلامی آن‌را مبداء طول خط می‌شمرده اند . و اکنون « گرینویچ » در انگلستان مبدأ خط طول حساب می‌شود و مبدأ خط عرض ، خط استواء است .

استطراد صحبت از جزیره ، این مباحث را بمیان آورد و گرنه معلوم است که درین کتاب صحبتی از جزیره و جزائر نیست . و شمار آنها همه مقتضی کتابهای مفصل جداگانه است که وجود دارد و بر اهل علم نام آنها پوشیده نیست .



الحديث الثامن والعشرون

حديث بیست و هشتم

عن أبي نجيح ، العرباض بن ساريه رضي الله عنه قال :((وعظنا رسول الله ﷺ موعظة وجلت منها القلوب ، وذرفت منها العيون ، فقلنا: يا رسول الله، كأنها موعظةمودع، فأوصنا.قال: أوصيكم بتقوى اللهعزّ وجلّ، والسمع والطاعة وإن تأمّر عليكم عبد. فإنه من يعش منكم،فسيرى اختلافاً كثيراً.فعليكم بسنتي وسنة الخلفاءالراشدين المهديين عضّوا عليها بالنواجذ . وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة ، وكل بدعة ضلالة ، وكل ضلالة في النار .

رواه أبو داوود والترمذی ، وقال حديث حسن صحيح .

از أبی نجیح ، عرباض بن ساریه رضی الله عنه گفت : پند فرمود به‌ما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پندی که ترسید ازآن دلها ، و اشك ريز شد ازآن چشمها . پس گفتیم : یا رسول الله . چنین مینماید که این پند گفتن ، خدا حافظی است. پس ما را سفارش ده. فرمود : شما را سفارش دهم به‌ترس از خدای عزوجل ، و فرمانبری امیر و اگر چه امیر شود بر شما برده‌ای . زیرا بحقیقت کسیکه بماند از شما، خواهد دید اختلاف بسیار . شما را تشویق میکنم بگرفتن راه من وراه خلفاء راشدین که هدایت یافتگانند . این سفارش را به بن دندان بگیرید ، و شما را پرهیز میدهیم از راههای تازه که برابر راه من و خلفاء نیست ، زیرا هر بدعتی گمرهی است .

روایت نمود این حدیث را أبوداود و ترمذی و گفت که این حدیث، حسن و صحیح است .

در فرمایش نبوی بالا ، دنیائی از حکمت نهفته است . زیرا اثر خطبه‌های حضرت رسول الله دردلهای یاران و شنوندگان بطوری بود که

شنونده‌را از حالی ، به‌حالی دیگر میبرد. دلها موقعیکه حضرت رسول الله در خصوص وعید و عواقب نافرمانی خداتعالی را می‌شمرد ، به لرزه میآمد . ترس از روزی که جز آفریدگار مالك الملك ، هیچ فرد دیگری را أمر و نهی نیست مگر به‌فرمان او . ترس دادن از چنان روزی و مجسم ساختن حال بندگان درآن روز طوری بود که گفتی همان روز واقع شده و مردم در برابر آفریدگار در روز شمار قرار دارند . چشمها اشك ریزان میشد ، زیرا نعمتهای بیشمار و ناسپاسی بسیار ، آدمی را از غفلت و بیهوشی ، به‌هوش میآورد .

پوشیده نیست که این گونه فرمایشهای دلچسب و مستدل و واقعی بود که از عربهای جزیرة العرب ، رجال بلندنام اسلام را به‌دنیا معرفی فرمود . « ابو نجیح » یکی از یاران پیغمبر میگوید که روزی مانند همیشه در مواقع لزوم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به موعظه و ارشاد برخاست . ولی اثر فرموده هایشان و به‌لرزه آمدن دلها و اشك ریزی چشمها و بیان وعید و خبردادن از آنچه بعد از ایشان بوجود میآمد ، میرسانید که این موعظه برای خداحافظی است . ابو نجیح گوید : عرض کردم یا رسول الله ، در چنین موعظه‌ای که وداع و خدا حافظی ازآن دانسته میشود ، ما را سفارشی ده تا بد نیم‌در مواقع سخت و هنگام بروز اختلاف،چه راهی را در پیش گیریم؟

حضرت فرمود : شما را سفارش میدهم به تقوی و از خدا ترس کردن و پرهیزگاری . (پیغمبر اکرم به همین کلمه تقوی ، مایه نیکبختی دنیا و آخرت را جمع فرمود . زیرا پرهیزگاری و ترس از خدا تعالی ، پایه سعادتهاست . نگهداری خود دردنیا بوسیله تقوی میسر است و نگهداری خود در آخرت بوسیله تقوی و خداترسی فراهم است ، و کسیکه تقوی و ترس از خدا تعالی پیشه ساخت دنیا و عقبی را برد ، و پس از آن) و السمع والطاعة : و شنیدن فرمان فرمانروایان و فرمانبری شان ، تا وقتیکه فرمانشان خلاف فرمان خدا نباشد .

بدیهی است که در فرمانبـری فرمانروایـان ، راحت آدمی در دنیاست ، و اگر کار از این قرار باشد که فرمـان فرمانروایان شنیـده نشود ، ازهم‌پاشیدگی ولجام‌گسیختگی و چیره شدن اشرار و ضائع شدن دین فراهم گردد . این است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : شما را سفارش میدهم به ترس از خدا و فرمانبری اولی‌ـ الامر و اگر چه فرمانروا بر شما برده‌ای باشد .

البته این کلمه برای بیان مسأله وتأکید بر آن است که اگر به تقدیر ، برده ی امیر شود ، از فرمان او سر مپیچید ، و این کلمه مانند ایـن حدیث است : « من بنی الله مسجداً ولـو کمفحص قطاه » کسیکـه مسجدی را در راه خدا بسازد اگر چه در کوچکی بقدر محلی باشد که « قطاه » یعنی مرغ سنگخوار تخم میگذارد . معلوم است که مسجد بقدر محلی که فقط جای تخم گذاشتن یك پرنده کوچك باشد ، صورت نمی‌بندد . و این گونه کلمات را برای تأکید بکار می‌برند .

در مثل است : « حاکم غشوم خیر من فتنة تدوم » حاکمی کـه ستمگر باشد ، بازهم بهتراست از اینکه حاکم نباشد و فتنه دوام یابد .
و در مان این اختلاف و راه نجات در آن روزگار راهم بیان فرمود که: شما را تشویق می‌کنم به گرفتـن راه من و گرفتن راه خلفاء راشدین بعد از من ، و این سفارش را به بن دندان بگیرید یعنی سفارش بر تقوی و خداشناسی مایه نیکبختیهاست . و شنیدن فرمان خلفـاء راشدیـن و حکام عادلین بعد از ایشان وسیله آسایش است و در روزهای اختلاف گرفتن راه پیغمبر و سنت مطهره ایشان پایه سعادت دنیا و آخرت است .

در حدیث است : « ترکتکم علی المحجة البیضاء لیلها کنهارها » شما را بر راهی روشن قرار.دادم که شب آن مانـنـد روز آن روشن و پر فروغ است . این راه را بگیرید کـه با گرفتـن آن هیچگاه بـه گمرهی نخواهید افتاد . و بعد از آن فرمود که سنت و راه خلفاء راشدین بگیرید ، زیرا آنچه من هستم و خلفاء راشدین بر آنند ، از اعتقادات

و کردار و گفتار همانا ــ همان سنت کامله است .

در حدیث دیگر فرمود : « ان أمتي‌ستفترق على بضع و سبعين فرقة ، كلها في النار الا فرقة واحدة ، وهي ما أنا عليه وأصحابى » امت من به‌هفتاد و چند فرقه منقسم شوند که همه در دوزخ خواهند بود مگر يك فرقه . موقعیکه از ایشان پرسیده شد آن يك فرقه كدام است؟ فرمود : آن يك فرقه همانا فرقه‌ای است که راه من و یاران مرا گرفته باشد .

در این تردیدی نیست که مقصود از خلفاء راشدین ، ابوبکر صدیق ، عمر فاروق ، عثمان ذوالنورین وعلی مرتضی است رضی الله عنهم . و این حدیث هم میرساند که سیرت خلفاء راشدین مورد پیروی است ، همانطور که سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مورد پیروی است زیرا خلفاء راشدین مجریان سنت پیغمبر هستند .

در جامع ترمذی و مسند امام احمد از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت : نشسته بودیم خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم. فرمود : «إني لا أدرى ما قدر بقائى فيكم فاقتدوا باللذين من بعدى .» وأشار الى أبى بكر وعمر الخ : من نمیدانم چه اندازه باشد ماندن‌من‌درمیان شما ، پس اقتدا کنید به این دو نفر بعد از من . و اشاره فرمود به ابی بکر و عمر رضی الله عنهما .

در حدیثی است که امام احمد آنرا صحیح دانسته است ، بروایت سفینه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود : الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم يكون ملكاً » خلافت بعد از من تا ۳۰ سال است و بعد از آن پادشاهی میشود .

بسیاری از علماء ، ولایت و زمامداری عمر بن عبد العزیز را خلافت دانسته اند و محمد بن سیرین عمر بن عبد العزیز را امام هدی نامیده است .

درموقعیکه خلفاء راشدین بر حکمی اجماع کرده باشند ، آیا

آن اجماع حجت است ، اگر چه بعضی از صحابه مخالف بوده باشند یا نه ؟ بسیاری از علماء اتفاق خلفاء راشدین را حجت دانسته اند . در زمان « معتضد » خلیفه عباسی ، یکی از دانشمندان مذهب حنفی بنام « أبو حازم » به فتوای خلفاء راشدین در میراث بردن ذوی الارحام حکم کرد و حکم در سراسر کشورهای اسلامی نافذ شد ، با اینکه مخالفت غیر از خلفاء راشدین را نادیده گرفت . زیرا معتقد بود اتفاق خلفاء راشدین برای حجت بودن کافی است .

عمر بن عبد العزیز در احکام خود پیروی از احکام امیر المؤمنین عمر بن عبد الخطاب می نمود و استدلالش این حدیث بود که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است : « ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه » محققاً خداوند قرارداد حق‌رابرزبان عمر و قلب اُو.

خلف بن خلیفه میگوید : من حاضر بودم که عمر بن عبد العزیز بالای منبر میگفت « ألا إن ماسنّ رسول الله و صاحباه ، فهو وظیفة دین ناخذ به و ننتهي الیه » آگاه باشید راهی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دو یار او ابوبکر و عمر بر آن رفته‌اند ، وظیفه دینی ماست پیروی آن. آن را میگیریم و می‌پذیریم . علی بن ابی طالب از قضایا و احکام عمر پیروی می‌نمود و میگفت : « إن عمر کان رشید الامر » در حقیقت عمر کارهایش راست بود . و کیع گوید : هرگاه عمر و علی بر چیزی اتفاق نمودند ، پس همان امر است که ثبوت دارد .

چنانکه گفته شد مقصود از خلفاء راشدین ، اول ابوبکر ، دگر عمر ، دگر عثمان ، دگر علی و حسن بن علی در ششماه خلافت اوست رضی الله عنهم . و بیان صفات هرکدام از خلفاء راشدین در ترجمه زندگی و در سیرت مطهره و احکام عادله صادره از ایشان مشهور و معروف است .

ابو داود ــ دانشمند بلندنام سلیمان بن الاشعث . ابو داود سجستانی ؛ از مردم سیستان ایران . یکی از حفاظ اسلام وبلند مرتبه

در علم حدیث و در عبادت و عفاف و ورع ، عالی مقام ، از مشایخ بسیار، علوم‌حدیث را فراگرفت و در زمان خود امام اهل حدیث بود . از وی روایت نمود ترمذی و نسائی و ابو عوانه و صدهـا غیرشان . علمـاء اتفاق نموده‌اند در ستایش و وصف أبی داود . امام خطابی گوید : از ابن الاعرابی شنیدم که میگفت اگر کسی بهره‌اش از علم فقط قـرآن باشد و سنن أبی‌داود برای او کافی است .

در ترجمه ابی‌داود رحمه‌الله تعالی علماء شرحی مبسوط نوشته‌اند . کسیکه تفصیل بخواهد ، بکتب تراجم مراجعه نماید . تولد ابی داود بسال دویست ودو و وفات او در بیستم شوال دویست و هفتاد و پنج در بصره بوده است .

أبی‌نجیح ــ نام او عرباض (بمعنی دراز) و نام پدرش ساریـه (بمعنی‌ستون) . أبی نجیح سلمی رضی الله عنه ، از یاران پیغمبر و از اهل صفه‌است (اهل صفه در ترجمه ابوهریره رضی الله عنه در سابق بیان شد) ابی نجیح از سابقین مسلمین است و خودش میگفته است که چهارمین فرد مسلمان است . آیه ۹۲ ــ سوره التوبة : « ولا علی الذین إذا ما أتوك لتحملهم » گناهی نیست بر مردمیکه چون نزد توآینـد و برای‌آمدن بجهاد تقاضای شتر نمایند که‌بر آن به‌جهاد آیند و موقعی‌که اظهار میداری که ندارم وسیله‌ای که شما را بر آن حمل کنم ، میروند در حالیکه چشمهایشان اشکاراست از اندوه اینکـه وسیله‌ای نمی یابند به جهاد آیند .

وی از زهاد صحابه و عبادتکاران و خداشناسان بنـام است . در پیری میگفت : خدایا پیر شده‌ام وضعیف گشته‌ام مرا بسوی خود ببر . بعد از رحلت حضرت رسول‌الله ، در « حمص » شام منزل گرفت و بسال هفتاد و پنج هجری قمری درگذشت . اصحاب سنن از او روایت حدیث نموده‌اند . رضی الله عنه .

الحديث التاسع والعشرون

حديث بیست و نهم

عن معاذ بن جبل، رضي الله عنه قال: قلت يارسول الله، أخبرني بعمل يدخلني الجنة، ويباعدني عن النار. قال: لقد سألت عن عظيم وأنه ليسير على من يسره الله تعالى عليه: تعبد الله لا تشرك به شيئاً، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت. ثم قال: ألا أدلك على أبواب الخير؟ الصوم جُنّة، والصدقة تطفىء الخطيئة كما يطفىء الماء النار.

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است گوید: گفتم یارسول‌الله مرا خبر ده از کارهائی که مرا داخل نماید به‌بهشت، و دور سازد مرا از دوزخ. حضرت رسول الله فرمود: هر آینه پرسیدی از کاری بس بزرگ و در حقیقت آسان‌است بر کسیکه آسان بسازد خداتعالی آنرا بر او. آن کار چنین است: که بندگی نمائی خدای یکتا راو هیچ چیز شریك او ندانی، و بر پا بداری نماز را، و بدهی زکات را، و روزه بگیری ماه مبارك رمضان را، و حج نمائی خانه خدا را. پس از آن فرمود: آیا ترا آگاه نسازم بر همه درهای خیر؟ روزه سپری است که روزه‌دار رانگه می‌دارد و صدقه خاموش میسازد آتش گناه را، آنچنانکه خاموش میسازد آب، آتش را.

در حدیث بالا، نکته‌های بسیار پر مغز و ارزنده وجود دارد و بزرگترین آرمان بشری که رهائی از دوزخ و رفتن به‌بهشت است، راه آن را نشان میدهد و میفرماید چنین سؤال از کاری که به بهشت برساند و از دوزخ دور دارد، سؤال از یك امر بسیار بزرگ و پر

وصلاة الرجل في جوف الليل، ثم تلا ((تتجافى جنوبهم عن المضاجع، حتى بلغ... يعملون)) ثم قال : ألا أخبرك برأس الأمر وعموده و ذروة سنامه؟ قلت : بلى يا رسول الله . قال: رأس الأمر ، الإسلام .

و نماز شخص در دل شبها . پس از آن تلاوت فرمود : (دور میشوند پهلوهایشان از بسترها) این آیه را خواند تا اینکه رسید به

پس از آن فرمود : آیا ترا خبر ندهم سرآمد کارها و بالاترین کوهان ان ؟ گفتم: بلی یا رسول الله، مرا خبر ده . فرمود : سرآمدکارها اسلام است،

اهمیت است . اما اگر خدای توانا آنرا برکسی آسان سازد ، آسان خواهد شد .

آنگاه راه رسیدن به چنین کاری را خیلی روشن فرمود : خدا را بندگی عبادت به‌اخلاص بدوز اینکه برای خدا شریکی بیاوری . در آخر سوره الکهف : « فمن كان يرجو لقاءه فليعمل عملا صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه أحداً » کسیکه امیدوار دیدار خداست ، باید کارهای شایسته نماید و در بندگی پروردگارش هیچ کسی را شریك نیاورد . نماز را بر پا داری و زکات را بدهی و روزه بگیری و حج خانه بروی (زیرا عبادت به‌اخلاص برای خدا و نماز وزکات و روزه و حج باعث میشود که شخص بدین خود آراسته و در کارهای دینی خود با اخلاص شود .)

پس از آن فرمود که تو را بر درهای خیر راهنمائی کنم . روزه سپری است ، زیرا اگر سپر برای نگهداری تن باشد ، روزه سپری است که آدمی را از تسلط غفلت وچیرگی شهوت نگهمیدارد ، روح‌را صفا می‌بخشد ، دل‌را صیقل میدهد ، برای روزهای گرسنگی چاره می‌اندیشد و روزه‌دار بفکر گرسنگان و افتادگان می‌افتد و از مددکاری

وعموده الصلاة، وذروة سنامه، الجهاد . ثم قال : ألا اخبرك بملاك ذلك كله؟ قلت : بلى يا رسول الله . فأخذ بلسانه ، وقال : كف عليك هذا، قلت يانبي الله: وإنا لمؤاخذون بما نتكلم به؟فقال : ثكلتك أمك يا معاذ وهل يكب الناس في النار على وجوههم (أو قال على مناخرهم) إلا حصاد ألسنتهم ؟ رواه الترمذي . وقال: حديث حسن صحيح .

و ستون اسلام همانا نماز است و بالاترین کوهان آن ، کوشش برای پیشرفت دین است، پس از آن فرمود : آیا ترا خبر ندهم بهسررشته همه آنها ؟ گفتم : بلی خبر ده مرا یا رسول الله . پس بگرفت حضرت رسول زبان خودراو فرمود نگه دار خودت این را . گفتم : ای پیغمبر خدا ، آیا در حقیقت ما مورد بازپرسی قرار میگیریم ؟ پس بفرمود حضرت رسول الله : مادرت بهداغت بنشیند . آیا میاندازد مردم را در آتش برروهایشان (یا اینکه فرمود : بر بینی هایشان) مگر درو شده زبانهایشان ؟ (زبان سرخ سر سبز میدهد برباد) ترمذی حدیث را روایت نمود ، و گفت : این حدیث حسن و صحیح است .

بینوایان برای روزهای خطر ، سپری مطمئن بدست میآورد ، که آن دعای خیر مسکینان و خوشنودی آفریدگار مهربان است . صدقه که اخراج آن مایه صدق و راستی صدقهدهنده در ایمان خوداست ، گرمی و آتش گناه را خاموش میسازد ، همانگونه که آب ، آتش را خاموش میسازد .

عادتاً خوبی بعد از بدی مایه از بین رفتن اثر بدی است . پدری که مهربان است ، اگر برای حکمتی در تربیت برفرزند خود خشم گرفت بهاحسان بعدی ، دل فرزند خودرا بدست میآورد . در حقیقت صدقهدادن یکی از مهمترین مسائل اساسی در دین مبین اسلام است که

در هر مناسبتی تکرار میشود . مانند در فرض ، مانندزکات و کفارات و در سنت مانند روزهای بزرك و محل‌های متبرکه و در مساعدت صالحان و یتیمان و افتادگان . و مؤکد میشود هر موقع که حاجت مسلمانی به کمك و مساعدت باشد ، هدیه و صدقه و صله ارحام و شرکت درامور خیریه‌از چاه و آب جاری و مدارس و بیمارستانها و وقفها و مبرات دیگر همه دستورهای مؤکد دین برای ایجاد یك اجتماع سالم و بهم بسته و هم آهنك و همدست است که توانا ، بحال ناتوان رحم آورد و از رضای او و دلخوشی او ، سلامت و صحت خودو عزت خود واعقاب خود را پی ریزی نماید . توانگری که بجزشکم خود نمی شناسد ، محال است که همین شکم هم برایش بماند .

خلاصه سر سلسله اعمال و نشانه ایمان و دلیل راستی انسان در دینداری از خیرات و مبرات و صدقه‌های او در کارهائی که نفعش به عموم میرسد ، دانسته میشود . اما باید دانست که صدقه برای رفع فقراست ، برای حفظ شرف و عزت نفس فقرا . این صدقه که در شریعت پایه گذاری شده است ، با صدقه‌ای که گداسازی است تفاوت دارد . هر شخص با ایمان و بصیر میتواند صدقه‌ای صحیح که برابر رضای خداست ، تشخیص بدهد . وسیله درمان بیماران فراهم کردن ، تا پس از بهبود عضو نافع جامعه باشند ، یتیمان را سرپرستی و تربیت نمودن تابخوشبختی زندگی کنند ، بیکاران را به‌کار واداشتن تا از شر تنبلی و بیکاری برهند و برای خود و اجتماع سودمند باشند و افتادگان را دستگیری کردن تا از زندگی مرفه محروم نشوند. اینهاست که برابر دستور شارع اسلام صلوات الله و سلامه علیه و آله است .

اسلام دین و دنیا را بهم مربوط ساخته است و باید هر دو را بدست داشت . دنیا وقتی مایه خوشبختی است که از رهبری دین بهره‌ورباشد . اینست که پیغمبر اکرم فرمود : و نماز شخص در دل شب. زیرا راز و نیاز شخص در دل شب با پروردگار خود مایه تندرستی

و سلامت فکر و حصول شادابی و الهام گرفتن از آفریدگار توانا در بذل و بخشش بجاوبمورد خواهدبود . نماز در دل شب باعث نور و روشنائی چهره و مایه محبت به‌نوع و وسیله نکوکاری و کشتن پرهیزگاری در دل است .

این است که خدای توانا مردم شبخیز را ستود و فرمود در سورة السجدة ۱۶ : « تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً ومما رزقناهم ینفقون » : دور میشود پهلوهایشان از بسترها برای دعاکردن و راز و نیاز با پروردگارشان از ترس عقاب او وبه‌امید رحمت او و در اینراه از آنچه روزی‌شان نسودیم ، انفاق کنند ـ صدقات جاریه ، مبرات بسیار ، خیرات فراوان و کارهای عام النفع را اجراء کنند و در نتیجه «فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا يعملون» ۱۷ : پس هیچ‌کس نمیتواند بداند آنچه را که ذخیره و نهان شده برای ایشان است از آنچه مایه چشم روشنی است ، جزای آنچه میکردند از عبادت خدا .

مگر نه اینست که آدمی میخواهد بامحبوب خود خلوت نماید ؟ از اینراه پرهیزگاران در دل شب باخدای خود خلوت دارند . خواب خوش را کنار میگذارند ، بستر را ترك می‌گویند تا پاهای خود را فرش کنندو در برابر عظمت آفریدگار توانا ، سر خودرا بر خاك نهندوسجده کنند . چه کسی میتواند بداند چه خوشی‌هائی برای اینگونه مردم عبادت‌کار در انتظار است ؟ آنچه مایه چشم روشنی در دنیا و آخرت است در انتظار آنان ، همسران مهربان ، فرزندان فرمانبردار ، دوستان وفادار ، تمتع و خوشی از مال ، از خوشی دیدن از تن و جان و نیکبخت و بلندنام زیستن و عاقبت خیر و سرآمد همه آنها رضای خدا در انتظار آنان و همراه آنان است . بهشت برین و خوشیهای بی‌پایان برای ایشان است .

پس از آن حضرت رسول فرمود : آیا تو را خبر ندهم از

سرآمد آن کاری که در باره آن پرسش نمودی و از ستون و بلندترین موضع آن ؟ معاذ میگوید : گفتم بلی یا رسول الله ، مرا خبر ده . حضرت فرمود : سرآمد آن اسلام است و ستون آن نماز است و بلندترین وضع آن جهاد . اگر برای کار ، جسد بنظر آوریم ، سر آن اسلام است و بلندترین موضع آن جسد ، جهاد است و ستون ایستادگی برای حفظ سر و بدن ، همانا نماز است . جسدی که سر ندارد ، تنی بی جان است و جسدی که از کوشش و فعالیت درراه خیر بازماند ، سری بی‌مغز دارد و تنی که ستون مورد اعتماد نداشته باشد ، تنی نقش زمین است.

پس اسلام یك ستون دارد و آن نماز است و یك بلندترین موضع یعنی پر ارج ترین مقصد دارد و آن جهاد است . آنچه که برای سعادت خود باشد ، همه وقتی به‌ثمر می‌رسد که همراه با نیاز بردن بسوی خدا! و مدد گرفتن از او تعالی باشد و اینگونه مطالب در زیر نماز داخل است و آنچه برای پایه‌گذاری اجتماع سالم و کومك به‌همکیشان و پیشرفت دین و راهنمائی و نجات مردم از گمراهی باشد تا همه با هم بیك زندگی با ایمان و سعادتباربرسند در زیر جهاد داخل است .

باید دانست که سلامت شدن دین و راستی ستون آن و توفیق در جهاد آن بسته به‌حفظ یك عضو است و آن زبان است . اینست که حضرت رسول اکرم فرمود : آیا تو را خبر ندهم به سر رشته آن کارها؟ معاذ گوید ، گفتم: بلی یا رسول الله . حضرت فرمود : زبانت را نگهدار، معاذ می‌گوید : با یك حیرت‌زدگی و تعجب گفتم : یا رسول الله ، آیا در برابر سخنان خود هم بازپرسی و مؤاخذه میشویم؟ حضرت رسول ـ الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : مادرت به داغت بنشیند آیا مردم را راسته بر روهایشان به‌دوزخ می‌اندازد بجز دروشده زبانشان ؟ با اینحال دانسته شد که بزرگترین بدبختی ، زبان لجام گسیخته است

و بزرگترین وسیله به‌دوزخ رفتن هم این زبان است و بقول سعدی علیه الرحمـــه :

زبان بریده بکنجی نشسته صمٌّ بکم   به‌از کسی که نباشدزبانش اندرحکم

از بهترین وسیله نگهداری زبـــان و استفاده از آن ، مشغـــول ساختن زبان بیاد خداتعالی است . در حدیث است که با هر باری کـــه تسبیح گفته شود ، درختی در بهشت برای تسبیح گوینده کاشته شود. بنگر که در هر روز چقدر تسبیح میتوان گفت وتاچه‌حد نسبت به‌خود کم لطف هستیم که بجای تسبیح خدا ، زبان را به بیهوده و سخنانی که هیچگونه نفعی ندارد ، می‌چرخانیم و بهتریـــن تسبیح : سبحان اللـــه و بحمده ، سبحان الله العظیم ، واستغفر الله است .



الحديث الثلاثون

حديث سی ام

عن أبي ثعلبة الخشني جرثوم بن ناشر رضي الله عنه عن رسول الله ﷺ قال : إن الله تعالى فرض فرائض فلا تضيعوها . وحد حدوداً فلا تعتدوها . وحرم أشياء ، فلا تنتهكوها وسكت عن أشياء رحمة لكم غير نسيان فلا تبحثوا عنها .

حديث حسن رواه الدارقطني وغيره .

ازأبی ثعلبه خشنی (نسبت به قبیله خشینه) نام او جرثوم پسر ناشر رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود : محققاً خدای تعالی فرض فرمود فریضه هائی را . پس آنها را ضائع مکنید و منع فرمود از کارهائی و برای آنها حدودی معین فرمود . پس از آنها تجاوز مکنید . و حرام فرمود چیزهائی را . پس ، مدر احترام آنها را ، و سکوت فرمود از چیزهائی برای مهربانی بشما ، نه از روی فراموشی ، پس ، کنجکاوی از آنها مکنید . حدیثی است بدرجه حسن ، روایت آنرا دارقطنی فرمود و غیر او .

ابو ثعلبه که نام او جرثوم بن ناشر است ، از جمله کسانی است که در سال ششم هجری درزیر شجرة الرضوان با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیعت نمود و در روز خیبر ، حضرت رسول الله سهم او را معین فرمود . حضرت اورا بسوی قوم و طایفه اش فرستادتا آنان را به دین اسلام دعوت کند ، وی بدین منظور نزد گروه خود رفت و آنان را بسوی اسلام دعوت نمود و مسلمان شدند .

وفات او بسال سی و یکم هجری است . در نام او ونام پدرش چهل قول است که ارجح آن اقوال را یاد کردیم . در تاریخ وفات او

نیز اختلاف است . بعضی چنانکه گفتیم و فاتش را در ۳۱ و بعضی ذر ۶۰ و بعضی در ۹۵ دانسته اند . ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیرشان از او روایت حدیث کرده‌اند ، رضی الله عنه .

در این حدیث نبوی چند دستور مهم است : یکی اینکه خدای توانا برای مصلحت بندگان فرائضی فرض فرمود . شایسته اینست که آن فرائض را بجا آورید و ضایع مکنید . بجاآوردن فرایض در اداء ارکان و شروط و همراه با اخلاص آن است .

دوم اینکه حدودی مقرر فرمود ، و شایسته اینست که از آن حدود تجاوز مکنید . کلمه « حد » دارای معانی بسیار است : در لغت « حد » را به فاصل دو چیز گویند . و در شرع « حد » عبارت از عقوبتی که مقدار آن معین شده از گناه بازدارد . پس حد بمعنی مرز و پایان میآید . وقتی میگوئیم این خانه محدود است به‌خانه تقی از غرب ، یعنی انتهاء و پایان اندازه و مقدار خانه ؛ دیوار شرقی خانه تقی است . حدود بمعنی مرزهاست که گفتیم نقطه فاصل میان دوچیزاست .

وقتی میگوئیم « حد » شارب الخمر چهل تازیانه است ، در اینجا بمعنی اول برای فرایض و محرمات هر دو میآید . مثلا برای نماز حدودی است ، زیرا وقت آن محدود است و هر کس نماز را از حدود آن بیرون ببرد و از وقت آن خارج سازد ؛ تجاوز از حدود آن نموده و آن را ضایع ساخته است . نماز ظهر به چهار رکعت محدود شده است . کسیکه پنج رکعت بخواند ؛ تجاوز از حدود آن نموده و آن را ضایع ساخته است .

برای عورت حدودی قائل شده است . مثلا از ناف تا زانو حدودی است برای عورت . کسیکه بالاتر از زانو را ظاهر ساخت ، تجاوز در حدود عورت‌خودنموده و عورت خودرا ظاهر ساخته است .

سوم اینکه برای چیزهائی احترام قائل شد و آنهارا حرام ساخت. پس احترام آن چیزها را مدرید و مرتکب حرام مشوید . برای حلال

هم حدودی است . ناموس احتـرام دارد ، رواداشتن ناموس بعقـد بهعقد نکاح رعایت احترام آن است و حفظ حدود آن و رواداشتن ناموس به زنا ، دریدن احترام آنست و تجاوز به حدود آن . وبهاین ترتیـب ، دستور انجـام دادن فرائض و دوری جستن از محرمات ، و رعایـت حدود هر دو را صادر فرمود ، و آنچه خدای متعال در باره آن سکوت فرمود برای رحمت و مهربانی بشماست نه از جهت فراموشی است ، پس در آن کنجکاوی مکنید .

در حقیقت اسلام همه دستورهایش دلپذیر و آسان و انجام دادنی است و دشوار نمیشود مگر موقعیکه کسی از طریق کنجکاوی راه وسواس را بر خود بگشاید ، آنوقت هر آسانی دشوار میشود ، در حالیکه وسواس و کنجکاوی بیجا بر خلاف دستور مقدس دین مبین اسلام اسـت .

در حدیث نبوی بالا منع از کنجکاوی وخردهگیری شده ، نه اینکه سؤال نشود ، زیرا هرگاه مسأله ای واقعی باشد ، سوال از آن جایز است ، و هرگاه قصد امتحان کردن وسؤالتراشی باشد ، همین امر است که از آن منع شده و در حقیقت دین مبین اسلام هم علم و هم عمل بهمراه آورد . وصحابه و یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمونه و سرمشق هستند . زیرا تأدّب و رعایت احترام حضرت رسول الله در همه حال ملازم ایشان بود و سؤال نمیکردند مگر درباره آنچه واقعی و مورد لزوم بود ، و از اینراه شاگردان با ایمان و عامل بعلم و مؤدب و مخلص بودند . هیچگـاه در حضور پیغمبـر صدای خود را بلند نمیکردند ، قیل و قال براه نمیانداختند و در برابر هر فرمان پیغمبـر با ایمان کامل اطاعت میکردند . اما امروز وضع معلمین و شاگـردان تأسف آور است و عامل اساسی ، ضعف ایمان و سستی عقیـده است که بطور کمنظیری و بسرعت برق پیشروی میکند .

این حدیث نبوی در حقیقت شامل همه احکام است . زیرا شامل

فرائض و محرمات و حدود و آنچه مسکوت مانــده است ، میباشد و شریعت هم غیر از بیان این چهار حکم نیست . فرائض باید انجام داده شود ، محرمات باید اجتناب شود ، حدود باید اجراء شود که در حدیث است : « حد یقام خیر من مطر أربعین صباحاً » : یك حد شرعی که اقامه شود،بهتر است از باران چهل روزه ـ حدود رده و زنا وسرقه وشرب‌خمر باید بدون محاباة اقامه شود و آنچه مسکوت عنه است نباید کنجکاوی از آن شود .

گفتیم حــدود : حد بمعنی مرز و نقطــه فاصل میــان دوچیــز می‌آید . و حد بمعنی عقوبت مقرره در شریعت میآید . و حد بمعنی حرام و حدود بمعنی محرمات می‌آید چنانکه : « تلك حدود الله فــلا تقربوها » آیه ۱۸۷ ـ سورة البقرة : آنها محرماتی است که خدا تعالی حرام فرمود ، پس به آنها نزدیــك مشوید ـ و حــد اصطلاحاً بمعنی تعریف می‌آید چنانکه در تعریفات یاد میشود .



الحديث الحادي والثلاثون

حديث سي ويكم

عن أبي العباس سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه ، قال : جاء رجل الى النبي ﷺ ، فقال :

يا رسول الله ، دلني على عمل إذا عملته ، أحبني الله وأحبني النـاس .

فقال : إزهد في الدنيا ، يحبك الله وازهد فيما عند الناس يحبك الناس.

حديث حَسَن ، رواه ابن ماجه و غيره بأسانيد حسنة .

از أبي العباس كه نـام او سهل پسر سعد از قبيله ساعده است رضى الله عنه گفت كه : آمد مردى بسوى پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و عرض كرد : يا رسول الله راهنمائى كن مرا بركارى كه هرگاه انجام دهم آن كار را ، دوست بدارد مرا خدا تعالى و دوست بدارند مرا مردم . پس بفرمود رسول الله : دل مبند به دنيا ، تـا دوست بدارد تراخدا تعالى و بى ميل شود در آنچه نزد مردم است تا دوست بدارند ترا مردم

حديث به درجه حسن است ، روايت آن نمود ابن ماجه و غير او به إسنادهاى خوب .

ابو العباس ــ سهل بن سعد ساعدى انصارى خزرجى مدنى ــ در روز وفات پيغمبر صى الله عليه و آلـه و سلم ، پانزده ساله بود و در سال هشتاد و هشت هجـرى در مدينـه منوره درگذشت . او آخرين فرد صحابه است كه در مدينه درگذشته اند . نام او قبلا حزن بود (بمعنى ناهموار) و حضـرت رسول الله نـام او را به سهـل (يعنى هموار) تبديل فرمود . سهل و پدرش هر دو از صحابه پيغمبرند . از سهل يكصد و هشتاد و هشت حديث روايت شده است كه بخـارى و مسلم بر بيست و هشت حديث از او اتفاق دارند ، و بخارى در يازده

حدیث از او بدون مسلم روایت نموده است .
در حدیث نبوی بالا : مردی بخدمت رسول اله صلی الله علیه و آله و سلم شرفاب شد ، و عرض کرد : یا رسول الله ، مرا بر کاری رهنمائی فرما که چون آنرا انجام دهم ، خدا مرا دوست بدارد و مردم مرا دوست بدارند . حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : زهد در دنیا پیشه کن تاخداتورا دوست بدارد .
« زهد » در لغت رو گردانی از چیزی از جهت حقیر دانستن آن است . چنانکه گفته میشود : « شيء زهيد » یعنی چیزی اندك و حقیر است . « زهیدالاکل » : کم خوراك . شرعاً « زهد » عبارت است از « ورع » که ترك مشتبهات باشد .
بالاترین درجات زهد ؛ همانا زهد مقربان درگاه خداست که غیر از خدا تعالی هر چه باشد ، از دنیا و بهشت و غیر آن نخواهند . باید دانست که مقصود از زهد این نیست که شخص مانند راهبان نصاری تارك دنیا باشد و فقر و تهیدستی را پیشه کند و روی نیاز به این و آن ببرد و نامش زهد بگذارد ؛ بلکه مقصود از زهد اینست که در غیر خدا دل نبندد ؛ مال را بدست آورد و قصدش اجراء کارهای خیر بوسیله آن باشد ؛ که هرگاه مال باشد و انفاق آن در راه خیر آسان نماید ، نشانه زهد است . زیرا زهد در دنیا چنانکه گفتیم دل نبستن به آن است ، نه نداشتن آن . و بقول صاحب مثنوی که روحش شاد باد :

چیست دنیا؟ از خدا غافل شدن نی زر ونی سیم ونی فرزند وزن

پس زهد در دنیا به دل نبستن در آن است ؛ که آنچه از مال و منال دنیا بخواهد ؛ برای رضای خدا بخواهد . این زهد مایه محبوب شدن در درگاه خداست . دوم زهد در مال مردم است که حسد و عداوت وکینه‌توزی که همه بر اثر دوستی مال دنیاست کنار بگذارد و از مردم چیزی نخواهد که هرگاه شخصی به‌علو همت موصوف شد و خود را از مال مردم بی نیاز کرد و به مردم احسان نمود و از مردم

کومك نخواست ، محبوب مردم خواهد شد .

چنانکه گفتیم همه عداوتها از طریق طمع و چشم دوختن به مال مردم پیش می‌آید . و در تعریف زاهد بودن عبارتهای گوناگون است : در حدیثی که بروایت ابن ماجه است : زاهد بودن نه در حرام ساختن حلال است و نه در ضایع کردن مال ، بلکه زاهد کسی است که به آنچه که نزدخدادارد ، راضی‌تر باشد از آنچه در دست خود دارد . و هرگاه مصیبتی برایش پیش آید ، به‌ثواب آن خوشنودتر باشد از ماندن آن .

بروایت احمد ازابی مسلم خولانی : زاهد کسی است که چون حق بگوید ، ستاینده و نکوهش کننده او برایش یکسان باشد . فضیل بن عیاض گوید : اصل زهد درخوشنودی از خداتعالی است و قناعت . و کسیکه یقین او بلطف خدا محقق باشد ، در همه کارش بر خدا اعتماد کند ، و به تدبیر خداوندی راضی باشد و دل از اعتماد بر مخلوقین ببرد و هیچگاه دنیاراازراه‌های نامشروع نجوید .چنین کسی توانگرترین مردم است . و گفته شده بی‌میل شدن در ریاست سخت تر است از بی‌میلی در زر و سیم .

به یکی از پیشینیان گفته شد ، کسیکه توانگر است ممکن است زاهد باشد ؟ گفت : آری . هرگاه زیادشدن مال او را مغرور نسازد و کم شدن مال او را اندوهگین ننماید . سفیان ثوری در دعاء خود می‌گفته است : خدایا مارادردنیا بی‌میل کن و دنیا را بر ما فراخ بدار که داشتن مال : مایه کارهای خیر و رضای توباشد ، و دنیا را از ما دور مدار که نداشتن دنیا ، باعث رغبت در آن گردد .

در حدیثی وارد است : بهترین زهد ، فراموش نکردن مرك است و برتری دادن خانه جاویدان بر جهان زودگذر و غنیمت شمردن امروز و ننشستن بامید فردا . ابو سلیمان دارانی همانندی که از صاحب مثنوی نقل کردیم می‌گوید : زهد در ترك آنچه که از خدا به غفلت

می‌اندازد ، می‌باشد .

خلاصه دل را به‌یاد خدا داشتن وخواسته‌های دنیوی برای بدست آوردن رضای خدا خواستن و بنا بگفته صلحاء : خدایا دستهای ما را از دنیا پر بساز و دلهای مارا از نور ایمان روشن بدار . و معلوم است که زهد که محبة خدای تعالی و محبة مردم را بدست می‌آورد از بهترین کارهاســت .

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است : کسیکه زهــد را پیشه کرد ، سختیها و مصائب بر او آسان شود . و از برکت زهــد است قدر عمر شناختن که هیچ لحظه بیهوده نگذرد و از حیات دنیا تا آنجا که مقدور است کارهای خیر و اعمال شایسته و یاد خدا و درود بر پیغمبر و کارگشائی و بر آوردن حاجــت مستمنــدان و رفع ظلم از مظلومــین است .

ابن ماجه : دانشمند بلندنام امام ابو عبدالله محمد بن‌یزید قزوینی صاحب سنن (از صحاح ستة) متولد بسال دویست و نه هجری و متوفی دویست و هفتاد و سه (در حدیث بالا از حیث إسناد ، مقالی است که شراح محقق جواب آنرا گفته‌اند) به شروح دیگر مراجعه شود .

الحديث الثاني والثلاثون

حديث سی ودوم

عن أبي‌سعيد سعد بن مالك بن سنان الخدري ، رضي الله عنه ، أن رسول الله ﷺ قال : (لا ضرر ولا ضرار) حديث حسن رواه ابن ماجه ، والدارقطني وغيرهما مسنداً [1] و رواه مالك في الموطأ مرسلا [2] ، عن عمرو بن يحيى عن أبيه، عن النبي ﷺ فأسقط أبا سعيد وله طرق يقوي بعضها بعضاً .

از أبی‌سعید که نام او سعد بن مالك بن سنان خدری رضی الله عنهما ست، روایت است که محققاً رسول الله صلی الله‌علیه و سلم فرمود: نه زیان بخود رسانیدن است و نه زیان بدیگری رسانیدن . حدیث به رتبه حسن است . إبن‌ماجه و دارقطنی و غیر آن دو باسناد متصل روایت کرده اند . و روایت نموده امام مالك در موطا باسناد مرسل : از عمرو بن یحیی از پدرش یحیی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم (وانداخته است ابا سعید را) و برای این حدیث طریق هائی است که بعضی از آن قوت می‌دهد بعضی دیگر را .

ابو سعید خدری نام او سعد و نام پدرش مالك است . هردو از صحابه و یاران پیغمبر اسلام هستند . ابوسعیدخدری از نجباء انصار و از فضلاء واشراف انصار است و از دانشمندان و حفاظ اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است .حدیثهای بسیار از پیغمبر اسلام حفظ نمود و به مردم رسانید . از او یکهزارو یکصد و هفتاد حدیث روایت شده است ؛ که ازین جمله بخاری و مسلم متفقاً چهل وشش حدیث از او روایت کرده‌اند و بخاری به‌تنهائی شانزده حدیث

و مسلم به تنهائی پنجاه ودو حدیث از او روایت کرده اند . از أبو ـ سعید خدری رضی الله عنه جماعتی از صحابه و تابعین روایت کرده‌اند . وفات او در مدینه بسال هفتاد و چهار اتفاق افتاد ، رضی الله عنه .

(۱) مسند : حدیثی که سند آن متصل باشد از راوی تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم . (۲) مرسل : حدیثی که نام صحابی در آن ذکر نشود . مثلاً سند متصل حدیث بالا به‌روایت ابن‌ماجه و دارقطنی و بیهقی: « حدثنا عثمان بن محمد بن عثمان بن ربیعة ، حدثنا الداروردی ، حدثنا عمر بن یحیی المازنی ، عن ابیه یحیی ، عن أبی‌سعیدالخدری عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال : « لا ضرر ولا ضرار » . وأما « سند » مرسل آن بروایت امام مالك در موطا : حدثنا عمرو بن یحیی عن أبیه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال : « لا ضرر ولا ضرار » . و چنانکه معلوم است در این روایت ، نام أبوسعید خدری انداخته شده است . هر حدیثی که نام صحابی در آن ذکر نشد « مرسل » است .

إبن ماجه از روایت فضل بن سلیمان : « قال حدثنا موسی بن عقبة، قال : حدثنا اسحق بن یحیی بن الولید ، عن عبادة بن الصامت رضی ـ الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قضی أن لا ضرر ولا ضرار» باز هم اسناد آن متصل نیست ، زیرا اسحق بن یحیی ، عبادة بن الصامت را ملاقات ننموده است .

الحاصل این حدیث ، بعضی طرق آن مرسل و بعضی طرق آن منقطع است . و تعدد طرق آن چنانکه مؤلف فرمود : بعضی قوت به بعضی دیگر می‌دهد ، و طرق این حدیث به قریب بیست می‌رسد . اما از جهت معنی که مورد اعتماد فقهاست و معنی آن بااصول شریعت مطابقت دارد ، و دردین مبین اسلام ، پایه ضرر و زیان از بین برده شده است ، چنانکه در شرح این حدیث یاد می‌کنیم .

در این حدیث نبوی ، حضرت رسول الله فرمود : زیان رسانیدن ، در دین ما نیست . « ضرر » بمعنی زیان و « ضرار » بمعنی زیان بهم

رسانیدن . مثــل قتــل بمعنی کشتـــن و قتــال بمعنی باهم جنگیدن و همدیگر را کشتن . شخص مسلمان نمی‌تواند ضرر برساند نه بخود و نه بدیگران . و اگر از دیگری ضرر باورسید ، نمی‌تواند مقابله به‌ضرر رسانیدن نماید . بلکه گرفتن حق خود را دارد . این است که فقهــاء می‌گویند : « الضرر لا یزال بالضرر » : ضرر را به ضرر دیگــر نیست کرده نمی‌شود . « الضرر یزال » : ضرر باید از بین برده شود .

خدای عزوجل فرماید : « یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکــم العسر » : خداوند اراده آسانی به شما دارد و اراده دشواری بر شما ندارد . « ما جعل علیکم في الدین من حرج » : خداوند قرار نداد برشما دردین اسلام دشواری و حرج را .

در حدیث صحیح است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « بعثت بالحنیفیة السمحة السهلة » : من فرستاده شدم به‌دین آسایش‌بار و آسان کــه در پرتو تعالیم آن زندگــی پــرآسایش فراهــم گــردد .

حدیث بالا در حقیقت یکی از قواعد دین بشمار است . زیــرا آنچه در شریعت حرام گردیده ؛ همه بنا به‌قاعده از اله ضرر حرام شده است . انواع ظلم که حرام گردیده ، روی اصل ضررهائی است که از ظلم بر می‌خیزد . مشروبــات مستی‌آور ؛ حــرام شده ؛ روی اصل ضررهائی که ناشی از آن است . زنا و قتل و سرقــت و خیانت و بهتان و غیبت و نمیمة و همه محرمات ، روی اصل مضرات آنها حرام شده‌اند. آنوقت حق شفعه و رد به عیب و انواع خیار از خیار تدلیس و خیار اخلاف وصف و خیار افلاس مشتری همه روی اصل رفع ضرر پایه ــ گذاری شده است .

همچنین قصاص و حدود و کفارات و نصب ائمه و قضاة و دفــع صائل و فسخ نکاح به عیوب و فسخ به إعسار و آنچه در زیر اینها داخل می‌شود ، همه بر أصل « لا ضرر ولا ضرار » مبتنی است و برای رفــع

ضرر ، پایه‌گذاری شده است . همچنین اجبار بدهکار بر پرداخت بدهکاری خود و گرفتن مضطر از خوراك غیرمضطر و بریدن شاخه‌های درختی که از خانه‌دیگری به‌خانه او شاخه دوانیده باشد ، و شکافتن شکم زنی که بچه در شکم اوست وقتی که زن مرده است و احتمال حیات فرزند باشد و شکافتن شکم میتی که مالی را بلعیده باشد ، همه روی اصل رفع ضرر پایه‌گذاری شده است .

از فوائد همین حدیث بالاست : قاعده دفع مفاسد مقدم است بر جلب مصالح که مفصل آن در شرح حدیث نهم یاد شد . مانند اینکه دست دزد بریده می‌شود تا دفع مفسده دزدی شود و نظر به آن نمی‌شود که مصلحت دزد درداشتن دست است . و بسیاری از عقود مانند اجاره باآنکه دروقت اجراء اجاره ، منافعی وجود ندارد و جعاله بمعنی مقطع و کنترات با اینکه جهالت ونامعلومی درطی‌آن‌است ، و حواله با آنکه بیع دین به‌دین می‌باشد و ضمان درك با آنکه در ساعت ضمان ، بدهی وجود ندارد ، همه اینها برای رفع ضرر پایه گذاری شده است .

ضمان درك عبارت ازین است که شخصی میخواهد چیزی را ازدیگری بخرد ، نمی‌داند فروشنده مالك آن است یا نه . دیگری می‌گوید : این مال را بخرو اگر معلوم شد که مال خودش نبوده است ، ضمانت وجه تو بر من است .

الحاصل ، دین مبین اسلام بر پایه مصلحت و منفعت گذاشته شده و ضرر رسانیدن را منع فرموده است . وصیتی که در آن تعدی به حقوق ورثه باشد ، حرام است و عملی نمی‌شود . کسیکه درخانه خودروزنه بگشاید تا بخانه همسایه سرکشی نماید ، منع می‌شود . کسیکه خانه خود را زیاده از حد بلند سازد تا هوا و روشنائی از خانه همسایه بگیرد ، منع می‌شود . کسیکه بخواهد چاهی در زمین خود پهلوی چاه همسایه حفر کندتا از آب چاه همسایه کم شود ، چنین عملی بر او حرام است . کسیکه بخواهد کنار آب و محل عفونت

و گندیدگی در منزل خود پشت اطاق نشیمن همسایه بسازد تا از بوی آن متأذی شوند ، چنین عملی بر او حرام است . زیرا اسلام بر دفع ضرر پایه گذاری شده است ، و هر نوع ضرر و زیان دستور به‌ازاله و نیست کردن آن صادر فرموده است .

در بعضی از طرق حدیث بالا آمده است:«من ضارّ ، ضارّ الله به ومن شاقّ ، شاقّ الله علیه » : کسیکه به زیان رسانیدن بپردازد ، خدوند زیان بخود او رساند . و کسیکه سختگیری و دشواری را بر مردم فراهم کند،خداوند او را مورد سختگیری و گرفتاری فرار دهد .

در روایتی است : « انه صلی الله علیه و آله و سلم لعن من ضارّ مسلماً أوماکره » : حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعنت فرمود به کسیکه زیان به مسلمان رساندیا مکر و خدیعه برای فریفتن مسلمان بکار برد . فقهاء برای قاعده : « لاضررولاضرار » که از فرمایشات حضرت رسول الله است ، شاخه و فروع بسیار استفاده کرده‌اندو بعضی مسائل آن خیلی خوشمزه است . مثلا اگر کسی زیر بام خانه‌ای نشسته بود و دید که سبوئی از بالا بزیر می‌افتد و اگر بر سرش بیاید ، سر او می‌شکند ، می‌تواند بازدن دست و یا عصا ، سبو را از سر خود دفع کند ، اگر چه سبو بشکند . زیرا دفع ضرر از خودرا می‌تواند و غرامت هم بر او نیست . اگر گاوی سر به دیگ فرو کرد و سر گاوبدون شکستن دیگ میسر نبود ، دیگ شکسته می‌شودتا سر گاو بسلامت بماند و بر صاحب گاو است که قیمت دیگ را بپردازد . اگر مرغی انگشتر طلای همسایه را بلعید ، همسایه می‌تواند برای بدست آوردن انگشتر خود ، مرغ را ذبح کند . آنوقت اگر صاحب مرغ ، گوشت مرغ را گرفت ، تفاوت قیمت مرغ و گوشت مرغ ، لازم صاحب انگشتر است و اگر صاحب مرغ از گرفتن گوشت مرغ خودداری کرد ، صاحب انگشتر گوشت مرغ را میگیرد و قیمت مرغ لازم اوست . اگر میزاب خانه‌ای که آن میزاب در خانه همسایه است ،

مثلا افتاد و ظرف همسایه شکست ، اگر همه میزاب برون افتاده است، غرامت ، لازم صاحب میزاب نیست ، و اگر نیمه میزاب که از خانه بیرون بوده است ، افتاد و ظرف همسایه شکست ، غرامت لازم صاحب میزاب است ، زیرا کوتاه‌کاری صاحب میزاب معلوم است که میزاب شکسته را تعدیل ننموده است . روی همین قاعده : « الضرر یزال » صدها شاخه وفرع به‌تفصیل نوشته اند و مرجع این مسائل کتب فقهاست.

القصه ، « ضرر و ضرار » در اسلام نیست . ضرر هر جا باشد ، باید از میان برداشت ، و مسلمان باید قصد و گفتار و عملش همه در جهت نفع و مصلحت باشد و کسیکه بخواهد ضرر رسانیدن را وجهه عمل خود قرار دهد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را لعنت فرموده است . وخدای تعالی هم نتیجه ضرر رسانیدن را به خود ضرر رسان بر میگرداند .

مالك ـ إمام أعظم أبو عبدالله مالك بن أنس أصبحی ، از أراکین علم و اساطین فقه اسلامی هستند . دانشمندان بسیار ، مجلدات کتب را در ترجمه حالات سعادتبار ایشان نگاشته‌اند . ولادت با سعادتشان در سال نود هجری و وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و سه در شهر مدینه اتفاق افتاد .

موطا ـ نام یکی از مهمترین و اولین کتاب در علم حدیث است که إمام مالك روایات خود را در آن تحریر فرمود . گفته‌اند نام آن بدین معنی است که « امام مالك » بردیگر دانشمندان سبقت جست : « لانه وطیء به اعناق الرجال . »

دارقطني ـ منسوب به محله دارقطن بغداد . ترجمه او در صفحات سابق یاد شد .

الحديث الثالث والثلاثون

حدیث سی و سوم

عن إبن عباس رضي الله عنهما ، أن رسول الله ﷺ قال: «لو يعطى الناس بدعواهم لادعى رجال أموال قوم ودماءهم لكن البينة على المدعي واليمين على من أنكر».

حديث حسن ، رواه البيهقي ، وغيره هكذا وبعضه في الصحيحين .

از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که : محققاً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : اگرداده می‌شوند مردم به مجرد ادعایشان ، هر آینه ادعا می کردند مردمی مالهای مردم دیگر وخونهایشان ، لکن بیّنه گواه بر مدعی است و قسم برکسی‌است که انکار دارد .

حدیث به رتبه حسن است . بیهقی و غیر او این حدیث را این چنین روایت کرده اند . وبعضی ازین حدیث در دو صحیح بخاری و مسلم است .

و لفظ صحیحین : « لو يعطى الناس بدعواهم لادعى ناس دماء رجال و أموالهم و لكن اليمين على المدعى عليه » . در روایت بیهقی هم حکم مدعی بیان شده است که بیّنه بر اوست وهم‌حکم مدعی‌علیه که هرگاه مدعی گواه نداشت ، قسم بر مدعی‌علیه خواهدبود . معلوم است که این حدیث ، بزرگترین مرجع برای حل دعوی است .

بیّنه : در لغت : « ما يتبين به الأمر » : آنچه کار بوسیله آن روشن شود . اعم از خط مدعی علیه و یا گواه و یا قرائن . بعضی از علماء « بیّنه » را فقط بمعنی گواه دانسته اند . و با الزام « بیّنه » ظاهر ساخت که مجرد دعوی بدون دلیل از هیچکس شنیده نمی‌شود .

حدیث نبوی ، یك اصل عظیم و پایه مهمی برای حل خصومات است ، که پیچیده‌ترین مسائل را در یك جمله حل و فصل می‌نماید . کسانیکه آشنا به‌قواعد اسلام هستند ، می‌دانند چگونه اسلام درهرمسأله‌ای نزدیکترین راه را انتخاب کرده است .

به محاکم امروزی در دنیای حاضر مراجعه کنید . خواهید دید مدعی‌ومدعی‌علیه هردو درگذشته اند وسالهاست که چهره در زیر نقاب خاك کشیده اند . اما پرونده‌شان درجریان‌است و مرتب احضاریه‌شان صادر میشود . اما در اسلام هر دعوی و مرافعه‌ای به دو قاعده حل وفصل میشود . وقتی که شخصی ادعای حقی بردیگری مینماید ، چون ظاهر امر چنین مینماید که حقی ندارد ، شریعت اورا ملزم ساخته است که هر چند فاضل و شریف باشد و هر قدر هم مورد ادعای او ناچیز باشد ، تا تکیه گاه ادعای خودرا ثابت نماید و چون دعاوی همه با هم در مخالفت با اصل برائت ذمه برابرند ، نا گزیر باید مدعی دلیلی بیاورد که ذمت مدعی‌علیه مشغول بحق اوست و از اینراه است که شریعت مطهره اسلام ، مدعی را ملزم ساخت تا ادعای خود را بوسیله بینه ثابت و روشن بسازد و شخصی که ادعا براوست در ظاهر امر بنظر میرسد که در ذمت او مشغول حقوق دیگری نباشد . این است که مدعی‌علیه مصدق دانسته شده و قسم بر او قرار داده شده است . و نظر باینکه جانب انکار کننده که مدعی باشد ، قوی است ، قسم که حجتی ضعیف است بطرف او قرار داده شد . و نظر باینکه جانب ادعا کننده که مدعی باشد ضعیف است . بینه که حجتی است قوی ، بطرف او قرار داده شد ، تا تعادل بین مدعی و مدعی‌علیه بر قرار بماند ، آنوقت هر شخص در تصرفات خود برای حفظ مال خود وظایفی دارد .

مثلا کسی که میخواهد مالی را به‌دیگری بفروشد و قیمت مبیع نقد نباشد ، وظیفه اوست که مدرك بگیرد و گـواه بگیرد و یا گرو از بدهکار خود بستاند تا در وقت حاجت دست او از حجت خالی نباشد .

اگر شخصی احتیاطات لازمه را برای حفظ مال خود انجام نداد ، و مال را بدیگری بقرض داد و گواه و مدرك وگرو نگرفت و کارش به شکایت کشید ، آنوقت وظیفه قاضی است که برای حفظ حقوق منتهای دقت را بنماید و از قرائن و از علائم حقیقت را بدست آورد و بدهکار را واداز به‌اعتراف به‌حق نماید . و موقعی که قاضی دارای دیانت وپرهیزگاری باشد،خدای متعال بوسیله‌اوحق‌را به‌حق‌دار میرساند.

در قضاة صدر اسلام‌همه گونه نمونه‌عدالت وتیزهوشی قضات‌دراحقاق حق موجود است . این بود که گفتیم بینه به نسبت ذی‌حق برای حفظ مال خودش و بینه به‌نسبت قاضی برای احقاق حقوق مردم فرق دارد . مثلا شخصی که مالی را بقرض میدهد ، نمیتواند درخت را به گواهی بگیرد . ولی قاضی میتواند با سئوال از موضع درخت و دوری و نزدیکی آن ، بدهکار را وادار به‌اعتراف بحق نماید .

دراین داستان که : قاضی القضاة رویانی به‌عدل و دادگری معروف بود و روزی کسی نزد او آمد و ادعا نمود که مالی را برسبیل امانت بدیگری سپرده است و اکنون انکار دارد . رویانی دستور داد تا طرف اورا حاضر کردند . موقعی که از طرف پرسید : آیا این شخص راست میگوید و امانتی را بتو سپرده است ؟ آن مرد انکار کرد و گفت: ابداً چنین چیزی نیست . رویانی از ادعا کننده پرسید که موقعی که امانت را به وی سپردی ، کسی یا چیزی حاضر نبود ؟ گفت : کسی حاضر نبود . فقط درزیردرختی امانت را بوی سپردم . قاضی باو گفت: برو بدرخت بگوکه قاضی میگوید بمجلس قاضی بیا . آن مرد رفت تا بدرخت بگوید بمجلس قاضی حاضر شود . در غیاب او قاضی از طرف پرسید: آیا بدرخت رسیده است؟ طرف گفت : نه هنوز. قاضی بکارهای خود مشغول شد تا وقتیکه مدعی برگشت. قاضی پرسید : بدرخت گفتی بیاید ؟ مدعی گفت : بدرخت گفتم ، اما هر چه اصرار کردم نه جوابی از او شنیدم و نه از جای خود حرکت کرد . قاضی گفت : درخت آمد

وگواهی‌داد . آنوقت رو بمدعی‌علیه کرد و گفت : برو و امانت این مرد را پس بده . زیــرا اگر زیر درخـــت امانت از او نگرفته بــودی ، چگونه وقتی از تو پرسیدم آیا بدرخت رسیده است ، گفتی : نه هنوز.

چنین تدبیرهائی برای احقاق حقوق ، همیشه وظیفه قاضیهــای پرهیزگار و باتدبیر است ، و حدیث صحیح بالا دلالت برعموم ایــن قاعده داردکه بینه لازم مدعی ، و قسم لازم مدعی‌علیه میباشد .

اما اختلاف بینه که در زنا گواهی چهار مرد لازم است و در حدود گواهی دو مرد کافی است ، در غیر زنا .

در اموال ، گواهی دومرد ویایك مرد و دوزن ، چنانکه نص قرآن حکم می‌کند : « فان لم یکونا رجلین ، فرجل وامرأتان » آیه ۲۸۲ ـــ سوره البقرة ـــ اگر دو گواه مرد نباشد ، گواهی یك مرد و دوزن کافی است . و یا گواهی یك نفر و قسم مدعی . چنانکه حدیــث صحیح دلالت بر آن دارد .

در عبادات مانند هلال رمضان به‌نسبت ثبــوت روزه ، گواهی یك‌مرد و در آنچه مردان بر آن کمتر واقف میشوند، مانند شیرخوارگی که « زید » شیر « سکینه » خورده است . و گواهی ولادت که در فلان روز « سکینه » بچه زائیده است ، چهار زن کافی است .

بعضی از علماء مانند امام مالك وقتی قسم را متوجه مدعی‌علیه میسازند که اختلاطی میان مدعی و مدعی‌علیه باشد . برای اینکه هر آدم بی سروپائی نتواند مردم شریف را بــه ادعاهای پوچ به قسم بکشاند . هرگاه مدعی دارای بینه نبودو قسم متوجه مدعی علیه شد ، مدعی‌علیه حق دارد قسم را بر مدعی مرجوع کند ، و این را « یمین مردوده » نامنــد .

اختلاف فقهاء در عموم حدیث بالا به‌این تفصیل است : نزد امام شافعی ، حکم حدیث بالا عام است و هرادعائی در حد و یا طلاق و یــا نکاح و یا عتق باشد ، بینه لازم مدعی و قسم لازم مدعی‌علیه است .

امام احمد و غیرشان هم مانند امام شافعی بظاهر عموم حدیث قائلند و اگر مدعی‌علیه قسم نخورد ، مدعی قسم میخورد و حقش ثابت میشود.

بعضی از علماء گفته‌اند که قسم درحدود و سرقه نیست . امام ابو- حنیفه و گروهی از فقهاء و محدثین قائلند که قسم همیشه لازم مدعی‌علیه میباشد ، حتی در قسامه و معتقدند که قسم مرجوع به مدعی نمیشود و وقتیکه مدعی یك گواه دارد ، قسم را بر او نمیدانند . از مالك حکایت کرده‌اند که قسم در مسائلی است که احتیاج به‌گواهی دو مرد در آن نباشد .

اما حقوق الله تعالی ، نزد بسیاری از علماء قسم در آن نمی‌آید . در مسائل مالی قسم دادن به‌مدعی‌علیه مورد اجماع علماست و اختلاف در مسائل غیر مالی است . نزد امام شافعی شخص متهم قسم داده میشود . مثلا اگر زید ادعا نمود که انگشتری من دزدیده شده ، من یقین ندارم ، اما تقی را متهم میداقم ، قسم متوجه تقی می‌شود که انگشتر را ندزدیده‌است . و این قسم « رد » ندارد ، یعنی متهم نمیتواند بگوید خودت قسم بخور ، قیمت انگشتر را میدهم .

فائده ـ بعضی از علما در تفسیر آیه : « و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب » گفته‌اند مقصود از « فصل الخطاب » همانا « البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر » است . حدیث بالا بروایت بیهقی بود .

بیهقی ـ امام ابوبکر احمدبن الحسین بیهقی . از دانشمندان بلندنام در علوم عدیده و حافظ عالیقدر در حدیث و صاحب تألیفات گرانمایه . کسی است که امام الحرمین شیخ امام محمد غزالی در باره ایشان میگوید : هر شخص شافعی مذهب را امام شافعی بر او منتی است . مگر ابوبکر بیهقی که منت بر امام شافعی دارد . زیرا او ثابت کرد که همه‌جا حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مؤید امام شافعی است. تولد او بسال سیصد و هشتاد و چهار و وفات او بسال چهار صد و پنجاه و هشت است . رحمه الله تعالی .

الحديث الرابع والثلاثون

حديث سي و چهارم

عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه، قال سمعت رسول الله ﷺ يقول : (من رأى منكم منكراً فليغيّره بيده ، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه وذلك أضعف الإيمان) رواه مسلم

ازأبی‌سعیدخدری رضی الله عنه روایت است گفت که : شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که می‌فرمود : کسی که دید از شما ، کار زشتی را پس تغییر دهد آن را بدستش . پس اگر نتوانست ، پس به زبانش تغییر دهد . پس اگر نتوانست ، پس بدلش انکار آن نماید . و آن انکار که بدل باشد ضعیف ترین ایمان است .

این حدیث را امام مسلم در صحیح خود روایت نمود .

در حدیث نبوی بالا ، یکی دیگر از اصول قواعدی که برای ایجاد یك اجتماع سالم و پر آسایش است بیان فرمود و روشن ساخت که نیست کردن منکر ، وظیفه هر شخص با ایمان است . و فرمود هر یك از شما مسلمانان ، باخبرشد از کار منکری ، باید آن منکر را از میان بردارد بدست خودش . هر جا که جلوگیری از منکر بوسیله دست میسر می‌شود ، مانند جلوگیری از اینکه ظالم به مظلوم بزند ، و از بین بردن‌مانند هروئین و مخدرات و مسکرات. وهرگاه‌یك نفر از منکر با خبر شد ، انکار آن بروی فرض عین است ، و اگر بیش از یك نفر باخبرشد، فرض کفایته می‌شود . ازاله منکر و امر بمعروف به نص قرآن و حدیث و اجماع ثابت است .

آیه « ولتكن منكم أُمة يدعون إلى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر » آیه ۱۰٤ ــ سوره آل عمران ــ و باید باشند از

شما مسلمانان ، جماعتی که دعوت بسوی خیر کنند و وادارند بخوبی و جلوگیری کنند از زشتی .

در حدیث صحیح : « لتأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکـر أو لیعمنکم الله بعذاب من عنده » هر آینه امر بمعروف می‌کنید و از زشتی جلوگیری می‌نمائید و یا اگر ترك امر بمعروف و نهی از منکر کردید ، خداوند همگیتان رابه شکنجه‌اش دچار سازد .

آیات و احادیث درین باره بسیار است . اگر تغییر منکر را بدست خود نتوانست ، به زبان انکار کند . بزبان انکار کردن ، به تهدید نمودن و شکایت به‌أولی الامر بردن و مردم را بفریادرسی خواستن و فریاد بر آن وبه‌مهربانی امر به ترك منکر کردن و یا بدرشتی به حسب حال .

گاه است که به‌نرمی و سیاست و پند و اندرز ، کارهائی از خیر را می توان کرد که بزور شمشیر و ریاست امکان نمی‌پذیرد .

و هرگاه ازاله منکر بدست و زبان میسر نشد ، بدل خود انکار نماید و این ضعیف‌ترین ایمان است . زیرا وقتی منکر باین حد آشکار شد که انکار آن بدست میسر نشد و منکر به‌این‌حد از زشتی افتاد کـه انکار آن به‌زبان هم مقدور نبود ، معلوم است که پایه ایمان به کجـا رسیده است . و معلوم است که ترك منکر ، واجب دینی هرفرد باایمان است و ظاهر است که نهی از منکر وقتی واجب است که انکار کننده از جلوگیری خود بر نفس و مال و شرف خود ایمن باشد .

بعضی از علماء إزاله منکر را بدست ، وظیفه حکام دانسته اند ، وازاله منکر بزبان را ، وظیفـه دانشمندان دانسته‌انـد که از طریق وعظ‌وارشادوپندواندرز مردم را به‌ترك منکروادارند . و چه بسا که پند و اندرز زبانی هرگاه همـراه با عمـل باشد ، نتیجـه درخشان ببار آورد . اما آن مقدار که عمل وعاظ و نصیحت کنندگان نتیجـه می‌دهد گفتار تنها بدون عمل نتیجه نخواهد داد .

ابن الجوزی استاد سعدی می‌گوید : از بین استادان من دوتن را

فراموش نمی‌کنم . زیرا این دو همیشه عملشان برابر گفتارشان می‌یافتم و به گفته های خود ایمان داشتند . می‌گوید : در همان خردسالی من ، گفته‌هایشان اثری عمیق برقلب من می‌نمود ، وقت را خیلی مغتنم می‌شمردند . این دو که یکی « عبد الوهاب انماطی » و دیگری « ابو منصور جوالیقی » است ، بر سیرت سلف بودند ، هیچگاه در مجلسشان غیبت کسی نمی‌شد . علم را لله و برای خدا تعلیم می‌نمودند و در برابر تعلیم خود مزدی نمی‌گرفتند . گفته هایشان در قلبم مانند نقشی که بر سنك باشد ، اثر می‌گذاشت . و از آنجا دانستم که اثر عمل ، خیلی بیش از اثر گفتار بدون عمل می‌باشد .

نظر باینکه فرمایشات نبوی برای هر دوره و زمانی است ، ودرین‌زمان که سواد بطور بی سابقه عمومی میشود ، اگر انکار منکر را بدست چنین تعبیر کنیم ، که نویسندگان بدست خود مضار منکرات را بنویسند و معلوم است که اثر نوشتن در درجه اول است . زیرا نوشتن ممکن است از نظر میلیونها بگذرد ، در حالیکه گفتن تنها به عده معدودی می‌رسد . مثل تعلیم که ممکن است ، شخص دانشمند هزار تن را تعلیم دهد . در حالیکه تألیف و کتاب می‌تواند میلیونها افراد در حیات مؤلف و بعد از وفاتش مستفید نماید .

حمل انکار منکر بدست ، بر معنی بکار انداختن در نوشتن را در شروح این حدیث ندیده‌ام ، ولی مانعی ندارد و همانطور که گفتم نوشته هم وقتی اثر می‌کند که نویسنده به‌گفته‌های خود ایمان داشته باشد وبه‌آن عمل نماید ، که :

سخن کز دل بر آید بشیند لا جرم بر دل

واما سخنی که لقلقه زبان باشد ، به گوش شنیده می‌شود و از گوش دیگر بیرون می‌رود . مهمترین لازمه ناصحان و وعاظ ، قناعت است و ضبط نفس . و بقول سعدی :

عالم که کامراني وتن‌پروری کند از خودگم‌است، کرا رهبري کند ؟

عجیب این است که در دنیای حاضر طمع ودلخواه‌های نفس ، روزافزون است ، و اگر شخصی بخواهد خودرا از وسایل دور سازد، فرزندان و همسران وبستگان با او موافقت ندارند . و حدیث : « سیأتی زمان یکون هلاك الرجل علی یدی زوجته وأولاده » : زمانی بر مردم‌فرا می‌رسد که هلاکت‌هر شخص بر دست‌همسر و فرزندان اوست کاملا مصداق می‌یابد . از او خواهش هائی می‌کنند که نتواند . ناگزیر در مواردی داخل شود که بیش از مقداری که از دنیا بدست می‌آورد، دین را از دست می‌دهد . آنهائیکه نام خودرا بر صفحه روزگار برای همیشه ثبت کرده‌اند ، در ضبط نفس و قناعت در مقام عجیبی بوده‌اند .

امام احمدبن حنبل در روز و شب بر قرص جوین اکتفاء می‌کرده است . موقعیکه خلفای عباسی خواستند در باره او احسانی کنند و مالهائی برای او فرستادند ، همه را پس فرستاد و دلیلش این بود که حاجت به اینها ندارم . موقعیکه زن و فرزندش از او خواستند که مال خلفاء را بگیرد ، وی در جوابشان گفت : شما مانند آن کسانی مباشید که شتری داشتند که بار بر او می‌کشیدند و آب بر آن می‌آوردند . وقتی که پیرشد و از کار افتاد ، آن شتر را ذبح کردند و گوشش خوردند . یعنی در پایه پیری باعث هلاکت من مشوید .

امام شافعی فرماید : «أمت مطامعي فأرحت نفسي» : طمعهای نفس خودرا کشتم و خود را آسوده ساختم . « و من یتبع مطامعه ، یهون »: و کسیکه دنبال طمع‌های نفس خود بنشیند ، خوار می‌شود . « وأحييت القنوع و كان ميتا » : و زنده کردم قناعت را که مرده بود . « و في إحيائه عرضي مصون » : و در زنده کردن قناعت ، شرفم محفوظ است.

آنوقت اگر بزهد صحابه یاران پیغمبر از امثال صدیق و فاروق و مرتضی بنگریم ، محیر العقول است که تا چه حد پشت پا به‌متاعهای زود گذر زده اند . این است که آنچه گفته اند ، باید به‌آب زر نوشت و هر دستوری داده اند نقش دلها شده است و نام نامیشان درخشانترین

تا مها در صفحات تاریخ بشری است .

منکر : هرکار زشتی ، چه ترك واجب و چه فعل حرام و چه آنچه از لحاظ اخلاق اجتماعی مایه انتشار فساد گردد مثلا ترك نماز ، منکراست . زیرا ترك واجب است . عمل زنا منکراست زیرا فعل حرام است . بوسیدن همسر خود در انظار مردم مثلا در بازار ، منکراست ، زیرا مخالف حفظ اخلاق اجتماعی است .

بسیاری از مردم چنین تصور می‌کنند که امروزه نهی منکر امکان ندارد . در حالیکه امروز از هر عصر دیگر آسان‌تر است و از دو راه امکان‌دارد : یکم اینکه هر پدری اعضاء خانواده خود را به معروف وادارد و از منکر باز دارد و این آسانترین راههاست . و حدیث : « کلکم‌راع و کلکم مسئول عن رعیته » : هریك از شما سالارید و هریك از شما مسئول اعمال زیردستان خود هستید ، درهمین زمینه است . راه دوم اصلاح فرهنك که معلمین و مربیان در پرورش نونهالان و دمیدن روح دینداری و خداشناسی در نونهالان همکاری کنند . در عمل شایسته باشند و درگفتار اخلاص بورزند . وسایل عمومی موجود از قبیل تلویزیون و رادیو هم می‌تواند وسیله‌ای برای نشر اخلاق و رفتار خوب باشند و درسهای آموزنده به‌مردم بدهند .

متأسفانه وقتی از متصدیان رادیو خواسته می‌شود تا برنامه‌های خودرا اصلاح کنند ، جوابشان دندان‌شکن است و آن اینست که رادیو برای همه کس است . اگر بعضی طالب اخلاق و شرافت هستند، بعضی دیگرهم هستند که می‌خواهند از جنایات و زشتیها مطلع شوند و تقلید کنند .

افسوس که سیر حوادث : حتی یك نفر که بتواند از طریق وعظ و ارشاد جوامع بشری را اصلاح کند ، باقی نمانده است و گرنه یك نفر هم کافی بود . مگر نه اینست که روزی که حضرت محمد به پیغمبری مبعوث شد ، در برابر زشتیها و کفر و نادرستیها قد علم

کردو خودش تك و تنها بود ؟ اما طولی نکشید که چون حق می‌گفت واجراء حق می‌خواست، پیروزمند و جهان در برابر او تسلیم شد. اسلام دارای روحیه‌ای است که هرمو قع ممکن است به مسیر خود برگردد و باز هم فضائل را انتشار دهد . امیدست روزی که دانشمندان جهان به‌درمان معجزه‌آسای اسلام پی می‌برند ، دور نباشد و جهان از تعالیم قرآن و سنت عملی حضرت خیر الانام در سراسر آن از نو زنده شود، که اگر دین و اخلاق نباشد ، نه بمب اتم بکار می‌آید و نه فتح فضا و کرات .

باز هم معنی حدیث بالا را تکرار می‌کنیم : هریك از شما از منکر با خبر شدید، بدست خود آنرا از میان بردارید . هرکدام نسبت‌به خودو بستگانتان مرحمت داشته باشید که منکر را میان خود روا ندارید و از میان بر دارید ، اگر در میان بستگان خودتان نبود ، بزبان خود از پند و اندرز و رسانیدن به مسئولین امور کوتاهی نکنید . و اگر منکر نه در میان وابستگان خودتان بود و نه قلمی داشتید که زشتیهای منکرات را محکوم کنید و نه از سخنوران بودید که با زبان خود زشتی را نابود کنید ، پس با قلب خود انکار کنید تا ضمیرتان از منکر دور بماند و پاکی خود را نگهدارد .

الحديث الخامس والثلاثون

حدیث سی و بنجم

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: « لا تحاسدوا ولا تناجشوا ، ولا تباغضوا ، ولا تدابروا ولا يبع بعضكم على بيع بعض . وكونوا عباد الله اخوانا المسلم اخو المسلم : لا يظلمه ولا يخذله ولا يكذبه ولا يحقره التقوى ههنا ويشير الى صدره ثلاث مرات ، بحسب امرىء من الشر ان يحقر اخاه المسلم كل المسلم على المسلم حرام دمه وماله وعرضه . رواه مسلم .

از أبی‌هریره رضی‌الله عنه ، گفت : فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم حسد به همدیگر مورزید و به زیان یکدیگر سازش مکنید و بغض همدگر رامنمائید ، و پشت به همدیگر مدهید . و نباید بفروشد یکی از شما بر فروش دیگری : بر دست همدگر مزنید و باشید بندگان خدا برادران همدگر . مسلمان برادر مسلمان است . ستم به برادر خود نمی‌کند ، دست از یاری او نمی‌کشد . تکذیب او نمیکند . او را خوار نمی‌شمارد ، پرهیزگاری اینجاست ، یعنی در دل است و اشاره می فرمود بسوی سینه‌اش و سه بار آن را فرمود : کفایت شخص است در پستی و شرارت آنکه خوار بدارد برادر مسلمانش را . همه مسلمان بر مسلمان حرام است . خون مسلمان حرام است ، مال مسلمان حرام است و شرف مسلمان حرام است . روایتش نمود مسلم .

حدیث نبوی بالا ، که در صحیح مسلم به ثبوت رسیده است ، اصل عظیمی ، در اخلاق اجتماعی شخص مسلمان است . درین حدیث

آشکار شده است که حسد حرام است . زیرا حسد عبارت است از آرزو کردن زوال نعمت دیگری . در حالیکه صاحب نعمت در حق حسود هیچ بدی نکرده است و بر حسود از طریق شریعت واجب اوست که دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای خود دوست می‌دارد .

از جهت دیگر حسد عبارت است ازانکار قدرت خدا تعالی و عدم رضایت از قسمت او . درآیه ٥٤ ـ سورة النساء میفرمایـد : « أم یحسدون الناس علی ما آتاهـم الله من فضلـه » بلکه در حقیقـت حسدکردنشان به‌نسبت مردم از جهت انکار آنچه خداوند از فضل خود به‌آنان داده‌است می‌باشد .

در حدیث صحیح است که: « الحسد یأکل الحسنات کما تأکـل النار الحطب » : حسد ، حسنات را از بین می‌برد ، همانطور کـه آتش هیزم را می‌خورد . علاوه بر حرام بودن حسد و از بین بردنش حسنات حاسد را ، وداشتن خطر کفر ، زیرا حاسد ، به‌قسمت خداوندی ناراضی است . علاوه بر این حسود ، همیشه ناراحت و گرفتار درد حسداست و بقـول سعدی :

توانم آنکه نیازارم اندرون کسی حسودراچه کنم کوزخود برنج‌درست
بمیر تابرهی‌ای حسود کاین رنجی‌است که‌ازمشقت آن‌جزبه‌مرگ‌نتوان‌رست

بیشتر کسانیکه دچار حسد می‌شوند ، همسایگان هستند که از قدیم معروف است : « العداوة في الأقارب والحسد في الجـیران » : دشمنی در خویشاوندان و حسد در همسایگان است . یکی از اسباب از بین بردن حسد همسایگان ، احسان و نکوکـاری نسبت به‌ایشان است . اینست که برای همسایگان حقوق بیشتـری مقرر شده ، تـا احسان بیشتر مایه از بین بردن حسد باشد .

در حدیث بالا منع شد از حسد بردن . برای اینکه وقتی که ریشه دوانید ، باعث آزردن و در صدد اذیت برآمدن می‌شود . اینست که فرمود : « لا تناجشوا » : علیه یکدیگر ساخت و پاخت نکنید . «نجش»

در لغت بمعنی اشـارة و بر پاکـردن است . و « نجش » هم مایـه برپا کردن بغض و عداوت است . فقهاء مثال « نجش » را چنین میآورند که شخصی میآید تا جنسی از صاحب دکان خریداری نماید . صاحـب دکان بادیگری ساخته است که هر موقع خریدار آمد و جنس را بـه قیمتی رسانید ، او بیاید و قیمت جنس را بالا ببرد ، تا از این ساخت و پاخت ، خریدار ساده لوح را بفریبند و جنسیکه ده‌ریال می‌ارزد ، به بیست ریال به‌اوبدهند .

این عمل گذشته ازاذیت ، غش و خیانت است .

در حدیث است : « من غشنا فلیس منا » : کسیکه غش بمـا مسلمانان نمود ، ازمامسلمانان نیست . در روایت دیگر : « من غش فلیس منا » : هر که غش نمود ، ازمانیست .

اما اگر آرزوی زوال دیگری نباشد و قصد ، کوشش کـردن برای رسیدن به صاحب نعمت و برابری با او در کارهای خیر باشد ، این را « غبطة » نامند وازحسدنیست . وقتی که در باره خریداری ساخت و پاخت شد و با فریفتن او قیمت جنس بالا برده شد ، موقعیکه خریدار دانست فریب خورده است ، حق پس دادن جنس را ندارد . زیرا تقصیر از خود اوست که بدون بررسی ، جنس را به بیشتـر از قیمتش خریده است و نزد بعضی از علماء منع از « نجش » دلیل باطل بودن آن است و خریدار موقعیکه به‌گول‌خوردن خود آگاه شد ، حق پس دادن آنرا دارد .

ممکن است « نجش » را بمعنی عام آن که بکار بردن فریب و مکر است بکار برد . و در اینصورت چنین معنی می‌دهد که حسد باعـث نشود که در معاملات خود مکر و حیله بکار ببرید و همدیگـر را بفریبید زیرا موقعیکه بازار فریب گرم شد ، فریبنده هم درجای دیگر فریفته خواهد شد وهمانطور که حسد مایه بکار بردن مکر و حیلـه و تزویر می‌شود ، بکار بردن حیله و مکر هم مایه بغض و عـداوت

می‌شود . اینست که فرمود : «ولا تباغضوا» : بغض همدگر منمائید .
اگر بگوئیم حب و بغض یك امر قهری است ، دراین حال چنین معنی می‌شود از کارهائی که سبب ایجاد بغض و تنفر می‌شود ، دوری بجوئید . بغض ، عبارت از تنفر و بیزاری از چیزی است بخاطر صفت زشتی که در آن است و دراینحال بغض و کراهت مزادف همدگـر می‌شوند . اما باید دانست که بغض دشمنان خدا لازم است ، بـرای اینکه معاصی ، مایه خشم خداست و شخص عاصی با خدای عز و جل مبارزه می‌نماید . و بغض آنچه خشم خدا را برمی انگیزد ، لازم است .
در حدیث صحیح است : « من أحب لله و أبغض لله و أعطی لله فقد استکمل الإیمان » : کسیکه محبت و دوست داشتنش بـرای خد باشد و عطاء و احسانش برای خدا باشد ، پس محقق است کـه ایمان او کامل است . وقتی که حب و بغض فقط برای خدا باشد ، معلوم است که حظ نفس در آن دخالت ندارد . در این حدیث ، از بغض یکدگر منع فرمود .
هرگاه بین دوکس اختلاف برسرکـاری باشد ، بغض همدگر جایز نخواهد بود و بغض جایزنیست مگر موقعیکه برای رضای حق تعالی باشد . اختلافهائی که میان فرقه‌های این امت است ، نباید مایـه بغض شود ، مگروقتی که آراء بعضی به کفر و یافسق آشکار برساند که دراین حال بغض کافر و فاسق لازم است . بغض هم‌باید بغض عقیده و عملشان باشد نه بغض خودشان چنانکه در قرآن است : « قال أنـی لعملکم من القالین » : پیغمبر لوط علیه السلام گفت : من عمـل شما را باغضم اما بغض خودتان ندارم .
آنانکه از رأی و گفتاری ناصواب پیروی می‌کنند ، هرگاه نادان باشند ، شاید احتمال عذرشان باشد . اما کسانیکه اهل علم و اطلاع هستند ، برایشان جز پیروی حق ، راه دگری نیست .
در حدیـث است که مایـه دخـول بهشت ، همدوستی است .

در صحیح مسلم است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « والذي نفسی بیده لا تدخلوا الجنة حتی تؤمنوا ولا تؤمنوا حتی تحابوا » : قسم به آن خدائی که روح من در دست اوست ، داخل به‌بهشت نمی‌شوید مگر موقعیکه ایمان داشته باشید و ایمان شما بـــه ثبوت نمیرسد ، مگر موقعیکه همدیگر را دوست بدارید .

در حقیقت آنچه دردین مبین اسلام حرام شده ، اکثر چیزهائی‌است که‌مایه بغض میشود و تنفر از یکدیگر را به بار میآورد . دردیــن‌مبین اسلام حرف راست هرگاه فتنه انگیز باشد ، جایــز نیست و دروغ مصلحت آمیز جایز است . نمیمه و خبرچینی‌هرچند نقل سخن براستی باشد ، باز هم حرام است ، روی اصل اینکه بغض و دشمنی ببــار میآورد و در قرآن ، کسیکه دشمنی میاندازد به ما معرفی شده است و در آیه ۹۱ ــ سورة المائدة ــ این نکته را روشن میسازد : « انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء في الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکرالله و عن الصلواة فهل أنتم منتهون » این است و غیر ازاین نیست که مقصود شیطان انداختن دشمنی و بغض است میان شما دررواج‌دادن شراب و قمار ، تا با همدیگر دشمن شوید و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد . پس آیا خودداری از پیروی شیطان میکنید که سعادت خودرا بــاز یابیــد ؟

گفتیم حسد مایــه « نجش » و سازش به‌زیان یکدیگر می‌شود و زیان رساندن ، مایه بغض و نفرت میگردد و بغض ، مایه روگردانی از هم و پشت نمودن بهمدیگر است . این است که فرمــود : « ولا تدابروا » ــ پشت به‌هم مدهید . باید نیروی ایمان شما ، به فشردن دست یکدگر و دوست داشتن همدگر و خوشروئی در روی یکدیگر باشد ، نه اینکه روی از هم بگردانید و پشت به‌هم بدهید . بغض یکدیگــــر و پشت دادن به همدیگر ، گاه است که ملازم‌همدیگرند و گاه است که انسان نسبت به کسی بغض در دل دارد ، امــا رو از او نمیگردانــد

و حقوقش را ضایع نمیکند و گاه است که انسان محبت فرزند دارد ، اما بخاطر تأدیب او ، رو از او می‌گرداند .

این است که حضرت رسول الله منع فرمود کـه مسلمان بغض مسلمان نماید و یا از او روی بگرداند و فرمود : « ولایبع بعضکم علی بیع بعض » : یعنی نباید مسلمان بر دست مسلمان دیگر زند و اگـر مسلمانی چیزی را فروخته باشد ، نباید مسلمان دیگر بیع او را باطـل کند تا خود بیع کند . مثلا اگر شخصی جنسی از احدی خریده است ، نگوید برو این جنس را پس بده که من ارزانتر بتو میفروشم .

در حدیث است : « إنکم اذا فعلتم ذلك قطعتم ارحامکم » : برای اینکه شما هرگاه چنین کاری بکنید و بر دست همدیگر بزنید ، ارحام خود را قطع میکنید . مردم را وادار میکنید تا در مکافات این اذیت ، نسبت بخودتان و خویشاوندانتان اذیت کنند و سبب اذیتشان خودتان باشید و در حقیقت ضرر بخود زده‌اید و ارحام خود را قطع کرده‌اید ، ودر عکس‌العمل و رفتار مردم نسبت به فرزندان و ارحام مردم موذی درس عبرتی است .

آیا چنین بیعی که بر دست مسلمان زدن میباشد ، صحیح است یا نه ؟ نزد بعضی از علماء بیع صحیح است اگر چه حرام میباشد و نزد بعضی دیگر باطل است . پیغمبر اسلام علاج این دردهای اجتماعی که حسد و نجش و بغض و تدابر و بر دست هم زدن است ، به این جمله بیان فرمود : « و کونوا عبادالله اخواناً » : و باشید بندگان خـدا ، برادران همدیگر . بندگان خدا باشید ، زیرا وظیفه بندگـان است که از قسمت خداوندی خوشنود باشند .

تفاوت میان افراد که در علم ونبوغ و یا هوش و درایت و یـا بدست آوردن مال و گرد کردن آنست ، یك قسمت خداوندی است . و اگر شما بندگان خدا هستید ، باید بر قسمت او اعتراض نگیریـد وشما هم می‌توانید بجای حسدورزی و کارشکنی که به‌ضرر خودتـان

بیشتر است ، بجای آن به‌کوشش از راه آ ن‌بپردازید تا موفق شوید .
وقتیکه خود را به بندگی خدا پذیرفتید ، به‌او راضی شدید . خود را
از آتش حسدو ناراحتی اذیت و نگرانی بغض و عداوت و تلخی بر دست
یکدیگر زدن آسوده کرده‌اید . آنگاه که بندگان خدا شدید و از نعمت
رضاو خوشنودی به‌قسمت خداوندی بهره‌مند گشتید ، باشید برادران
یکدیگر . وقتی برادران‌یکدیگر هستید . که برای هم احترام قائل
شوید ، حقوق همدیگر را مراعات و از طریق برادری و برابری
و همدستی بسعادت و خوشی خواهید رسید . در حالیکه از حسدورزی
جزکینه و ضعف و جز دشمنی و زبونی و بغیر از خواری و بریدن
خویشاوندی نتیجه دگری نخواهیدیافت .

صلوات و سلام خدای متعال بر این پیغمبر خاتم که بیان معجز
او تا چه حد شیرین است . دردهای اجتماعی را میشمارد ، علت آنها
را روشن میسازد ، علاج قطعی آن را بیان میفرماید . خداوند به این
امت توفیق دهد تابدستور ایشان رفتار کنند .

فرمود : بندگان خداباشید ، برادران همدیگر ، که هرگاه
بندگی شما محقق شد و از نعمت رضا بقضا بهره‌ورشدید ، همدیگر
را دوست می‌دارید ، و از برادری با یکدیگر و همدستی به‌آنچه از
خیر و خوشی میخواهید میرسید .

آنوقت برای اینکه روشن فرماید وظیفه برادر نسبت ببرادر
چیست ، فرمود : « المسلم اخوالمسلم » مسلمان برادر مسلمان است .
دین مبین اسلام مایه برادری است . و همین رابطه دینی از هر پیوندی
قویتر است . « لا یظلمه » : برادر مسلمان به برادر خود ظلم نمیکند .
« ولایحقره » : مسلمان بردار مسلمان خود را خوار نمیدارد .
« التقوی هَهُنا » : پرهیزگاری اینجاست . و اشاره به سینه میفرمود .
و این سه راهمراه با اشاره به سینه سه بار فرمود . یعنی پرهیزگاری
در دل است . دل خود را پاك کنید ، قلب خودراازپرهیزگاری روشن

کنید، ضمیر خود را به مهر همدیگر صیقل دهید ، تا عاقبت خیر برای شما باشد . « العاقبة للمتقين » تا خداوند اعمال شما را بپذیرد .

« إنما يتقبل الله من المتقين » آیا میدانید چه کسی پست‌ترین افراد بشراست ؟ فرمود : « بحسب امریء من الشرأن يحقر أخاه المسلم » : کفایت است در پستی‌شخص آنکه برادر مسلمان خود را خوار دارد . زیرا چنین کسی نه معنی انسانیت را دریافته ، نه از معنای دین آگاه شده و نه از راز نیکبختی اطلاعی دارد . بلکه با خوار داشتن برادر خود ، به‌خواری و زبونی و بدبختی خودگردن نهاده است . « كل المسلم على المسلم حرام » : همه آنچه به تعلق به مسلمان دارد ، بر مسلمان دیگر حرام است . حرام در اینجا بمعنی محترم است. یعنی آنچه تعلق به‌مسلمان دارد ، محترم است . « دمه » : خون مسلمان حرام است . « وماله » : مال مسلمان حرام است . « و عرضه » : شرف مسلمان محترم است .

پس دانسته شد که مسلمان برای تمام حقوق مسلمانان احترام قائل است. هیچگاه شرف مسلمان را پایمال نمیکند، مال مسلمان رابناحق نمیگیرد . خون‌مسلمان‌را نمیریزد . خدای توانا آسمانها و زمینها همه را برای مسلمان بیاراست . پس چقدر نفهم و نادان است کسیکه مسلمان را خوار دارد . آیه : « هو الذي سخر لكم ما في الأرض » : اوست خدائی که مسخر ساخت و بفرمان آورد برای شما (برای مسلمانان) همه آنچه در زمین است . زیرا مسلمان واقعی کسی است که میتواند نماینده خدا برروی زمین باشد . مسلمان واقعی است که می‌تواند نعمتها را در موارد آن بکار ببرد .

افسوس که بربریت فرنك بنام تمدن همه اخلاق و معنویات را نابود کرده است و جادوی ظاهر صناعت آنان ، دیده مردم را افسون کرده است و مسلمانان بجای اینکه در صناعت هم در مقدمه ملل باشند ، از ملل راقیه در صناعت عقب افتاده‌اند . و هنوز هم کشورهای

اسلامی در علم و صناعت از فرنگیان بدنبال هستند . و در نتیجه جنس خام را از کشورهای اسلامی به ربع قیمت میخرند و به گفته وزیر اقتصاد ایران ، هرسال قیمت جنس خود را بالا می‌برند و قیمت جنس مسلمین و کشورهای عقب‌افتاده را به‌زیر میآورند،تا هیچگاه جلو نیفتند.

آنچه مایه امید است ، بیداری و هوشیاری است که اخیراً نصیب مسلمین و رهبرانشان گردیده است . بیاری خداتعالی آینده برای مسلمانان است .

در حدیث نبوی بالا: دردهای اجتماعی ، عوامل ایجاد آن دردها ، درمان قطعی آنها وظیفه مسلمین نسبت به‌همدیگر ، احترام بحقوق یکدیگر ، بندگی و خوشنودی به قسمت او ، برادری و همدستی با همدیگر برای یك اجتماع سعادتمند ، طریق انتشار مهر و محبت بین همدیگر ، همه را بطور آشکار بیان فرمود . و میتوان گفت این حدیث، شامل احکام اسلام و آداب آن است . دراین کتاب به‌روایت مسلم یاد شد و بلفظ دیگر تقریباً بهمین معنی دربخاری و مسلم آمده است و به طرق بسیار در صحاح دیگر نیز روایت شده است و در صحت آن تردیدی نیست و سعادتمند کسی است که چنین بیان معجز نمون را رهبر زندگی خود قرار دهد و نیکبختی دو جهان برای خود بدست آورد .

الصلوة و السلام علیك یا رسول الله که شایسته تو جزدرودخدا نیست و در ثنای تو از ما خاکیان چه آید و بقول سعدی که راونش شادباد :

ندانم کدامین سخن گویمت	که والا تری زانچه‌من گویمت
ترا عز لولاك تمکین بس است	ثنای تو طه ویس بس است
چه وصفت کند سعدی ناتمام	علیك الصلوة أي نبی والسلام

تنبیه ــ در فرمایشات نبوی کلمه مسلم یاد فرمودن برای بیان عظیم شرف مسلمان است . و قصد این نیست که خون و مال غیر

مسلمان محترم نیست . چنانکه این مطلب را بارها شرح داده‌ام و خوبی نسبت بهمه کس خوب است . و یقیناً خوبی به مسلمان خوبتر و بهتر و پر ثوابتر است . دیگر اینکه وقتی مسلمانان از بکار بستن فرمایشات نبوی ؛ اجتماعی سعادتمند و پر عزت بدست آورند ، در نشر این تعالیم، معلم دیگران خواهند شد و همین اسباب نیکبختی را در جهان انتشار خواهـد داد .



الحديث السادس والثلاثون

حديث سي و ششم

عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي ﷺ قال: من نفّس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا، نفس الله عنه كربةً من كرب يوم القيامة، ومن يسر على معسر يسر الله عليه في الدنيا والآخرة، ومن ستر مسلماً ستره الله

ازأبی‌هریره رضی الله عنه روایت نمود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود: کسیکه نیست کرد از شخص مؤمنی سختی از سختیهای دنیا، نیست کند خدا از او سختی از سختیهای روز قیامت. و کسیکه آسان گرفت بر بینوائی، آسان گیرد بر او خدای تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه پوشید مسلمانی را، پوشد او را خداوند

در حدیث نبوی بالا، اهمیت کمك بیکدیگر، وفریادرسی همدیگر را بیان فرمود. و در اجرای خوبیها و کمك هرجا که کلمه مسلمان یاد شود برای یاد کردن شرف و احترام اوست، که هر احسانی نسبت به شخص مسلمان ثواب عظیمتر دارد. و گرنه گشایش درکارهای بندگان خدا همه اجر دارد.

در حدیث شریف بیان شد «: إن الله كتب الإحسان على كل شيء»: محقق است که خدای‌تعالی خوبی‌را بر همه چیز نوشت و حدیث: «في كل كبد حرّى، أجر»: در هر جگر گرمی ثواب است. در احسان به هر حیوان زنده‌ای ثواب است، منتهی با این تفاوت که ثواب احسان به مسلمان بیشتر است از احسان به حیوان و احسان به حیوان بهتر است از احسان به کافران حربی و مردم موذی:

گاوان و خران باربردار به زادمیان مردم‌آزار

در فرموده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم،

في الدنيا والآخرة ومن سلك طريقاً يلتمس فيه علماً ، سهل الله له به طريقاً الى الجنة ، و ما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم إلا نزلت عليهم السكينة ، وغشيتهم الرحمة ، وحفتهم الملائكة ، وذكرهم الله فيمن عنده ومن بطأ به عمله لم يسرع به نسبه . رواه مسلم بهذا اللفظ

در دنيا و آخرت ، و خدا در كمك بنده است ماداميكه در كمك برادرش باشد،وكسی كه گرفت راهی كه بجويد در آن علم را. آسان سازد خدا بر او به بركت علم ، راهی بسوی بهشت ، هرگاه گرد آيند مردمی در خانه‌ای ازخانه‌های خدا (يعنی دريكی ازمساجد) تا بخوانند كتاب خدا قرآن را و درسهای آن بهم بفهمانند ، فرود آيد برايشان آرامش دلها و فرا گيرد ايشان را مهر و رحمت خدا ، و ايشان را در بر گيرند فرشتگان، ويادكند ايشان را خدا در كسانيكه نزد اوست و كسانيكه بدنبال انداخت اورا عملش ، بجلو نينداخت اورا نسبش . مسلم در صحيح خود باين لفظ روايت نمودا ين حديث را .

اهميت كار گشائی و چاره سازی و انجام دادن حاجاتشان ورسانيدن نفع به ايشان ، چه به‌علم و چه به مال و چه به‌جاه و منصب و چه به‌نصيحت و پند گفتن — و چه به‌راهنمائی‌و دلالت بر خير و چه به‌كومك‌كاری به‌رفتن دركار مردم يا واسطه شدن و يا ميانجيگری ميان مردم و يا دعای خير در غياب برادران باشد روشن فرمود . « من نفّس » : كسيكه مايه نفس براحت كشيدن مسلمانی شد . گفته ميشود طوری سخت بر لو گرفت كه نفسش بند آمد . « من نفّس عن مسلم » : كسيكه مايه نفس به‌راحت كشيدن مسلمانی شد (كربة) درسختی ، اگر مايه نفس براحت كشيدن يعنی رفع سختی از غير مسلمانی بشود ،

هم ، اجردارد . « من کرب الدنیا » : از سختیهای دنیا مسلمانی را آزاد کرد ، گره از کار او گشود ، او را مددکاری و دستگیری نمود . « نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیامة » : خداوند برداشته نماید از او سختی از سختیهای روز قیامت ، و معلوم است که در این دنیا برای رفع سختیها فی الجمله میتوان چاره اندیشید . زیرا چاره جوئی به‌مال یا جاه یا التماس و زاری کردن یا کار و یا غیره چاره‌ای میشود . اما در آخرت که دست آدمی از همه چیز تهی است، سختی آن طاقت فرساست.

معلوم است که هر خوبی عادة دو نوع ثواب دارد : نیکنامی و آسایش و خوشی زندگی در دنیا . که در این امر ، مؤمن و کافر مشترکند و ثواب اخروی از رضای خدا و آسایش روز قیامت و بهشت اختصاص به مؤمنان دارد . در حقیقت نادان کسی است که دردنیا خوبی بتواند و نکند . آنگاه هم دراین‌دنیااز تمتع به‌نعمتها محروم شود و هم در آن جهان از ثواب آن .

در حدیث است که گرمای روز قیامت طاقت فرساست و عرق مردم تادهان بالامیآید و معقول هم هست . زیرا خلایق میلیونها سال ، دریك‌جاجمع‌آمدن و حرارت آفتاب از نزدیك چشیدن و تنگی جا وایستادن یکروز آخرت ، یعنی یکهزار سال معلوم است چه بروز مردم میآورد . کسیکه آسودگی آنجا را بخواهد ، در این دنیا آسایش مردم را فراهم آورد و عجب این است که در این دنیا کسی نیست که حاجت به دیگران نداشته باشد . کسیکه دست ازبرآوردن حاجت مردم کشید ، در وقت حاجت خود بی‌کس‌خواهدماند :

کار درویش مستمند برآر   که تو را نیز کارها باشد

(و من یسّر علی معسر) و کسیکه آسان گرفت بر بینوائی باینکه بدهی او را بخشید ، او را باحسانی خوشدل ساخت یا باو در برابر بدهکاریش فشار نیاورد یا در کار او برای رفع حاجتش کوشید و یا اینکه دانشمند بود در فتوی برای حل مراقعات خدمت کرد (یسّر الله

عليه في الدنيا والآخرة) خداوند آسان گيرد بر او در دنيا و آخرت .

در حديث است بروايت امام احمد : « من أراد أن تستجاب دعوته و تنكشف كربته فليفرج عن معسر » : كسيكه بخواهد دعايش به اجابت رسد و سختي از او برطرف شود ، ميبايد گشايشي در كاربينوايان و فروافتادگان آورد :

خدا را بر آن بنده بخشايش است   كه‌خلق از وجودش در آسايش‌است

(و من ستر مسلماً) و كسيكه پوشيد مسلماني را ، باينكه سر بازدن او را ناديده گرفت و يا اينكه پوشاك نداشت ، او را لباس داد و يا اينكه توانائي بر نكاح نداشت ، او را كومك كرد تا خود را پاكدامن سازد ، يا اينكه كار زشتي از او صادر شده بود ، او را رسوا ننمود و همين ستر ، اختصاص به مردم شريف دارد ، زيرا مردمي كه حيا را كنار گذاشتند و از زشتي ننك نداشتند ، پرهيز دادن مردم از آنان لازم است و ستر حالشان جايز نيست .

كسيكه مسلماني را پوشيد و ستر حال او نمود (ستره الله في الدنيا والآخرة) خداوند او را بپوشاند در دنيا و آخرت . كسيكه مانع از بي‌آبروئي ديگري شد ، خداوند قادر متعال آبروی او را نگهدارد در دنيا و آخرت .

در حديث است : « من ستر عورة اخيه المسلم ، ستر الله عورته يوم القيامة » : كسيكه بپوشاند عورت برادر مسلمانش را ، خداوند بپوشاند عورت او را در روز قيامت . مقصود از عورت آنچه كه ظاهر شدنش دل شخص را بدرد ميآورد . « و من كشف عورة اخيه المسلم ، كشف الله عورته حتى يفضحه بها في بيته » : و كسيكه ظاهر نمود عورت برادر مسلمانش را و باعث رسوائي اوشد ، خداوند عورت او را آشكار سازد بطوريكه در خانه‌اش او را رسوا سازد .

در حديث است بروايت احمد و ابو داود و ترمذی : «يامعشرمن‌آمن بلسانه و لم يدخل الايمان في قلبه لاتغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم

فان من تتبّع عوراتهم تتبّع الله عورته و من تتبّع الله عورته يفضحه في بيته » ای گروه مردمی که بزبان ایمان آوردند و ایمان در دلشان داخل نشده است ،غیبت مسلمانان مکنید و پشت سر مسلمانان بدگوئی مکنید که در صدد شوید زشتیها را آشکار سازید ، زیرا کسیکه درصدد جستن زشتی از دیگری و بی آبروئی برادر مسلمانش شود ، خداونـد هم زشتی او را آشکار کند و در خانه اش رسوا سازد .

سلف صالح و پیشینیان این امت دارای سیرتی بوده‌اند که همیشه می‌تواند سرمشق باشد . اگر شخصی ، ناصالحی را درراه می‌دیـد روبخدامی‌کرد و می‌گفت : خدایا دل این دردست توست و تو بر همه چیزتوانائی وبه‌بندگانت مهرباترین مهربانان‌هستی . از فضل و کرم و دریای رحمتت خواهانم ، اورابراه راست هدایت فرمائی .

همان شخص ناصالح با دیدن شخص صالح رو بخدا می‌کردکه: خدایا. صلاح و تقوی نصیب او ساخته‌ای . از تو می‌خواهم برای او در تقوی و صلاحش برکت بیندازی و برکت دعای اوشامل‌حال‌من‌هم‌بگردانی . و با این طریق ، صالح‌وناصالح همه نسبت بهمدیگر دعای خیر می‌کردند وهیچگاه شخص صالح بر شخص‌دیگری تکبر نمی‌فروخت و هیچ کدام‌در صدد گزند همدیگر نمی‌شدند ، این بود که دنیائی از سعادت و آسایش فراهم کردند که همه در آن آسوده‌و نیکبخت زیستند .

درواقع اثر فرمایشات نبوی همیشه بقوت خود باقی است. رسول‌ـ الله فرمود : « والله في‌عون العبد ما دام العبد في عون اخيه » : و خدا در کمك بنده است تا وقتی که بنده در کمك برادرش باشد ـ هرگاه شخص به کمك برادر خود شتافت،از کمك و معونت خدای توانا بهره ور شده است و معلومست کمك آدمی در برابر کمك خدا بکجا می‌رسد ؟

صدر اسلام مردانی دارد که تعلیم یافته پیغمبر اسلام بودند و علم و عمل را همراه می‌داشتند . ابو بکر صدیق رضی الله عنه ، از دوشیدن گوسفند فقراء در ایام خلافت خود باك نداشت : عمر فاروق رضي الله

عنه ، از بدوش گرفتن خوراك برای پیرزنان و جاروکـردن منزلشان خودداری نداشت . سرپرستی ایتام و تعهد و وارسی افتادگان همیشه جلو چشم ایشان بود . عثمان ذو النورین در هربار کـه رسول اللـه دستور جهاد می‌داد ، تهیه قسمتی از وسائل و مصرف آن را متعهـد می‌شد . علی مرتضی رضی الله عنه ، خود و اهل بیتش چند شبانه‌روز با گرسنگی می‌ساختند و با طعـام خود ، یتیـم و فقـیر را خوشنود می‌ساختند . عبد الرحمن عوف رضی الله عنه کاروان را با بارش در راه خدا انفاق می‌کرد . این رادمردان و دهها افراد دیگر از تعلیم یافتگان قرآن و سنت ، نمونه زنده مسلمان واقعی بودند کـه قلم نمی‌توانـد محاسنشان را بشمارد .

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « ومن سلك طریقاً یلتمس فیه علماً ، سهل الله له طریقاً الی الجنة » : و هرکسی که گرفت راهی‌را که‌در آن راه دانش بجوید ، وعلم‌رابرای‌خدا و بقصد عبادت او بوسیله علم بدست آورد ، خداوند توانا باحترام این علم ، راه بهشت را بر او آسان سازد . این عبارت می‌رساند که اگررسیدن به‌بهشت برای نیکوکاران دیگر پس از تحمل مشاق و دشواریها باشد، رسیدن به بهشت برای طالبان علم بدون آن زحمتها میسراست .

از حدیث دانسته شد که جزاء عادتاً از جنس عمل است ، چنانکه در این حدیث ، تنفیس و نیست کردن سختی از مسلمان ، به‌تنفیس و نیست کردن‌سختی‌درروز قیامت برابر ساخـت ، و آسان گرفتـن طلبکار بربدهکار بینوا به‌آسان گرفتن خدا بر او مقابله نمود ، و ستر و پوشیدن عورت مسلمان‌را به ستر خداوندی بر او در دنیا و آخرت ثواب داد ، و گرفتن راه علـم رابه‌آسان کردن راه بهشت بـر او مجـازات نمـود .

در حدیث است : « من علم بما علم أورثه الله علم ما لم یعلم » : کسیکه عمل کرد به‌علم خود ، خدای توانا اورا می‌رساند به علومی که

فرانگرفته است . و معلوم است که عمل به علم وسیله پیشرفت و نیکنامی وزیادشدن بصیرت در علوم دیگراست ، و معلوم است کـه شناسائی خدای‌متعال و بدست‌آوردن رضای اوتعالی، تنها از طریق علم میسر است.

خداوند ترس خود را که مایه سعـادت دنیا و آخـرت است ، بهره‌دانشمندان ساخت و فرمود : « إنما یخشی الله من عباده العلماء»(آیه ۲۸ ــ سورة فاطر) : در حقیقت دانشمنداند که ازخـدا می‌ترسند . فضائل علم و مزایای آن دردین اسلام خیلی بیش ازآن‌است که در چنین کتاب مختصری گنجانیده شود . « و ما اجتمع قوم في بیت من بیوت الله تعالی یتلون کتاب الله و یتدارسونه بینهم إلا نزلت علیهـم السکینة و غشیتهم الرحمة و حفتهم الملائکة وذکرهم الله فیمن عنده » :

قرآن کتابی است که رحمت است و نورو شفاء ما في الصدور . اما متأسفانه ازمدتی‌است که استفاده از انوار قرآن نمی‌شود و حتی تلاوت کلام الله هم از دست داده شده است ، و این کتاب آسمانی کـه دستورالعمل نیکبختی درزندگی‌دنیاوآخرت‌است ، فقط برای امـوات خوانده می‌شود و اینطور مینمایاند که آنانکه عمل به قرآن می‌کردنـد و زبان را به تلاوت آن جلاء می‌داده‌اند ، مرده‌اند و قـرآن اکنـون بایدبه‌یاد آنان خواند ، و یا اینکه گفتـه شود زندگان مسلمین قرآن را ترك کرده‌اند باشد که خواندن آن رحمتی برای مردگان ببار آورد .

فریاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در قرآن از مهجوری آن شکایت می‌فرمود ، و خدای توانا شکایت پیغمبر از دست کفار وبی‌اعتنائیشان به‌قرآن چنین بیاذ فرمود : « و قال الرسول یا رب إن قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً » آیه ۳۰ ــ سوره الفرقان : گفت پیغمبر ، ای پروردگار من گروه من بحقیقت این‌قرآن‌را ترك گفته‌اند . همین فریاد امروز تازه شده است .

خداوند بصیرتی به مسلمانان بدهد که نسبت به‌قرآن تااین‌حـد بیوفائی نکنند و بدانند که دین اسلام دین عمل است . چنانکه فرمود

صلی الله علیه و آله و سلم : « ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه » :

در حدیث است که حضـرت رسول به‌آل بیت خود فرمـود : «إن أولیائی منکم المتقون» : درحقیقت دوستان من‌ازبین شما پرهیزگاران هستند ، مجرد نسبت به آل بیـت کافی نیست ، پرهیزگاری باید بـا آن همـراه باشد .

در روایت امام احمد و حاکم : « إن أولی الناس بی المتقون » : محققاً نزدیکترین مردم به‌من پرهیزگارانـد . و فرمـود : « إئتونی بأعمالکم لا تأتونی بأنسابکم » : کردارهای خود راباخود بنزد من‌آرید، نسبهای خودرابنزدمن میاورید . در حدیث صحیح بخاری و مسلـم : «إن ولیيّ الله تعالی و صالحوا المؤمنین» : محققاً دوستان من خدای‌تعالی است وصالحان‌مؤمنان . هرگاه شرف نسب و شرف عمل همراه باشد ، مایـه شایستگی است . أمـا نسب بـدون عمل ارزشی نخواهدداشت و عاقل کسی است که فرموده پیغمبر را چراغ فرا راه قرار دهدو عمل را مایه رضای خدا و بر طریق محمد مصطفی علیه و آله و سلم قرار دهد. (این حدیث در صحیح مسلم بهمین لفظ ثابت است .)

الحديث السابع والثلاثون

حديث سي‌وهفتم

عن ابن عباس رضي الله عنهما عن رسول الله ﷺ ، فيما يرويه عن ربه تبارك وتعالى ، قال : « إن الله كتب الحسنات والسيئات ثم بين ذلك فمن هم بحسنة فلم يعملها كتبها الله عنده حسنة كاملة وإن هم بها فعملها، كتبها الله عنده عشر حسنات الى سبعمائة ضعف الى اضعاف كثيرة وان هم بسيئة فلم يعملها ، كتبها الله عنده حسنة كاملة وان هم بها فعملها ، كتبها الله سيئة واحدة .

رواه البخاري ومسلم في صحيحيهما بهذه الحروف .

عبدالله بن عباس رضى الله عنهما ، از رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم روايت ميكند در آنچه كه رسول‌الله روايت از پروردگار تبارك و تعالى مى‌كند . فرمود رسول لله : محققـا خدا نوشته فرمود ، خوبيها و بديها را ، پس از آن روشن نمود آن را : پس كسى كه قصد خوبى نمود و آن‌را انجام نداد ، مى نويسد خداى تعالى نزد خودش آن را يك خوبى كامل و اگر قصد خوبى و آنرا انجام داد ، مى‌نويسد آن را خداى تعالى خودش ده‌خوبى تاهفتصدبرابر تاچند برابر بسيار و اگر قصد بدى نمود و انجام نداد آن‌را ، مى‌نويسد آنرا خداى تعالى نزد خودش يك خوبى كامل و اگر قصد بدى نمود و بدى را انجام داد ، مى‌نويسد آنرا خداى تعالى يك بدى . اين حديث را بخارى و مسلم روايت‌نمودند در دو كتابشان صحيح بخارى و صحيح مسلم به‌همين لفظ.

در حديث نبوى بالا ، بهترين مژده‌هاست . هر حديث كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم از پروردگار تعالى روايت نمـود ،

فانظر يا أخي ، وفقنا الله وإياك إلى عظيم لطف الله تعالى وتأمل هذه الألفاظ وقوله (عنده) إشارة إلى الإعتناء بها وقوله (كاملة) للتأكيد وشدة الإعتناء بها وقال في السيئة التي هم بها ثم تركها : كتبها الله عنده حسنة كاملة فأكدها بكامله وإن عملها كتبها سيئة واحدة ، فأكد تقليلها بواحدة ولم يؤكدها بكاملة فلله الحمد والمنة سبحانه لانحصي ثناء عليه ، وبالله التوفيق .

پس بنگر ای برادرم . توفیق دهد خدای‌تعالی ما را و شمارا بسوی لطف عظیم خدای‌تعالی و خوب تأمل کن این لفظها را ، فرموده‌اش (می نویسد نزد خودش) اشاره است باهمیت آن و فرموده اش (حسنة کاملة) ــ لفظ کامله برای قوت دادن عبارت و بسیاری اهمیت آن است ــ و فرمود درباره‌بدی که قصد آن نمود ولی پس از آن ، آنرا نکرد ، فرمود خدای تعالی می‌نویسد نزدیك خوبی کامل و خوبی را به‌کلمه کامل تأکید نمود . و اگر بدی را انجام داد ، می‌نویسد آن را یك بدی . و محقق ساخت کم گرفتن بدی به یك ، و بدی را به کلمه « کامل » مؤکد نفرمود . پس خدارا حمد و منت است سبحانه و تعالی که نتوانیم شمردن ستایش بر او و بخدای تواناست توفیق و کامیابی درطاعتها .

آن را حدیث « قدسی » نامند . خدای متعال خوبی و بدی را نوشته فرمود ، منتهی بااین تفاوت که قصد خوبی کردن اگر چه عملا انجام ندهد ، یك حسنه نوشته می‌شود . و اگر قصد بدی نمود و عملا انجام نداد ، بدی نوشته نمی‌شود . اگر خوبی را عملا انجام داد ، حسنه نوشته می‌شود ، اگر بدی را عملا انجام داد ، یك بدی نوشته می‌شود .
در قرآن آمده است : « من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها »

(آیه ۱۶۰ ــ سوره الانعام) : کسیکه خوبی نمود برای او ده برابر آن ثواب است . « ومن‌جاءبالسیئةفلایجزی‌إلامثلها » (آیــه ۱۶۰ ــ سوره الانعام) : و کسیکه بدی کرد ، جزاء داده نمی‌شود مگر برابر آن ، که یك بدی یك بدی حساب می‌شود و عقوبت یك بدی دارد ، و یك خوبی ده خوبی نوشته می‌شود و ثواب ده خوبی دارد . البتــه خوبی به‌ده برابر ثواب دادن ، حداقل ثواب است .

در آیه ۲٦۱ سوره البقرة ، خداوند فرموده است : « مثل الذين ينفقون إموالهم في سبيل الله كمثل حبة أنبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعفه‌لمن يشاء » : مثال ثواب مردمی که انفاق می‌کنند مالهایشان درراه خدا ، مانند یك دانــه گندمی است که کاشته شود وبروید و بر آورد هفت خوشه را و در هر خوشه یکصد دانه باشد که‌دراین‌حال یك دانه به‌هفتصد دانه و یك عمل خیر هفتصد برابر ثواب دارد ، و خداونــد چندین برابــر می‌افزایدبر هفتصد بــار بــرای کسیکه بخواهــد .

وقتی که این آیه نازل شد ، رسول الله گفت پروردگارا ! ثواب امت مرا بیفزای . و این آیه نازل شد : « من ذا الذي يقرض الله قرضا حسناً فيضاعفه له اضعافاً كثيرة » : کیست آن کسیکه قرض بدهــد بخدا ، قرض دادن نیکو (باینکه در آن ریا نباشد ، از حرام نباشد) پس چندین برابر برای او دهد خدای‌تعالی ــ چندین برابر بسیار (مالی که خدا عطا فرموده به قرض بخواهد و میلیونها برابر پس دهد .)

دیوانه است بنده‌ای که چنین قرض ندهد و با مردنش مال را از دست بدهد . نه اضعاف آن بیابــد و نه عوض آن . وقتی کــه این آیه نازل شد ، حضرت رسول الله فرمود : پروردگارا ثواب امتــم را بیفزای ، و این آیه نازل شد : « إنما يوفى الصابــرون أجرهم بغـير حساب » محققاً بوفــا داده می‌شود شکیبایان ثوابشان را بــدون حساب بیشمار .

این حدیث در صحیح ابن‌حبان است . امام احمد از ابوهریــره روایت نمود که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : خداوند می‌رساند پاداش خوبی به‌دومیلیون‌خوبی : ألفی‌ألف‌حسنة .

پس از آن أبوهریره آیه‌ای از قرآن را خواند : « و إن تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً» : و اگر باشد خوبی، خدا چند برابر فرماید آنرا‌وبدهداز‌نزدخودثواب بسیار بزرك . و گفت وقتی که خدا می‌فرماید : ثواب بسیار بزرك ، چه کسی می‌تواند مقدار آن را بداند . و آیا بدی چند برابر می‌شود یانه ؟ بعضی از علماء بر آنند که در ماه رمضان ، معصیت کردن گناه آن چند برابر می‌شود .

در دو حدیث که إسنادشان به ثبوت نرسیده : « السیئات تضاعف في رمضان » : عقوبت گناهان در رمضان چند برابر می شود و امــام احمد واسحق‌بن‌راهویــه و قسمتی از علماء ، گناه مکــه معظمه را مضاعف دانسته‌اند .

گاه است کــه بدی گناه بحسب فاعل آن چند برابر می‌شود . مثلی که در آیه ۳۰ سوره الاحزاب است : « یا نساء النبی من یــأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلك علی اللــه یسیراً ، و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحاًنؤتهاأجرهامرتــین وأعتدنالها رزقاً کریماً » ای زنان پیغمبر ، هریك از شما کار زشتی انجام دهد ، چند برابر می‌شود برای او عذاب دو برابر واین‌چند برابر ساختن عذاب نزد خدا کارآسانی است . (یعنی هرزنی که نور نبوت و صحبت پیغمبر او را از زشتی بازندارد ، عذابش که چند برابر شود ، باز هم آسان بر او گرفته‌شده است) و هریــك از شما کــه مطیع خــدا و پیغمبرش باشد و کارشایسته نماید ، ثوابش را بدو برابر باو بدهیــم و آماده ساختیم برایش روزی بزرگوارانه را .

علی بن الحسین زین العابدین رضی الله عنه در باره آل‌بیت همین نظر را داشت که چون به پیغمبر نزدیك هستند ، اگر بازهم قرابــت

پیغمبر مانع ایشان از گناه نشود، گناهشان در عقوبت دو برابر عقوبت باقی مــردم است.

در حدیث صحیح است: «إذا تحدث عبدي بأن یعمل حسنة فأنا اکتبها له حسنة» هرگاه بنده‌ام بدل آورد خوبی‌کردنی‌من، همین خاطره را یك حسنه برای او می‌نویسم.از این دانسته می‌شود که قصدخوبی کردن خوبی نوشته می‌شود. و در حدیث دیگر: «من هم بحسنة فلم یعملها فعلم الله منه انه قد أشعر قلبه و حرص علیها کتبت له حسنة»: کسی که قصد خوبی نمود و نکرد آن را و خدا دانست که او تصمیم بر آن گرفته و حرص داشته برای انجام آن، یك خوبی برای او نوشته می‌شود.

از این حدیث دانسته می‌شود که مقصود از خاطره خوبی، عزم همراه یا تصمیم بر کردن آن است که ثواب یــك حسنه دارد. وقتی که نیت و قصد خوبی هم یك حسنه نوشته می‌شود، محــروم کسی است که نیت و قصد خود را بر خوبی قرار ندهــد. و در حدیــث طبرانی‌است: «نیة المؤمن خیر من عمله و عمل المنافق خیر من نیته»: نیت مؤمن بهتر است از کردار او و عمل منافق بهتر است از نیت او. مؤمن هزارها قصد و نیت خیر دارد که عمر او به همه آنها نمی‌رسد و ثواب بر همه آنها و ثواب برهمه آنها دارد. منافق هزارها نیت بد دارد که عمل اوبه‌هزارویك نیت او نمی رسد.

در حدیث است: «انما الدنیا لاربعة نفر: عبد رزقه‌الله مالا وعلماً و هو یتقی فیه ربه و یصل فیه رحمه و یعلم لله فیه حقاً فهــذا بأفضل المنازل»: این است و غیر از این نیست که دنیا برای چهار کس است: بنده‌ای که خداوند روزی او فرمود مال و علم را، پس او در مال خود از خدا می‌ترسد وصله ارحام بجا می‌آورد و حق خداوندی در مال خود می‌شناسد و این در بالاترین منزلتهاست.

«و عبد رزقه الله علماً و لم یرزقه مالا فهوصادق النیة فیقول: لو أن لی مالا لعملت بعمل فلان فهو بنیته، فأجرهما سواء: و بنده‌ای

کـه خداوند علـم روزیش فرمـود و مـال را روزیش نـمـود ، واوراست‌نیت‌است که اگر مال داشتم ، مانندفـلان کارهای خیـر می‌نمودم ، پس اورا به‌حساب نیتش ثواب ست و هر دو در ثـواب یکسانند . (در ثواب ، اصل عمل یکسانست ، اما در چند برابر شدن ثواب عمل یکسان نیستند زیرا از دومی عملی انجام نگرفته است) .

وعبد رزقه الله مالا ولم يرزقه علماً فهو يتخبط في ماله بغير علم لا يتقي فيه ربه ولا يصل رحمه ولا يعلم فيـه لله حقاً ، فهذا بأخبـث المنازل : و بنده‌ای که خداوند روزی او فرمود مـال را و روزی او نفرمود علم را . پس او در مـال خودش برپایه‌جهل‌ونادانی‌و سرگشتگی کار می‌کند . نه در مال خود از خدا می‌ترسد و نه صله ارحام را بجا می‌آورد و نه برای خود درمال خودحقی می‌شناسد و ایـن شخص دربدترین منزلتهاست .

وعبدلم‌يرزقه‌اللهمالاولاعلماً و هو يقول لو أن لي مالا لعملـت فيه بعمل فلان وهو بنيته فوزرهما سواء : و بنده‌ای که خدا روزیش نساخت ، نه مال داد به او ونه علم و او می‌گوید اگر مال داشتم ، مانند فلان کس به‌خشك‌مغزی وبدعملی می‌پرداختم . او بحساب نیتش گناه دارد و این دو در گناه و عقوبت یکسانند .

خداوند تعالی میان کسانیکه عذر دارند و کسانیکه معذور نیستند فرق نهاد و در آیه ۹۵ ــ سوره النساء : « فضل اللـه المجاهديـن بأموالهم وأنفسهم على القاعدين درجة و كلا وعدالله الحسنى » ذکر شده است : خداوند برتری داد مجاهدین را که در راه خدا به‌مالها ، و جانهای خود جهاد کنند بر کسانیکه عذر بیماری و یا غیر آن مانع از رفتنشان به‌جهاد شد ، یك درجه و خداوند به همه شان ، چه آنهائیکه بجهاد رفته وچه‌آنهائیکه معذور بوده و نرفته‌اند ، وعده بهشت عنایت فرمود . « و فضل الله المجاهدين على القاعدين أجراً عظيماً درجات منه »: و خداوند برتری داد مجاهدان را بر کسانیکه نشستند و بجهاد نرفتند

و عذری نداشتند و ثواب بسیار .

درجه‌هائی که از فضل خدا تعالی نیت کار خیر ثـواب دارد ، هرگاه نیت جزم باشد و موانع از اجرای آن بازدارد . و این نیت مانند عمل است در اصل ثواب بدون چند برابری آن . هرگاه نیت خوبی باشد ، بدون جزم و تصمیم برآن ، هم ثواب دارد و این ثواب نیت است فقط و نیت و قصد معاصی عقوبت دارد ـ هرگاه قصد جازم داشته باشد ، منتهی موانعی جلو آید و نتواند ، این‌قصد در حکـم عمل است‌و عقوبت دارد .

هرگاه قصد معصیت باشد ، اما تصمیم برآن نباشد قصد معصیت دردل خطورنماید و بگذرد و تصمیم برآن نداشته باشد ، گنـاه براو نوشته نمیشود . اما نگرانی وناراحتی‌های فکری ، اکثر مولود چنین نیتهائی است . سعدی گوید :

نکوکاری از مردم نیک رای یکی رابده مینویسد خدای
تونیزای پسر درکسی یك هنر ببینی، زده عیبش اندر گذر

اگر مابشر دربرابرده هنر ، از یك عیب میگذشتیم ، جهان را برخود دوزخ نمیساختیم . این فضل خدای تواناست کـه قصد خوبی رامینویسد و قصد بدی را نمینویسد . عمل خیررا یك بـر ۱۰ تایك برهفتصد و بر هزار و صد هزار و بیشمار مینویسد و عمل بد را فقط یك بدی مینویسد . مقصود از عمل بد ، هیچگاه کبائر نیست ، زیرا کبائر حدود و عقوبات آن مشخص است .

با اینحال ، مردکسی است که اینهمـه افزایش ثـواب درخوبی بتواند بدیهای اورا بپوشاند و عاقل کسی است که کاری نکند کـه آنهمه ثواب خوبی ، باز هم نتواند بدیهای اورا بپوشاند . بازهم فضل خدا تاچه حداست :

کرم بین ولطف خداوندگـار گنه بنده کرده است و اوشرمسار

رحمت خدا تعالی تاچه حداست که به روز ، توبه بدکاران شب بپذیرد و به شب توبه بدکاران روز .

خلاصه بدبخت کسی است که روبخدا نیاورد و خود را از رحمت بیکرانش محروم سازد .

عزیزی که هرگازدرش سر بتافت بهر در که او رفت ، عزت نیافت



الحديث الثامن و الثلاثون

حديث سی و هشتم

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال : قال رسول الله ﷺ : إن الله تعالى قال : من عادى لي ولياً ، فقد آذنته بالحرب ، وما تقرب الي عبدي بشيء أحب الي مما افترضته عليه ، ولا يزال عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى أحبه ، فاذا أحببته ، كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ، ويده التي يبطش بها ، ورجله التي يمشي بها ، ولئن سألني لأعطينه ولئن إستعاذ ني ، لأعيذنه.

رواه البخاري

ازأبی‌هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : محققاً خدای‌تعالی فرمود کسیکه‌دشمنی‌نمود باکسیکه‌بامن دوستی‌دارد ، پس من او را باخبر نموده ام به جنك بااو ، و نزدیك نشد بسوی هیچ بنده‌ای بکاری که محبوبتر باشد نزد من از انجام آنچه بر او فرض کردم ، و همیشه بنده‌ام خودرابه‌من نزدیك میسازد به‌زیادتی‌های طاعت تا او را دوست دارم . وقتی که دوستش داشتم ، میباشم شنوائی او که به‌آن میشنود و بینائی او که میبیند به‌آن ، و دست او که انجام کارش به‌آن است ، و پایش که راه رفتنش بر آن است ، و هرآینه که از من بخواهد ، به‌اومیدهم و هر آینه اگر پناه بمن بیاورد او رادر پناه خود آورم . روایت این حدیث نمود بخاری رحمه الله تعالی .

در حدیث صحیح بالا ، که شریفترین حدیث درباره عظمت مقام دوستان خداست ، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از الله تعالی روایت مینماید که خداوند فرمود : « من عادی لی ولیاً فقد آذنته بالحرب » .

در قرآن دوستان‌خدا معرفی شده اند ، در آیه ٦٢ ـ سوره یونس : « ألا إن أولياء الله لاخوف عليهم ولا هم يحزنون » آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی برایشان است و نه ایشان نگران شوند. ترسی بر دوستان‌خدا نیست ، زیرا خدای توانا خود دفاع از ایشان را به عهدء گرفته است ، و نگرانی بر ایشان نیست زیرا اعتمادشان برخدای توانا طوری است که دل را از اندوه فارغ ساخته‌اند .

و آیه بعدآن : « الذين آمنوا وكانوا يتقون » مردمیکه ایمان آوردند و پرهیزگاری را پیشه نمودند . پس هر مؤمن متقی دوست خداست . در ترمذی و غیر آن روایت است که حضرت رسول الله فرمود : « الله الله في اصحابي . لا تتخذوهم غرضا . فمن آذاهم ، فقد آذاني،ومن آذاني فقد آذى الله.ومن آذى الله، يوشك ان يأخذه»: از خدا بترسید در حق اصحاب من . ایشان را نشانه آزردن قرار مدهید ، زیرا کسیکه اصحاب مرا آزرد ، مرا آزرده است و کسیکه مرا آزرد ، خدا را آزرده است و کسیکه خدا را آزرد ، نزدیك میشود که خدااز او انتقام بگیرد .

گمان نمیرود هیچ مسلمانی باعث آزردن اصحاب پیغمبر بشود . زیرا اگر مسلمانی هست ، از اصحاب پیغمبر به‌مسلمانان رسیده است. قرآن و حدیث و دستورهای عملی اسلام همه بوسیله صحابه و یاران پیغمبر به‌مسلمین رسیده است . جهاد درراه خدا ایشان کردند ، جان و مال و فرزند را در راه خدا قربانی نمودند . چگونه ممکن است کسی بگوید مسلمان است و بیاران پیغمبربد بگوید؟

در قرآن جنگ کنند گان باخدا و پیغمبر ، سه گروه معرفی شده‌اند: یکم کسی که بادوستان‌خدا دشمنی کند . چنانکه در حدیث بالا یاد شد که بر دوستان خدا ترس و اندوه نیست . کسیکه مایه ترس دوستان خدا شود و آنانرا اندوهگین سازد ، خلاف دستور خدا نموده و جنك با خدا را برخود رواداشته است .

دوم ربا خواران، زیرا خداتعالی در باره رباخواران پس از اینکه آنانرا از ربا خواری منع کرد ، فرمود : « فإن لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله ورسوله » آیه ۲۷۹ ــ سوره البقرة ــ اگــر از رباخــواری خودداری نکردید ، پس‌باخبــر باشید ازجنگــی که خدا و پیغمبرش باشمــا دارنــد .

سوم راهزنان . آیه ۳۳ ــ سوره مائده : « إنما جزاء الذیــن یحاربون الله و رسوله » میفرماید : این است و غیر از این نیست کــه جزای آنانیکه راهزنی میکنند وباخدا و پیغمبرش میجنگند ، این است که کشته شوندیا صلابه زده شوندتا آخر آیه ..

گفتیم خدای عزوجل دوستان خود را معرفی نمود که پرهیزگاراتند. در آیه ۳٤ ــ سوره الانفال آمده است : « إن أولیاؤه إلا المتقون » نیستند دوستان خدا مگر پرهیزگاران ـ(و ما تقرب إلي‌عبدي بشيء أحب إلي مما افترضته علیه) و بنده‌ام خود را بمن نزدیك نساخت بکاری که بهتر باشد از انجام نمودن آنچه بر او فرض نمودم .

خدای عزوجل در این حدیث ، صفات دوستان خودرا می‌شمارد . دوستان خداهمیشه بر آنچه خدافرمود ، مواظبت دارند . (ولا یزال عبدي یتقرب الي بالنوافل حتی أحبه) و همیشه بنده من خودرا به‌من نزدیك میسازد به نوافل طاعات و سنتهای زیاده بر فرض ، و در زیاد کردن نوافل طاعات میکوشد تا جائیکه من او رادوست بدارم .

از اینجا دانسته‌میشود که کوشش در زیادتیهای طاعات مایه محبت خدا تعالی میشود . دوستان خدا همیشه کارهائی میکننــد که‌آنان‌را به‌خدا نزدیکتر سازد . همانطور که دشمنان خدا کارهائی میکنند کــه پیوسته آنانرا از خداتعالی دورتر سازد .

و دانسته شد که اداء فرائض و ترك محرمات ، مایه دوستی بــا خداست ، و مداومت بر نوافل مایه مزید دوستی و محبت خداتعالی است . در قرآن است در آیه ۱۹ ــ سوره العلق : « و اسجد و اقترب »

سجود کن و به خدا نزدیك شو . و در حدیث صحیح است : « أقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد » : نزدیکترین حالت بنده به‌پروردگار موقعی‌است که سر به سجود نهـاده باشد . و محبت خدا در پـیروی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد .

در آیه ۳۱ ــ سوره‌آل‌عمران میفرماید : « قل إن کنتم تحبـون الله فاتبعوني یحببکم الله » بگو اگر باشید که دوست بدارید خدارا ، پس‌پیروی کنید ازمن‌تاخداشمارا دوست بدارد .

در آیه ٥٤ ــ سوره المائدة آمده است : « فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه أذلة علی‌المؤمنین، اعزة علی الکافرین » خداوند می‌آورد مردمی‌را که ایشان‌را دوست میدارد ، و ایشان خدارا دوست میدارند ، که سر بسجود گذاشتن در طاعت خدا نزدیکترین حالت بنده بخداست.

اداء فرائض‌و زیادت‌ نوافل مایه محبت خداست و افتادگی در برابر مؤمنان مایه محبت خداست و پـیروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، جامع همه و مایه محبت خداست . آنوقت اثر محبت خدا تعالی را بیان فرمود : (فاذا أحببته کنت‌سمعه الذي یسمع به و بصره الذي یبصر به و یده التي یبطش بها و رجله التي یمشي بها) و در بعضی روایات اینطور است : « و قلبه الذي یعقل به و لسانه الذي ینطق به) . وقتیکه من بنده‌ای را دوست داشتم ، آنچه میشنود ، برای من است و آنچه می‌بیند برای من است ، و آنچه بوسیله دست از نوشتن یا انداختن یا زدن انجام میدهد ، برای من است . راه رفتنش بر پایش بـرای من است وبه‌تعبیر دیگر چشم و گوش و دست و پایش من هستم .

از اینجاست که حضرت رسول الله یك مشت سنك‌ریزه بسوی کافران انداخت و خدا در این باره : آیه ۱۷ ــ سوره الانفال را ازل فرمود : « وما رمیت إذ رمیت ولکن الله رمی » و فینداختی سنگریزه را بسوی کافران ، ولکن خدا انداخت سنگریزه‌ها را . برای اینکـه هر کاری که رسول الله می‌کرد ، برای خدا و در راه خدا بود . و به تعبیر

دیگر همه کارهای او را من انجام می‌دهم . معلوم است کسیکه همه کارهایش را خدا انجام می‌دهد ، قرب و منزلتش نزد خدای‌تعالی تاچه‌اندازه‌است .

این است که‌رسول الله فرمود که خدای‌تعالی در باره چنین شخصی فرمود : (لئن سألنی لأعطینه) : و هر آینه اگر خواهش نماید از من ، بدهم او را آنچه خواهد (و لئن إستعاذنی لأعیذنه) اگر مرا به پناه خواهد ، به پناهش برسم ، و اگر بمن پناه آورد او را پناه دهم . « استعاذنی » به « نون » و استعاذ بی به « باء » به‌هردو روایت شده است . مردان مستجاب‌الدعوة در اسلام از شمار بیرونند و در دعوات خلفاء راشدین و عشره مبشره و کبار اصحاب پیغمبر معروف و مشهور است .

حضرت رسول‌الله فرمود : چه بسیار اشخاص ناتوان باجامه‌های کم ارزش که درانظار دارای اهمیت نیستند ، اگر قسم بنام خدا برای کاری یادکنند خداوند قسم‌شان را براست آورد . از آن کسان است « براء بن مالك » . براء بن مالك از یاران پیغمبر است که حضرت رسول او را با یشان معرفی فرمود . بعد از رحلت ، روزی در جهاد با مشرکان ، مسلمانان در فشار قرار گرفتند . به « براء بن مالك » گفتند تو قسم بنام پروردگار یاد کن . براء رو بدرگاه خدا کرد ، سر را بسوی آسمان بالا برد و گفت : « خدایا بنام تو قسم یاد میکنم که کافران پشت بدهند . » طولی نکشید که کافران‌پشت دادند و شکست خوردند . باردیگر در جهاددیگر ، باز بر مسلمانان کارزار سخت شد. به براء گفتند : قسم یادکن . براء گفت : خدایا بنام تو قسم یاد میکنم که کافران پشت بدهند و مرا به پیغمبرت برسانی . طولی نکشید که کافران پشت دادند و « براء » کشته شد .

نعمان بن نوفل از یاران پیغمبردر روز احد دعا کرد که خدایا بنام تو قسم یاد کنم که کشته شوم و به بهشت روم . در همان روز احد

کشته شد . پیغمبر فرمود که نعمان بنام خدا قسم یاد کرد و خدا قسم او را براست آورد . سعدبن‌ابی‌وقاص از مردی شنید که نسبت به «علی» ناسزا میگوید . سعد بر آن مرد نفرین کرد و در همانجا بود که شتری یاغی شد و بادست و با پا خود آن مردرا لگد کردو کشت .

علاء بن الحضرمی از صحابه پیغمبر ، همراه با بعضی از یاران پیغمبر به جهاد میرفتند و از بی‌آبی ، تشنگی بر ایشان فشار آورد . علاء به نماز ایستاد و پس از نماز چنین گفت : « یا علیم ، یا حکیم ، یا علی ، یا عظیم ، أنا عبیدك و فی سبیلك نقاتل عدوك . فاسقنا غیثاً نشرب منه و نتوضأ » : ای خدای بسیار دانا و پر حکمت و بلند مرتبه و بسیار بزرگوار . ما بندگان توئیم و در راه تو به‌جهاد دشمنانت می‌رویم . ما را بارانی ده که از آب آن بیاشامیم و وضو بگیریم . چند قدمی نرفته بودند که بارانی مشك‌بیز مانند نهری فرو ریخت و آشامیدند و ظرفها را پر کردند . پس از اندك زمانی ، یکی از همراهانش بسوی محل باران آمد تا از نهر آن استفاده کند ، دید اثری از آن نیست و چنین مینمایاند که بارانی نباریده است .

از تابعین ، ابو مسلم خولانی معروف بود که‌مستجاب‌الدعوة‌است . زنی سبب بدخلقی همسرش شده بود . ابو مسلم او را نفرین کرد . فی‌الحال کورشد . آن زن بدست وپاافتاد و زاری و التماس کرد . ابو مسلم دعا کرد و چشم او به‌حال اول برگشت و همسرش هم مانند قبل در حق او خوب شد .

مطرف عبدالله بن شخیر معروف به اجابت دعا بود ، مردی بروی دروغ گفت . مطرف گفت اگر دروغ میگوئی ، خداوند مرگ ترا زود دهد . آن‌مرد درهمانجا جان سپرد .

مردی از خوارج به مجلس حسن بصری میآمد و باعث اذیتشان می‌شد . روزی حسن از او بستوی آمد و گفت : خدایا دانسته‌ای که‌این مرد مارا اذیت میکند . بهر طور می‌خواهی شرش از ما دفع کن . آن مرد

همانطور که ایستاده بود، بیفتاد و بمرد.

حبیب عجمی مردی مستجاب الدعوه بود. بر سر کودکی که طاس بود، خواند و از اشك چشمان خود که در حال دعا میگریست، بر سر آن کودك کشید، از دعا فارغ نشده بود که سر آن کودك مانند سرهای سالم بهترین موی را رویاند. مردی زمین‌گیر را نزد حبیب آوردند. حبیب عجمی برای آن مرد دعا کرد. آن مرد بپای خود بسوی منزل خود بازگشت. همین حبیب در سال قحط، گندم بسیار خرید و به فقراء داد و چند کیسه را پر از گندم کرد و زیر فراش خود نهاد و رو بخدا کرد که آن کیسه ها پر از سیم شود. صاحبان گندم به طلب قیمت گندمهاشان آمدند. حبیب آن کیسه ها را از زیر فراش بیرون آورد، وزن کرد، درست باندازه طلبهای ایشان بود.

و از اینگونه داستانهای واقعی که دلالت بر اجابت دعا دارد، بسیار است و از حوصله این کتاب کوچك بیرون است.

**

الحديث التاسع والثلاثون

حدیث سی و نهم

عن ابن عباس رضي الله عنهما أن رسول الله ﷺ : قال : « إن الله تجاوز لي عن أمتي الخطأ والنسيان ، وما استكرهوا عليه . »

حديث حسن ، رواه ابن ماجه والبيهقي وغيرهما .

از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که : محققاً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : محقق است که خدا تعالی گذشت فرمود بخاطر من از امتم خطا و فراموشی و آنچه مجبور کرده شدند بر آن . این حدیث در رتبه حسن است و روایت آن را نمود ابن ماجه و بیهقی و غیر آندو .

در حدیث نبوی بالا ، حضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم میفرماید خدای متعال بخاطر من ، گذشت از آنچه امتم بخطا و یا فراموشی ویابه‌اجبار و اکراه انجام دهد .

خطا : عبارت است از قصد کردن شخص بکار خودش چیزی را ومصادف شدن با غیر قصد آن . مثلا تیر از گنجشکی بیندازد و به گوسفند دیگری بخورد و هلاك شود که قصد شخص ، تیر انداختن از گنجشك بوده و بدون قصد او مصادف گوسفند شده است که در کشتن گوسفند دیگری بخطا ، گناه ندارد ، اگر چه غرامت لازم اوست .

نسیان : فراموشی عبارت از این است که شخص چیزی رابیادداشته‌باشد و موقع انجام دادن کاری آنرا فراموش کند . مثلا شخص میداند که وضو برای نماز لازم است و بداند که وضو ندارد . اما در وقت نماز فراموش میکند که وضو ندارد و نماز میخواند که در نماز خواندن بدون وضو به‌فراموشی گناه ندارد . اما قضاء آن نماز لازم اوست . یعنی همینکه بیادش آمد که نماز فرض بدون وضو

خوانده است ، از نو خواندن آن نماز با وضو لازم اوست . اگـر در حال روزه به‌فراموشی چیزی خورد یا آشامید، گناه ندارد و روزه‌اش هم باطل نمیشود ، مگر نزد امام مالك که گناه ندارد اما روزه‌اش باطل است . با این حال دانسته شد که خطا و نسیان رفع گناه میکند ، اما حکم را تغییر نمیدهـد .

اکراه : به‌زور گرفتن مکره : کسیکه به‌زور گرفته شد تا کاری را انجام دهد دو حالت را دارد : یا اینکه بکلی اختیاری ندارد و آلت دست دیگری شده است که او را بزور گرفته است . مثلا کسیکه قسم خورد بخانه « زید » نرود و او را مجبور کردند تا بخانه « زید » رفت و البته دست و پایش بستند واورا بخانه زید آوردند . دراین‌حال قسم او شکسته نمیشود . یا اینکه اختیار دارد ، مثل اینکه چوب زده شدتا مال دیگری را تلف نمود ، یا اینکه چوب زده شد تا اینکه سه طلاق زنش بگوید و او یك طلاق زنش گفت ، در اینحال طلاق او واقع میشود و غرامت مال تلف شده لازم اوست .

در قرآن در آخر سوره البقرة : « ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا » ای پروردگار ما . عقوبت ما مفرمای ، اگر از روی فراموشی یا خطا ـ کاری نمودیم . در ایـن آیه هم رفع گنـاه از فراموش‌کار و خطا کننده معلوم است .

در آیه ١٠٦ سوره النحل : «إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان» مگر کسیکه مجبور شد به کلمه کفر گفتن در حالیکه دل او آسوده و پایدار بر ایمان است . از این آیه دانسته میشود که مجبور شدن بر کاری که خود شخص در آن رغبت ندارد ، باعث رفع گناه از اوست و چنانکه گفتیم وقتیکه اختیار از او سلب شده باشد .

خلاصه آنچه گفته جمهور علماء است اینکه اقوال مکره اعتباری ندارد ، چه در عقود و چه در فسوخ . اگر به اکراه جنسی را بفروشد،

آن بیع صحیح نیست و اگر به‌اجبار بیعی را فسخ کند ، آن بیع صحیح نیست .

در حدیث است : « لاطلاق‌ولا عتاق‌في‌اغلاق » نه طلاق می‌افتد وقتیکه در حال اکراه طلاق گفت و نه برده آزاد میشود وقتیکه در حال اکراه آزاد گردد .

از وقتیکه قسم خوردن بر اثر ضعف ایمان مردم از اهمیت افتاده است و راستگوئی هم مانند عنقاء گشته است ، بسیاری از افراد در موقع احتیاج به قسم ، تقاضای قسم بر طلاق میکنند . و با اینکه قسم فقط باید بنام خدا باشد ، باز هم اگرکسی قسم به‌طلاق خورد به دروغ ، طلاق او واقع میشود . مگر در صورتیکه اکراه محقق باشد ، مثل اینکه راهزنان به‌کسیکه مالی دارد و نهان ساخته است ، قسم به طلاق بدهند . و اینهم بحمدالله از مدتی است مرتفع گردیده و دیگر در سراسر کشور راهزنی وجود ندارد .

در نکاح و طلاق ، منتهای احتیاط ضرورت دارد . زیرا احکامی مانند پدر و مادر و فرزندی و اتصال نسب و میراث و ناموس و دهها احکام دیگر وجود دارد وبهیچ‌وجه قسم به‌طلاق به‌دروغ‌یادکردن جایز نیست. .

دراین عصر، دیگر جنبه اکراه و اجبار وجود ندارد و هر فرد با ایمان می‌تواند از راه راستی و درستی ، بهتر وشرافتمندانه‌تر زندگی کند و همیشه در راستی نجات است .

موقعیکه این آیه نازل شد : « و إن تبدوا ما فی أنفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله » ۲۸٤ سوره البقره : اگر آشکار کنید آنچه دردلهای شماست و یا نهان نمائید آنچه در دل دارید ، خداتعالی شما را بر آن محاسبه نماید ــ جماعتی از صحابه رضی‌الله عنهم بخدمت رسول الله آمدند و گفتند : یا رسول‌الله ما به‌این آیه بیش از توانائی خود مکلف شده‌ایم ، زیرا یکی از ما ممکن است مسائلی در خاطرش

خطور بنماید که اگر آن در دلشان باقی بماند ، همه دنیاهم در برابر آن ناچیز می‌شمارند . زیرا خاطره‌های زودگذر که به‌فکر آدمی خطــور میکند ، در اختیار انسان نیست .

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : مگــر شما میخواهید مانند بنی‌اسرائیل بگوئید : « سمعنا و عصینا » شنیدیم و نا فرمانی کردیم ؟! بگوئید : « سمعنا و أطعنا » شنیدیم فرمان حق‌تعالی و فرمانبرداری نمودیم .

پس از اینکه این کلمه را بر زبان آوردند و به دل اذعان کردند، دو آیه آخر سوره البقره : آمن الرسول تا آخر نـــازل شد: « ربنا لا تؤاخذنا إن نسینا أو أخطأنا » و آیه « ربنا ولا تحملنا مالاطاقه‌لنابه » ای پروردگار ما.بر ما تحمیل مفرمای آنچه را که‌طاقت و توانائیش را نداریم.

درحدیث است که خدای متعال در برابر هر یك از این دعا فرمود: خواهش شما را پذیرفتم وفراموشی و خطایتان بخشودم و تکلیف را بحساب طاقتتان قراردادم . آمین گفتن بعد از هریك از دعائی که در آیات آخر البقره است ، مستحب است .

تقیه و مداراة و مصانعه بیك معنی است . علامه ابن حجر گوید : اینکه‌علما لفظ تقیه را استعمال کردن مکروه دانسته اند ، بسبب ایـــن است که بعضی آنرا در غیر موردش بکار برده‌اند و نسبت آن به‌اشخاصی از رجال بزرك داده اند که ایمان عظیم ایشان و عظمت مقام و علو پایه علمیشان از نسبت تقیه به‌ایشان مبراست . قصد علامه ابن حجر ایـــن است که تقیه حکم اکراه را دارد که یاد شد ، و چنین اکراهی هیچگاه برای بزرگان اسلام پیش نیامده است و پیشوایان اسلام هیچگاه راستی را از دست نداده‌اند .

بلال حبشی با اینکه انواع تعذیب نسبت به او اجرا می‌شد، و بحدی تعذیب میشد تا از هوش برود ، با این همه، هیچگاه کلمه کفر را از روی اکراه و تقیه بر زبان نیاورد،وحال آنکه اگر بر زبان میآورد جایز بود.ولی

ایمان قوی و ثبات بر عقیده و راستی مانع از آن بود که حتی برای نجات از عذاب هم بر زبان بیاورد . وقتیکه بلال حبشی ایمانش چنین است ، پیشوایان دینی از ائمه آل بیت و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از تقیه و مدارات و مصانعه فرسنگها بدورند .

از حدیث نبوی بالا دانسته شد که در حال اکراه ، اقوال شخصیکه مکره و مجبور شده است ، اعتباری ندارد . اما باید دانست که اکراه این حکم دارد ، اگر اکراه بناحق باشد . اما در اکراه به حق : اقوال مکره اعتبار دارد . مثلا شخصی که هزار تومان بدهکار کسی است و بدهی خود را نمی‌پردازد ، مجبور کردنش باینکه بدهی خود بپردازد ، رواست ، زیرا این اکراه بحق است .

حدیث نبوی با لا اهمیت فراوان دارد و برای احکام فقهی پایه محکمی است . زیرا در همه ابواب فقه پیش میآید و معلوم است که افعال مکلف ، یا از روی قصد و اختیار است و این را عمد مینامند ، و یا از روی قصد و اختیار است و این خطا یا نسیان یا اکراه است و از این حدیث دانسته شد که این قسم یعنی آنچه نه از روی قصد و اختیار است ، مورد عفو و بخشودگی است . و با این ترتیب ، این حدیث در بیان نصف شریعت است باعتبار منطوق آن و شامل همه احکام است باعتبار منطوق و مفهوم آن .

عفو و گذشت از خطا و نسیان و اکراه در مقتضای حکمت و نظر است و معلوم است که فائده تکلیف این است که طائع را از عاصی جدا سازد ، و هرکدام از طاعت و معصیت مستلزم قصد است تا ثواب و عقاب بر آن مترتب شود . و حدیث از حیث علم الحدیث ، به درجه حسن است در روایت ابن‌ماجه و بیهقی . وبه‌رتبه صحیح است بروایت ابن حبان و دارقطنی . و رجال إسناد حدیث همه معتبر هستند و هر کدام در بخاری و مسلم از آنها روایت شده است . روی این اصل حاکم گفته است حدیثی است صحیح و بر شرط شیخین .

الحديث الاربعون

حدیث چهلم

عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: أخذ رسول الله ﷺ بمنكبي فقال: «كن في الدنيا كأنك غريب، أو عابر سبيل، وكان ابن عمر رضي الله عنهما يقول: إذا أمسيت فلا تنتظر الصباح، واذا أصبحت فلا تنتظر المساء، وخذ من صحتك لمرضك ومن حياتك لموتك.» رواه البخاري

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است، گفت که: گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوش مرا و فرمود: باش در دنیا چنانکه غریب، و یا راهگذر هستی. و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما همیشه می‌گفت وقتی به شب آمدی، بانتظار بامداد منشین و هرگاه بامداد واکردی، پس به‌انتظار شب منشین. و توشه بگیر از موقع تندرستی برای روزهای بیماریت و از زندگیت برای مرگت. روایت این حدیث نمود بخاری رحمه الله تعالی.

در حدیث نبوی بالا، دستور العمل بسیار پرارزشی است. زیرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به‌برادر همسر خود توصیه می‌فرماید که در زندگی دنیا دل به چیزی مبند و چنان زندگی کن که گوئی غریب هستی و در صدد رفتن به وطن خواهی بود. و یا اینکه گوئیا راه گذر هستی که برای رسیدن به‌وطن به‌سفر خود ادامه می‌دهی، وطن برای شخص باایمان جهان اخروی است. زیرا این جهان که روزهای معدودی آدمی با تحمل دهها مسئولیت در آن گذراند؛ شایسته دلبستگی نیست. قصد این نیست که دردنیا دارای چیزی نباشی، زیرا اسلام همیشه تأکید می‌نماید که شخص مؤمن نیازهای خودرا شخصا مرتفع سازد، و زندگی آبرومندانه

داشته ، خانه و خانواده تشکیل دهد ، دین خود را در اجتماع از خدمت باجتماع اداء کند . همیشه در نکوکاری و کارهای خیر پیش قدم باشد . واینها همه لازمه‌اش این است که آدمی دلبستگی بمال دنیـا نداشته باشد ، مال داشته باشد ولی دلبستگی بمال نداشته باشد . فرق است میان کسیکه مالی ندارد و کسیکه مال دارد . اما بحدی دلبستگی بمال دارد که مال دادن و جان دادن بیك معنی می‌داند . و کسیکه مال دارد ، اما آنرا برای خیر و نکوکاری و اجتماع می‌خواهد .

کسی که مال ندارد و بفرموده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم « صعلوك » یعنی برده است و کسیکه مال دارد و آنرا شقیق جان می‌داند همه چیز خود را فدای مال می‌سازد . اما کسیکه مال دارد و دلبستگی به آن ندارد ، بلکه آنرا عاریت می‌داند تا مال را در راه خیر و خدمات عام المنفعه مصرف می‌کند . او کسی است که خود را در این جهان غریب می‌داند یا راه گذر می‌خواند .

سیرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هم بر این قرار بود . با داشتن مـال و سر افـرازی در زندگی و معیشت از راه معاملـه و فعالیت ، خود را غریب می‌دانست ؛ خود را راهگذر می‌شمرد و هیچگاه دلبستگی بمال نداشت . هرمالی که به نظرش پسند می‌آمد ، در راه خدا انفاق می‌کرد . هر برده که مورد پسند او می‌شد ، در راه خـدا آزاد می‌کـرد .

به‌تعبیر دیگر تونیزای برادر ، زندگی خودرا مانند زندگی غریبان قرار بده ، و جمع مکن مگر آنچه حمل و نقل آن آسان و از حیث قیمت گرانبها و در وقت حاجت بکار آید . شخص غریب هیچگاه کالاهای سنگین که بردنش به وطن میسر نشود ، نمی‌خرد . چیزهای پیش پا افتاده که بکار نمی‌آید ، نمی‌خرد . اشیاء بی‌ارزش که خسارت مالی ببـار می‌آورد و سودی ندارد ، نمی‌خرد .

شخصی که در زندگی خود را غریب می‌داند ، در زندگی کارهائی

می‌کند که‌در وطن بکارش آید ، چیزی است که رضای خدا ببار آورد و رضای خدا در رضای بندگان اوست و رضای بندگان در نکوکاری و احسان به آنهاست . شخص غریب در محل غربت ، وقت خود را بیهوده تلف نمی‌کندبلکه کوشش می‌کند و می‌شتابد تا کارهایش در محل غربت بخوبی انجام دهد و کاری انجام نیافته نماند ، و موقع فرارسیدن حرکت بسوی وطن ، با دل اسوده و فراغت خاطر و دست پر بسوی وطن برود تا بستگان و همکاران و دوستان به‌مقدمش دلشاد و خوشوقت شوند .

عبدالله بن عمر که از نمونه‌های مسلمان واقعی و مؤمنان حقیقی و نمونه زنده مسلمان کامل الایمان است ، همانطور که در سیرت او معروف است ، همین طور هم زیست . پیروی پیغمبررا وجهه همت خود قرار داد و کوشید که در همه کار پیرو حضرت محمد باشد و با استفاده از همین دستور جامع که حضرت رسول الله باو آموخت ، همیشه به‌بستگان آشنایان خود می‌گفت صبح که شد ، بانتظار شب منشینید ، بلکه بکوشید تا منتهای استفاده از وقت را بنمائید تا روز را با انجام اعمال خداپسندانه روز پر برکت و سعادتمندی در روزهای عمر خود قرار دهید و شب که شد بانتظار بامداد منشینید ، بلکه در شب هم منتهای استفاده از وقت بنمائید تا شب شما از طاعت و عبادت و خیراندیشی ونقشه‌های ثمربخش مانند روزی درخشان در تاریخ عمر شما باشد .

در حقیقت شب و روزی وجود ندارد ، این روشنی و تاریکی و این طلوع و غروب آفتاب ، اینها همه تیغهای برنده‌ای هستند که لحظات عمر را بطور خیلی دقیق وعادلانه قطع می‌کنند .

کسیکه در دنیا خود را غریب ندانست و خو درا رهگذر نشمرد، روزها پس از شبها و شبها پس از روزها به بیهوده می‌گذراند و تاراج عمر که هر لحظه آن از همه دنیا پرارزش تراست می‌نماید ؛ و وظیفه‌ای که

در این جهان باو محول شده است با ندانم کاری و غفلت زدگی و دفع الوقت می‌گذراند ، ووقتی بخود می‌آید که داس اجل بطور بیرحمانه شاخه‌های عمر اورا از هم قطع می‌نماید ، آنوقت بجز حسرت پشیمانی چه‌باقی می‌ماند و آنوقت که آدمی میداند لحظه‌ای از عمر چقدر ارزش دارد ، مقیاس حسرت و افسوس از تصور بیرون می‌شود .

چه بسیار بیمارانی که چند لحظه قبل از مرگ بخود می‌آیند : در آن لحظات می‌خواهند با هر که دشمنی کرده‌اند ، آشتی کنند . هر چه از دست رفته ، بازیابند و غفلت زدگی را کنار گذارند وبه‌کارهای خیر بپردازند ، اما چه افسوس که آن آگهی و ندامت نتیجه ندارد و میراث برها ، به انتظار نفس و اپسین او دقیقه شماری می‌کنند و از فکر کودکانه او می خندند .

بقول صاحب مثنوی علیه الرحمة : در دنیا مردم خیلی چیزها را وارونه می‌دانند . کسیکه خیلی کریم است ، بخیل می‌شمارند و کسیکه خیلی بخیل است ، کریم می‌دانند . آیا کسیکه از تمام هستیهای خود به نفع آخرت خود بدست خود در راههای خیر انفاق می‌کند تا پیش از اینکه بهره میراث‌بران بشود در دفتر حسنات خودش ثبت شود ، چنین کسی را کریم می‌دانند درحالیکه از او بخیل‌تر نیست . همه کار خیر کرده است و همه نفعها خودش برده است . و شخص کریمی که گلوی خودش گرفته فان‌درستی نمی خورد و دعاء و نفرین هزار فقیر و مسکین تحمل می‌کند ؛ و تنفر همه أقارب به‌جان می‌خرد و دیناری به‌نفع خود مصرف نمی‌کند ودر ساعت مرگ آنچه با زندگی جان کندن جمع کرده‌است ، یکجا به میراث‌بر می‌سپارد ، او را بخیل نمی‌دانند .

بحقیقت اگر کسی بدبخت شد ، دنیا و آخرتش بدبختی است . بخیل بعرف مردم هم در این دنیا سیه روز است و هم در آن جهان سیه رو . کریم هم در این جهان نیکبخت و نیك نام است و هم در آن جهان سر افراز و سعادتمند . با اینحال چه درس عبرتی از این بالاتر

و بحقیقت بزرگی بخدا سزاوار است و بس که حقائق را مانند آفتاب روشن ساخت اما کودیده عبرت بین ؟

بازهم به تعبیر دیگر : در این دنیا خود را غریب و رهگذر بشمار. چرا ؟ برای اینکه تمام خوشیهای زندگی نصیب‌توگردد . آیا دیده‌ای که غریب با کسی گلاویز شود ؟ کجادیده‌ای شخص غریب به‌هم‌چشمی با دیگران بپردازد ؟ کجا ممکن است غریب حسد این و آن بخورد ویاکینه‌توزی با زید و عمرو نماید ، یانقد عمر را به دشمنی با نقی و تقی بتاراج دهد ، یاشیرین کامی را بـه کشمکش با این و آن بتلخ کامی مبـدل سازد ؟

دشمنی میان خویشاوندان است . حسد میان همسایگان است . بدبختی نصیب هم‌چشمی کنندگان است ، و سیه‌روزی نصیب همگنان است . اما غریب در محل غربت ، نه خویشی می‌شناسد که عداوت با او در دلش متمکن باشد ، نه در محل غربت با کسی همسایه است که از حسد دیده دلش سیاه باشد، نه هم‌چشمی باکسی دارد و بمثل معروف چشم به چشم کنان ـ خـاك بسر کنـان . نه همکـار و نه هیاپگنانی می‌شناسد ،خاطرش آسوده ، قلبش مطمئن ، وقتش سالـم ، عملش بی‌ریا و شبهه است .

اما آنهائیکه دنیا را وطن شناخته اند و ایمانشان به‌آخرت ضعیف است ، مسکینانی هستند که نه‌روزشان روز است و نه شبشان شب . کار را مرادف جان کندن شناخته اند و هیچگاه برای تن خود آسایشی قائل نیستند . همتشان شکم و شهوت و با اینحال با گاو و حیوانات دیگر همسانند و خبری از روح ندارند . با همسر خود همیشه اوقات ـ تلخی و مرافعه دارند ، با فرزندان خود ناپدری و یا پدری نامهربانند زیرا نه به‌تربیت آنان می‌رسند نه به غمخواریشان . با برادران نه برادر و نه خویشند زیرا غیر از خویش نمی‌شناسند . و با این ترتیب نه تمتعی از آنچه دارند بدست می‌آورند ، نه از همسر و فرزندان خیری می‌بینند،

طاعت آفریدگار اگر فُراهم شود ، دل با آنان نیست و معلوم است طاعتی که دل در آن حاضر نباشد چه باشد . بدنها روز بروز فربه‌تـر می‌شود و چاقی هم مجمع الامراض است . روح‌ها روز بروز سرکش‌تر و نا آرامتر می‌شوند . طاعت واقعی رو به تقلیل می‌رود . فساد اخلاق لحظه به لحظه افـزون می‌شود همه در نتیجه محل غربـت را وطـن شناخته اند و معروف، است دزد نابلد به کاهدان می‌زند .

گفتیم دستور العمل پر ارزش که یکدنیا ارزش دارد : « در دنیا خود را غریب بدان یا رهگذر بشمار » تا همه عمر خود را در رضای خدای بگذرانی . مال و زن و فرزند و جاه و آنچه بدست می‌آوری ، کمك تو برای سعادت و نیکبختی دو جهان باشد . همه چیز بدست آوری ، ولی دل را بغیر خدا مبندی تا همه آنها مایه خوشی و آسایش و باعث اجر و ثواب و پایه خوشنودی خلق و سبب آثار خیر ونیکنامی باشد . آنوقت همه اخلاق تو غریب می‌شود . همت تو ، فعالیت تو ، کرم تو ، احسان تو و ایمان تو و اعمال تو ، اغتنام فرصت و بهـره گرفتن از هر لحظه و مغتنم شمردن هرثانیه برایت ببار می‌آورد . کـار امروز را بفردانمی‌اندازی و روز را به‌حرف هیچ‌و سخن پوچ نمی‌گذرانی و شبها مانندلاش بیخود از خود نمی‌افتی . روز را تا آنجا که ممکـن است وشب‌راتاجائی‌که‌مقدور است ، در کـار خـیر وراه خیر به سر می‌آوری . آنگاه از تندرستی ، غنیمتی برای روزهای بیماری و از زندگی ، بهره‌ای برای لحظه مرگ و روزگار پس از آن بدست می‌آوری و در معنی همین حدیث صحیح نبوی بالاست که در صحیح بخاری به ثبوت رسیده است .

درمعنی همین حدیث است ، حدیثی که به روایت حاکـم است : حضرت رسول الله مردی را موعظه می‌فرمود : « اغتنم خمساً قبل خمس، شبابك قبل هرمك ، و صحتك قبل سقمك ، و غناك قبل فقرك ، و فراغك قبل شغلك و حیاتك قبل موتك » : پنج چیز راپیش از پنج چیز غنیمت

بشمار : جوانیت پیش از پیریت ، تندرستیت پیش از بیماریت ، توانگریت پیش از تهیدستیت ، فراغتت پیش از گرفتاریت و زندگیت پیش از مرگت .

درود و ثنا و صلوات و سلام ، نثار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از پیروانش باد حضرت رسول الله از نصیحت به امت هیچ فروگذار نفرمود و پیروانش در رسانیدن سنت طاهره ایشان و سیرت مقدسه‌شان هیچ کوتاهی ننمودند .



الحديث الحادي والاربعون

حديث چهل و یکم

عن أبي محمد (١) : عبدالله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما ، قال : قال رسول الله ﷺ :«لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعاً لما جئت به» حديث حسن صحيح رويناه في كتاب الحجة باسناد صحيح.

از پدر محمد ، که نام او : عبدالله پسر عمرو بن العاص است ، خداوند خوشنود باداز هردوشان ، گفت که : فرمود رسول الله صلی‌الله علیه و آله وسلم : ایمان نمی‌آورد یکی از شما تا آنکه‌باشد هوای او پیرو آنچه من آورده ام . حدیثی است صحیح که روایت نمودیم در کتاب الحجة في اتباع المحجة ، به إسناد صحيح .

---

(١) ترجمه أبو محمد عبدالله بن عمرو بن العاص : نام او عبدالله و کنیه او أبو محمد و گفته میشود أبوعبدالرحمن و گفته میشود ابو منصور . نام پدر او عمرو بن العاص است . از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که در باره عبدالله و پدرش و مادرش فرمود : « نعم البيت عبدالله و ابو عبدالله و أم عبدالله » چه خوب خانواده‌ای هستند عبدالله و پدر عبدالله و مادر عبدالله . حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ، عبدالله را بر پدرش برتری میداد . فرق سن او و پدرش دوازده سال بود ، یعنی‌پدرش درسن دوازده سالگی داماد شده و دارای فرزند شده بود . عبدالله دوازده سال سنش کمتر از پدرش بود . عبدالله دارای علم فراوان و در عبادت و طاعت خدای متعال کوشش فراوان داشت .

« عبادله » که‌جمع عبدالله است شامل چهار عبدالله میشود : عبدالله بن‌عمر ، عبدالله بن‌عباس ، عبدالله بن‌الزبیر وعبدالله بن‌عمرو .

وی از بزرگترین عبدالله نامبردگان بود ، زیرا ازعبادتکاران بنام درمیان صحابه رسول الله بود . وی از زاهدان بلند نام و از فاضلان عالی مقام و از دانشمندان عالیقدر صحابه رسول الله بشمار است . وی از پر ـ روایت ترین یاران رسول الله است .

أبوهریره میگفت گمان نمی برم از یاران رسول الله کسی بیش از من روایت حدیث از رسول الله داشته باشد ، مگر عبدالله‌بن‌عمروبن‌العاص که او مینوشت و من نمی‌نوشتم . وی با کسب اجازه از حضرت رسول الله ، آنچه از حضرت رسول الله میشنید ، در حال خشم و خوشنودی ، می‌نوشت .

وقتی بعضی از یاران پیغمبر به عبدالله گفتند : تو هر چه از رسول الله شنیدی ، می‌نویسی و ایشان بشر هستند ، گاهی در حال خشم هستند و گاه در حال رضا . عبدالله همین گفتار را به‌حضرت رسول الله عرضه داشت . حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « أكتب فوالذی بعثنی‌بالحق نبیاً ما یخرج منه ـ و یشیر الی لسانه ـ إلا حق » بنویس ، آنچه از من شنیدی . زیرا قسم به خدائی که مرا بحق به پیغمبری برگزید ، بیرون نمی‌آید از زبان من مگر حق .

از او هفتصد حدیث روایت شده است . بخاری و مسلم در روایت هفده حدیث از او اتفاق دارند . و بخاری به‌تنهائی هشت حدیث. و مسلم بتنهائی بیست حدیث از او روایت کرده‌اند .

وی در همه عمر ، روزها روزه‌دار و شبها در طاعت زنده دار بود. خود را از زنان دور میگرفت . وفات او بسال شصت و پنج یا شصت و هفت یا شصت و نه هجری قمری بوده است . در محل دفن او نیز اختلاف است . در مکه معظمه و یا در شام و یا در مصر دفن شده است . عمر او هفتادودو یا نود سال نوشته اند . در آخر عمر نابینا شد . رضی الله عنه و عن ابویه .

(۲) کتاب : الحجة في اتباع المحجة ــ در عقیده اهل سنت ، شامل اصول دین بر قواعد اهل حدیث ، کتابی‌است بسیار سودمند . حجم آن یك برابر و نیم کتاب تنبیه تالیف شیخ أبی اسحاق شیرازی نوشته‌اند . اما کتاب حجة تألیف علامه أبو القاسم اسمعیل بن محمد بـن الفضل الحافظ ، ویا اینکه تألیف ابو الفتح نصر بن ابراهیم مقدسی شافعی ؛ فقیه زاهد که اقامتش در دمشق بوده . سبب اختلاف این است که مؤلف نام خود را در اول کتاب ننوشته است .

درحدیث نبوی چهل‌ویکم ، تمام احادیثی که در این کتاب یاد شد خلاصه شده است . زیرا حضرت رسول الله بحق آمده است و پیغمبران پیشین را تصدیق نموده است و این حق که حضرت رسول‌الله آورده است ، اگر تفسیر به‌دیـن شود ، شامل ایمـان و اسلام و نصیحـت و اخلاص برای خدا و پیغمبر و قرآن و پیشوایان و فرمانروایان و عوام و استقامت راستی در دین میشود . و اینها چیزهائی است که تمـام مراحل دینی را جمع نموده ونمانده است مگر تفصیل آنها . و اگر حق را به تقوی تفسیر کنیم ، باز هم شامل امور نامبرده خواهد بود .

بنابراین باید هوای انسان تابع فرمان پیغمبر در دین و تقـوی باشد وهرکسی که هوای او تابع همه آنچه رسول الله فرموده است باشد ، مؤمن کامل الایمان است ، وهرکسی‌که هوای او اصلا تابـع فرمان پیغمبر نباشد ، کافر است . و اگر در اصل ایمان تابع پیغمبر باشد و در غیر آن تابع نباشد ، فاسق است . و اگرکسی در ظاهر تابع پیغمبر باشد و در اصل ایمان تابع پیغمبر نباشد ، منافق است .

ایـن حدیـث مطابقـت دارد با آیـه ٦٥ ــ سوره النساء : « فلاوربك‌لایؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم‌لایجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً » پس نه ، و قسم به پروردگات‌کـه ایمان نمیآورند ، مگر موقعیکه تو را حاکم و داور بدانند در آنچه از مرافعات بینشان واقع میشود آنگاه در قبول کردن داوری تو هیچگونه

ناراحتی در دل خود نیابند و کاملا در برابر حکم تو تسلیم شوند .

در این آیه قبول نفرمود ایمان‌آوردنشان مگر پس از قبول کردن داوری پیغمبر . و آنگاه به قبــول کردن داوری پیغمبر اکتفا نفرمود و افزود که باید در برابر فرمان پیغمبر احساس هیچگونــه ناراحتی نکنند و باز هم افزود که در برابر داوری و حکم و فرمان پیغمبر کاملا تسلیم شوند . و موافقت دارد با این حدیث : حدیث صحیح بخاری و مسلم که حضرت رسول فرمود : « و الذي نفسي بيــده لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب اليه من نفسه و ولده والناس أجمعين » قسم بخدائی که روح من دردست اوست ، ایمان نمی‌آورد یکی از شما تا آنکه من محبوب‌تر باشم نزد او از خودش و فرزندش و پدر و مادر و همسر و بستگان و همه مردم . یعنی وقتی ایمان یکی از شما کامل میشود که مرا که پیغمبر خدا هستم بر خودش و فرزندش و پدر و مادر و همسر و هما مردم ترجیح دهد .

محبت بر سه گونه است : محبة تعظیم مانند محبت پدر و مادر واستاد و محبــت شفقت ، مانند محبت فرزندان و محبت پسندیدن و زیبا بنظر آمدن مانند محبت باقی مردم .

از این حدیث اخیر دانسته شد که محبت پیغمبر صلی الله علیــه و آله و سلم مؤکدتر است از محبة پدر و مادر و فرزند و همسر و همه مردم . دلیل آن هم ظاهر است . زیرا شاهراه سعادت و نیکبختی در دو جهان از برکت رسول الله برای ما روشن شد ، و نجات از آتش و رسیدن به بهشت از برکت تعالیم عالیه ایشان فراهم گردید .

یاران پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم محبتشان به‌حضرت پیغمبر از روی صدق بود . هوای شان را تابع فرمان پیغمبــر صلی‌اللــه‌علیــه و آله و سلم نموده بودند ، و در راه فداکاری او با پدر و فرزند خود جنگیدند . حتی « أبوعبیده » پدرش راکشت ، بــرای اینکه پدرش پیغمبر را می آزرد .

معلوم است که محبت رسول‌الله برای محبت خدا تعالی است .
و واجب هر شخص مؤمن است که آنچه خـدا دوست داشته است ، دوست‌بدارد و آنچه خدا دوست نمیدارد، دوست ندارد و از آن بپرهیزد.

در حقیقت همه گناهان و معاصی براثر جلوه کردن هوای نفس بر پیروی رسول‌الله است . در آیه ۵۰ ـ سوره القصص آمده است : « فإن لم یستجیبوا لك فاعلم أنما یتبعون أهواءهم » : پس اگر بفرمان تو نشدند ، یقین بدان که پیروی هواهای نفس میکنند . « و من أضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله » و چه کسی گمره‌تر است از کسیکه تابع هوای نفس خود باشد ، بدون اینکه راهنمائی ازخداتعالی همراه داشتـه باشد .

معلوم است که جلو کردن هوای نفس و تـرك راهنمائی خـدا تعالی ، مایه رسیدن به گمره‌ترین راههاست . همه معاصی تتیجه جلو کردن هوای نفس بر پیروی رسول الله است و همه بدعتها نیز تتیجـه مقدم داشتن هوی بر شریعت مطهره اسلام است . و از اینراه است که اهل بدعتها را «أهل الاهواء» می نامند .

الحديث الثاني والاربعون

حديث چهل و دوم

عن أنس رضي الله عنه قال سمعت رسول الله ﷺ يقول : قال الله تعالى : «يا ابن آدم انك ما دعوتني ورجوتني غفرت لك على ما كان منك ولا أبالي : يا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم استغفرتني غفرت لك . يا ابن آدم انك لو أتيتني بقراب الارض خطايا ثم لقيتني لا تشرك بي شيئاً ، لأتيتك بقرابها مغفرة .

رواه الترمذي ، وقال حديث حسن صحيح .

از أنس خدمتكار پيغمبر رضى الله عنه روايت است گفت كه : شنيدم از حضرت رسول الله ﷺ كه مى‌فرمود : فرمود خداى تعالى : اى پسر آدم بحقيقت تو ماداميكه از من خواهش و از من اميد داشته باشى ، مى‌آمرزم براى تو بر آنچه بوده است از تو و پروا ندارم اى آدمى‌زاده اگر گناهان تو به ظاهر آسمان برسديا به ابر آسمان برسد آنگاه طلب آمرزش از من نمائى بيامرزم تورا . اى پسر آدم ، بحقيقت اگر توبيائى بسوى من با پرى زمين از گناهان ، آنگاه مرا ديدار كنى در حاليكه نياورى شريك‌براى من ،هيچ چيز را ، هر آينه من مى‌آورم پر زمين آمرزش تو را . روايت اين‌حديث نمود ترمذى رحمه‌الله و گفت حديثى است حسن و صحيح .

درحديث نبوى بالا ، حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، روشن فرمود كه درهاى رحمت خداى متعال هميشه باز است و درياى مهر و رحمت پروردگار هميشه بيكران است . منتهى دلى لازم است اميدوار و زبانى لازم است‌خواهنده و خواستار . اگر آدمى

بتواند که دیده دلش را متوجه درگاه خدا سازد ، دعایش بسوی او باشد ، خواهشش از او باشد ، امیدش به‌درگاه او باشد ، خدای توانا پروائی از آمرزش گناهان او نخواهد داشت .

آدمیزاده اگر گناهش بابر آسمان برسد و بحدی انباشته روی هم شده باشد که ازسطح زمین بالاتر و همعنان ابر آسمان باشد ، امـا خواهش آمرزش از خدا نمایدو روی دلش متوجه درگاه خدا باشد ، خدا گناهان او را بیامرزد . آدمی زاده فقط بتواند شریك بخدا نیاورد و این قدر فکرش سالـم باشد که یکی را هرگز دو نگویـد و یکتای بی همتا را ازهمانندی دور بداند ، آنگاه اگر پرزمـین گناه بیاورد ، خدای تعالی پر زمینها آمرزش او خواهد آورد .

در حدیث است : « ان الدعاء هو العبادة » ثم تلا : « و قـال ربکم ادعونی أستجب لکم . ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین . » : رواه ابوداود و النسائی و ابن ماجه : حضـرت رسول الله ﷺ فرمود : دعاء همانا عبادت است .

پس از آن آیه ۶۰ سوره المؤمن بخواند : « و فرمود پروردگارتان از من بخواهید تا خواهش شما را اجابت کنم ، زیرا عبادت شما در خواهش کردن از من است . و محققاً مردمی که خود را از خواهش از درگاه من خود را بالاتر می‌گیرنـد ، معنی زندگی را ندانسته‌اند و ازاینراه ، زود است که داخل بدوزخ شوند در حال خواری و زاری . عبادت همه‌اش دعا و خواهش است ، و هر عبادتی که از دعا و خواهش خالی باشد ، آن را عبادت نمی‌نامند .

در اسلام اگر نماز است ، بـرای راز و نیـاز است و ابـراز افتادگی اظهار نیاز و دست افتقار بدرگاه خدا فراداشتن و سر ذلـت بر خاك مالیدن وحاجات خود را از خدا خواستن است . هر نمازی که اینشان نباشد ، در حقیقت نماز نیست .

در زکات باز هم مقداری از مال را به‌درویش و مستمنددادن ودعای

خیرایشان مغتنم شمردن و در وقت اخراج زکات رو بخدا آوردن کـه خدایا من بدنیا آمده‌ام تهی دست و بینوا و از دنیـا برون روم تهی دست و بینوا ، این مال عاریتی است که برای حصول ثواب بمن عطافرمودی، مالك حقیقی مالها . خودت هستی ، باشرمساری روی بدرگاه تو آرم تا آنچه عطافرمودی و در آن برابر فرمانت عمل نمودم از من بپذیری ، مبادا سیه‌روئی من مانع قبول آن گردد .

اگـر روزه‌است ، در اول آن سحرگاه به دعا و انابت مشغـول گردد . و روزها که شکم تهی و دل برای دعا آماده است ، از هر کار خیری که میسر شود ، غنیمتی بدست آورد و در آخر روز و بهنگـام افطار باز هم دعای قبول روزه و حصول مطلوب از خوشی دنیا و آخرت بمیـان میآید .

اگر حج است ، در لباس إحرام که خود کفن زندگان است هرکس روی صدق و اخلاص به‌درگاه خدا آرد و برای روزی که کفن واقعی می‌پوشد توشه‌ای بینـدوزد ، و از یکسان بـودن شاه و گـدا در پیشگاه عدالت‌خدا پرده‌هـای تکبر و غرور را از سر بیفکنـد ، و برای روز درماندگی خـود از چـاره ساز خود ، خـدای متعال مدد گیرد و دوستیش را بدست آورد .

خلاصه : عبادت ، دعاست و هر عبادت که‌از دعا عاری باشد ، عبادت نیست . اعمال آدمی باید همه همراه دعا و استمداد از خدا باشد. کارهـای آدمیزاده بایـد همیشه با امیـدواری و رجـاء رحمـت پروردگار توانا باشد .

در حدیث است : « ما کان الله لیفتح علی عبد باب الدعاء لیغلق عنه باب الاجابة » عادت خدای تعالی نبوده است که در دعا را بر بنده‌ای بگشاید و در اجابت بروی او ببندد .

در حدیث است : « أنا عند ظن عبدی بی » : من نزد گمان بنده‌ام بمن هستم . از امیدواری به رحمت پروردگار متعـال ، حسن ظـن

و گمان خوب حاصل آید ، و از حسن ظن بنده به پروردگار متعال ، رو آوردن رحمت خداتعالی بسوی بنده فراهم گردد . و هرگاه رحمت خداوند بسوی بنده‌ای رو آورشد ، همه خیرها فراهم گردد .

در حدیث صحیح است : « اذا دعا أحدکم فلیعظم الرغبة فان الله تعالی لا یتعاظمه شیئ» هرگاه یکی از شما دعا کرد، پس رغبت و شوق خود را کامل بسازد . و از روی رغبت و اطمینان بر رحمت خدا ، دعا نماید . زیرا همه کارها برای خدا آسان است ، و هیچ کاری انجام آن برای خدای تعالی دشوار نمی‌آید . صدق و راستی لازم است و اعتماد بر رحمت حق و حسن ظن به فضل و کرم او لازم است ، تا خواهش‌ها به اجابت رسد ، و گرههای فروبسته گشوده گرددو نابسامانیها سامان پذیرد . ما خود چه هستیم تا عذاب ما چه باشد ؟

خدای متعال در آیه ۱۴۷ ـ سوره النساء ، فرمود : « ما یفعل الله بعذابکم إن شکرتم و آمنتم » خداوند چه میکند بعذاب شما ، اگر سپاسگزار و با ایمان باشید ـ به تعبیر دیگر : شما خود چه باشید که عذابتان چه باشد ؟ خداوندچه میکند به عذاب شما ؟ اراده خدای متعال ، عذاب شما نیست . پس آیا شایسته است که نسبت به‌چنین پروردگاری مهربان ، ناسپاس و بی ایمان باشید ؟

میگویند خدای توانا به بعضی از پیغمبران فرموده است : چه کنم به این مشتی خاك ؟ و هرگاه کلمه آدم را از ادیم زمین بدانیم ، معنی‌اش میشود ای پسر خاك . کلمه آدم بعضی ترجیح داده اند که عربی است و اشتقاق آن از ادیم زمین است . و حدیثی به این معنی هست : « خلق آدم من ادیم الارض » آفریده شد آدم از خاك زمین . و در حدیث دیگر : « خلق الله آدم من ادیم الارض کلها ، فخرجت ذریته علی نحو ذلك » خداوند آدم را از همه انواع خاك زمین آفرید ، فرزندانش هم بمانند آن خاکها بیرون آمدند . بعضی سفید ، بعضی

سیاه ، بعضی زرد ، بعضی هموار و بعضی ناهموار و بعضی خوب و بعضی بـد .

بنا براین کلمه آدم ، افعل التفضیل است ولا ینصرف بودنش به علم بودن و وصف بودن آنست . بعضی آنرا مشتق از « ادمت » یعنی گندمگون بودن دانسته‌اند و بعضی علماء کلمـه « آدم » را عجمی دانسته‌اند . با اینحال لاینصرف بودن آن بقاعده نحو ، از روی علـم بودن و عجمی بودن آن است . حالا خواه اسم آدم یك اسم عربی باشد و خواه یك اسم عجمی .

آدم علیه السلام نه میتوان او را عرب نامید و نه عجم . زیرا خلقت او هزارها سال پیش از پیدایش عرب و عجم است . و کنیه او ابو البشر است . حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الله‌تعالی فرموده است : یا ابـن آدم ، ای پسر آدم . مقصود در اینجا آدمی زاده است . چه مرد باشد چـه زن . « انـك ما دعوتنی و رجوتنی : غفرت لك علی ما كان منك ولا ابالی » می‌آمرزم گناهانت و پروا ندارم گذشته‌اتچگونه بوده است ؟

از این حدیث دانسته میشود که هرکس رو بخدا دارد و امیدوار رحمت اوست ، رویش بخیر خواهد بودو به تعبیر دیگر : ای آدمیزاده خوی توگنهکاری است و تو گنـاه را تـرك نکنی . و عـادت مـن آمرزگاری است . من فضل خودرا چگونـه ترك کنم ؟ آیات قـرآن واحادیث پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم همه شارح و مفسر یکدیگرند.

در قرآن : « ادعونی استجب لکم » آیه ۶۰ ـ سوره المؤمن ـ دعا کنید و از من بخواهید تا دعایتان را باجابت برسانم . در آیه ۴۱ ـ سوره الانعام : « بل إیاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء » : شما از خدا می‌خواهید ، دعاء می‌کنید و خداوند دعایتان را باجابـت می‌رساند و سختی را از شما دفع می‌نماید ، اگر بخواهد . در ایـن آیه اجابت دعاء را مشروط به تعلق مشیئت و اراده خود نموده است .

در آیه ۵۳ سوره الزمر : « یا عبادی الذین أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ، إن الله یغفر الذنوب جمیعاً » ای بندگان من آنانکه زیاده‌روی برخود نمودید ، نومید مشوید از رحمت خدا ، زیرا محقق است که می‌آمرزد همه گناهان را .

در آیه ۴۸ ـ سوره النساء آمده است : « إن الله لا یغفر أن یشرك به و یغفرمادون ذلك لمن یشاء » محقق است که خداوند نمی‌آمرزد شرك آوردن به او ، و می آمرزد غیر شرك را از گناهان دگر برای کسیکه بخواهد . در این آیه محقق دانست که شرك ، قابل آمرزش نیست ، و غیر شرك آمرزیدن هم اختصاص به مشیئت و اراده او تعالی دارد . (یا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء): ای پسر آدم.اگر گناهان تو به ابر آسمان برسد ، بحدی برهم انباشته باشد که بلندی آن به ابر آسمان رسد و یا اینکه عنان السماء ، ظاهر آسمان است که بالاتر از ابر باشد در نظر ـ (ثم استغفرتنی) پس از آنکه گناهان تو از زمین برگذشت و به بلندی ابر رسید ، از من آمرزش خواهی (غفرت لك) بیامرزم تو را (یا ابن آدم) ای آدم زاده (انك لو أتیتنی بقراب الارض خطایا) اگر تو در حقیقت بیائی بسوی من باگناهانی پر زمین (ثم لقیتنی لا تشرك بی شیئا) پس از آن مرك تو در حالتی بود که هیچ چیز شریك من نمی دانستی و بیکتائی و آمرزگاری من عقیده داشتی (لأتیتك بقرابها مغفرة) من می‌آیم بسوی تو با آمرزشی پر زمین.

از این حدیث دانسته شد که دعا باید با حضور قلب و امیدواری و یقین اجابت همراه باشد ، تا دعا به‌اجابت رسد . گناه نباید بر دل اثر بگذارد . زیرا اگر گناه بر دل نشست ، همانا شرك است ، و شرك قابل بخشایش نیست . اصرار و پافشاری بر گناه مایه غفلت از آمرزش و پایه روگردانی از خداست .

همه گناهان قابل آمرزش است حتی شرك اگر بعد از آن استغفار باشد . استغفار از شرك یعنی بعد از شرك . از شرك طلب مغفرت کردن

و آمرزش خواستن و ایمان آوردن. شرك قابل بخشایش نیست اگر لحظه مرگ همراه باشد . مدار اجابت دعا ، حضور قلب است و یقین اجابت .

در حدیث ترمذی است ، رسول الله فرمود : « ادعوا الله و أنتم موقنون بالاجابة فان الله لا یقبل دعاء من قلب غافل » دعا کنید و از خدا بخواهید در حالیکه یقین دارید اجابت دعا . زیرا محقق است که خدا نمی‌پذیرد دعا را از دلی که غافل باشد ــ و در حدیث بروایت امام احمد و ترمذی ، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : « ما من أحد یدعو بدعاء إلا آتاه الله ما سأل أو کف عنه من السوء مثله ما لم یدع باثم أو قطیعة رحم » هر بنده‌ای که دعا نماید ، خداوند خواهش او را می‌دهد ، یا بدی را از او دفع میکند که دفع این بدی با حصول آن خواهش برابر است ، مادامیکه دعای او به گناه نباشد و دعای او مستلزم قطع ارحام نباشد .

در روایت حاکم : هر مسلمانی که دعائی بنماید و در آن دعا خواهش گنهکاری و یا قطع ارحام نباشد (یکی از سه چیز او را حاصل است) یا بشتابی دعای او فراهم آید و به اجابت رسد ، یا دعای او پس‌انداز آخرت او شود ، یا بدی از او دفع شود که مانند حصول مطلوب او باشد. یاران گفتند در اینحال بسیار دعاکنیم. حضرت رسول‌اللهفرمود: خدا بزرگتر است از اینکه‌از برآوردن خواسته های‌شما فروماند. شما هر قدر دعا کنید خدا بزرگتر است از اینکه‌نومیدتان سازد.

آدمی مسکین را گمان براین است که پری زمین هم چیزی است . زمین و هرچه برآن است حتی در مقابل سیارات و ثوابت بیشمار به‌هیچ‌نمی‌رسد . همه گناهان آدمی پر زمین مغفرت برای آفریدگاری توانا و بخشایشگر که پری همه آسمانها و زمینها در مقابل عظمتش چیزی نیست . پری زمین چه میتواند باشد ؟

مؤلف ، کتاب خود را به این حدیث که سراسر آ نخواهش مغفرت از خدا و امید رحمت از دریای بیکران فضل و رحمت اوست ، پایان

داد . خدای توانا او را بر همین حسن ظن و گمان نیکویش آمرزیـد و اعمال او را پذیرفته ساخت ، و او را در زندگی بلندنام و نیکبخت و پس از وفات نیکنام و محبوب و سعادتمند و مقبول ساخت .

او ، امام « ابو زکریا یحیی بن شرف نووی » از اساطین علـوم است و بخصوص در علوم دینی پیشوای عالی مقامی است . دهها کتاب در علوم دینی و فنون مختلفه دارد که همه مقبول اهل علم و بینش و مورد اعتماد دانشمندان است . وفـات او بسال ششصد و هفتـاد شش هجری قمری در دمشق اتفاق افتاد .

خدایـا : شرح کوچك و مختصری که با خوشه‌چینی از خرمـن فضل دانشمندان بزرگ که کمر همت بر خدمـت احادیث پیغمبـرت بسته‌اند ، استفاده نموده‌ام . از درگاه پر عظمتت خواهانم که مقبول درگاهت قرار گیرد ، و این کمترین بندگانت را در شمار خدمتگزاران احادیث پیغمبرت بشمار آوری . از کودکی سر ذلت در برابر عظمتت بر خاك مالیده‌ام . همه امیدم همیشه متوجه درگاه توست . خدایا بامید رحمتت رو بدرگاهت آورده‌ام ، مرا نومید مفرمای ، و در باقی عمـر مرا توفیق‌ده تا همیشه زبان رابه‌یادتو مشغول دارم و دل را از نور رحمتت درخشان و روشن گردانم و قلم را در خدمت به کتاب و سنت بکار اندازم و عاقبتم را در همه کار بخیر فرما و خودم و والدینم و فرزندان و بستگان و استادان و دوستانم و همه مسلمانان را به مغفرت و رحمتت شاد کن . و هر کس آمین بگوید از دوزخش آزادفرمای .

(پایان)

فهرست أحاديث

فهرست اماکن

فهرست اعلام

ب

ف

ي

الخطـــأ والصواب

الصفحة	السطر	الخطـــأ	الصـــواب
١	٨	كثير	كثيرا ما
٦	٢٢	توانذ	تواند
٢١	١٠	ر	زاد
٢٢	١٧	ميافتند	ميافتد
٢٣	١٧	بن ترمذى	بن سورة ترمذى
٢٧	١٢	خلاف	أخلاف
٣٢	٣	جند	چند
٣٤	١٢	زحماث	زحمات
٣٨	٩	قست	قسمت
٣٨	١٥	ادازه	اندازه
٣٩	٢	مؤالف	مؤلف
١٠٢	١	بن عمر	عبد الله بن عمر
١١٩	٣	آله	آلهة
٢٣٠	٢	إن	وإن
٢٦٣	٩	وهو	هو
٢٨٩	٣	رضى الله	رضي الله عنه
٢٩٩	٧	كل ضلالـة في النار	ليست مروية لدى أبي داود والترمذى
٣٠٧	٥	حصاد	حصائد
٣٩١	٣	التفصيل	التفضيل

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	

الخطأ والصواب

الصفحة	السطر	الخطأ	الصواب
١	٨	كثير	كثيرا ما
٦	٢٢	توانند	تواند
٢١	١٠	ر	زاد
٢٢	١٧	ميافتند	ميافتد
٢٣	١٧	بن ترمذى	بن سورة ترمذى
٢٧	١٢	خلاف	أخلاف
٣٢	٣	جند	چند
٣٤	١٢	زحماث	زحمات
٣٨	٩	قست	قسمت
٣٨	١٥	ادازه	اندازه
٣٩	٢	مؤالف	مؤلف
١٠٢	١	بن عمر	عبد الله بن عمر
١١٩	٣	آله	آلهة
٢٣٠	٢	إن	وإن
٢٦٣	٩	وهو	هو
٢٨٩	٣	رضى الله	رضي الله عنه
٢٩٩	٧	كل ضلالة في النار	ليست مروية لدى أبي داود والترمذى
٣٠٧	٥	حصاد	حصائد
٣٩١	٣	التفصيل	التفضيل

الصواب	الخطأ	السطر	الصفحة
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]


العلوم
مؤسسة دار العلوم
للطباعة والنشر والتوزيع
ص . ب ١٦٧١ — الدوحة — قطر